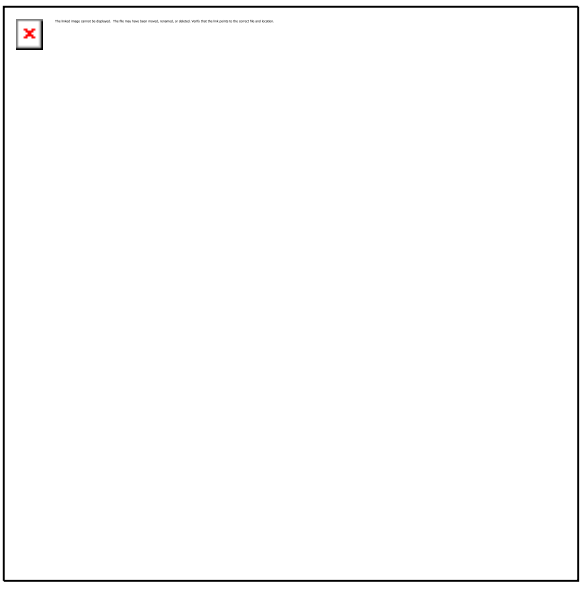
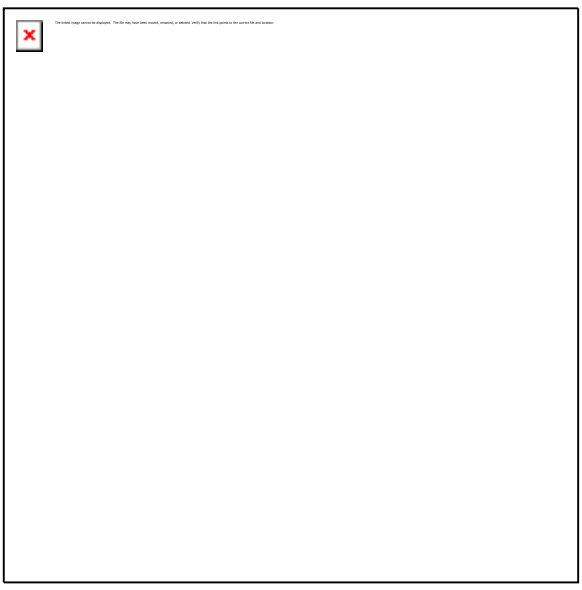

The linked image cannot be displayed. The file may have been moved, renamed, or deleted. Verify that the link points to the correct file and location.



دوره علوم و معارف اسلام (۲)

هو العلیم

امام شناسی

جلد سوّم

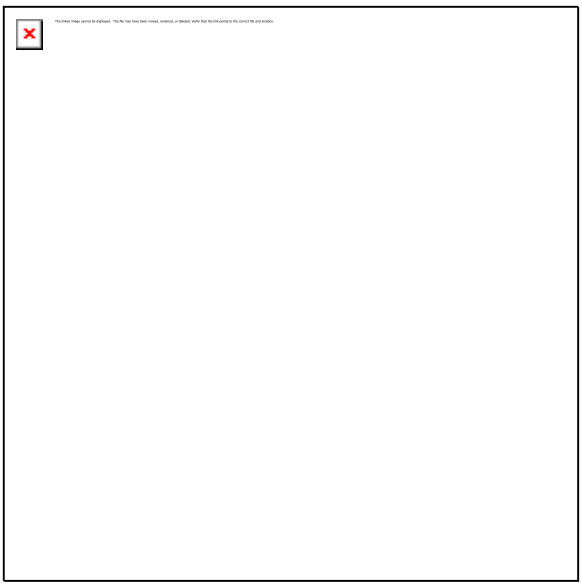
(معرفت امام ـ شناخت شیعه ـ تفسیر آیهٔ تطهیر)

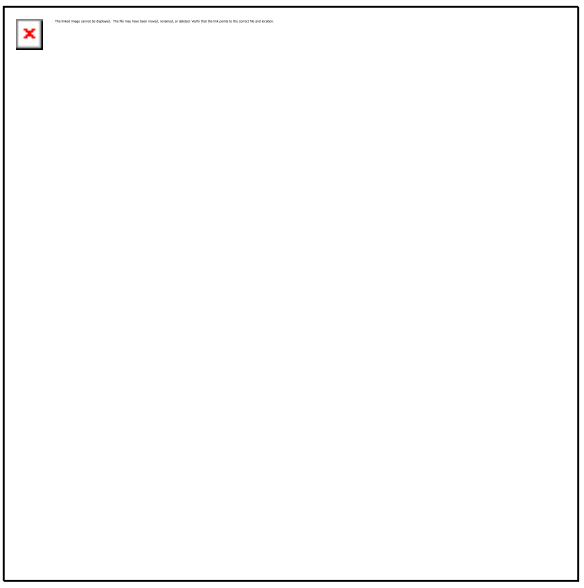
تأليف:

حضرت علاّمه آية اللَه حاج سيّد محمّد حسين

حسينى طهرانى

قدّس اللَه نفسه الزّكية


The linked image cannot be displayed. The file may have been moved, renamed, or deleted. Verify that the link points to the correct file and location.


The linked image cannot be displayed. The file may have been moved, renamed, or deleted. Verify that the link points to the correct file and location.

أهمّ مطالب و عناوين برگزيدهٔ

جلد سوّم امام شناسی (شناخت شيعه، تفسير آيهٔ

تطهير)

۱ ـ لزوم متعابت از اعلم

۲ ـ حديث جابر دربارهٔ أئمّهٔ اثنی عشر

۳ ـ بحث در سند و مفاد حديث **مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ اِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ ميتَةً جَاهِلِيَّةً**

۴ ـ حوادث واقعه در امم گذشته در امّت اسلام نيز پيدا خواهد شد

۵ ـ آيه كريمهٔ ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِك هُمْ خَيرُ الْبَرِيةِ﴾ دربارهٔ أميرالمؤمنين و شيعيان آنحضرت وارد شده است.

۶ ـ مبدأ پيدايش تشيّع و نام شيعه

۷ـ معيّت و اتّحاد معنوی ارواح مؤمنين و أئمّهٔ معصومين عليهم السّلام

۸ ـ صفات و نشانه‌های شيعهٔ اهل البيت عليهم

السّلام

۹ـ برخی از بدعتهای عمر

۱۰ ـ مراد از تطهیر و بیان مصادیق مُطهَّرون در آیهٔ تطهیر

۱۱ ـ استشهاد رسول اکرم و أئمّهٔ هدی علیهم السّلام به آیهٔ تطهیر

۱۲ ـ خروج زنان پیامبر از آیهٔ تطهیر

درس سی و یکم: تفسیر آیهٔ: ﴿یا أَبَتِ إِنِّی قَدْ جاءَنِی مِنَ الْعِلْمِ ما لَمْ یأْتِک فَاتَّبِعْنِی أَهْدِک صِراطاً سَوِیا﴾

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم

و صلّى اللَه على محمّد و آله الطاهرين و لعنة

اللَه على أعدائهم أجمعين من الآن الى قيام

يوم الدّين و لا حول و لا قوّة الّا باللَه العلىّ العظيم.

قال اللَه الحكيم فى كتابه الكريم:

﴿يا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ ما لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِراطاً سَوِيًّا﴾[1].

ترجمه: «ای پدر به درستی که از جانب خدا به من علمی رسیده است که آن علم به تو نرسیده بنابراین از من پیروی بنما تا تو را در راه راست و مستوی راهنمائی کنم».

مفاد این آیه گفتار و احتجاج حضرت ابراهیم علیه السّلام است به سرپرست خود آزر که

---

[1] سورهٔ مریم ۱۹ ـ آیه ۴۳.

بت‌پرست بوده و نسبت به خدای تعالی مشرک بود.

لزوم متابعت از اعلم

چون در این آیه وجوب متابعت را منوط به علم حضرت ابراهیم و نبودن علم در آزر نموده است، بنابراین استفاده میشود که هر جاهلی لازم است از عالم پیروی کند. یعنی به جای اراده و اختیار خود در امور، اختیار و ارادهٔ او را مقدّم بدارد و جایگزین خواسته‌ها و منویّات خود کند. و در این صورت آن جاهل در اثر متابعت از عالم کامیاب شده و از مواهب الهیّه که در صراط مستقیم برای انسان قرار دارد متمتّع می‌گردد.

به قول بزرگان از اهل علم، در این گفتار به علّت و سبب پیروی نمودن تصریح شده است، و امر حضرت ابراهیم توأم با دلیل و برهان است و آن اینکه: من

علم دارم و تو نداری، بنابراین لازم است از من پیروی کنی تا تو را به راه سعادت و کمال انسانیّت و بروز استعدادات نهفته رهنمون گردم و این امر متّکی بر غریزهٔ فطری و حکم عقلی رجوع جاهل به عالم است.

لزوم متابعت عامی از عالم

از کلّیّت این برهان می‌توان دو استفاده نمود:

اوّل ـ رجوع عامی به عالم و لزوم تقلید در مسائل شرعیّهٔ فرعیّه، بلکه لزوم رجوع عامی به اعلم. گرچه من تا به حال در مسائل اجتهاد و تقلید در کتب اصولیّه به احدی از بزرگان برخورد نکرده‌ام که به این آیه استدلال نموده باشد.

امّا رجوع عامی به عالم به علّت آن است که عامی نمی‌داند و عالم می‌داند. و به همین مناط حضرت ابراهیم به سرپرست خود آزر الزام می‌کند که باید از من متابعت کنی.

امّا رجوع عامی به اعلم به جهت آنکه همین مناط بعینه در آن موجود است و آن اینکه اعلم در همهٔ مسائل اطّلاع و تبحّر و وسعت علم و قدرت استنباطش بیشتر است و عالم نسبت به اعلم اطّلاعش

کمتر و قدرتش کمتر و علمش تنگ‌تر و ضعیف‌تر است، بنابراین در تمام مسائل جهاتی است که بدانها اعلم راه یافته و آنها را شکافته و دسترسی پیدا نموده است، که بدان جهات عالم دسترسی پیدا ننموده و به آن دقایق راه نیافته است، و عامی اگر رجوع به این عالم کند و بدان اعلم رجوع نکند، در این جهات و دقایق رجوع به غیر عالم نموده است[1] و اگر رجوع به اعلم کند در خصوص این مزایا و خواصّ نیز از عالم که همان اعلم است پیروی نموده و بالنتیجه در تمام جهات و خصوصیّاتی که خود جاهل است به عالم مراجعه کرده است، چه خصوصیّاتی که عالم و اعلم هر دو می‌دانند و چه خصوصیّاتی که فقط شخص اعلم می‌داند. و حضرت ابراهیم به

---

[1] طبق این فرض و بیان، تردید ما بین مجتهد مطلق و مجتهد متجزّی واقع است نه ما بین اعلم و عالمی که حجّت شرعی در عامّهٔ احکام برایش قائم است و واجب العمل، وگرنه به خود مجتهد عالم واجب بود که به مجتهد اعلم رجوع کند، و این امر با بناء قطعی عقلاء مخالف است. مثلاً در هیچ شهری بیماران و حتّی خود اطبّاء در معالجه منحصراً به اعلم اطبّاء شهر رجوع نمی‌کنند و همچنین در سایر صناعات و حرفه‌ها تنها به بالاترین استاد رجوع نمی‌کنند و اگر رجوع هم کنند به عنوان ارجحیّت است نه تعیّن و لزوم. در آیهٔ کریمه هم علم و جهل مناط گرفته شده نه اعلمیّت و عالمیّت، یا اعلمیّت و جاهلیّت. (این تعلیقه از استاد گرامی حضرت آیة اللّه علاّمهٔ طباطبائی مد ظلّه العالی است).

طور مطلق در تمام جهات و خصوصیّات و مزایائی که آزر نمی‌داند پیروی او را از خود که داناست لازم شمرده است.

دوّم ـ لزوم پیروی و تبعیّت از امام است. و آن اینکه امام باید حتماً اعلم و افضل از جمیع امّت باشد و بالفرض اگر علمش با بعضی مساوی یا از بعضی کمتر باشد نسبت به آنها امام و مقتدا نخواهد بود. در صورت اوّل ترجیح بلا مرجّح و در صورت دوّم ترجیح مرجوح خواهد بود. و بنابراین تمام افراد امّت باید از امام متابعت کنند چون در امام علمی است که در هیچ یک از آنها نیست، و حضرت ابراهیم بر این اساس به سرپرست خود آزر امر به تبعیّت می‌کند.

مسئلهٔ رجوع جاهل به عالم یک مسئلهٔ فطری و عقلی است، که در تمام امور مورد نیاز است. مریض باید به طبیب متخصّص رجوع کند و بنّاء و عمله باید به مهندس و نقشه‌کش رجوع کنند، و الاّ مریض هلاک و عمارت کج و خراب خواهد شد.

رجوع شیعیان به امام محمّد تقی بعد از شهادت حضرت رضا علیهما السلام

در «بحار الانوار» از کتاب «عیون المعجزات» نقل شده است که چون حضرت رضا علیه السلام به درود حیات گفتند سنّ فرزندشان حضرت امام محمد تقّی علیه السلام هفت سال بود، و راجع به امامت آن حضرت در بین مردم بغداد و سایر شهرها اختلاف شد.

در این حال ریّان بن الصّلت و صفوان بن یحیی و محمّد بن حکیم و عبد الرّحمن بن حجّاج و یونس بن عبد الرّحمن و افراد بسیاری از بزرگان شیعه و موثّقین از آنها، همگی در خانهٔ عبد الرّحمن بن حجّاج که در محلّهٔ برکه ذُلُول بود گرد آمده گریه می‌کردند و بر این مصیبت عُظمیٰ که شهادت امام بود ماتم‌سرائی نموده می‌گریستند. در آن هنگام یونس بن عبد الرّحمن به آنها گفت: گریه را کنار گذارید بیائید فکری کنیم و در مسائل دینیّه تا زمانی که ابو جعفر (امام جواد) بزرگ نشده است به چه کسی رجوع کنیم و چه کسی را مرجع و ملاذ خود قرار دهیم؟ ناگهان ریّان بن صلت برخاست و گلوی او را محکم بفشرد و چندین لطمه و سیلی‌های متواتر

به صورت او بنواخت، و گفت: تو همان کسی هستی که برای ما به ظاهر مؤمن بودی ولی در باطن خود شکّ و شرک را پنهان می‌داشتی. اگر امر ابو جعفر از طرف خدا باشد، در این صورت اگر فرضاً طفل یک روزه باشد به منزلهٔ عالمی بزرگ و شیخی

عظیم القدر و ما فوق آن خواهد بود، و امّا اگر از طرف خدا نباشد در این صورت اگر فرضاً عمر او هزار سال باشد باز به منزلهٔ یکی از مردم عادی خواهد بود، این‌طور باید در حقّ ابو جعفر تفکّر نمود. در پایان کلام ریّان بن صلت تمام آن جمعیّت یونس بن عبد الرحمن را سرزنش کردند، و بر آن گفتارش ملامت و توبیخ نمودند.

آن زمان موسم حجّ بود، از علمای بغداد و سایر شهرها و از فقهای این بلاد هشتاد نفر اجتماع نموده قصد حجّ بیت اللَه را نمودند، و اوّل وارد مدینه شده برای انکه حضرت ابو جعفر را دیدار کنند. در بدو ورود در خانهٔ حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که خانهٔ بزرگ و خالی بود وارد شدند و همگی روی فرشی گسترده نشستند، در این حال عبد اللَه بن موسی وارد شد و در صدر مجلس نشست و شخصی ندا در داد که: این است فرزند رسول خدا، هر کس از شما سؤالی دارد بنماید. این جماعت از مسائل مختلفی سؤال کردند و جوابهای عبد اللَه کافی نبود، جماعت شیعه مهموم و مغموم شدند و

در دل فقهاء تشویش و اضطرابی وارد شد و برخاسته می‌خواستند مجلس را ترک کنند، و با خود می‌گفتند که: اگر ابو جعفر آمده بود تمام مسائل را آن طور که باید جواب می‌گفت و این جماعت دچار پاسخهای ناتمام عبد اللَه نمی‌شدند.

ناگهان دری از صدر مجلس باز شد و موفّق خادم، داخل شد و گفت: این است ابو جعفر که الآن وارد خواهد شد.

همگی برخاستند و استقبال کردند و بر آن حضرت سلام کردند حضرت داخل شد. در تن خود دو پیراهن داشت و عمامهٔ خود را از دو طرف اویزان کرده و نعل عربی در پای داشت و نشست. مردم همگی ساکت شدند، همان سؤال کنندهٔ قبلی برخاست و از مسائل خود که سابقاً پرسیده بود از حضرت سؤال کرد. حضرت جواب کافی و شافی فرمودند، به طوری که همهٔ آنها خوشحال شدند و بر آن حضرت دعا کرده درودها فرستادند، و سپس گفتند عموی شما عبد اللَه به چنین و چنان فتوا داد.

حضرت رو به عموی خود نموده فرمودند:

لاَ اِلَهَ اِلاَّ اللَهُ یَا عَمِّ عَظیمٌ عِنْدَ اللَهِ اَنْ تَقِفَ غَداً

بَيْنَ يَدَيْهِ فَيَقُولَ لَكَ: لِمَ تُفْتِى عِبَادى بِمَا لَمْ تَعْلَمْ وَ فِى الْاُمَّةِ مَنْ هُوَ اَعْلَمُ مِنْكَ ؟!

«ای عمو به درستی که بسیار بزرگ است نزد خدا آنکه فردای قیامت در پیش او بایستی سپس از تو سؤال کند چرا فتوا دادی بندگان مرا به چیزی که نمی‌دانستی در حالی که در بین امّت از تو شخص داناتری بود؟!».

و از عمر بن فرج رخجی روایت شده که در آن مجلس، گفتم به ابی جعفر که: شیعیان تو ادّعا می‌کنند که از تمام آب دجله و وزن آن اطّلاع داری و ما کنار دجله منزل داریم؟! حضرت فرمود: آیا خداوند چنین قدرتی دارد که این علم را به پشّه‌ای بیاموزد یا نه؟ عرض کردم: بلی قدرت دارد، حضرت فرمود: **اَنَا اَکْرَمُ عَلَی اللهِ مِنْ بَعُوضَةٍ وَ مِنْ اَکْثَرِ خَلْقِهِ**. «من نزد خدای تعالی از پشّه و از بسیاری از مخلوقاتش گرامی‌ترم»[1].

مردن در حال عدم شناخت امام، مردن در حال جاهلیّت است

باری روایاتی که از رسول خدا روایت شده و دلالت بر آن دارد که افرادی که بدون امام باشند،

---

[1] «بحار الانوار» ج ۱۲ ص ۱۲٤.

گمراه هستند بسیار زیاد و دارای مضامین مختلفی است. ما امروز یکی از آنها را که شیعه و سنّی بر آن اجماع دارند و صدور آن را از رسول اکرم قطعی می‌دانند ذکر می‌کنیم:

مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ اِمَامَهُ مَاتَ ميتَةً جَاهِلِيَّةً.[1]

«کسی که بمیرد درحالی‌که امام خود را نشناخته است مردن او مانند مردن مردمان جاهلیّت بوده است».

امّا از طریق شیعه این حدیث به چند عبارت روایت شده است. در «روضهٔ کافی»[2] یک روایت و در «بحار الانوار» از «محاسن» برقی و «رجال» کشّی و «اکمال الدین» صدوق مجموعاً شش روایت بدین مضمون حدیث می‌کند[3] که: **مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ اِمَامٌ مَاتَ ميتَةً جاهِلِيَّةً.**

---

[1] سیّد علیخان کبیر در شرح دعای چهل و هفتم از «ریاض السّالکین» ص ۵۰۱ فرماید: فمنه الحدیث المشهور المتّفق علی روایته عن النّبیّ(ص): من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیّة.

[2] «روضهٔ کافی» ص ١٤٦.

[3] «بحار الانوار» ج ۷ ص ١٦ تا ص ۲۰.

و نیز در «بحار الانوار» از «کافی»[1] از حضرت صادق از رسول اکرم، و از «غیبت نعمانی»[2] از رسول اکرم و از «عیون اخبار الرضا»[3]، فیما کتب الرّضا للمأمون، مجموعاً سه حدیث بدین مضمون حدیث می‌کند که: **مَنْ مَاتْ وَ هُوَلاَ یَعْرِفُ اِمَامَهُ مَاتَ مَیتَةً جَاهِلِیَّةً**.

و از «ثواب الاعمال»[4] صدوق یک روایت بدین مضمون که: **مَنْ مَاتَ وَ لَیْسَ عَلَیْهِ اِمَامٌ مَاتَ میتَةً جَاهِلِیَّةً**.

و از «محاسن» برقی[5] یک روایت بدین مضمون که: **مَنْ مَاتَ وَ لَیْسَ لَهُ اِمَامٌ فَمَوْتُهُ مَیتَةٌ جَاهِلِیَّةٌ**.

و نیز از «محاسن» برقی[6] یک روایت به این مضمون که: **مَنْ مَاتَ بِغَیْرِ اِمامِ جَمَاعَةٍ مَاتَ مَیتَةً**

---

[1] «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱۹۵.
[2] «بحار الانوار» ج ۷ ص ۱٦ تا ص ۲۰.
[3] «بحار الانوار» ج ۷ ص ۱٦ تا ص ۲۰.
[4] همان کتاب ص ۱۸.
[5] همان کتاب ص ۱۷.
[6] همان کتاب ص ۱۷.

جَاهِلِيَّةً.

و از «غیبت» نعمانی[1] یک روایت بدین مضمون که **مَنْ بَاتَ لَيْلَةً لاَ يَعْرِفُ فَيهَا اِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً.**

و از «عیون اخبار الرضا»[2] و «کنز» کراجُکی[3] از حضرت رضا، عن آبائه، عن علیّ علیه السلام عن رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم دو روایت بدین مضمون که: **مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ اِمَامٌ مِنْ وُلْدِی مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً وَ يُؤْخَذُ بِمَا عَمِلَ فِی الْجَاهِلِيَّةِ وَ اْلِاسْلاَمِ.**

و نیز از «غیبت» نعمانی[4] سه روایت: اوّل از ابن ابی یعفور و دوّم از سماعة بن مهران و سوّم از حمران بن اعین که هر سه نفر با مختصر اختلافی در مضمون می‌گویند: ما خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردیم که مردی است که شما را دوست دارد و از دشمنان شما بیزاری می‌جوید

---

[1] همان کتاب ص ۱۷.

[2] همان کتاب ص ۱۷.

[3] همان کتاب ص ۲۰.

[4] «بحار الانوار» ج ۷ ص ۱۷.

و حلال شما را حلال و حرام شما را حرام می‌شمارد و چنین معتقد است که امر ولایت در میان شماست و از شما خارج نیست و هیچگاه ولایت امر به سوی غیر آل محمّد نخواهد بود الاّ آنکه می‌گوید: آل محمّد (منظور اولادهای مختلف حضرت سجّاد و حضرت باقر و بنی الحسن به طور کلّی) با هم اختلاف دارند، اگر همه جمع می‌شدند و تسلیم یکی از آنها می‌شدند و او را رئیس و پیشوا می‌شمردند ما هم از او پیروی نموده و او را پیشوای خود قرار می‌دادیم. حضرت فرمودند: **اِنْ ماتَ عَلَی هَذَا فَقَدْ مَاتَ میتَةً جَاهِلِیّةً**. «اگر بر این عقیده بمیرد بر عقیده مردم جاهلیّت مرده است».

و نیز سه روایت از کتاب «اختصاص»[1] نقل می‌کند، اوّل ـ از عمر بن یزید از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام قال: سَمِعْتُهُ یَقُولُ: **مَنْ مَاتَ بِغَیْرِ اِمَامٍ مَاتَ میتَةً جَاهِلِیَّةً اِمَامٍ حَیٍّ یَعْرِفُهُ** قُلْتُ: لَمْ اَسْمَعْ اَبَاكَ یَذْکُرُ هَذَا یَعْنِی اِمَاماً حَیًّا، فَقَالَ: **قَدْ وَاللَهِ قَالَ ذَلِكَ**

[1] «بحار الانوار» ج ۷ ص ۲۰.

رَسُولُ اللَهِ صلّی اللَه علیه و آله و سلّم. قَالَ: **وَ قَالَ رَسُولُ اللَهِ صلّی اللَه علیه و آله و سلّم: مَنْ مَاتَ وَ لَیْسَ لَهُ اِمَامٌ یَسْمَعُ لَهُ وَ یُطیعُ مَاتَ میتَةً جَاهِلیَّةً.**

می‌گوید: از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام شنیدم که می‌فرمود: «کسی که بمیرد و امام زنده‌ای نداشته باشد که او را بشناسد مانند مردن اهل جاهلیّت مرده است. عرض کردم: من از پدر شما حضرت صادق علیه السلام نشنیدم که در روایت خود از رسول در متابعت از امام، قید حیات و زنده بودن را نموده باشد، حضرت فرمود: سوگند به خدا که پیغمبر این طور فرمودند. موسی بن جعفر فرمود: که رسول خدا فرمودند: کسی که بمیرد و امامی نداشته باشد زنده که کلام او را بشنود و فرمان او را پذیرفته و اطاعت کند مانند مردمان جاهلی مرده است.

دوّم ـ از محمّد بن علیّ الحلبی ـ قَالَ: قَالَ اَبُوعَبْدِاللَهِ علیه السّلام: **مَنْ مَاتَ وَ لَیْسَ عَلَیْهِ اِمَامٌ حَیٌّ ظَاهِرٌ مَاتَ میتَةً جَاهِلیَّةً.**

می‌گوید: حضرت صادق علیه السلام

فرمودند: «کسی که بمیرد و در تحت تربیت و فرمان امام زنده و ظاهری نبوده باشد مانند مردن اهل جاهلیّت مرده است».

سوّم ـ از ابی الجارود قَالَ: سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِاللَهِ علیه‌السّلام یَقُولُ: **مَنْ مَاتَ وَ لَیْسَ عَلَیْهِ اِمَامٌ حَیٌّ ظاهِرٌ مَاتَ میتَةً جَاهِلِیَّةً.** قَالَ: قُلْتُ: اِمَامٌ حَیٌّ جُعِلْتُ فِداكَ ؟ قَالَ: **اِمَامٌ حَیٌّ، اِمَامٌ حَیٌّ.**

ابی الجارود می‌گوید: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: «کسی که بمیرد و امام زنده و ظاهری نداشته باشد مانند مردمان جاهلیّت مرده است. عرض کردم فدایت شوم حتماً امام باید زنده باشد؟ حضرت دو مرتبه تکرار فرمود: امام زنده، امام زنده».

و سیّد علیخان کبیر در شرح صحیفه سجّادیّه[1] فرماید: روایات در این زمینه از طرق شیعه از حدّ شماره افزون است. امّا از طریق اهل تسنّن[2] حدیثی است متّفق علیه بین عامّه از رسول خدا که فرمود: **مَنْ مَاتَ وَ لَمْ یَعْرِفْ اِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ میتَةً جَاهِلِیَّةً.** و حاکم در «مستدرک» آورده و از طریق ابن عمر صحیح شمرده است که رسول خدا فرمود: **مَنْ مَاتَ**

---

[1] «تلخیص الریاض» ج ۳ ص ۲۴۲.

[2] همان کتاب ص ۲۴۱.

وَ لَيْسَ عَلَيْهِ اِمَامُ جَمَاعَةٍ فَاِنَّ مَوْتَهُ مَوْتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ.

و ابن مردويه حديثى از على عليه السّلام با سند متّصل روايت كرده است كه **قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَهِ صلّى اللَه عليه و آله و سلّم فِى قولِ اللَهِ تَعالَى: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُناسٍ بِاِمامِهِمْ»**[1] **قَالَ: يُدْعَى كُلُّ قَوْمٍ بِاِمَامِ زَمَانِهِمْ وَ كِتَابِ رَبِّهِمْ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهُمْ.**

اميرالمؤمنين عليه السّلام از رسول خدا صلّى اللَه عليه و آله و سلّم در پيرامون تفسير اين آيهٔ مباركه: «روزى كه مى‌خوانيم هر دسته از مردم را به نام امامشان» روايت مى‌كند كه رسول خدا فرمود: «هر گروه و طايفه‌اى خوانده مى‌شوند به نام امام زمان خودشان و كتاب پروردگارشان و سنّت پيغمبرشان».

و ابن عساكر از خالد بن صفوان روايت را با سند متّصل روايت كرده است كه رسول خدا فرمود: **لاتَخْلُواْلاَرْضُ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّتِهِ فِى عِبَادِهِ.** «هيچگاه زمين از حجّتى كه در ميان بندگان خدا براى خدا قيام كند خالى نخواهد بود». و ديگر از طريق عامّه علاّمه امينى گويد: اين حديث از طريق ابى صالح از معاويه

---

[1] سوره اسراء ۱۷ ـ آيه ۷۱.

مرفوعاً روایت شده و در

«مسند» امام احمد حنبل ج ٤ ص ٩٦ وارد است که رسول خدا فرمود: **مَنْ مَاتَ بِغَيْرِ اِمَامٍ مَاتَ مَيتَةً جَاهِلِيَّةً**.[1] و سپس فرماید: این حدیث را حافظ هیثمی در «مجمع الزوائد» ج ٥ ص ٢١٨، و ابو داود طیالسی در «مسند» خود ص ٢٥٩ از طریق عبد اللَه بن عمر آورده و یک جمله را از رسول خدا بر آن افزوده است که: **وَ مَنْ نَزَعَ يَداً مِنْ طَاعَةٍ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لاَ حُجَّةَ لَهُ**. یعنی: «کسی که دست خود را از طاعت امام بیرون کشد در روز قیامت که به محشر آید حجّتی برای او نخواهد بود».

و نیز گوید: این حدیث را با الفاظ دیگری از طرق مختلفی روایت کرده‌اند. اوّل ـ قوله صلّی اللَه علیه و آله و سلّم: **مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ فِی عُنُقِهِ بَيْعَةٌ مَاتَ ميتَةً جَاهِلِيَّةً**. «کسی که بمیرد و بر گردن و عهدهٔ او بیعتی نباشد مانند مردمان جاهلی مرده است». این حدیث را مسلم در «صحیح» خود ج ٦ ص ٢٢، و بیهقی در «سُنَن» خود ج ٨ ص ١٥٦ و ابن کثیر در «تفسیر» خود

---

[1] «الغدیر» ج ١٠ ص ٣٥٨.

ج ۱ ص ۵۱۷ و حافظ هیثمی در «مجمع الزوائد» ج ۵ ص ۲۱۸ آورده، و شاه ولیّ اللَه در کتاب «ازالة الخفاء» ج ۱ ص ۳ به همین لفظ آورده، و استدلال کرده به آن بر وجوب نصب خلیفه بر مسلمانان تا روز قیامت به طور وجوب کفائی.

دوّم ـ قوله صلّی اللَه علیه و آله و سلّم: **مَنْ مَاتَ وَ لَیْسَ عَلَیْهِ طَاعَةٌ مَاتَ میتَةً جَاهِلِیَّةً.** «کسی که بمیرد و بر عهدهٔ او طاعت و فرمانی نباشد مانند مردمان جاهلیّت مرده است». این حدیث را احمد حنبل در «مسند» خود ج ۳ ص ٤٤٦ و هیثمی در «مجمع» ج ۵ ص ۲۲۳ آورده است.

سوّم ـ قوله صلّی اللَه علیه و آله و سلّم: **مَنْ مَاتَ وَ لَمْ یَعْرِفْ اِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مَیتَةً جَاهِلِیَّةً** «کسی که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد مانند اهل جاهلیّت مرده است». این حدیث را تفتازانی در «شرح مقاصد» ج ۲ ص ۲۷۵ ذکر نموده و او را همانند قول خدای تعالی در مفاد و مفهوم قرار داده است، آنجا که فرماید: ﴿اَطیعُوا اللَهَ وَ اَطیعُوا الرَّسُولَ وَ اُولِي الْاَمْرِ مِنْکُمْ﴾. و به همین

لفظ نیز تفتازانی در «شرح عقائد نسفی» مطبوع در سنهٔ ۱۳۰۲ آورده است. مگر آنکه دست طبع که باید بر ذخائر و ودائع علم امین باشد، در طبع سنهٔ ۱۳۱۳، هفت صفحه از این کتاب را که از آن جمله این حدیث شریف بوده است برداشته و

تحریف نموده است. این حدیث را نیز شیخ علی قاری صاحب کتاب «مِرقاة» در خاتمهٔ کتاب «الجواهر المُضیئة» ج ۲ ص ۵۰۹ ذکر کرده است. و در ص ٤٥٧ گفته است که: قول رسول خدا در «صحیح» مسلم: **مَنْ مَاتَ وَ لَمْ یَعْرِفْ اِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ میتَةً جَاهِلِیَّةً** معنایش آن است که: کسی که نداند امامی را که واجب است به او اقتدا کند و از او پیروی نماید در زمان آن امام.

چهارم ـ قوله صلّی اللَه علیه و آله و سلّم: **مَنْ خَرَجَ مِنَ الطّاعَةِ وَ فَارَقَ الْجَماعَةَ**[1] **فَمَاتَ، مَاتَ میتَّةً جَاهِلِیَّةً**. «کسی که دست از اطاعت امام بیرون کشد و از جماعت امام جدا شود و بمیرد مانند مردمان جاهلی مرده است». این حدیث را مسلم در «صحیح» خود ج ٦ ص ۲۱، و بیهقی در «سنن» خود ج ۸ ص ١٥٦ آورده، و در «تَیْسیر الوصول» ج ۳ ص ۳۹ از «صحیح»

---

[1] مرحوم صدوق فرموده است: الجماعة اهل الحق و ان قلّوا، و قد روی عن النبّی صلّی اللَه علیه و آله انّه قال: **المؤمن وحده حجّة و المؤمن وحده جماعة** (بحار الانوار ج ۸ ص ۲).

بخاری و «صحیح» مسلم از طریق ابوهریره از رسول خدا روایت کرده است.

پنجم ـ قوله صلّی اللَه علیه و آله و سلّم: **مَنْ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ[1] شِبْراً فَماتَ فَمِيتَتُهُ مِيتَةٌ جَاهِلِيَّةً.**

«کسی که از جماعت امام به اندازهٔ یک وجب دور شود و سپس بمیرد پس مردن او مردن مردم جاهلیّت است». این حدیث را مسلم در «صحیح» خود ج ٦ ص ٢١ آورده است.

ششم ـ قوله صلّی اللَه علیه و آله و سلّم: **مَنْ مَاتَ وَ لاَ اِمَامَ لَهُ ماتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً.** «کسی که بمیرد درحالی که امام نداشته باشد مرده است به مانند مردن مردم جاهلیّت». این حدیث را ابو جعفر اسکافی در «خلاصهٔ نقض کتاب عثمانیّهٔ جاحظ» در ص ٢٩ آورده است، و هیثمی در «مجمع الزوائد» ج ٥ ص ٢٢٤ و ص ٢٢٥ به لفظ: **مَنْ ماتَ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ اِمامٌ فَمِيتَتُهُ مِيتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ**؛ و به لفظ: **مَنْ ماتَ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ اِمامٌ مَاتَ مَيتَةً جَاهِلِيَّةً** آورده است.

---

[1] همان

هفتم ـ قوله: صلّى اللَه عليه و آله و سلّم: **مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لِإمامِ جَمَاعَةٍ عَلَيْهِ طَاعَةٌ مَاتَ ميتَةً جَاهِلِيَّةً**.

«کسی که بمیرد و برای امام جماعت همهٔ مردم بر عهده او فرمان و اطاعتی نباشد مرده است مانند مردن جاهلیّت». این حدیث را حافظ هیثمی در

«مجمع الزوائد» ج ۵ ص ۲۱۹ ذکر کرده است.

هشتم ـ قوله صلّی اللَه علیه و آله و سلّم: **مَنْ اَتَاهُ مِنْ اَمیرِهِ مَا یَکْرَهُهُ فَلْیَصْبِرْ، فَاِنَّ مَنْ خَالَفَ الْمُسْلِمینَ قَیْدَ شِبْرٍ ثُمَّ مَاتَ ماتَ میتَةً الْجَاهِلیَّةِ**. «کسی که از ناحیهٔ امیر و امامش به او چیزی رسد که ناگوار است باید صبر و تحمّل کند، زیرا کسی که به قدر یك وجب از مسلمان‌ها تخلّف ورزد و سپس مرگ او را دریابد به مرگ اهل جاهلیّت مرده است». این حدیث را در «شرح السیر الکبیر» ج ۱ ص ۱۱۳ ذکر کرده است.[1]

باری این مجموع احادیثی بود که بدین سیاق آورده شده و حکم رسول خدا را دربارهٔ افرادی که به امام زمان خود معرفت پیدا نکرده‌اند به مثابهٔ مردن اهل جاهلیّت شمرده است. این احادیث از نقطه نظر سند جای بحث نیست چون علاوه بر آنکه بسیاری از آنها دارای سند صحیح هستند از نقطه نظر کثرت به حدّ استفاضه بلکه به حدّ تواتر رسیده است، به طوری که بعضی از بزرگان از جمله احادیثی که از

---

[1] «الغدیر» ج ۱۰ ص ۳۵۹ و ص ۳۶۰.

رسول اکرم روایت شده و به حدّ تواتر معنوی رسیده است این حدیث را دانسته‌اند مانند حدیث **مَنْ کُنْتُ مَوْلاَهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاَهُ**. گویند این حدیث نیز به تواتر معنوی از حضرت رسول اللَه صادر شده است و بسیاری گفته‌اند تواتر لفظی دارد.

حدیث جابر درباره ائمّه اثناعشر

مرحوم مولی فتح اللَه کاشانی در تفسیر خود[1]، در ذیل آیهٔ ﴿وَعَدَ اللهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾[2]، از جابر بن عبد اللَه انصاری روایت کرده است که چون آیهٔ ﴿أَطِیعُوا اللهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْکُمْ﴾[3] نازل شد،

---

[1] این روایت شریفه را مرحوم سیّد هاشم بحرانی در «تفسیر برهان» در ذیل آیهٔ ﴿أَطِیعُوا اللَه وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ﴾ ج ۱ ص ۲۳٤ و ص ۲۳۵ و در کتاب «غایة المرام» ص ۲٦۵ و ص ۲٦٦ از ابن بابویه قمی با سلسله سند متصل خود تا قوله علیه السلام: **فاکتمه الاّ عن أهله** روایت کرده است. و علاّمهٔ طباطبائی در «المیزان» ج ٤ ص ٤۳۵ و ص ٤۳٦ از «تفسیر برهان» روایت کرده‌اند.

و در «إثبات الهداة بالنّصوص و المعجزات» ج ۲، ص ۳۷۳ و ۳۷٤، از «إکمال الدّین» صدوق فقط تا آنجا را که گوید: کانْتِفاعِ النّاسِ بِالشّمْسِ وَ إنْ جَلّلَهُ السّحابُ با سند متّصل آورده است. و اصل این روایت در «إکمال الدّین و إتمام النّعمة» شیخ صدوق است (در ص ۱٤٦ و ۱٤۷، از طبع سنگی)؛ و این، مصدر این حدیث مبارک است و سائر مؤلّفین از اینجا روایت کرده‌اند.

[2] سورهٔ نور ۲٤ ـ آیهٔ ۵۵.

[3] سورهٔ نساء ٤ ـ آیهٔ ۵۹.

به محضر رسول اکرم صلّی اللَه علیه و آله و سلّم عرض کردم: یا رسول اللَه خدای تعالی و رسول خدا را می‌شناسم ولی اولی‌الامر که خداوند در این آیه اطاعت آنها را با اطاعت رسولش برابر و مقرون با یکدیگر داشته چه کسانند؟ فرمود: **یَا جَابِرِ هُمْ خُلَفائی وَ اَئِمَّةُ الْمُسْلِمیَن مِنْ بَعْدی، اَوَّلُهُمْ عَلِیُّ بْنُ اَبِی طَالِبٍ ثُمَّ الْحَسَنُ، ثُمَّ الْحُسَیْنُ، ثُمَّ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ الْمَعْرُوفُ فِی التَّوْرَاةِ بِالْباقِرِ، وَ سَتُدْرِکُهُ یَا جَابِرُ فَاِذَا لَقیتَهُ فَاَقْرِاْهُ مِنِّی السَّلاَمَ، ثُمَّ الصّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ، ثُمَّ عَلِیُّ بْنُ مُوسَی، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ، ثُمَّ عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ، ثُمَّ ابْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ سَمِیِّی وَ کَنِیِّی حُجَّةُ اللَهِ فِی اَرْضِهِ وَ بَقِیَّةُ اللَهِ فِی بِلاَدِهِ، ذَلِكَ الَّذی یَفْتَحُ اللَهُ عَلَی یَدِهِ مَشَارِقَ اْلاَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا، ذَلِكَ الَّذِی یَغِیبُ عَنْ شِیعَتِهِ غَیْبَةً لاَ یَثْبُتُ فیهَا عَلَی الْقَوْلِ بِاِمَامَتِهِ اِلاّ مَنِ امْتَحَنَ اللَهُ قَلْبَهُ بِاْلاِیمَانِ.**

یعنی: «ای جابر! اولوا الامر خلیفه‌های من و جانشینان من بعد از من هستند که امامان و پیشوایان مسلمانانند. اوّل آنها علیّ بن أبی‌طالب و پس از او

حسن و سپس حسین و بعد از او علیّ بن الحسین و آنگه محمّد بن علیّ که در تورات به باقر معروف است، و ای جابر تو او را در خواهی یافت و چون او را ملاقات نمودی سلام مرا به او برسان، و پس از او جعفر بن محمّد الصادق و سپس موسی بن جعفر و بعد از او علیّ بن موسی و بعد از او محمّد بن علیّ و پس از او علیّ بن محمّد و سپس حسن بن علی و بعداً فرزندش، که هم اسم و هم کنیهٔ من است. اوست حجّت خدا در روی زمین و بقیّهٔ خدا[1] در میان شهرهای خدا. و او همان کسی است که از شیعیان خود غیبتی طولانی خواهد نمود که هیچیک از افرادی که قائل به امامت او هستند پایدار نخواهند ماند مگر آن کس که خداوند قلب او را به مراتب ایمان و یقین آزموده باشد». جابر می‌گوید: «گفتم: یا رسول اللَه آیا شیعیان او در زمان غیبت او از او بهره‌مند خواهند شد؟ فرمود: بلی سوگند به آن کسی

---

[1] بقیّة اللَه و بقیّهٔ خدا یعنی آن کسی که تمام أسماء و صفات الهیّه‌ای که تا به حال ظهور خارجی پیدا ننموده‌اند در او ظهور پیدا بنماید و باقی مانده و تمام کننده ظهورات أنبیاء و امامان باشد و اراده حتمیّهٔ پروردگار به بقاء او تعلّق گرفته باشد.

که مرا به نبوّت برگزیده است، **ای وَالَّذِی بَعَثَنِی بِالنُّبُوَّةِ**، که شیعیان از نور او استضائه کنند و به ولایت او بهره‌مند گردند اگر چه در غیبت باشد، همچنان که از آفتاب در وقتی که ابر روی آن را پوشانیده باشد بهره‌مند گردند. سپس فرمود: **یَا جَابِرُ هَذَا مِنْ مَکْنُونِ سِرِّ اللَهِ وَ مَخْزُونِ عِلْمِ اللَهِ فَاکْتُمْهُ اِلاّ عَنْ اَهْلِهِ**. «ای جابر این کلام از اسرار مخفیّهٔ خدا و از خزائن علم

خداست، تو نیز او را از غیر اهلش مخفی دار».

جابر گوید مدّتی مدید گذشت و من منتظر این وعده بودم تا یك روز نزد امام همام زین العابدین علیّ بن الحسین علیهما السّلام رفته بودم و درحالی‌که او با من سخن می‌گفت ناگاه محمّد بن علی از اطاق زنها بیرون آمد و بر سرش دو رشته از گیسو بود، چون در او خوب نگریستم پهلوهایم بلرزید و مو بر اندامم راست شد زیرا تمام خصوصیّاتی که رسول خدا فرموده بود در او مشاهده کردم. گفتم: یَا غُلاَمُ اَقْبِلْ ای کودك روی به من آر، روی به من آورد. گفتم: اَدْبِرْ، برگرد، برگشت، گفتم: شَمَائِلُ رَسُولِ اللَهِ وَ رَبِّ الْکَعْبَةِ، این شمائل سوگند به پروردگار کعبه که شمائل رسول خداست.

گفتم: نام تو چیست؟ فرمود: محمّد، گفتم پدرت کیست؟ فرمود: زین العابدین علیّ بن الحسین، گفتم: همانا که تو باقری؟ فرمود: آری ای جابر پیغام رسول خدا را به من برسان. گفتم: رسول خدا مرا بشارت داد که تو چندان در دنیا زیست کنی که باقر را دریابی و چون او را ملاقات کردی سلام مرا به او برسان. اینك ای محمّد بن علی بدان که رسول خدا به تو سلام می‌رساند، فرمود: **عَلَی رَسُولِ اللَهِ السَّلاَمُ مَادَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْاَرْضُ، وَ عَلَیْكَ یَا جَابِرُ كَمَا بَلَّغْتَ السَّلاَمُ.** بر رسول خدا سلام خدا باد تا وقتی که آسمانها و زمین بر پا هستند و بر تو سلام باد ای جابر که سلام رسول خدا را به من رسانیدی.

جابر گوید: از آن به بعد من به محضر آن حضرت رفت و آمد می‌کردم و از مسائلی چند پرسش می‌نمودم. یك روز آن حضرت از من مسئله‌ای پرسید، گفتم: لاَوَاللَهِ لَا دَخَلْتُ فِی نَهْیِ رَسُولِ اللَهِ حَیْثُ قَالَ: **اِنَّهُمْ اْلاَئِمَّةُ الْهُدَاةُ مِنْ اَهْلِ بَیْتِهِ مِنْ بَعْدِهِ، اَحْلَمُهُمْ صِغَاراً وَ اَعْلَمُهُمْ كِبَاراً، لاَ تُعَلِّمُوهُمْ فَاِنَّهُمْ اَعْلَمُ مِنْكُمْ.** عرض

کردم سوگند به خدا که جواب نخواهم گفت و خود را در نهی رسول خدا وارد نخواهم ساخت، چون آن حضرت فرمود: ایشانند ائمّه و راهنمایان از اهل بیت من بعد از مرگ من، حلم و بردباری آنها در کودکی از همهٔ افراد بشر بیشتر و دانش آنها در بزرگی از همهٔ افراد بشر افزون است، شما آنها را تعلیم نکنید که آنها از شما داناترند. فرمود: **صَدَقَ رَسُولُ اللهِ اِنِّ اَعْلَمُ مِنْكَ بِهَذِهِ الْمَسْأَلَةِ وَ لَقَدْ اُوتيتُ الْحُكْمَ صَبِيّاً، كُلُّ ذَلِكَ بِفَضْلِ اللهِ عَلَيْنَا وَ رَحْمَتِهِ لَنَا اَهْلَ الْبَيْتِ**. راست گفت رسول خدا، من در این مسأله از تو داناترم و حقّاً که حکم از طرف خدا در زمان کودکی به من عنایت شده است و تمام

این مزایا و کمالات در اثر فضل خدا و رحمتش بر ما اهل بیت رسول خدا است»[1].

مرحوم شعرانی در پاورقی گوید که: در این وقت جابر هنوز نابینا نشده بود و آنکه بعضی گویند در سنه ٦١ که به زیارت قبر مطهّر حضرت سیّد الشهداء آمد نابینا بود صحیح نیست، امّا در آخر عمر نابینا شد، چون جابر ٩٤ ساله بود که فوت کرد و وفات او را در سال ٧٧ نوشته‌اند، که در آن هنگام حضرت باقر علیه السّلام بیست ساله بودند و در بعضی از کتب عامّه، حضرت باقر از جابر روایاتی را نقل می‌کند.[2]

---

[1] «تفسیر منهج الصادقین» ج ٦ ص ٣٣٨.

[2] همان کتاب(پاورقی) ولی حضرت باقر علیه السّلام از طریق خاصّه هم از جابر روایت نقل می‌کند مانند روایتی که در غایة المرام ص ٣٢٧ روایت سوّم نقل شده است.

و از جمله دلائل بر اینکه جابر در روز اربعین و در وقت زیارت نابینا نبوده است اینستکه طبق روایات عدیده، حضرت باقر علیه السّلام، لوحی را که جابر از روی لوح حضرت فاطمه علیها سلام برای خود استنساخ کرده بود و در آن اسامی همهٔ امامان مذکور بود، با جابر مقابله نمودند. و این داستان چندین سال پس از واقعهٔ کربلا بوده است، و در کربلا آن حضرت چهار سال بیشتر نداشته‌اند. و لازمهٔ مقابله کردن لوح، چشم داشتن جابر است.

حدیث لوح و مقابله را شیخ حرّ عاملی در کتاب «اثبات الهداة» ج ٢، از ص ٢٨٥ تا ص ٢٩١، از جماعتی از أعلام روایت کرده است: اوّل از کلینی با سند متّصل خود از أبوبصیر از حضرت صادق علیه السّلام. دوّم از صدوق در «عیون أخبار الرّضا» با إسناد متّصل خود از علیّ بن إبراهیم از بکر بن

دربارهٔ علم غیب ائمّه علیهم السّلام

باری ائمّه علیهم السّلام دارای علم غیب بوده‌اند[1] و بسیاری از بزرگان و معاریف اهل تسنّن به این معنی معترف‌اند. ابن اثیر جزری گوید با سلسلهٔ اسناد خود از عثمان بن صُهَیْب، از پدرش که قَالَ: قَالَ عَلِیٌّ: **قَالَ لِی رَسُولُ اللَهِ صلّی اللَه علیه و آله و سلّم: مَنْ اَشْقَی الْاَوَّلِینَ؟ قُلْتُ: عَاقِرُ النَّاقَةِ، قَالَ: صَدَقْتَ. قَالَ: فَمَنْ اَشْقَی الْاَخرین؟ قُلْتُ: لاَ عِلْمَ لِی یَا رَسُولَ اللَهِ،**

---

[1] دربارهٔ علم غیب در «نهج البلاغه» سخنانی از امیرالمؤمنین علیه السّلام وارد است از قبیل **انَّكَ تَرىَ مَا أرَى و... و... لو شِئْتُ لَاخْبَرتُ كُلَّ واحِدٍ مِنْكُمْ... وَ لَكِنْ أخافُ اَنْ تَكْفُروا فِیَّ بِرَسول اللَهِ.**

قَالَ: الَّذی یَضْرِبُكَ عَلَی هَذَا ـ وَ اَشَارَ بِیَدِهِ اِلَی یَافُوخِهِ ـ وَ کَانَ یَقُولُ: وَدِدْتُ اَنَّهُ قَدِ انْبَعَثَ اَشْقَاکُمْ فَخَضَبَ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ، یَعْنِی لِحْیَتَهُ مِنْ دَمِ رَأْسِهِ.[1]

صهیب از امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت می‌کند که رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم به من فرمود: «شقی‌ترین از پیشینیان کیست؟ گفتم: پی کنندهٔ شتر صالح. فرمود: راست گفتی، سپس فرمود: شقی‌ترین از پسینیان کیست؟ گفتم: نمی‌دانم ای رسول خدا، فرمود: آن کسی که بر اینجا شمشیر بزند و اشاره کردند به استخوان سر امیرالمؤمنین علیه السّلام. و آن حضرت بعضی از اوقات می‌فرمود: دوست دارم که شقی‌ترین شما برانگیخته گردد و این را از این خضاب کند یعنی ریش مبارکش را از خون سرش». و سپس ابن اثیر گوید: اِنَّ عَلیّاً جَمَعَ النَّاسَ لِلْبَیْعَةِ فَجَاءَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ

---

[1] «اسد الغابة» ج ٤ ص ٣٥.

بْنُ مُلْجَمِ الْمُرَادِيُّ فَرَدَّهُ مَرَّتَيْنِ، ثُمَّ قَالَ: **مَا يَحْبِسُ اَشْقَاهَا ؟! فَوَاللَهِ لَيَخْضِبَنَّ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ، ثُمَّ تَمَثَّلَ:**

اُشْدُدْ حَيَازِيْمَكَ لِلْمَوْ *** تِ فَاِنَّ الْمَوْتَ لاَقِيكَ

وَ لاَ تَجْزَعْ مِنَ الْقَتْـ *** لِ اِذَا حَلَّ بِوَادِيكَ[1]

گوید: «علی علیه السّلام تمام مردم را برای بیعت جمع نمود، عبد الرّحمن بن ملجم مرادی آمد که بیعت کند، دو مرتبه حضرت او را ردّ کرد و سپس فرمود: چه چیز جلوگیر و مانع شقی‌ترین امّت می‌شود، سوگند به خدا که ابن ملجم محاسن مرا از خون سرم خضاب می‌کند. و بعداً تمثّل جست به این شعر: کمربند خود را برای مرگ محکم کن چون مرگ به تو خواهد رسید، و از مرگ جزع و فزع نکن زمانی که در آستان تو فرود آید».

و سپس گوید عثمان بن مغیره گفت که: لَمَّا دَخَلَ شَهْرُ رَمَضَانَ جَعَلَ عَلِيٌّ يَتَعَشّىٰ لَيْلَةً عِنْدَ الْحَسَنِ، وَ لَيْلَةً عِنْدَالْحُسَيْنِ، وَ لَيْلَةً عِنْدَعَبْدِاللَهِ بْنِ جَعْفَرٍلاَ يَزِيدُ عَلَى ثَلاَثِ لَقُمٍ، وَ يَقُولُ: **يَأْتِي اَمْرُ اللَهِ وَ اَنَا خَمِيصٌ، وَ اِنَّمَا هِيَ**

[1] «اسد الغابة» ج ٤ ص ٣٥.

لَيْلَةٌ اَوْ لَيْلَتَانِ.

«چون ماه رمضان داخل شد امیرالمؤمنین یك شب در نزد امام حسن و یك شب در نزد امام حسین و یك شب در نزد عبد اللَه بن جعفر بود و زیاده از سه لقمه میل نمی‌فرمود و می‌فرمود: امر خدا می‌رسد و من باید در آن حال گرسنه باشم، یکی دو شب بیشتر نمانده است». و سپس گوید: خَرَجَ عَلِیٌّ لِصَلاَةِ الْفَجْرِ فَاسْتَقْبَلَهُ الْاِوَزُّ یَصِحْنَ فِی وَجْهِهِ، قَالَ: فَجَعَلْنَا نَطْرُدُهُنَّ عَنْهُ، فَقَالَ: **دَعُوهُنَّ فَاِنَّهُنَّ نَوَائِحُ**، وَ خَرَجَ فَاُصیبَ. وَ هَذَا یَدُلُّ عَلَی اَنَّهُ عَلِمَ السَّنَةَ وَ الشَّهْرَ وَ اللَّیْلَةَ الَّتِی یُقْتَلُ فیهَا، وَ اللَهُ اَعْلَمُ.[1]

«امیرالمؤمنین برای نماز صبح از منزل بیرون شد مرغابیان در مواجهه با علی به صیحه درآمدند. کثیر که راوی این حدیث است می‌گوید: ما شروع کردیم که مرغابیان را از آن حضرت دور کنیم، فرمود: آنها را به حال خود گذارید، آنها نوحه

[1] همان کتاب ص ٣٦، و نیز بعضی از جملات فوق در دو مقام در «الصواعق المحرقة» ص ٨٠ ذکر شده است.

می‌کند بر من. حضرت خارج شد و در همان وقت ضربت به او رسید. و این دلالت دارد بر آنکه آن حضرت سال و ماه و شبی را که در آن شب شهید شده همه را می‌دانسته است، و خدا عالم‌تر است».

و ابن حجر هیثمی گوید: فَلَمَّا کَانَتِ اللَّیْلَةُ الَّتِی قُتِلَ فِی صَبیحَتِهَا اَکْثَرَ الْخُرُوجَ وَ النَّظَرَ اِلَی السَّمَاءِ، وَ جَعَلَ یَقُولُ: **وَ اللَّهِ مَا کَذَبْتُ وَ لاَ کُذِبْتُ وَ اِنَّهَا اللَّیْلَةُ الَّتِی وُعِدْتُ**[1].

«در آن شبی که در صبحش حضرت ضربت خوردند بسیار از اطاق بیرون آمده و به آسمان نظر می‌کردند و می‌گفتند: سوگند به خدا که نه دروغ می‌گویم و نه دروغ به من گفته شده است، امشب همان شب میعاد من است».

---

[1] «الصواعق المحرقة» ص ۸۰.

درس سی و دوّم: تفسیر آیهٔ: ﴿وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَواهُ بِغَيرِ هُدى مِنَ اللَه إِنَّ اللَه لا يهْدِى الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم

و صلّى اللَه على محمّد و آله الطاهرين و لعنة

اللَه على أعدائهم أجمعين من الآن الى قيام

يوم الدّين و لا حول و لا قوّة الاّ باللَه العلىّ العظيم.

قال اللَه الحكيم فى كتابه الكريم:

﴿وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَواهُ بِغَيْرِ هُديً مِنَ اللَه إِنَّ اللَه لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾[1].

ترجمه: «و چه كسى گمراه‌تر است از كسى كه به دنبال خواسته‌هاى خود رود و از هواى نفس خود پيروى كند بى‌آنكه از هدايت الهى بهره‌مند باشد، و البته خداوند گروه ستمكاران را رهبرى نخواهد كرد».

منظور از هدايت الهى در اين آيه پيامبران و

---

[1] سورهٔ قصص ٢٨ ـ آيهٔ ٥٠.

امامان‌اند که دل آنها به نور خدا منوّر و سویدای ضمیرشان درخشان گردیده است و اسرار عوالم غیب بر آنها مکشوف، و از ایصال به مطلوب دربارهٔ افرادی که به آنها بپیوندند دریغ نخواهند نمود. افراد انسان چنانچه در امور تکاملی خود به جهت رسیدن به مقصود و کمال راه بشریّت از خواسته‌های خود دست برداشته و تابع و تسلیم چنین افرادی شوند، بدیهی است در کشور وجود آنان بجای اراده و اختیار ضعیف و تاریک خود آنها اراده و اختیار مربّی کلاس دیدهٔ متبحّر، که از تمام مزایای سیر و سلوک و مصالح و مفاسد راه خبر دارد جایگزین می‌گردد؛ و در این صورت مکمّل و متمّم نقاط ضعف و فتور آنان شده، دردهای معنوی آنان را علاج و از عقبات و کریوه‌های صَعْبُ الْعُبور نفس، آنها را عبور و به تعلیم مجاهدهٔ با نفس و طرق اخلاص و سیطرهٔ معنوی و ملکوتی بر قلب آنها و تابش نور حقیقی در اذهان و نفوس آنان همه را به منزل کامیابی از همهٔ مواهب الهیّه

رسانیده و میوهٔ کال و نارس وجود آنان را با تربیت تشریعی و امداد نور تکوینی پر آب و شیرین و رسیده می‌کند.

امّا اگر بنا بشود انسان از افکار شخص خود تجاوز نکند و در تحت تعلیم و تربیت چنین مربّی قرار نگیرد. در همان محدودهٔ خیالات و افکار کوتاه زندانی می‌گردد، راه تکامل بر او بسته می‌شود، از نابینائی جهل به بینائی علم و از ظلمت به نور عبور نمی‌کند. و حقّاً از همهٔ افراد بشر محرومیّت و خسران او بیشتر خواهد بود، و این همان گمراهی عمیق و غیر قابل علاج است؛ چون هر درد را می‌توان معالجه کرد به جز درد جهل و نادانی را. و برای جاهل همین درد بس که جاهل است و در گردابهای تاریک غوطه خورده و هر لحظه در انتظار هلاکت سرمدی که عکس‌العمل‌های همین جهل می‌باشد، خواهد بود.

امام سرچشمهٔ نور و علم است چون چراغ تاریک دل را به تسلیم و تبعیّت از او واداریم دل ظلمانی، نورانی می‌شود، و چاه خشک پر آب می‌گردد، و کالبد مرده زنده، و در تن بی‌روح روان

می‌دمد. و اگر متّصل ننمودیم چاه خشک به همان منوال، و چراغ تار به همان قسم، و بدن مرده نیز بی‌روح و روان باقی می‌ماند.

در کتاب «غیبت» نعمانی از کلینی با اسناد متّصل خود از ابن ابی نصر از حضرت ابی الحسن علیّ بن موسی علیهما السّلام راجع به تفسیر آیهٔ کریمهٔ: ﴿وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَواهُ بِغَيْرِ هُدىً مِنَ اللهِ﴾، روایت می‌کند که فرمود: **مَنِ اتَّخَذَ دينَهُ وَ رَأْيَهُ بِغَيْرِ اِمامٍ مِنْ أَئِمَّةِ الْهُدى**[1].

حضرت فرمود: «منظور از این شخص گمراه در آیه مبارکه همان کسی است که رویّه و دین خود را همان آراء و افکار خود قرار داده و از ائمّهٔ هدی پیروی نمی‌کند». و این همان جاهلیّتی است که در روایات متواتره از رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم وارد شده است که: **مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ اِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ ميتَةً جاهِلِيَّةً.**

بحث در مفهوم مرگ جاهلی

---

[1] «بحار الانوار» ج ۷ ص ۱۷.

ما از نقطه نظر سند این روایات مفصّلاً بحث کردیم، امّا از نقطه‌نظر مفاد و دلالت بسیار جای دقّت و تحقیق است. اوّلاً باید دید مردن جاهلی یعنی چه، و مردم جاهلیّت در چه

درجه از بدبختی و زبونی بوده‌اند که شخصی که بدون امام بمیرد مانند آنان جان سپرده است؛ گرچه فعلاً از قرآن و سنّت پیغمبر اکرم تبعیّت می‌کند، ولی در عین حال چون امام را مربّی خود نمی‌داند، و احکام اسلام را طبق سلیقه و تشخیص خود به جای می‌آورد همانند مردمان جاهلیّت است. اهل جاهلیّت، با ملت اسلام از نقطه نظر شقاوت و سعادت در دو قطب مختلف و متباعد از یکدیگر قرار دارند. تمام نکبت‌ها و زشتی‌ها و رذائل اخلاقی و مفاسد اجتماعی و کژ روی‌های عقیدتی در آنها موجود بود: آدم‌کشی، قربانی کردن طفل و جوان خود را در برابر بت، زیر خاک نمودن دختر زندهٔ بی‌گناه، شرب خمر، دزدی و قطع طریق، قمار، و ربا به حدّ اعلی و مضاعف، زنا و هتک نوامیس، شرک و بت‌پرستی عمیق و سایر مفاسد روحی، قساوت دل، مادّه‌پرستی، فقدان حمیّت و انصاف.

امّا در تربیت اسلامی رحم و مروّت، صفا و وفا، ایثار و اغماض، حیا و عفّت، خداشناسی و عبودیّت، معاملات از روی تراضی، حفظ حقوق

فردی و اجتماعی، فداکاری برای هدایت کفّار و مشرکین، یتیم‌نوازی و احسان به فقرا و مستمندان، روشنی دل، حصول یقین، انشراح صدر، و تجلّی انوار ملکوتیّهٔ الهیّهٔ در قلب، به طوری که این ملّت را ملّت علم و آن را ملّت جهل، این را نور، و آن را ظلمت، این را ترقّی و تکامل، آن را جمود و نقصان، این را طیران و پرش، آن را توقّف و تقیّد می‌توان شمرد. و همهٔ آن رذائل برای آن ملّت بخت برگشته از ناحیهٔ جهل آنان، و این همه فضائل و ملکات برای ملّت اسلام به علّت علم و سعهٔ نور در وجود و روح آنان بوده است. و لذا آن زمان را قرآن مجید به زمان جاهلیّت نام‌گذاری نموده است، و این زمان را اسلام.

مسلمانان در اثر مواجهه با پیامبر اکرم و تعلیمات آن حضرت در قطب مثبت آمدند، اهل جاهلیّت به علّت فقدان راهنما و قطع رابطه با هدایت الهی در آن قطب منفی قرار گرفتند. لذا عنوان جهل به جای بزرگترین سبّ و لعن و دشنام و اظهار تنفّر و انضجاری است که قرآن مجید بر آنها روا می‌دارد، و عنوان جاهلیّت را که معرّف و نام فامیلی در

شناسنامهٔ آنان قرار داده است حاکی از آنکه تمام این مفاسد ناشی از جهل بوده، و جهل بزرگترین گناه نابخشودنی آنانست. و در جائی که عنوان جهل و جاهلیّت را ذکر می‌کند دیگر محتاج به ذکر هیچ عیب دگر

نیست، و این عنوان خود به تنهائی جامع تمام آن عناوین زشت می‌باشد، و آنجائی که تا حدّ نهائی می‌خواهد از کاری یا عقیده‌ای انتقاد کند آن را کار یا عقیدهٔ جاهلی می‌شمارد. ﴿أَفَحُكْمَ الْجاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ﴾.[1] «آیا این مردم حکم جاهلیّت را جستجو می‌کنند». ﴿يَظُنُّونَ بِاللهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجاهِلِيَّةِ﴾[2] «گمان می‌برند به خدا گمان باطل مانند گمان مردم جاهلیّت». ﴿إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجاهِلِيَّةِ﴾[3] «در آن زمانی که کفّار در دل خود عصبیّت جاهلیّت را راه دادند و از آن حمیّت پیروی کردند». ﴿قُلْ أَ فَغَيْرَ اللهِ تَأْمُرُونِّي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجاهِلُونَ﴾[4] «ای پیغمبر به این مردم مشرک بگو: آیا شما مرا امر می‌کنید که غیر از خدا را پرستش کنم؟ ای مردمان جاهل». ﴿قالَ أَعُوذُ بِاللهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجاهِلِينَ﴾[5] حضرت موسی در جواب قوم خود که گفتند: آیا ما را به سخریّه و استهزاء گرفتی؟ در پاسخ گفت: «من پناه می‌برم به

---

[1] سورهٔ مائده ۵ ـ آیهٔ ۵۰.

[2] سورهٔ آل عمران ۳ ـ آیهٔ ۱۵٤.

[3] سورهٔ فتح ٤۸ ـ آیهٔ ۲٦.

[4] سورهٔ زمر ۳۹ ـ آیهٔ ٦٤.

[5] سورهٔ بقره ۲ ـ آیهٔ ٦۷.

خدا که از گروه جهّال بوده باشم».

اگر شخصی در ملّت اسلام کارهایش طبق سلیقه و خواهشهای خود باشد و از تبعیّت امام زنده سرپیچی کند، چه تفاوتی دارد با مردم اهل جاهلیّت؟ آنها خودسر و خودرأی بودند این نیز خودسر و خودرأی است، آن به شکلی خاص و این نیز به صورت و شکلی مخصوص. اگر ربط واقعی با امام نباشد چه تفاوت بین آن صورت و این صورت؟ چون حقیقت عدم ربط، که ظلمت هوا و میل نفسانی است در هر دو جا یکی است. کمال و علوّی که مسلمانان پیدا نمودند در اثر ربط با پیامبر بود، اگر پس از پیامبر این رابط که به صورت ربط با امام است از بین برود همان حقیقت جاهلیّت است که بدین صورت جلوه کرده است، لذا شخص بدون امام در زندگی و مرگ، زندگی و مرگ مردمان جاهل را دارا خواهد بود. امام است که انسان را در اثر تعلیم و تربیت خارجی و در اثر اشراقات انوار ملکوتی باطنی زنده می‌کند و دل تاریک را با مبدأ نور و روشنائی ربط می‌دهد و سیراب می‌کند.

از کتاب «کنز الفوائد» کراجکی روایت شده است با اسناد متّصل خود از سَلَمة بن عطا از حضرت صادق علیه السّلام قالَ: **خَرَجَ الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیٍّ علیه‌السّلام ذاتَ یَوْمٍ عَلی اَصْحابِهِ فَقالَ: اَلْحَمْدُلِلّهِ جَلَّ وَ عَزَّ وَ الصَّلاةُ عَلی مُحَمَّدٍ رَسُولِهِ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم یَا اَیُّهَا النَّاسُ اِنَّ اللّهِ ـ وَاللّهِ ـ مَاخَلَقَ الْعِبادَ اِلاّ لِیَعْرِفُوهُ، فَاِذا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ، فَاِذا عَبَدُوهُ اسْتَغْنَوْا بِعِبادَتِهِ عَنْ عِبادَةِ مَنْ سِواهُ. فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: بِاَبی اَنْتَ وَ اُمّی یَا ابْنَ رَسُولِ اللّهِ ما مَعْرِفَةُ اللّهِ؟ قَالَ: مَعْرِفَةُ اَهْلِ کُلِّ زَمانٍ اِمَامَهُمُ الَّذی یَجِبُ عَلَیْهِمْ طاعَتُهُ**[1].

«حضرت فرمودند: روزی حضرت سید الشّهداء علیه السّلام خارج شده بر اصحاب خود و خطبهٔ مختصری فرمودند، و پس از حمد خداوند جلّ و عزّ و درود بر محمّد رسول خدا فرمودند: ای مردم سوگند به خدا که پروردگار، بندگان خود را نیافریده است مگر برای آنکه او را بشناسند پس در وقتی که او را شناختند او را می‌پرستند و به عبادت

---

[1] «بحار الانوار» ج ۷ ص ۱۸.

او برمی‌خیزند، و زمانی که او را پرستش نمودند بی‌نیاز می‌شوند با عبادت او، از پرستش و عبادت هر کسی غیر از خدا. مردی گفت: پدر و مادرم فدایت باد ای فرزند رسول خدا، معرفت خدا چیست؟ حضرت فرمود: معرفت و شناسائی اهل هر زمانی امامشان را که واجب است در آن زمان از او اطاعت کنند».

ملاحظه می‌شود که در اینجا حضرت معرفت خدا را عین معرفت امام شمرده است چون راه منحصر برای معرفت خدا معرفت امام است. چون اوّلاً تعلیم و تربیت و اخذ احکام دین توسّط امام صورت می‌گیرد، و ثانیاً امام اسم اعظم خداست و معرفت آنها به نورانیّت عین معرفت خداست؛ بنابراین معرفت امام و معرفت خدا از هم جدا نبوده و قابل تفکیک نیستند.

و بر همین اساس از «قرب الاسناد» حِمْیَری از ابن عیسی از بزنطی از حضرت رضا علیه السّلام روایتی است: قالَ: **قالَ اَبُو جَعْفَرٍ علیه‌السّلام: مَنْ سَرَّهُ اَنْ لا یَکُونَ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ اللَّهِ حِجَابٌ حَتَّی یَنْظُرَ اِلَی اللهِ وَ یَنْظُرَ اللهُ**

اِلَيْهِ فَلْيَتَوالَ آلَ مُحَمَّدٍ وَ يَتَبَرَّأْ مِنْ اَعْدائِهِمْ وَ يَأْتَمَّ بِالإِمامِ مِنْهُمْ، فَاِنَّهُ اِذا كَانَ كَذلِكَ نَظَرَ اَللَهُ اِلَيْهِ وَ نَظَرَ اِلَى اللَهِ[1].

«حضرت فرمودند كه: حضرت امام محمد باقر عليه السّلام فرمودند: كسى كه خوشحال

[1] «بحار الانوار» ج ۷ ص ۱۷.

می‌شود و دوست دارد که بین او و بین خدا هیچ حجابی نباشد به طوری که او خدا را ببیند و خدا او را نظر کند، باید آل محمّد را دوست داشته و از دشمنان آنها بیزاری جوید و به امام آنها اقتداء نموده و پیروی نماید، در این صورت خدا به او نظر می‌کند و او به مقام ملاقات و دیدار خدا می‌رسد».

از این روایت استفاده می‌شود که اصلاً مقام لقاء خدا بدون تبعیّت از امام صورت نخواهد گرفت و عاشقان و سوختگان بارگاه عزّش تا سر تسلیم در حرم امامش نسپرند به عزّ وصول و مقام دیدار نائل نخواهند شد. لذا می‌بینیم که بسیاری از سالکین و عاشقین که در بدو سلوک از عالم تشیّع محروم بوده‌اند چون دارای نیّت صادقه بوده و بدون عناد و لجاج سلوک کرده‌اند در عاقبت امر مطلب بر آنها مکشوف شده است، آنها مقام ولایت را اعتراف و از شیعیان پاک گشته‌اند، و اگر چه در زمان تقیّه می‌زیسته‌اند، ولی از کلمات و اشارات، بلکه بعض از تصریحات آنها ارشادشان به مقام حقّ مشهود است.

جهت دیگر از بحث در روایت وارده از رسول

خدا آنکه: انسان باید معرفت به امام زنده و ظاهر پیدا کند تا به مرگ جاهلی نمرده باشد. امام زنده، معلّم و دستگیر و صاحب ولایت مطلقهٔ فعلیّه، و قادر بر افاضهٔ انوار ملکوتی در دل مؤمن، و مُسَیْطر بر عالم مُلك است، و پیروی از دستورات و سنن رسول اکرم تنها، یا امامانی که بدرود حیات گفته‌اند بدون اتّکاء و تعلّم و تربیت از امام زنده مفید و مثمر ثمر نخواهد بود، و الاّ چه نیاز به پیغمبر اکرم باشد در صورتی که حضرت ابراهیم علیه السّلام که از دنیا رفته و صاحب شریعت بوده ممکن است از دستورات او پیروی نمود؟!

و بعد از رسول اللَه دیگر چه نیازی به امام زنده مولی الموحّدین امیرالمؤمنین علیه افضل الصّلاة و السّلام باشد؟! مگر آن مرد نگفت: کَفَانَا کِتابُ اللَهِ «کتاب خدا برای ما کافی است» ما به آن عمل می‌کنیم و نیازی به امام نداریم. این سخن از درجهٔ اعتبار نزد اهل فنّ ساقط است. متابعت از دستورات پیمبر یا امامی که مرده است پیروی از خواسته‌های نفس و امیال شخصی است که آنها را پسندیده و به هر طور که نفسش بخواهد

تفسیر و تأویل می‌کند و سپس بدان عمل می‌نماید، ولی متابعت از امام زنده حقیقتاً تبعیّت از حقّ است. و علاوه ولایت و قدرت روحی در امام زنده است، و لذا بازگشت تمام استشفاعات و توسّلات از صاحبان یقین از اولیاء خدا و ائمّهٔ

طاهرین علیهم السّلام به استشفاع و توسّل از امام حیّ و زنده خواهد شد.

و لذا در آن سه حدیثی که از کتاب «اختصاص» شیخ مفید (ره) نقل شده حضرت صادق و حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام منحصراً راه نجات را معرفت امام زنده و ظاهر فرموده‌اند و از رسول خدا چنین حکایت کرده‌اند که فرموده است: کسی که بمیرد و امام ظاهر و زنده‌ای نداشته باشد به‌طوری‌که سخن او را بشنود و سمعاً و طاعةً گوش کند و فرمان برد و در تحت تعلیم و تربیت او تربیت گردد، به مرگ اهل جاهلیّت از دنیا رفته است. و این مسئله بسیار صحیح و بسیار جای دقّت است.

بنابراین افرادی که در غیبت امام زندگی می‌کنند از اکثر فضائل و فواضل بدون تردید محروم‌اند و برای آنکه از موت جاهلی رهائی یابند باید مقدّمات ظهور را فراهم کنند و با عمل به دستورات قرآن و مجاهدهٔ در راه خدا و ایتلاف دلها زمینه را برای ظهورش آماده نمایند، چون علّت غیبت نقص و فتور در مردم است و عدم استعداد

آنان، نه نقص در آن حضرت. اگر این نقص رو به کاهش رود و دلها کم کم قوّت گیرد و تعلیمات قرآنی صحیحاً بر دلها بنشیند ظهور آن حضرت حتمی خواهد شد. کما آنکه در نامه‌ای که آن حضرت به شیخ مفید رضوان اللَه علیه نوشته‌اند متذکّر این حقیقت می‌گردند که: **وَ لَوْ اَنَّ اَشْیاعَنا ـ وَفَّقَهُمُ اللهُ لِطاعَتِهِ ـ عَلی اجْتِماع مِنَ الْقُلُوب فِی‌الوَفاءِ بِالْعَهْدِ عَلَیْهِمْ لَما تَأَخَّرَ عَنْهُمُ الْیُمْنُ بِلِقائِنا**[1]. «اگر شیعیان و پیروان ما ـ که خداوند توفیق دهد آنها را به اطاعت خود ـ بر اتّحاد آراء و افکار به وفای عهدی که با آنان شده است یکدله اتّفاق کنند، هر آینه یمن تشرّف آنها به دیدار و ملاقات ما به تأخیر نمی‌افتاد».

بنابراین معلوم می‌شود علّت عدم ظهور، افتراق آراء و عدم اتّحاد دلهاست بر وفای به عهدی که با آنان شده است، و این تقصیری است بزرگ از شیعیان بلکه از جمیع امّت. و تمام محرومیّت‌ها از فقدان انصاف و گسترش ظلم و بیداد و شرک و اعتساف با تمام مظاهر زشت و ناپسندش، همه و

---

[1] «احتجاج» شیخ طبرسی ج ۲ ص ۳۲۵.

همه معلول این فتور و سستی و بالنّتیجه غیبت آن حضرت است.

و روایت وارده از رسول خدا به جابر بن عبد اللَه انصاری که شیعیان در زمان غیبت از آن حضرت بهره‌مند می‌شوند مانند کسی که از آفتاب در زیر ابر بهره‌مند شود

منافات با این معنی ندارد، چون البتّه وجود آن حضرت با آن نفس زکیّه و دل واسع و ولایت تکوینیّه موجود است، چه غائب چه ظاهر، غایة الامر در زمان غیبت، آن نور دستگیری ظاهری نمی‌کند، و مردم در تحت تعلیم و تربیت و ارشاد و سیر تکاملی واقع نمی‌شوند و این مایه تأسّفی است بس بزرگ. تفاوت بسیاری است در میان آنکه خورشید طلوع کند درختان را سرسبز، و به زمین نور و حرارت بیشتری دهد، امراض و میکربها را بکشد، صحت و سلامت را به جای آن بیاورد و بواطن اشیاء را ظهور دهد، و میان آنکه خورشید در پس ابر باشد، آسمان مه‌آلوده، و میکربهای زکام و غیر آن همیشه مردم را مریض بنمایند. آری مردم در زمان غیبت بهره‌مند می‌شوند و در زمان ظهورهم بهره‌مند می‌شوند ولی این کجا و آن کجا؟! گرچه در زمان غیبت هم بعضی از افراد با همّت، با اراده‌ای استوار و عزمی راسخ و نیّتی متین پای در مقام عمل نهاده تا به حدّی که در اثر صفای دل و طهارت روح به شرف معرفت آن حضرت فائز می‌گردند. و البتّه این ظهوری است شخصی برای آنها، مانند کسی که در آسمان مه‌آلود

و ابری بر هواپیما سوار و از ابرها تجاوز کند و خود را به آفتاب برساند. لذا در زمان غیبت هم راه و سیر تکاملی برای دلباختگان حریم مقدّسش مسدود نیست و آن که به مقام معرفت رسیده و آن وجود را به حقیقت ولایت و نورانیّت درک نموده برای او ظهور و غیبت چه تفاوت دارد! از بزرگی سؤال کردند چه موقع انسان به شرف حضور آن حضرت مشرّف می‌گردد؟ در پاسخ گفت: وقتی که غیبت و ظهورش برای انسان تفاوتی نکند. از بزرگی دیگر نیز سؤال کردند: آیا شما خدمت امام زمان رسیده‌اید؟ در جواب گفت: کور است آن چشمی که صبح از خواب بیدار شود و در اوّل وهله نظرش بر آن حضرت نیفتد.

در هر زمان مردم مکلّف به شناخت امام خود هستند

از کتاب «محاسن» برقی با اسناد متّصل خود از فضیل روایت است قَالَ: سَمِعْتُ اَبا جَعْفَرِ علیه‌السّلام یَقُولُ: **مَنْ مَاتَ وَ لَیْسَ لَهُ اِمامٌ فَمَوْتُهُ میتَةٌ جاهِلِیَّةٌ، وَ لایُعْذَرُ النّاسُ حَتّی یَعْرِفُوا اِمامَهُمْ، وَ مَنْ مَاتَ وَ هُوَ**

عارِفٌ لِإمامِهِ لايَضُرُّهُ تَقَدَّمَ هذَا الاَمْرُ اَوْتَأَخَّرَ، وَ مَنْ ماتَ عارِفاً لِإمامِهِ كانَ كَمَنْ هُوَ مَعَ الْقائِمِ فی فُسْطاطِهِ.[1]

«فضیل می‌گوید: از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود:

[1] بحار الانوار ج ۷ ص ۱۷.

کسی که بمیرد و امامی نداشته باشد پس مردن او مردن مردم جاهلیّت است. و مردم در پیشگاه خدا معذور نیستند مگر زمانی که امام خود را بشناسند. و کسی که بمیرد و معرفت به امام خود پیدا کرده باشد برای او دیگر تفاوتی ندارد، ظهور آن امام جلو افتد یا عقب واقع شود. و کسی که بمیرد درحالی‌که معرفت به امام خود حاصل کرده باشد مانند کسی است که زنده و با آن حضرت و در چادر آن حضرت باشد».

جهت دیگر بحث در روایت متواتره از رسول خدا آن است که: مراد از معرفت امام، معرفتِ شخص واحد در هر زمان است. همان طور که در حدیث جابر حضرت رسول اللَه یکایک را بالخصوص شمردند. و اجمالا اگر کسی بگوید که: من آل محمّد را قبول دارم، و از میان آنها امام معیّن و منصوص را برای خود امام قرار ندهد، مثلا محمّد ابن حنفیّه یا زید بن علیّ بن الحسین یا عبد اللَه بن موسی بن جعفر را امام خود بگزیند، باز به مرگ جاهلی مرده است.

ائمه طاهرین علیهم السّلام دارای خصوصیّاتی هستند که در افراد دیگر از ذرّیّهٔ رسول خدا از بنی الحسن و بنی الحسین نیست و این امتیازات روحی و سعهٔ قلبی و مقام ولایت باطنی منحصراً اختصاص به آنها دارد. و لذا در سه روایت از «غیبت» نعمانی سابقاً ذکر شد که ائمّهٔ طاهرین افرادی را که به یکی از ائمّه نگرویده‌اند، بلکه اجمالاً می‌گویند: امر ولایت از آل محمّد خارج نیست، ولی چون آنها با خود اختلاف دارند اگر آنها همگی تسلیم یکی شوند ما هم امامت او را گردن می‌نهیم، ضالّ و گمراه شمرده و فرمودند: اگر با این نیّت بمیرند به مرگ جاهلی مرده‌اند، با آنکه حلال آل محمد را حلال و حرام آنها را حرام می‌دانند و نماز می‌گزارند و زکات می‌دهند. چون معنی ندارد که همه جمع شوند و یک امام معیّن کنند، تعیین امام به دست کسی نیست و علاوه امام که نمی‌تواند تسلیم دیگری شود، و احیاناً اگر دیگران نیز حاضر نشدند تسلیم امام گردند در این صورت امامتِ امام ساقط نمی‌شود. پس تکلیف معرفت برداشته نمی‌شود، و با وجود اختلاف در بین ذرّیّهٔ رسول خدا انسان باید به

دنبال معرفت امام واقعی رفته و از جاهلیّت نجات یابد لذا در بین اصحاب ائمّه بسیاری بودند که بعد از رحلت امامی در امامت امام بعدی تردید و توقّف کردند و یا قائل به امامت دیگری از اولاد حضرت امیرالمؤمنین یا حضرت امام حسن و یا سایر ائمّه شدند، مانند کیسانیّه و فَطَحیّه و ناووسیّه و واقفیّه و زیدیّه و اسماعیلیّه و غیر آنها، و به مقتضای این

روایات همهٔ آنها گمراه بوده و از آن به بعد بزرگان از اصحاب و علماء روایات آنها را در ردیف روایات شیعه معتبر نمی‌شمارند.

منازعه حضرت سجّاد علیه السّلام با محمّد بن حنفیّه در امر امامت

باری در آخر کتاب «مدارک الاحکام» که از کتب نفیسهٔ فقهیّه است در ضمن بیست خبری که متضمّن فوائدی است می‌گوید: شانزدهم، خبری است صحیح که کلینی از ابو عبیدهٔ حَذّاء، و زراره و هر دو نفر آنها از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السّلام روایت کرده‌اند که چون حضرت سیّد الشّهداء علیه السّلام شهید شدند محمّد ابن حنفیّه که فرزند امیرالمؤمنین بود فرستاد نزد حضرت سجّاد زین العابدین علیّ ابن الحسین و با آن حضرت در مجلسی خلوت کرد و گفت: ای فرزند برادر من می‌دانی که رسول خدا بعد از خود به امیرالمؤمنین وصیّت کرد و سپس به امام حسن و پس از آن به امام حسین علیه السّلام، و پدر تو علیه السّلام کشته شده و وصیّتی نکرده است و من عموی تو هستم و همطراز با پدر تو و من فرزند علیّ هستم و من با این

سنّ و سابقه‌ای که دارم از تو که نوجوانی، به امر امامت سزاوارترم، بنابراین در امر وصیّت و امامت با من نزاع مکن و احتجاج منما. حضرت سجّاد علیه السّلام فرمود: **یا عَمَّ اتَّقِ اللَهَ وَ لا تَدَّعِ مَا لَیْسَ لَكَ بِحَقٍّ، اِنّیِ اَعِظُكَ اَنْ تَكُونَ مِنَ الْجاهِلینَ.** «ای عمو جان از خدا بپرهیز و دنبال مقامی که شایستهٔ تو نیست مرو، من به تو پند و اندرز می‌دهم که مبادا از جاهلین باشی».

پدر من قبل از آنکه متوجّه به سوی عراق شود به من وصیّت کرد، و در امر امامت از من پیمان گرفت قبل از یک ساعت که در کربلا کشته شود، و اینک اسلحهٔ رسول خدا که علامت امامت است در نزد من است متعرّض این مقام مشو می‌ترسم که بدین سبب عمرت کوتاه و حالت تباه گردد. خداوند تعالی امامت را در اولاد حضرت حسین قرار داده است، و اگر می‌خواهی یقین پیدا کنی بیا با هم برویم نزد حَجَرالاسود و او را حَکَم قرار داده و از او سؤال کنیم.

حضرت باقر فرمودند: این کلام بین آنها در مکّه واقع شد. پس هر دو آمدند به سوی

حَجَرالاسود، حضرت سجّاد علیه السّلام به محمّد ابن حنفیّه گفتند: ابتدا کن به تضرّع و ابتهال به سوی خداوند و بخواه که حَجَرالاسود را برای تو به گفتار درآورد و سپس از حَجَرالاسود سؤال کن. محمّد ابن حنفیّه ابتهال و تضرّع کرد و از خدا خواست و سپس از حَجَر سؤال کرد و پاسخی نشنید. حضرت سجّاد فرمود: ای عمو جان اگر تو امام و وصی بودی هر آینه

حجر پاسخ تو را می‌داد. محمّد گفت: تو ای برادرزاده بخوان خدا را و دعا کن و از حَجَر سؤال کن. حضرت سجّاد خواندند خدای عزّوجلّ را آن مقداری که خواستند و سپس گفتند: ای حجر تو را سوگند می‌دهم به آن خدائی که در تو میثاق انبیا و میثاق اوصیاء و میثاق جمیع خلائق را قرار داده است اینکه بگوئی وصی و امام بعد از حسین ابن علی کیست؟ گفت: که حجر به حرکت آمد به طوری که نزدیک بود از جای خود بیفتد و خداوند به زبان عربی فصیح او را به سخن درآورد و گفت: وصیّت و امامت بعد از حسین بن علی علیهما السّلام برای علیّ بن الحسین بن فاطمة بنت رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم است. در این حال محمد ابن حنفیّه مراجعت نمود در حالی که ولایت حضرت سجّاد را پذیرفت و به عهده گرفت.[1]

باری امام دارای خصوصیّاتی است که در دیگری نیست گرچه عمرش کمتر باشد. دانهٔ درّ گرچه قیمتی است ولی قابل قیاس با دانهٔ الماس و

---

[1] «مدارک الاحکام» ص ٤٦١ و ص ٤٦٢، و «اثبات الهداة» ج ٥ ص ٢١٨.

برلیان نیست؛ یک دانه الماس ممکن است چندین هزار برابر از دانهٔ دُرّ قیمت داشته باشد. عقیق یمانی و عقیق هندی هر دو عقیق است ولی این کجا و آن کجا؟! محمّد ابن حنفیّه و زید بن علیّ بن الحسین دارای مقاماتی بس ارجمند و سوابقی در راه خدمت، و فکری عالی دارند ولی ابداً قابل قیاس با مقام و درجهٔ امام نیستند. علیّ بن جعفر که مردی است عالم و محدّث و خبیر و راوی روایات و فقیه و زاهد در سنّ شیخوخیّت و پیری که از ریش سفیدان بنی هاشم و بنی الزهراء و اولاد حضرت سیّد الشّهداء علیه السّلام و عموی پدر حضرت جواد بود، با تمام این مقامات و درجات امامت طفل هفت ساله «حضرت جواد» را پذیرفت و در مقابل آن حضرت تسلیم و خاضع و از احترام و شرایط ادب ابداً دریغ ننمود و از محضر علمی آن حضرت استفاده‌ها می‌برد. میثم تمّار مردی است خرما فروش چند سبد خرما دارد و در دکّه‌ای نزدیک مسجد کوفه می‌گذارد و می‌فروشد، در اثر تسلیم و اطاعت آن قدر مقام و منزلت یافت که امام خود را به نورانیّت و به ولایت شناخت و امیرالمؤمنین علیه السّلام ساعاتی چند در

دکّان او می‌رفتند و می‌نشستند و مانند دو برادر مهربان مأنوس بودند و آن قدر از اسرار غیبی و معارف الهی به او آموختند که هر بیننده را متحیّر می‌ساخت.

ابن عبّاس که شاگرد مکتب امیرالمؤمنین علیه السّلام است و در تفسیر، استاد و از سرلشگران نامی و مبرّز و از خواصّ آن حضرت است و محمّد ابن حنفیّه او را استاد و ربّانی امّت خطاب می‌کند در مقابل علوم میثم تمّار نتوانست طاقت بیاورد و ظرفیّت تحمّل آن را داشته باشد، و به آن درجه‌ای که این مرد خرمافروش امام خود را شناخت و به حقیقت معرفت پی برد ابن عبّاس پی نبرد، و گهگاهی به آن حضرت دستور می‌داد یا ایراد می‌گرفت.

حضرت روزی به میثم فرمودند: حالت چگونه است در وقتی که زنازادهٔ بنی امیّه[1] تو را بطلبد و امر کند که از من بیزاری بجوئی؟ میثم گفت: به خدا سوگند که هیچگاه از تو بیزاری نخواهم جست. حضرت فرمود: به خدا قسم ترا خواهند کشت و بر دار خواهند کشید. میثم گفت: صبر خواهم کرد و اینها در راه خدا کم است و آسان. حضرت فرمود که: ای میثم تو در آخرت با من خواهی بود و در

---

[1] در عبارت حضرت چنین وارد است که: دعیّ از بنی امیّه تو را بطلبد، و «دعیّ» بمعنای پسر خوانده و چسبانیده شده و متّهم در نسب است.

درجهٔ من. این شاگرد عارف و امام‌شناس است که سیطرهٔ غیبی امام خود را بر مُلک و ملکوت ادراک نموده است و لذا از مغیبات و از فِتَن آینده خبر می‌داد و چون آینه‌ای تمام وقایع آینده در مقابل دیدگانش هویدا و مشهود بود تا چه رسد به خود مقام ولایت که از اسرار و مغیبات خبر دهد و دوست و دشمن بر علوم غیبی او معترف باشند.

اِخبار غیبی امیرالمؤمنین علیه السّلام به شهادت خود

ابن حجر هیتمی گوید: وَ سُئِلَ وَ هُوَ عَلَى الْمِنْبَرِ بِالْكُوفَةِ عَنْ قَوْلِهِ تَعالى: ﴿رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضى نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ ما بَدَّلُوا تَبْدِيلًا﴾[1] فقالَ: **اللّهُمَّ غَفْراً، هَذِهِ الآياتُ نَزَلَتْ فِيَّ وَ فى عَمِّى حَمْزَةَ وَ فى ابْنِ عَمِّى عُبَيْدَةِ بْنِ الْحارِثِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبْ، فَاَمَّا عُبَيْدَةُ فَقَضَى نَحْبَهُ شَهيداً يَوْمَ بَدْرٍ، وَ حَمْزَةُ قَضى نَحْبَهُ شَهيداً يَوْمَ اُحُدٍ، وَ اَمَّا انَا فَانْتَظِرُ اَشْقاها يَخْضِبُ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ ـ وَ اَشارَ بِيَدِهِ اِلَى لِحْيَتِهِ وَ رَأْسِهِ ـ**

---

[1] سورهٔ احزاب ۳۳ ـ آیهٔ ۲۳.

عَهْدٌ عَهِدَهُ اِلَیَّ حَبیبی اَبُوالْقاسِمِ صلّی اللَه علیه و آله و سلّم[1].

می گوید: «حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام بر فراز مسجد کوفه بودند که کسی

[1] «الصواعق المحرقة» ص ۸۰، و «نور الأبصار» شبلنجی ص ۹۷.

از تفسیر آیهٔ شریفه ﴿رِجالٌ صَدَقُوا﴾ و شأن نزول آن سؤال کرد. حضرت فرمود: خدایا آمرزش با توست، سپس فرمود: این آیات دربارهٔ من و درباره عموی من حمزه و دربارهٔ فرزند عموی من عبیدة بن الحارث نازل شده است. امّا عبیده در جنگ بدر به درجهٔ شهادت رسید، و امّا حمزه در جنگ اُحُد شهید گشت، و امّا من منتظرم که شقی‌ترین امّت این را از این خضاب کند ـ و با دست خود اشاره به محاسن خود و به سر خود نمودند ـ و این پیمانی است که حبیب من محمّد صلّی اللَه علیه و آله و سلّم با من بسته است».

وَ رُوِیَ اَنّ عَلِیًّا جاءَهُ ابْنُ مُلْجَمٍ یَسْتَحْمِلُهُ[1] فَحَمَلَهُ، ثُمَّ قَالَ رَضِیَ اللَهُ عَنْهُ:

اُریدُ حَیاتَهُ وَ یُریدُ قَتْلی *** عَذیری[2] مِنْ خَلیلی مِنْ

---

[1] معنای «یستحمله» این است که از حضرت مرکبی طلب می‌نمود و شاهد بر این معنی روایتی است از ابن سعد در «طبقات». مرحوم مجلسی در ج ۹ «بحار الانوار» ص ٦٤٧ گوید: و ذکر ابن سعد فی «الطبقات»: انّ امیرالمؤمنین علیه السّلام لمّا جاء ابن ملجم و طلب منه البیعة طلب منه فرساً أشقر فحمله علیه فرکبه فأنشد أمیرالمؤمنین علیه السّلام: أرید حیاته ـ البیت.

[2] در «نهایهٔ» ابن اثیر عذیرک من خلیلک من مراد ذکر کرده است و گفته است

ثُمَّ قَالَ: **هَذا وَ اللَهِ قاتِلی،** فَقیلَ لَهُ: اَلا تَقْتُلُهُ؟ فَقالَ: **فَمَنْ یَقْتُلُنی؟!**[1]

«و در روایت آمده که ابن ملجم خدمت امیرالمؤمنین علیه السّلام آمده و طلب حاجت و مرکب سواری کرد، حضرت به او اسبی داد و حاجت او را برآورد و سپس فرمود: من برای او زندگی و حیات می‌خواهم و او ارادهٔ کشتن مرا دارد، بیاور پذیرندهٔ عذر مرا در این صورت از دوستان من از طائفهٔ مراد. و سپس فرمود: سوگند به خدا که این مرد قاتل من است. به حضرت گفتند: آیا او را نمی‌کشی؟ حضرت فرمود: پس چه کسی مرا خواهد کشت؟».

«عذیر» به معنی اسم فاعل یعنی عاذر است و عاذر پذیرندهٔ عذر را گویند، و «عذیرک» منصوب است به فعل مقدّر «ای هاک عذیرک. و بنابراین عذیرک و عذیری فرق نمی‌کند و کاف خطاب مراد نفس خود متکلّم است، و این شعر را به خود امیرالمؤمنین علیه السّلام نسبت داده است و تمثّل نیست، و در بعضی از نسخ به جای «حیاته» «حباءه» آمده است.

[1] «الصواعق المحرقة» ص ۸۰.

درس سی و سوّم: تفسیر آیهٔ: ﴿فَلا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ... لَتَرْكَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ﴾

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم

و صلّى اللَه على محمّد و آله الطاهرين و لعنة

اللَه على أعدائهم أجمعين من الآن الى قيام

يوم الدّين و لا حول و لا قوّة الاّ باللَه العلىّ العظيم.

قال اللَه الحكيم فى كتابه الكريم:

﴿فَلا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ* وَ اللَّيْلِ وَ ما وَسَقَ* وَ الْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ* لَتَرْكَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ﴾.[1]

ترجمه: «سوگند به روشنى آسمان هنگام غروب آفتاب، و سوگند بر شب تار و آنچه از جنبندگان در دل شب به مأواى خود رفته و آرام گرفته‌اند، و سوگند بر ماه در آن وقتى كه فروزان گردد، كه هر آينه شما احوال گوناگون و حوادث مشابه با يک ديگر در آينده خواهيد داشت».

---

[1] سورهٔ انشقاق: ٨٤ ـ آيهٔ ١٦ تا ١٩.

بسیاری از تفاسیر، جمله ﴿لَتَرْكَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ﴾ را به احوالات مختلفهٔ انسان در برزخ و قیامت و عرض و صراط و میزان، و بالأخره دوزخ و بهشت تفسیر کرده‌اند.

حوادث واقعه در امم گذشته، در امّت اسلام نیز پیدا خواهد شد

در «تفسیر علیّ بن ابراهیم» در ذیل این آیه از رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم مروی است که:

لَتَرْكَبُنَّ سُنَّةَ مَنْ كان قَبْلَكُمْ حَذْوَ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَالْقُذَّةِ بِالْقُذَّةِ، لا تُخْطِئُونَ طَرِيقَهُمْ وَ لا يُخْطَأُ شِبْرٌ بِشِبْرٍ وَ ذِراعٌ بِذِراعٍ وَ باعٌ بِباعٍ، حَتّى اَنْ لَوْ كانَ مَنْ قَبْلَكُمْ دَخَلَ جُحْرَ ضَبٍّ لَدَخَلْتُمُوهُ. قالُوا: الْيَهُودَ والنَّصارى تَعْنى يا رَسُولَ اللَهِ؟ قالَ: **فَمَنْ اَعْنى؟ لَتَنْقُضُنَّ عُرَى الاِسْلامِ عُرْوَةً عُرْوَةً فَيَكُونُ اَوَّلُ ما تَنْقُضُونَ مِنْ دِينِكُمُ الاَمَانَةَ و آخِرُهُ الصَّلاةَ**»[1].

رسول اکرم صلّی اللَه علیه و آله و سلّم

[1] «بحار الانوار» ج ۸ ص ٤، و «تفسیر علی بن ابراهیم» ص ۷۱۸. لکن در خود تفسیر به جای «لا یخْطَأُ» «لا یحطّ» گذارده است.

فرمودند: «هر آینه شما بجا خواهید آورد و در میان شما واقع خواهد شد تمام کارها و تمام وقایعی که در افرادی که قبل از شما بودند واقع شده است بدون هیچ اختلاف، مثل تشابه یک قطعه نعل با قطعه دیگر و یا مثل تشابه درازای یک قطعه تیر با درازای قطعهٔ دیگر،[1] شما از مسیر آنها به هیچ وجه منحرف نخواهید شد و یک وجب از کارهای آنان با یک وجب از کارهای شما فرق نخواهد کرد، و نه یک ذراع به یک ذراع و نه یک باع به یک باع[2]، حتّی اگر فرضاً افرادی از آنان که قبل از شما بودند داخل در سوراخ سوسماری شدند هر آینه شما نیز داخل می‌شوید. عرض کردند: آیا منظور شما از افرادی که قبل از ما بودند یهود و نصاری است؟ فرمود: پس چه منظوری دارم؟ حقّاً که شما تمام بندهای اسلام را خواهید گشود و دستاویزهای آن را خواهید

---

[1] چون یک لنگه کفش بسیار شبیه به لنگهٔ دیگر است، و چون تیرهائی را که می‌بریدند از چوب یا از نی اوّل یک دسته از آنها را پهلوی هم قرار داده و سپس سر و ته آنها را یکباره با هم می‌بریدند برای آنکه یک اندازه باشد، لذا طول یک تیر کاملاً به اندازه طول تیر دیگر بود.

[2] ذراع به معنی درازای سرانگشتان است تا آرنج، و باع به معنی فاصله بین دو سر دستهاست درحالی‌که کاملاً باز شود.

شکست یکی یکی، اوّلین دستاویزی که خُرد خواهید نمود و درهم خواهید کوفت امانت است و آخرین دستاویز نماز است».

طبق مفاد این روایت، روایات دیگری نیز از طریق خاصّه و عامّه وارد شده است. از جمله اتّفاقاتی که در قوم یهود و نصاری واقع شده است، اختلاف امّت بوده است. در امّت حضرت موسی و عیسی اختلافات بسیار واقع شد و منازعات و مشاجرات بسیار پیدا شد و آراء و نِحَل مختلفی پدیدار گشت. هر طایفه از آنها به دنبال رئیسی رفتند و لذا تحزب و تحریف از اصل شریعت به اندازه‌ای شد که آن دین واقعی در میان اینها گم، و افرادی که تابع آن بودند بسیار قلیل و انگشت شمار گشتند. از تمام امّت حضرت موسی یک طایفه از وصیّ او یوشع بن نون پیروی کردند، و از تمام امّت حضرت عیسی فقط یک فرقه از وصیّش شمعون بن صفا متابعت نمودند. بنابراین اختلاف در امّت پیامبر آخر الزمان مسلّماً پدیدار خواهد گشت و فقط یک دسته از وصیّ او علیّ بن أبی‌طالب علیه السّلام پیروی

خواهند کرد.

احادیث راجع به افتراق امّت پس از رسول اللَه

موفّق بن احمد خوارزمی که از اعیان و بزرگان عامّه است با سند متّصل خود

از علیّ بن أبی‌طالب علیه السّلام روایت می‌کند که:

قَال: **قَالَ رَسُولُ اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم: یَا عَلِیُّ مَثَلُكَ فی اُمَّتی مَثَلُ عیسَی ابْنِ مَرْیَمَ، افْتَرَقَ قَوْمُهُ ثَلاثَ فِرَقٍ: فِرْقَةٌ مُؤمِنُونَ وَ هُمُ الْحَوارِیُّونَ، وَ فِرْقَةٌ عادُوهُ وَ هُمُ الْیَهُودُ، وَ فِرْقَةٌ غَلَوْا فِیهِ فَخَرَجُوا عَنِ‌الایمَانِ. وَ اِنَّ اُمَّتی سَتَفْتَرِقُ‌فیكَ ثَلاثَ فِرَقٍ: شیعَتُكَ وَ هُمُ الْمُؤمِنُونَ، وَ فِرْقَةٌ هُمْ اَعْداؤُكَ وَ هُمُ النّاكِثُونَ، وَ فِرْقَةٌ غَلَوْا فیكَ وَ هُمُ الْجاحِدُونَ وَهُمُ الضّالُّونَ،وَ اَنْتَ یا عَلِیُّ وَ شیعَتُكَ فی الجَنَةِ، وَ عَدُوُّكَ وَ الْغالی فیكَ فِی النّار.**[1]

«حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود که: رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم به من فرمود: ای علی مثَل تو در امّت من مثل عیسی ابن مریم است. قوم عیسی به سه دسته تقسیم شدند، یک دسته به او ایمان آوردند و آنها حواریّون بودند، و یک دسته با او دشمنی ورزیدند و آنها یهود بودند، و یک دسته دربارهٔ او غلوّ کردند و او را از مرتبه‌اش بالا برده درجهٔ الوهیّت برای او قائل شدند و آنها از ایمان

[1] «غایة المرام» ص ۵۷۷ و «مناقب خوارزمی» فصل نوزدهم ص ۲۲۶.

خارج شدند. و امّت من دربارهٔ تو نیز به سه فرقه تقسیم می‌شوند، یک فرقه شیعیان تو هستند و آنها مؤمنین‌اند، و یک دسته دشمنان تو هستند و آنها عهدشکنان‌اند، و یک فرقه دربارهٔ تو غلوّ می‌کنند و برای تو درجه و مرتبهٔ خدائی را قائلند و آنها منکران و گمراهانند. و ای علی تو و شیعیانت در بهشت خواهید بود، و دشمنانت و غلوّکنندگان در آتش».

و نیز از ابن مَردویه که از بزرگان و معاریف و ثقات عامّه است با سند متّصل خود از ابان بن تغلب از مسلم روایت شده است قَالَ: سَمِعْتُ اَباذَرٍّ وَ الْمِقْدادِ وَ سَلمانَ یقُولُونَ: کُنَّا قُعُوداً عِنْدَ النَّبِیِّ اِذْ اَقْبَلَ ثَلاثَةٌ مِنَ الْمُهاجِرینَ فَقالَ صلّی اللَه علیه و آله و سلّم: **تَفْتَرِقُ اُمّتی بَعْدی ثَلاثَ فِرَقٍ: اَهْلُ حَقٍّ لا یَشُوبُونَهُ بِباطِلٍ، مَثَلُهُمْ کَالذَّهَبِ کُلَّما فتَنَتْهُ النّارُ زادَ جُودَةً، وَ اِمامُهُمْ هَذا** ـ وَ اَشارَ اِلی اَحَدِ الثَلاثَةِ ـ **وَ هُوَالَّذی اَمَرَ اللَهُ فی کِتابِهِ** ﴿اِماماً وَ رَحْمَةً﴾، **وَ فِرْقَةٌ اَهْلُ باطِلٍ لایَشُوبُونَهُ بِحَقٍّ، مَثَلُهُمْ کَمَثَلِ الْحَدیدِ کُلَّما فَتَنَتْهُ النّارُ زادَ خُبْثاً، وَ اِمامُهُمْ هَذَا،** فَسَأَلْتهُم عَنْ اَهْلِ الْحَقِّ وَ اِمامِهِمْ، فَقالوُا: **عَلِیُّ بْنُ اَبیطالِبٍ وَ اَمْسَکُوا عَنِ الاخَرَیْنِ،** فَجَهَدْتُ فِی الآخَرَیْنِ

اَنْ يُسَمُّوهُما فَلَمْ يَفْعَلُوا. هَذِهِ رِوايَةُ اَهْلِ الْمَذْهَبِ.[1]

«مسلم می‌گوید: شنیدم از سلمان و ابو ذر و مقداد که می‌گفتند: ما نشسته

[1] «غاية المرام» ص ۵۷۸.

بودیم نزد رسول خدا که ناگهان سه نفر از مهاجرین آمدند. حضرت رسول صلّی اللَه علیه و آله و سلّم فرمودند: امّت من بعد از من به سه دسته تقسیم می‌شوند. یک دسته اهل حقّ محض‌اند که ابداً آن حقّ را به باطل مخلوط نمی‌کنند، و مَثَل آنها مانند طلاست که هر چه آتش بر آن دمیده شود پاکی و خلوص آن بیشتر خواهد شد، و امام آنها این است ـ و به یکی از آن سه نفر اشاره فرمود ـ، و او همان کسی است که خداوند تعالی در کتاب خود به عنوان امام و رحمت امر به پیروی از او نموده است. و یک دسته اهل باطل‌اند که ابداً آن باطل را با حقّ مخلوط نمی‌کنند، مثل آنها مانند آهن است هر چه بیشتر آتش به آن دمیده شود خبث و ناپاکی خود را بیشتر خواهند نمود. مسلم می‌گوید: من سؤال کردم که اهل حقّ چه کسانند و امام آنها که بود؟ گفتند: علیّ بن ابی طالب، و از گفتن دو امام دیگر خودداری نمودند، و هر چه من اصرار کردم که از آن دو امام نیز بازگو کنند بازگو نکردند. سپس ابن مردویه می‌گوید: به این قسم که ما این روایت را آوردیم اهل مذهب یعنی سنّی‌ها روایت کرده‌اند».

باری این روایت را بعینه در کتاب «سلیم بن قیس هلالی کوفی» آورده است و همه جملات را یك به یك ذکر می‌کند تا این جمله که: **کُلَّما فَتَنَتْهُ النّارُ زادَ خُبْثاً وَ اِمامُهُمْ هذَا**، و سپس می‌گوید: **وَ فِرْقَةٌ مُذَبْذَبینَ ضَلّالاً لاَ اِلَی هؤلاءِ وَ لا اِلی هَؤُلآءِ، وَ اِمامُهُمْ هَذا اَحَدُ الثَّلاثَةِ** وَ سَأَلْتُهُمْ عَنِ الثَّلاثَةِ، فَقالُوا: اِمامُ‌الْحَقِّ وَالْهُدَی عَلِیُّ بْنُ اَبی طالِبٍ، وَ سَعْدٌ[1] اِمامُ الْمُذَبْذَبین، وَ حَرَصْتُ اَنْ یُسَمُّوا لِیَ الثّالِثَ فَأَبَوْا، وَ عَرَّضُوالی حَتّی عَرَفْتُ مَنْ یَعْنُونَ.[2]

«و یک دسته متردّد و متلوّن و گمراه‌اند، نه با اهل حقّ‌اند و نه با اهل باطل، و امام آنها این است ـ که یکی از آن سه نفر بود ـ. و من سؤال کردم از امام حق و هدایت، گفتند: علیّ بن أبی‌طالب است، و سعد امام متردّدین و متلوّنین است. و هر چه اصرار کردم که نام امام سوّمین را برای من ببرند، آنها امتناع ورزیدند، لکن به کنایه و اشاره به طوری تعریض کردند که من او را شناختم».

---

[1] منظور سعد وقّاص است.

[2] «کتاب سلیم» ص ۲۲۷، و نیز در «بحار الانوار» ج ۸ ص ٦ از ابان از «کتاب سلیم» نقل می‌کند.

و روایات بسیاری از طریق شیعه و سنّی وارد شده است که امّت رسول خدا به هفتاد و سه دسته تقسیم می‌شوند هفتاد و دو فرقه در آتش و یک فرقه اهل نجات‌اند و در

بهشت وارد می‌شوند و آنها شیعیان و پیروان وصیّ آن حضرت علیّ بن أبی‌طالب علیه السّلام هستند.

امّا از طریق شیعه به چند مضمون وارد شده است. ۱ ـ از «کافی» و «تفسیر عیّاشی» و «امالی» شیخ طوسی و «جامع الاخبار» و «خصال» صدوق و «احتجاج» طبرسی و «تفسیر ثعلبی»[1] و کتاب «سلیم بن قیس هلالی» و «فضائل» ابن شاذان و کتاب «الروضة فی الفضائل» همگی با اسناد خود از امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت می‌کنند قالَ: **سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صلّی اللَه علیه و آله و سلّم یَقُولُ: اِنَّ اُمَتِهِ مُوسیَ افْتَرَقَتْ بَعْدَهُ عَلَی اِحْدیَ وَ سَبْعیَن فِرْقَةً، فِرْقَةٌ ناجیَةٌ، وَ سَبْعُونَ فی النّار. وَ افْتَرَقَتْ اُمَّةُ عیسی بَعْدَهُ عَلَی اْثنَتیْنِ وَ سَبْعیَن فِرْقَةً، فِرْقَةٌ ناجِیَةٌ، وَ اِحْدیَ وَ سَبْعُونَ فی النّار. وَ اِنَّ اُمَّتی سَتَفتَرِقُ بَعْدی عَلی ثَلاثٍ وَ سَبْعیَن فِرْقَةً، فِرْقَةٌ ناجِیَةٌ، وَ اْثنَتانِ وَ سَبْعُونَ فی النّار**[2].

---

[1] ثعلبی ظاهراً از عامّه است.

[2] «بحار الانوار» ج ۸ ص ۲ تا ص ۵.

«می‌فرماید: شنیدم از رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم که می‌فرمود: امّت موسی بعد از او به هفتاد و یک دسته تقسیم شدند، یک دسته اهل نجات و هفتاد دسته در آتش‌اند. و امّت عیسی بعد از او به هفتاد و دو گروه تقسیم شدند، یک گروه اهل نجات و هفتاد و یک گروه در آتش‌اند. و امّت من بعد از من به هفتاد و سه فرقه قسمت خواهند شد، یک فرقه اهل نجات و هفتاد و دو فرقهٔ آنها در آتش‌اند».

۲ ـ از کتاب «غارت» از ابی عقیل از علیّ بن ابی‌طالب علیه السّلام روایت است که فرمود:

اِخْتَلَفَتِ النَّصَارىَ عَلى كَذا وَ كَذا، وَ اخْتَلَفَتِ الْيَهُودُ عَلى كَذا وَ كَذا، وَ لاَ اَرَاكُمْ اَيَّتُهَا الاُمَّةُ اِلاّ سَتَخْتَلِفُونَ كَمَا اخْتَلَفُوا وَ تَزيدُونَ عَلَيْهِمْ فِرْقَةً، اَلاوَ اِنَّ الْفِرَقَ كُلَّهَا ضَالَّةٌ اِلاّ اَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنى.[1]

حضرت فرمود: «طایفهٔ نصاری بر فلان مقدار اختلاف کردند و طایفهٔ یهود نیز بر فلان مقدار مختلف شدند، و ای امّت اسلام من نمی‌بینم شما را

---

[1] «بحار الانوار» ج ۸ ص ۷٤۰.

مگر آنکه شما نیز اختلاف خواهید کرد و از مقدار اختلاف آنها به یک دسته بیشتر، بدانید تمام این دسته‌ها گمراهند مگر من و پیروان من».

۳ ـ از کتاب «فضایل» ابن شاذان و کتاب «روضه» روایت می‌کند که

امیرالمؤمنین فرمود: بعد از آنکه رسول خدا افتراق امّت‌ها را ذکر فرمود، فرمود: فرقهٔ ناجیه از قوم موسی، کسانی بودند که از وصیّ او پیروی کردند، و فرقهٔ ناجیه از قوم عیسی کسانی بودند که از وصیّ او متابعت کردند. و بعد فرمود: **ستَفْتَرِقُ اُمَّتی عَلیَ ثَلاثَةٍ وَ سَبْعیَن فِرْقَةً، اِثْنَتانِ وَ سَبْعُونَ فی النّار، وَ واحِدَةٌ فِی الْجَنَّةِ، وَ هِیَ الَّتی اتَّبَعَتْ وَصِیِّی ـ وَ ضَرَبَ بِیَدِهِ عَلی مَنْکِبی ثُمَّ قالَ: ـ اثْنَتانِ وَ سَبْعُونَ فِرْقَةً حَلَّتْ عَقْدَ الْاِلٰهِ فِیکَ، وَ واحِدَةٌ فی الْجَنَّةِ وَ هِیَ الَّتِی اتَّخَذَتْ مَحَبَّتَکَ وَ هُمْ شیعَتُکَ**[1].

«و امّت من بر هفتاد و سه فرقه افتراق خواهند نمود، هفتاد و دو فرقه در آتش و یک فرقه اهل بهشتند، و آنان کسانی هستند که از وصیّ من پیروی می‌کنند. حضرت امیر گوید: در این وقت رسول اللَه با دست خود به شانهٔ من زدند و سپس فرمودند: هفتاد و دو فرقه از امّت کسانی هستند که پیمان خدا را دربارهٔ تو می‌شکنند، و یک دسته در بهشتند و آنان کسانی هستند که محبّت تو را اتّخاذ می‌کنند و آنها

[1] «بحار الانوار» ج ۸ ص ۵.

شيعيان تو هستند».

٤ ـ از اميرالمؤمنين عليه السّلام روايت است كه: اِنَّهُ قالَ لِرَأسِ الْيَهُودِ: **عَلى كَم افْتَرَقْتُمْ؟** قالَ: على كَذا وَ كَذا فِرْقَةً، فَقالَ عليه‌السّلام **كَذَبْتَ، ثُمَّ اَقْبَلَ عَلى النّاسِ** فَقالَ: **وَ اللهِ لَوْ ثُنِّيَتْ لِيَ الْوَسادَةُ لَقَضَيْتُ بَيْنَ اَهْلِ التَّوراةِ بِتَوْراتِهِم، وَ بَيْنَ اَهْلِ الاِنْجيلِ بِانْجيلِهِمْ، وَ بَيْنَ اَهْلِ الْقُرآنِ بِقُرآنِهِم، اِفْتَرَقَتِ الْيَهُودُ عَلى اِحْدى وَ سَبْعينَ فِرْقَةً، سَبْعُونَ فى النَّارِ، وَ وَاحِدَةٌ فِى الْجَنَّةِ، وَ هِيَ الَّتى اتَّبَعَتْ يُوشَعَ بْنَ نُونٍ وَصِيَّ مُوسى. وَ افْتَرَقَتِ النَّصارَى عَلَى اثْنَتَيْنِ وَسَبْعينَ فِرْقَةً اِحْدى وَسَبْعُونَ فىالنّارِ، وَ واحِدَةٌ فىالجَنَّةِ، وَ هِيَ الَّتى اتَّبَعَتْ شمَعْوُنَ وَصِيَّ عيسَى. وَ تَفْتَرِقَ هَذِهِ الاُمَّةُ عَلى ثَلاثٍ وَ سَبْعينَ فِرْقَةً اثْنَتانِ وَ سَبْعُونَ فى النّار، وَ وَاحِدَةٌ فِىالجَنَّةِ، وَهِيَ الَّتِى اتَّبَعَتْ وَصِيَّ مُحَمَّدٍ صلّى اللَه عليه و آله و سلّم** وَ ضَرَبَ بِيَدِهِ عَلى صَدْرِهِ ثُمَّ قالَ: **ثَلاثَ عَشْرَةَ فِرْقَةً مِنَ الثَّلاثِ وَ السَّبْعينَ فِرْقَةً كُلُّها تَنْتَحِلُ مَوَدَّتى وَ حُبِّى، وَاحِدَةٌ مِنْها فِى الْجَنَّةِ وَ**

هُمُ النَّمَطُ الاوْسَطُ وَ اثْنَتا عَشَرَةَ فی النّار[1].

«حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام به رئیس یهود فرمودند: بر چند دسته شما مختلف شدید؟ گفت: بر فلان مقدار، حضرت فرمودند: دروغ می‌گوئی و سپس رو

[1] «غایة المرام» ص ۵۷۸ از «امالی» شیخ، و کتاب «سلیم بن قیس» ص ۲۱٤، و «بحار الانوار» ج ۸ ص ۳ از «احتجاج» طبرسی.

کردند به مردم و فرمودند: هر آینه اگر اریکه و کرسی حکم برای من مقرّر گردد، در میان اهل تورات به تورات آنها حکم خواهم نمود، و در میان اهل انجیل به انجیل آنها، و در میان اهل قرآن به قرآن آنها. طایفهٔ یهود به هفتاد و یک فرقه تقسیم شدند، هفتاد فرقه در آتش و یک فرقه در بهشتند، و آنها کسانی هستند که از یوشع بن نون وصیّ موسی پیروی کرده‌اند. و طایفهٔ نصاری به هفتاد دو فرقه تقسیم شدند، هفتاد و یک در آتش و یک فرقه در بهشتند، و آنها کسانی هستند که از شمعون وصیّ عیسی متابعت کردند. و این امّت به هفتاد و سه فرقه تقسیم خواهد شد هفتاد و دو طایفه در آتش و یک طایفه در بهشتند، و آنها کسانی هستند که از وصیّ محمّد صلّی اللَه علیه و آله و سلّم پیروی کردند. و با دست خود به سینهٔ خود زدند، و سپس فرمودند: سیزده فرقه از این هفتاد و سه فرقه همگی دوستی و مودّت مرا ادّعا کنند، یک دسته از آنها در بهشتند و آنها طایفه‌ای از شیعیان معتدل و مستقیم و دوازده دستهٔ دیگر در آتش‌اند».

و امّا از طریق روایات اهل تسنّن که راجع به حدیث افتراق است، در «مسند» ابی داود و «سنن» ابن ماجه و «مسند» احمد حنبل[1] روایاتی وارد است. و نیز امام الحرمین موفّق بن احمد خوارزمی با اسناد خود از علیّ بن أبی‌طالب روایت می‌کند که قَالَ: **تَفْتَرِقُ هَذِهِ الامَّةُ عَلی ثَلاثٍ وَ سَبْعینَ فِرْقَةً، ثِنْتانِ وَ سَبَعْوُنَ فِی النّارِ وَ واحِدَةٌ فی الْجَنَّةِ، وَ هُمُ الَّذینَ قالَ اللهُ عزّوجلّ فی حَقِّهِمْ:** ﴿وَمِمَّنْ خَلَقْنا اُمَّةٌ یَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ یَعْدِلُونَ﴾[2] **وَ هُمْ اَنَا وَ شِیعَتی.**[3]

«امیرالمؤمنین فرمودند که: این امت بر هفتاد و سه طائفه قسمت می‌شوند، هفتاد و دو طایفه در آتش و یک طائفه در بهشتند و آنها کسانی هستند که خدای تعالی دربارهٔ آن فرموده است: «و از کسانی که آفریده‌ایم جماعتی هستند که به حقّ هدایت می‌کنند و به سبب آن عدالت را بپا می‌دارند» و آنها من و شیعیان من هستند».

---

[1] «المعجم المفهرس» ج ۵ ص ۱۳۶.

[2] سورهٔ اعراف ۷ ـ آیهٔ ۱۸۱.

[3] «غایة المرام» ص ۵۷۷، و در «مناقب» خوارزمی فصل ۱۹ ص ۲۳۷.

و نیز حافظ محمّد بن موسی شیرازی در کتابی که نوشته و آنها را از مجموع دوازده تفسیر گردآوری کرده است (تفسیر ابی یوسف یعقوب بن سفیان و تفسیر ابن

جُرَیْج و تفسیر مقاتل بن سلیمان و تفسیر وَکیع بن جَرّاح و تفسیر یوسف بن موسی القَطّان و تفسیر قَتادة و تفسیر ابی عُبَیْدة القاسم بن سلاّم و تفسیر علیّ بن حرب الطّائی و تفسیر السّدّی و تفسیر مجاهد و تفسیر مُقاتل بن حیّان و تفسیر ابی صالح؛ و هر یك از صاحبان این تفاسیر از بزرگان و معاریف اهل سنّت‌اند،) از انس بن مالك روایت می‌کند که او می‌گوید: ما در محضر رسول اکرم نشسته بودیم و از مردی یاد می‌کردیم که نماز می‌خواند و روزه می‌گیرد و تصدّق می‌کند و زکات می‌دهد. حضرت رسول اکرم به ما فرمود: من او را نمی‌شناسم. گفتیم: ای رسول خدا او بندهٔ خداست، تسبیح می‌کند، تقدیس می‌کند و خدا را به وحدانیّت یاد می‌کند. حضرت فرمود: من او را نمی‌شناسم. در این بین که ما در مذاکره و بیان حالات آن مرد بودیم ناگاه ظاهر شد، عرض کردیم: این است آن مرد مؤمن و عابد، حضرت رسول اللَه به او نظری کردند و به ابو بکر گفتند: این شمشیر مرا بگیر و به دنبال او برو و گردن او را بزن، چون او اوّل کسی است

که از حزب شیطان فتنه می‌انگیزد. ابو بکر داخل مسجد شد دید آن مرد در حال رکوع است، با خود گفت: سوگند به خدا که این مرد را نخواهم کشت، چون رسول اللَه ما را از کشتن نمازگزاران منع نموده است. برگشت خدمت حضرت رسول اکرم، و عرض کرد: یا رسول اللَه من او را در حالت نماز دیدم، حضرت فرمود: بنشین تو اهلیّت کشتن او را نداری. برخیز ای عمر شمشیر را از ابو بکر بگیر و برو در مسجد گردن او را بزن. عمر می‌گوید: شمشیر را از ابو بکر گرفتم و داخل در مسجد شدم، دیدم آن مرد در حال سجده است با خود گفتم: قسم به خدا که من او را نخواهم کشت چون کسی که از من بهتر بود (کنایه از ابو بکر) او را نکشت و در امان حفظ کرد، پس به خدمت حضرت رسول اللَه برگشتم و گفتم: ای پیغمبر خدا آن مرد در حال سجود بود. حضرت فرمود: بنشین ای عمر تو اهلیّت نداری. برخیز ای علی تو کشندهٔ او هستی اگر یافتی او را، او را بکُش و در این صورت بین امّت من اختلافی هرگز پدیدار نخواهد شد.

امیرالمؤمنین گوید: من شمشیر را گرفتم و داخل در مسجد شدم، او را ندیدم، برگشتم خدمت رسول اللَه و عرض کردم: یا رسول اللَه من او را ندیدم فقالَ لِی: **یَا اَبَاالْحَسَنِ اِنَّ اُمَّةَ مُوسیَ افْتَرَقَتْ اِحْدَی وَ سَبْعینَ فِرْقَةً، فِرْقَةٌ نَاجِیَةٌ وَ الْباقُونَ فِی النّار، وَ اِنَّ اُمَّةَ عیسیَ افْتَرَقَتِ اثْنَتَینِ وَ سَبْعِینَ فِرْقَةً، فِرْقَةٌ ناجیَةٌ وَ الْباقُونَ فِی النّار، وَ اِنَّ اُمَّتی سَتَفْتَرِقُ عَلی ثَلاثٍ وَ سَبْعین فِرْقَةً،**

فِرْقَةٌ ناجِيَةٌ وَالْباقُونَ فِی‌النّارِ، فَقُلْتُ: یا رَسُولَ اللَهِ وَ مَا النّاجِیَةُ؟ فَقالَ: الْمُتَمَسَّكُ بِما اَنْتَ عَلَیْهِ وَ اَصْحابُكَ.

«حضرت رسول فرمودند: ای ابا الحسن امّت موسی به هفتاد و یک گروه جدا جدا شدند، یک گروه نجات یافتند و بقیّه در آتش رفتند. و امّت عیسی به هفتاد و دو گروه جدا جدا شدند، یک گروه نجات یافتند و بقیّه در آتش؛ و در آینده امّت من به هفتاد و سه گروه جدا جدا و تقسیم شوند، یک گروه نجات یابند و بقیّه در آتش روند. عرض کردم: ای رسول خدا آن گروه نجات یابنده کدامند؟ فرمود: آن کسانی که به رویّه و مرام تو و اصحاب تو تمسّک جویند». و در آن حال در شأن آن مرد فتنه‌جو این آیه نازل شد: ﴿ثانِیَ عِطْفِهِ لِیُضِلَّ عَنْ سَبِیلِ اللهِ لَهُ فِي الدُّنْیا خِزْيٌ وَ نُذِیقُهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ عَذابَ الْحَرِیقِ﴾.[1]

ترجمه: «با نخوت و تکبّر اعراض نموده تا مردم را از راه خدا گمراه کند، از برای او در دنیا ذلّت است و در قیامت از آتش سوزان به او خواهیم چشانید».

---

[1] سورهٔ حج ۲۲ ـ آیهٔ ۹.

آن مرد اوّلین کسی بود که از اهل بدعت و ضلالت بر علیه امیرالمؤمنین قیام کرد. ابن عبّاس گوید: سوگند به خدا آن مرد را نکشت مگر امیرالمؤمنین در جنگ صفّین و منظور از خزی در دنیا کشته شدن به خواری و ذلّت، و عذاب سوزان در قیامت به واسطهٔ قتال و نبرد با امیرالمؤمنین بود.[1]

بسیاری از بزرگان گفته‌اند که: آن مرد فتنه‌جو در جنگ نهروان کشته شد و از جمله خوارج بود و او را ذُوالثَّدْیَة یا ذُوالثُّدَیّة به تصغیر گویند. در کتاب «الاصابة» وارد است که هنگامی که در آن قضیّه در مقابل پیغمبر ظاهر شد پیغمبر از او پرسید: تو را به خدا سوگند الآن که از مقابل ما عبور کردی در دل خود با خود نگفتی که من از همهٔ این جماعتی که اینجا نشسته‌اند افضل هستم؟ گفت: چرا. آنگاه گوید: قول قوی، آن است که ذو الثّدیة همان ذُوالْخُوَیْصِر، حرقوص بن زهیر باشد که در نهروان به دست امیرالمؤمنین علیه السّلام کشته شد. و حضرت پس از خاتمهٔ جنگ از

---

[1] این روایت مفصّل را مرحوم مجلسی در «بحار الانوار» ج ۸ ص ۲۳۹ از «کشف الیقین» علاّمهٔ حلّی نقل می‌کند.

اصحاب خود سؤال کردند که بروید و جنازهٔ او را پیدا کنید، چون بنا به اخبار رسول خدا مسلّماً کشته شده است. هر چه اصحاب گردش کردند نیافتند. حضرت فرمود: مسلّماً کشته شده است، خوب تجسّس کنید، اصحاب پس از تجسّس کافی جنازهٔ او را در گودالی که مملوّ از نی بود در میان نیزار یافتند، و صدق کلام رسول خدا ظاهر شد، که ای علی تو قاتل او خواهی بود.

اِخبار غیبی امیرالمؤمنین علیه السّلام در جنگ نهروان

از جملهٔ اخبار غیبیّه حضرت در نهروان آن است که فرمود: قبل از جنگ از این جماعت ده نفر نمی‌ماند و از اصحاب ما ده نفر کشته نمی‌شوند. از نهروانی‌ها فقط نه نفر فرار کردند و جان به سلامت بردند درحالی‌که مجموع آنها چهار هزار نفر بود، و از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السّلام فقط نه نفر کشته شدند. یکی از خوارج عبد الرّحمن بن ملجم مرادی است که با دو نفر در مکّه هم‌پیمان شد و ارادهٔ قتل آن حضرت را نمود. از ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» با اسناد

متّصل خود نقل است از ابو عبد الرّحمن سُلَمی قالَ: قالَ الْحَسَنَ بْنُ عَلیٍّ علیهما السّلام: **خَرَجْتُ وَ اَبی یُصَلّی فِی الْمَسْجِدِ، فَقالَ لی: یَا بُنَیَّ اِنَّ بِتُّ اللَّیْلَةَ اُوْقِظُ اَهْلی لانَّها لَیْلَةُ الْجُمُعَةِ صَبیحَةِ یَوْمِ بَدْرٍ لِسَبْعَ عَشْرَةَ لَیْلَةً خَلَتْ مِنْ شَهْرِ رَمَضانَ فَمَلکَتْنی عَیناىَ فَشَبَحَ لی رَسوُلُ اللهِ، فَقُلْتُ: یَا رَسُولَ اللهِ ماذا لَقیتُ مِنْ اُمَّتِكَ مِنَ الْاَوَدِ وَ اللَّدَدِ! فَقالَ: ادْعُ عَلَیْهِمْ، فَقُلْتُ: اللّهُمَّ اَبْدِلْ لی بِهِمْ مَنْ هُوَ خَیْرٌ لی، وَ اَبْدِلْ لَهُمْ بی مَنْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ مِنّی.فَقالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلیٍّ علیهماالسّلام وَ جَاءَ ابْنُ اَبِی النَّبّاحِ فَآذَنَهُ بِالصَّلاةِ، فَخَرَجَ وَ خَرَجْتُ خَلْفَهُ، فَاعْتَوَرَهُ رَجُلانِ، فَامَّا اَحَدُهُمَا فَوَقَعَتْ ضَرْبَتُهُ فی الطَّاقِ، وَ اَمَّا الآخَرُ اَثْبَتَهَا فِی الرَّأسِ.**[1]

---

[1] «غایة المرام» ص ۵۷۳ الحدیث الثامن. و ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» ج ٦ ص ۱۲۱ ضمن شرح خطبهٔ ٦٨ آورده است. و عبارت امیرالمؤمنین علیه السّلام در خطبهٔ ٦٨ «نهج البلاغه» این است: **ملکتنی عینی و انا جالس فسنح لی رسول‌اللَه صلّی‌اللَه علیه فقلت: یا رسول اللَه! ماذا لقیت من اُمّتك من الاوَدِ و اللدَد! فقال: ادع علیهم، فقلت: ابدلنی اللَه بهم خیراًمنهم و ابدلهم بی شراَلهم منّی.** و ابن ابی الحدید ضمن این

«حضرت امام حسن می‌فرماید: من از منزل خارج شدم و پدرم در مسجد نماز می‌خواند، پدرم به من گفت: ای نور دیدهٔ من! امشب را تا به صبح بیدار بودم و اهل بیت خود را بیدار نگاه داشتم. چون شب جمعه بود، که آن جمعه روز بدر بود که

خطبه در شرح خود در ج ٦ از ص ١١٣ تا ص ١٢٦ مفصّلاً از علّت شهادت و وقایع و اخبار و وصیّت و مدفن و سایر جهات آن حضرت شرح داده است.

هفده روز از ماه رمضان گذشته بود. پس به واسطهٔ شدّت بی‌خوابی، چرت و پینکی مرا گرفت. رسول خدا بر من ظاهر شد، عرض کردم: ای رسول خدا چه بسیار از امّت تو به من سختی و تعب و دشمنی وارد شده است! رسول خدا فرمود: آنها را نفرین کن، عرض کردم: بار پروردگارا به عوض آنها برای من ملاقات خوبان را نصیب من بنما، و به عوض من بر آنان بدتر از مرا نصیب آنان کن. حضرت امام حسن فرمود: ابن ابی النّبّاح آمد و اذان نماز در داد. حضرت برای نماز خارج شد و من به دنبال او رفتم آن دو مرد یکی پس از دیگری حربهٔ خود را حواله امیرالمؤمنین کردند یک حربه بر طاق فرود آمد، امّا دیگری بر سر آقا نشست». در بعضی از روایات وارد است که این خواب را امیرالمؤمنین علیه السّلام برای امام حسن در شب آخر عمر خود بیان کردند، و سپس بیان کردند که بعد از دعای من پیغمبر فرمود: یا علی دعایت مستجاب شد، سه شب دیگر میهمان مائی. ای حسن دو شب از آن خواب گذشته و امشب شب آخر من است.

درس سی و چهارم و سی و پنجم: تفسیر آیهٔ: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِک هُمْ خَيرُ الْبَرِيةِ﴾

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم

و صلّى اللَه على محمّد و آله الطاهرين و لعنة

اللَه على أعدائهم أجمعين من الآن الى قيام

يوم الدّين و لا حول و لا قوّة الاّ باللَه العلىّ العظيم.

قال اللَه الحكيم فى كتابه الكريم:

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ* جَزاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها أَبَداً رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ﴾[1].

ترجمه: «به درستى كه افرادى كه ايمان آورده‌اند و كردار شايسته انجام داده‌اند ايشان بهترين خلائق خواهند بود، پاداش آنان در نزد پروردگارشان باغ‌هائى پر درخت سر به هم آورده از بهشت‌هاى عدن خواهد بود كه در زير آن درختان، نهرهائى

[1] سوره بيّنه ۹۸ ـ آيه ۷ و ۸.

جاری است، در آن بهشت‌ها به طور جاودان و دوام زیست خواهند نمود، خدا از آنها راضی و آنان نیز از خدا راضی هستند. این است مقام و منزلت کسی که از عظمت پروردگار خود درخشیت افتد (و بالنّتیجه به طاعت او بپردازد)».

شأن نزول آیهٔ «خَیْرُ الْبَرِیّةِ» امیرالمؤمنین علیه السّلام است

این آیهٔ کریمه دربارهٔ امیرالمؤمنین علیه السّلام و شیعیان آن حضرت وارد شده است. روایاتی که در شأن نزول این آیه راجع به آن حضرت و شیعیان اوست زیاده از حدّ احصاء، و علمای بزرگ شیعه و سنّی در کتب خود ضبط و در تفاسیر خود در ذیل این آیهٔ مبارکه آورده‌اند. در کتاب «غایة المرام» از طریق عامّه یازده حدیث و از طریق خاصّه هفت حدیث به مضامین مختلفه راجع به شأن نزول این آیه دربارهٔ

علیّ بن أبی‌طالب و شیعیان آن حضرت با سلسله سندهای متّصل خود روایت نموده است.[1] از شیخ طوسی در کتاب «امالی»[2] و از صاحب کتاب «اربعین»[3] با اسناد خود از جابر بن عبد اللَه انصاری روایت است که قَالَ: كُنّا عِنْدَ النَّبِیِّ فَاَقْبَلَ عَلِیُّ بْنُ اَبِی طالِبٍ، فَقَالَ النَّبِیُّ: **قَدْ اَتاكُمْ اَخی،** ثُمَّ الْتَفَتَ اِلَی الْكَعْبَةِ فَضَرَبَها بِیَدِهِ فَقَالَ: **وَالَّذی نَفْسی بِیَدِهِ اِنَّ هَذَا وَ شیعَتَهُ هُمُ الْفائِزُونَ یَوْمَ الْقِیَامَةِ،** ثُمَّ قَالَ: **اِنَّهُ اَوَّلُكُمْ ایماناً مَعی، وَ اَوْفاكُمْ بِعَهْدِ اللَهِ، وَ اَقْوَمُكُمْ بِاَمْرِ اللَهِ، وَ اَعْدَلُكُمْ فی الرَّعِیَّةِ، وَ اَقْسَمُكُمْ بِالسَّوِیَّةِ، وَ اَعْظَمُكُمْ عِنْدَ اللَهِ مَزِیَّةً.** قَالَ: وَ نَزَلَتْ: ﴿إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِكَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ﴾ قَالَ: وَكَانَ اَصْحَابُ مُحَمَّدٍ صلّی اللَه علیه و آله و سلّم اِذَا اَقْبَلَ عَلِیٌّ علیه‌السّلام قَالُوا: جَآءَ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ.[4]

---

[1] «غایة المرام» ص ۳۲٦ تا ص ۳۲۸.

[2] «غایة المرام» ص ۳۲۸ روایت ششم، و نیز در ص ٤۸۳ حدیث چهاردهم از طریق عامّه ذکر کرده است.

[3] «غایة المرام» ص ۳۲۹ روایت پنجم.

[4] این حدیث را به عین همین عبارات گنجی شافعی در «کفایة الطالب» باب ٦۲ ص ۲٤٤ از طبع ثانی نجف آورده است و سپس گوید: محدّث شام(ابن عساکر) به طرق مختلفی این حدیث را در «تاریخ» خود آورده است. و دیگر

«جابر بن عبد اللَه می‌گوید: ما در محضر حضرت رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم بودیم که ناگاه علیّ بن أبی‌طالب علیه السّلام وارد شد، رسول خدا فرمود: برادر من به سوی شما آمد، و سپس روی خود را به طرف کعبه متوجّه نموده و با دست خود به کعبه زدند و گفتند: سوگند به آن خدائی که جان من در یَد قدرت اوست حقّاً که این مرد و شیعیان او فقط رستگارانند و اهل نجات در روز قیامت. و سپس فرمود: این مرد اوّلین مؤمن به خداست با من، و وفا کننده‌ترین شماست به پیمان با خدا، و راسخ‌ترین شماست در امر خدا، و راستین‌ترین شماست در حکم بین رعیّت، و مساوی قسمت کننده‌ترین شماست بین آنها، و عظیم‌ترین شماست در نزد خدا از نظر مقام و منزلت. جابر می‌گوید: و این آیه بر پیغمبر نازل شد: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾ «حقّاً که کسانی که ایمان آوردند و عمل شایسته

عین این حدیث را طبری در «تفسیر» خود در جزء ۳۰ ص ۱٤٦ با اسناد خود از أبی‌الجارود از محمّد بن علی(ع) آورده است.

انجام دادند ایشانند بهترین مخلوقات عالم». جابر گوید: پس از آن هر وقت علیّ بن أبی‌طالب وارد می‌شد، اصحاب رسول خدا می‌گفتند: جَاءَ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ «بهترین اهل عالم آمد».

و نیز از طریق محمّد بن عبّاس از جعفر بن محمّد حسینی، مرحوم سیّد بحرانی حدیث را به ابو رافع می‌رساند، که امیرالمؤمنین علیه السّلام به عین این حدیث با اهل شورائی که عمر بعد از خود تشکیل داده بود احتجاج نموده گفتند: «شما را به خدا سوگند آیا می‌دانید در آن روزی که من آمدم به سوی شما و شما با رسول خدا نشسته بودید فرمود: اینست برادر من، و بعداً روی خود را به کعبه نموده و گفت: سوگند به این خانهٔ بنا شده که فقط این مرد و شیعیان او رستگارند در روز قیامت، و پس از آن روی خود را به شما نمود و فرمود: بدانید که این مرد اوّلین مؤمن است با من، و راستین‌ترین افراد شماست به امر خدا، و وفا کننده‌ترین شماست به عهد خدا، و حاکم‌ترین شماست به حکم خدا، و عادل‌ترین شماست در بین رعیّت، و قسمت

کننده‌ترین شماست بالسّویّه، و بزرگترین شماست در نزد خدا از نظر منزلت و مقام. و پس از آن خداوند این آیه را نازل فرمود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾ در آن حال رسول خدا صدای خود را به تکبیر بلند کرد و شما همگی نیز اللَه اکبر گفتید. ای اهل شورا آیا شما می‌دانید که مطلب چنین بوده است؟ همگی گفتند: قسم به خدا آری می‌دانیم»[1].

و این حدیث را بعینه امام خوارزمی (موفّق بن احمد) در «مناقب» خود فصل نهم ص ٦٢ و حموینی در «فرائد السّمطین» آورده‌اند. و سیّد بحرانی از طریق عامّه از اعمش از عطیّه از خُدری و همچنین از صاحب کتاب «اربعین» در بیست و هشتمین حدیث از چهل حدیث آن کتاب، و نیز از خطیب خوارزمی با سلسله سند متّصل خود از جابر بن عبد اللَه روایت کرده است.[2]

و سیوطی در تفسیر این آیهٔ شریفه چهار حدیث

---

[1] «غاية المرام» ص ٣٢٨ حديث چهارم.

[2] «غاية المرام» ص ٣٢٧ حديث پنجم و دهم و ششم.

از رسول خدا راجع به علیّ بن أبی‌طالب و شیعیان او روایت می‌کند و قبل از آن گوید: وَ اَخرَجَ ابْنُ مَرْدَوَیْه عَنْ

عَائِشَةَ قَالَتْ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ مَنْ اَكْرَمُ الْخَلْقِ عَلَى اللهِ؟ قَالَ: **يَا عَائِشَةُ اَمَا تَقْرَئِينَ:** ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾؟ .[1] «ابن مردویه از عائشه به سند متّصل روایت کرده که عائشه می‌گوید: به حضرت رسول اللَه عرض کردم: گرامی‌ترین مخلوقات نزد خدا کیست؟ حضرت فرمود: ای عائشه آیا این آیه را نخوانده‌ای: آن کسانی که ایمان آورده‌اند و اعمال حسنه و شایسته بجای آورده‌اند آنها بهترین خلق عالمند»؟!

احادیث اهل سنّت در تفسیر آیهٔ «خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» به امیرالمؤمنین و شیعهٔ او

امّا حدیث اوّل ـ وَ اَخْرَجَ ابْنُ عَسَاكِرَ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللهِ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ صلّى اللَه عليه و آله و سلّم فَاَقْبَلَ عَلِيٌّ فَقَالُ النَّبِيُّ صلّى اللَه عليه و آله و سلّم: **وَ الَّذى نَفْسى بِيَدِهِ اِنَّ هَذَا وَ شِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.** وَ نَزَلَتْ: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾. فَكَانَ اَصْحَابُ النَّبِيِّ صلّى اللَه عليه و آله

---

[1] تفسیر «الدرّ المنثور» ج ٦ ص ٣٧٩.

و سلّم اِذَا اَقْبَلَ عَلِیٌّ قَالُوا: جَاءَ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ[1]. این حدیث را که ابن عساکر که از مَعاریف و اعیان علماء عامّه است آورده در متن و عبارت عین همان حدیثی است که ما الآن نقل کردیم از «امالی» شیخ و کتاب «اربعین» و «مناقب» خوارزمی و «فرائد السّمطین»، و امیرالمؤمنین علیه السّلام در مجمع شورا بدان استناد کردند.

امّا حدیث دوّم ـ وَ اَخْرَجَ ابْنُ عَدِیٍّ وَ ابْنُ عَسَاکِرَ عَنْ اَبِی سَعیدٍ مَرْفوعاً: **عَلِیٌّ خَیْرُالْبَرِیَّةِ**. «ابن عدی و ابن عساکر از ابی سعید خدری مرفوعاً روایت کرده‌اند که حضرت رسول اللَه فرمودند: علیّ بهترین خلق عالم است».

امّا حدیث سوّم وَ اَخْرَجَ ابْنُ عَدِیٍّ عَنِ ابْنِ عَبّاسٍ قَالَ: لَمّا نَزَلَتْ: ﴿إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِكَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ﴾ قَالَ رَسُولُ اللَهِ صلّی اللَه علیه و آله و سلّم لِعَلِیٍّ: **هُوَ اَنْتَ وَ شِیعَتُكَ یَوْمَ الْقِیَامَةِ راضِینَ**

---

[1] حدیث اوّل شماره ۲ را در «الغدیر» ج ۲ ص ۵۸ آورده است.

مَرْضِيِّينَ[1] «ابن عدی از ابن عبّاس روایت می‌کند که چون این آیه نازل شد حضرت رسول صلّی اللَه علیه و آله و سلّم به علی فرمودند: خیر البریّه تو و شیعیان تو خواهند بود در روز بازپسین، همگی از خدای خود خشنود و خدا از همهٔ شما خشنود خواهد بود».

امّا حدیث چهارم ـ وَ اَخْرَجَ ابْنُ مَرْدَوَیْهْ عَنْ عَلِیٍّ قَالَ: **قَالَ لِی رَسُولُ اللَهِ صلّی اللَه علیه و آله و سلّم: اَلَمْ تَسْمَعْ قَوْلَ اللَهِ:** ﴿إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِكَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ﴾**؟ اَنْتَ وَ شِیْعَتُكَ، وَ مَوْعِدی وَ مَوْعِدُكُمُ الْحَوْضُ اِذَا جِئْتُ الأُمَم**[2] **لِلْحِسَابَ تُدْعَوْنَ غُرًّا مُحَجَّلِینَ**[3]. «از امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت است که رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم به من فرمود: آیا این آیه را نشنیده‌ای؟ خیر البریه در این آیه تو هستی و شیعیانت هستند، و محلّ وعدهٔ من و وعدهٔ شما کنار

---

[1] تفسیر «الدرّ المنثور» ج ٦ ص ٣٧٩.

[2] باحتمال قوی غلط نسخه است و صحیح آن اِذا جیئَتْ بالاُمم للحساب است و بنابراین ترجمهٔ آن چنین خواهد بود: وقتی که اُمّت‌ها برای حساب آورده شوند، و بلکه جاءَتِ الاُمَمُ بیشتر محتمل است.

[3] تفسیر «الدر المنثور» ج ٦ ص ٣٧٩. و در «الغدیر» ج ٢ ص ٥٨ ذکر کرده و به لفظ جاءَتِ الاُمَمُ آورده است.

حوض کوثر خواهد بود در وقتی که من برای حساب می‌آیم در برابر امّت‌ها و شما در آن هنگام به نام سفید رویان و پاکیزگان خوانده می‌شوید»!

خوارزمی در «مناقب» فصل هفدهم این حدیث را از امیرالمؤمنین چنین نقل می‌کند که فرمود: **حَدَّثَنِی رَسُولُ اللهِ وَ اَنَا مُسَنِّدُهُ اِلَی ظَهْری فَقَالَ: اَیْ عَلِیُّ اَلَمْ تَسْمَعْ قَوْلَ اللهِ**[1] ـ اِلی آخر روایت، و لکن در ذیلش لفظ **جَائَتِ الاُمَمُ لِلْحِسابِ** را آورده کما آنکه مرحوم کاشف الغطاء در «اصل الشیعة و اصولها» که این روایت را از سیوطی نقل می‌کند لفظ «**جَائَتِ الاُمَمُ لِلْحِسابِ**» را ذکر کرده است.[2]

و همچنین علاّمهٔ خبیر نجم الدین عسگری در استدراکات کتاب «علیّ و الوصیّة» ص ۳۸۲ از «تاریخ» ابن عساکر مخطوط نقل کند و گوید: و فیه أیضاً (یعنی در ورقهٔ نود و ششم از کتاب) وارد است

---

[1] «مناقب» خوارزمی ص ۱۸۷.

[2] «اصل الشیعة و اصولها» ص ۱۱۰. و نیز عین این حدیث را طبری در تفسیر خود جزء ۳۰ ص ۱۷۸ از طریق حافظ ابن مردویه از یزید بن شراحیل انصاری آورده.

که رسول خدا فرمود: **اِنَّ عَلِیًّا وَ شِیعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ**.

و نیز در ص ۲۲۹ حدیث هشتاد و نهم ضمن روایت مفصّلی که از خوارزمی در «مناقب» نقل می‌کند رسول خدا می‌فرماید: **قُومی یَا فَاطِمَةُ اِنَّ عَلِیًّا وَ شِیعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ غَداً.** «ای فاطمه برخیز به درستی که فقط علی و شیعیان او در فردای قیامت رستگارانند».

روایت «اِنَّ عَلِیّاً و شیعَتِهِ هُمُ الفائزونَ» در مدارک اهل سنّت

و نیز در ص ۳۸۷ از ورقهٔ هشتاد و ششم «تاریخ» ابن عساکر مخطوط روایتی نقل می‌کند که ابوالقاسم سمرقندی نقل می‌کند از محمّد بن علی قَالَ: سَأَلْتُ اُمَّ سَلَمَةَ زَوْجَ النَّبِیِّ صلّی اللَه علیه و آله و سلّم عَنْ عَلِیٍّ فَقَالَتْ: سَمِعْتُ النَّبِیَّ صلّی اللَه علیه و آله و سلّم یَقُولُ: **اِنَّ عَلیًّا وَ شیعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ یَوْمَ الْقِیَامَةِ.** محمّد بن علی می‌گوید: «از زوجهٔ رسول خدا امّ سلمه دربارهٔ علی بن أبی‌طالب سؤال کردم. در جواب گفت: از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: حقّاً که فقط علی و شیعیان او در روز قیامت رستگارانند».

و نیز در ص ۳۸۷ از ورقهٔ هشتاد و پنجم «تاریخ» ابن عساکر از ابو العلاء صاعد بن ابی الفضل بن ابی عثمان الهالقی روایت می‌کند که قَالَ: قَالَ رسُولُ اللَهِ صلّی اللَه علیه و آله و سلّم: **یا عَلِیُّ اِذَا کَانَ یَوْمُ الْقِیَامَةِ خَرَجَ قَوْمٌ مِنْ قُبُورِهِمْ لِبَاسُهُمُ النُّورُ عَلَی نَجائِبَ مِنْ نُورٍ، اَزِمَّتُها یَواقیتُ حُمْرٌ تَزِفُّهُمُ الْمَلاَئِکَةُ اِلَی الْمَحْشَرِ،**

فَقَالَ عَلِيٌّ: **تَبَارَكَ اللَّهُ مَا اَكْرَمَ هَؤُلاَءِ عَلَى اللَهِ !** قَالَ رَسُولُ اللَهِ صلّى اللَه عليه و آله و سلّم: **يَا عَلِيُّ هُمْ اَهْلُ وِلاَيَتِكَ وَ شِيعَتُكَ وَ مُحِبُّوكَ يُحِبُّونَكَ بِحُبِّى وَ يُحِبُّونى بِحُبِّ اللَهِ، هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».** صاعد بن ابى الفضل ماليقى گويد كه: «رسول خدا صلّى اللَه عليه و آله و سلّم به اميرالمؤمنين عليه السّلام فرمودند: اى على در روز قيامت جماعتى از قبرهاى خود به محشر مى‌آيند، لباس‌هاى آنها از نور است، و بر اسبهائى از نور سوارند، لگامهاى آن اسبان از ياقوت سرخ است، و ملائكهٔ رحمت اطراف آنها را احاطه مى‌كنند تا وارد محشر مى‌شوند. اميرالمؤمنين عرض مى‌كند: تبارك اللَه چقدر آنها در نزد خدا گرامى هستند! رسول خدا صلّى اللَه عليه و آله و سلّم فرمودند: اى على آن جماعت شيعيان تو و اهل ولايت تو هستند، و دوستان تو هستند كه تو را به دوستى من دوست دارند و مرا به دوستى خدا دوست دارند، فقط در روز قيامت ايشان رستگارانند».

و همچنين حموينى در «فرائد السّمطين» و سيّد

بحرانی از موفّق بن احمد خوارزمی با اسناد متّصل خود از طریق عامّه از رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم روایت کرده‌اند که اِنَّهُ قَالَ: **يَا عَلِيُّ اِنَّ اللَهِ قَدْ غَفَرَلَكَ وَ لاَهْلِكَ وَ لِشِيعَتِكَ وَ مُحِبِّى شِيعَتِكَ وَ مُحِبِّى مُحِبِّى شِيعَتِكَ، فَاَبْشِرْ فَاِنَّكَ الاَنْزَعُ الْبَطينُ، مَنْزُوعٌ مِنَ الشِّرْكِ، بَطِينٌ مِنَ الْعِلْمِ**[1].

«حضرت رسول اکرم فرمودند: ای علی خداوند تو را آمرزید و اهل بیت تو را آمرزید و شیعیان تو و دوستان شیعیان تو و دوستان دوستان شیعیان تو همه را آمرزید، بشارت باد تو را که اَنزَع و بَطین هستی، یعنی از شرک خالی و از علم سرشار».

و شیخ سلیمان قندوزی از دیلمی از رسول خدا روایت کرده است که فرمود: **شيعَةُ عَلِيٍّ هُمُ الْفَائِزُونَ**[2]. و نیز از دیلمی روایت کند که رسول خدا

---

[1] «غاية المرام» ص ٤٨٣ و ص ٤٨٤ حدیث پانزدهم. و در «غاية المرام» ص ١٩ در حدیث بیست و یکم و بیست و دوّم دو روایت از رسول خدا از طریق عامّه راجع به درجات و مقامات شیعیان امیرالمؤمنین علیه السّلام در قیامت روایت کرده است.

[2] «ينابيع المودّة» ط اسلامبول ص ١٨٠.

فرمود: **يَا عَلِيُّ اَنْتَ وَ شيعَتُكَ تَرِدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضَ وِرْدًا.**[1]

«ای علی تو و شیعیانت در کنار حوض کوثر بر من وارد خواهید شد».

و همچنین خوارزمی در «مناقب» فصل نوزدهم ص ۲۲۸ با اسناد خود از انس بن مالک از رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم روایت می‌کند که فرمود: **اِذَا كانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ يُنَادُونَ عَلِيَّ بْنَ اَبيطالِبِ بِسَبْعَةِ اَسْماءٍ: يا صِدّيقُ، يا دالُّ، يا عَابِدُ، يا هَادِى، يا مَهْدِيُّ، يا فَتَى، يا عَلِيُّ، مُرَّ اَنْتَ وَ شِيعَتُكَ اِلَى الْجَنَّةِ بِغَيْرِ حِسابٍ.** «رسول خدا فرمود: در روز قیامت علیّ بن أبی‌طالب را به هفت اسم صدا کنند و گویند: ای صادق راستین، ای راهنمای به سوی خدا، ای عبادت کنندهٔ پروردگار، ای راهبر و هدایت کننده به سوی حقّ، ای تربیت یافته به دست حقّ، ای جوانمرد پاکدل، ای بلند مرتبه، تو و شیعیانت همگی به سوی بهشت بدون حساب رهسپار گردید».

و نیز در همین فصل خوارزمی از ناصر للحقّ با

---

[1] «ینابیع المودّة» ص ۱۸۱.

سند خود از رسول اللَه روایت کرده است که قَالَ: **يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ اُمَّتِی سَبْعُونَ اَلْفاً بِغَيْرِ حِسابٍ،** فَقَالَ عَلِیٌّ: **مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَهِ؟** فَقَالَ: **هُمْ شِيعَتُكَ يَا عَلِیُّ وَ اَنْتَ اِمامُهُمْ**[1]. «رسول خدا گوید: روز قیامت از امّت من هفتاد هزار نفر بدون حساب داخل در بهشت می‌شوند. امیرالمؤمنین عرض کردند: آنها چه کسانی هستند ای رسول خدا؟ فرمود: ای علی شیعیان تو هستند و تو امام آنها هستی».

و روایت کند حافظ ابی بکر احمد بن علی الخطیب البغدادی با سند متّصل خود از شَعبی از امیرالمؤمنین علیه السّلام که قَالَ: **قَالَ رَسُولُ اللَهِ صلّی اللَه علیه و آله و سلّم: اَنْتَ وَ شيعَتُكَ**

[1] این حدیث را در «غاية المرام» ص ۳۲ از انس روایت می‌کند.

فِی الْجَنَّةِ.[1] «رسول خدا فرمود: ای علی تو و شیعیان تو در بهشت خواهید بود».

روایات اهل سنّت راجع به شیعیان امیرالمؤمنین

و علاّمهٔ امینی روایاتی را در باب شیعیان حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام نقل نموده است: از «مروج الذهب» ج ۲ ص ۵۱ قوله صلّی اللَه علیه و آله و سلّم: **اِذَا کانَ یَوْمُ الْقِیَامَةِ دُعِیَ النّاسُ بِأسْمَائِهِمْ وَ اَسْماءِ اُمَّهاتِهِمْ اِلاَّ هَذَا** (یعنی عَلیًّا) **وَ شِیعَتَهُ فَاِنَّهُمْ یُدْعُوْنَ بِاَسْمَائِهِمْ وَ اَسْمَاءِ آبَائِهِمْ لِصِحَّةِ وِلادَتِهِمْ**. «رسول خدا فرمودند: چون قیامت برپا گردد تمام مردم با اسمهای خودشان و اسمهای مادرانشان خوانده می‌شوند، مگر این (مقصود امیرالمؤمنین است) و شیعیان او، آنها به اسم خودشان و اسمهای پدرانشان خوانده می‌شوند به جهت پاکی و صحّت ولادت آنها».

و از «نهایهٔ» ابن اثیر ج ۳ ص ۲۷۶ قوله صلّی اللَه علیه و آله و سلّم: **اِنَّکَ سَتَقْدَمُ عَلَی اللَهِ اَنْتَ**

---

[1] «تاریخ بغداد» ج ۱۲ ص ۲۸۹.

وَشِيعَتُكَ راضينَ مَرْضِيِّينَ. «حقّاً ای علی که تو و شیعیانت بر خدا وارد خواهید شد درحالی‌که همهٔ شما از خدا خشنود و خدا نیز از همهٔ شما خرسند خواهد بود».

و از «الصواعق المحرقة» ص ۹۶ و ص ۱۳۹ و ص ۱۴۰ قوله صلّی اللَه علیه و آله و سلّم لِعَلیٍّ: **یا عَلِیُّ اِنَّ اللَهَ قَدْ غَفَرَلَكَ وَ لِذُرِّیَّتِكَ وَ لِوُلْدِكَ وَ لاَهْلِكَ وَ شیعَتِكَ وَ لِمُحِبّی شِیعَتِكَ.** «ای علی خداوند تو را و ذرّیّهٔ تو را و فرزندان تو را و اهل بیت تو را و شیعیان تو را و دوستان شیعیان تو را آمرزید».

و از «مجمع الزّوائد» ج ۹ ص ۱۳۱ و «کفایة الطالب» ص ۱۳۵ قوله صلّی اللَه علیه و آله و سلّم: **اَنْتَ اَوَّلُ داخِلِ الْجَنَّةَ مِنْ اُمَّتِی، وَ اِنَّ شیعَتَكَ عَلَی مَنَابِرَ مِنْ نُورٍ مَسْرُورُونَ مُبْیَضَّةً وُجُوهُهُمْ حَوْلی، أَشْفَعُ لَهُمْ فَیَكُونُونَ غَدًا فِی الْجَنَّةِ جِیرانی.** «رسول خدا به امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمودند: تو اوّلین کسی هستی که از امّت من داخل بهشت خواهی شد، و شیعیان تو همگی بر منبرهائی از نور بالا خواهند رفت،

همگی خرسند و خشنود با صورتهای سفید و چهره‌های درخشان اطراف من‌اند، من شفیع آنها خواهم شد، و همۀ آنها در فردای قیامت همسایگان من خواهند بود».

و از حاکم در «مستدرک» ج ۳ ص ۱٦۰ و از ابن عساکر در «تاریخ» خود ج ٤ ص ۳۱۸ و از محبّ الدین طبری در کتاب خود «الریاض النّضِرة» ج ۲ ص ۲۵۳ و از ابن صبّاغ مالکی در «الفصول المهمّة» ص ۱۱ و از صفوری در «نُزْهَة المجالس»

ج ۲ ص ۲۲۲ قوله صلّى اللَه عليه و آله و سلّم: **اَنَا الشَّجَرَةُ، وَ فَاطِمَةُ فَرْعُهَا، وَ عَلِيٌّ لِقاحُهَا، و الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ثَمَرَتُها، وَ شيعَتُنَا وَرَقُها، وَ اَصْلُ الشَّجَرَةِ فَى جَنَّةِ عَدْنٍ وَ سَائِرُ ذَالِكَ فِى سائِرِ الْجَنَّةِ.**

«رسول خدا فرمود: من درخت (توحيد) هستم، و فاطمه شاخهٔ اوست، و على پيوند او، و حسن و حسين ميوهٔ او، و شيعيان ما برگهاى او، و اصل و ريشهٔ اين درخت در بهشت عدن و ساير اجزاء درخت در ساير بهشت‌هاست».

و از طبرانى از ابو رافع و ابن عساكر در «تاريخ» خود ج ٤ ص ٣٨ از اميرالمؤمنين عليه السّلام و از «الصواعق المحرقة» ص ٩٦ و «تذكرهٔ» سبط ابن جوزى ص ٣١ و «مجمع الزوائد» ج ٩ ص ١٣١ و «كنوز الحقائق» مناوى در حاشيهٔ «جامع صغير» ج ٢ ص ١٦ قوله صلّى اللَه عليه و آله و سلّم: **يَا عِلِيُّ اِنَّ اَوَّلَ اَرْبَعَةٍ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ اَنَا وَ اَنْتَ وَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ، وَ ذَرارِينا خَلْفَ ظُهُورِنا، وَ اَزْواجُنا خَلْفَ ذَرارينا وَ شَيعَتُنَا عَنْ اَيْمانِنا وَ عَنْ شَمَائِلِنا.** «رسول خدا فرمود: اى على

اوّلین نفر از چهار نفری که داخل در بهشت می‌شوند من هستم و دیگر تو هستی و حسن و حُسین‌اند، و اولاد ما عقب سرما، و زنهای ما[1] در پشت سر اولاد ما، و شیعیان ما در طرف راست و چپ ما».

و از هیثمی در «مجمع الزوائد» ج ۹ ص ۱۷۲ قوله صلّی اللَه علیه و آله و سلّم فِی خطبةٍ له: **اَیُّهَا النّاسُ مَنْ اَبْغَضَنا اَهْلَ البَیْتِ حَشَرَهُ اللَهُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ یَهُودِیّاً.** فَقَالَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِاللَهِ: یَا رَسولَ اللَهِ وَ اِنْ صامَ وَ اِنْ صَلّی ؟ قَالَ: **وَ اِنْ صامَ وَ اِنْ صَلّی وَ زَعَمَ اَنَّهُ مُسْلِمٌ، اِحْتَجَزَ بِذَالِكَ مِنْ سَفْكِ دَمِهِ وَ اَنْ یُؤَدِّیَ الْجِزْیَةَ عَنْ یَدٍ وَ هُمْ صَاغِرُونَ.** «رسول خدا در خطبه‌ای فرمودند: ای گروه مردم کسی که ما اهل بیت را مبغوض دارد خداوند در روز قیامت او را یهودی محشور می‌کند. جابر بن عبد اللَه می‌گوید: ای رسول خدا و اگر چه نمازگزار و روزه‌گیر باشد؟ حضرت فرمود: و اگر چه نمازگزار و

---

[1] مراد از زنها زنهای صالحه‌اند مانند حضرت خدیجه و امّ سلمه و زینب دختر جَحْش و حضرت فاطمه همسر امیرالمؤمنین، نه مانند عائشه که بر علیه امام زمان خود قیام کرد و صحنهٔ خونین جمل را به راه انداخت، و نه مانند حَفْصه که پیوسته معین و یار عائشه بود، و نه مانند جُعده که حضرت امام حسن را مسموم کرد.

روزه‌گیر باشد و به گمان خود مسلمان باشد، چنین مردی در واقع مسلمان نیست و اسلام خود را وسیله صیانت خون خود و وسیلۀ فرار از جزیه دادن از روی ذلّت قرار داده است». و از خطیب

بغدادی در «تاریخ بغداد» ج ۲ ص ۱٤٦ قوله صلّی اللَه علیه و آله و سلّم: **شَفاعَتی لاُمَّتی مَنْ اَحَبَّ اَهْلَ بَیْتی وَ هُمْ شیعَتی**[۱].

خوارزمی در «مناقب» فصل سیزدهم با سند متّصل خود فرمایش رسول خدا را در خیبر راجع به امیرالمؤمنین ذکر می‌کند تا می‌رسد به این جمله که آن حضرت فرمود: **وَ اِنَّكَ اَوَّلُ داخِلٍ یَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ اُمَّتی وَ شیعَتُكَ عَلَی مَنابِرَ مِنْ نُورٍ رِواءً مَرْوِیِّینَ**[۲] **مُبْیَضَّةً وُجُوهُهُمْ حَوْلی، اَشْفَعُ لَهُمْ فَیَکونونَ غَداً فِی الْجَنَّةِ جیرانی**.[۳] رسول خدا به امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: «ای علی از امّت من فردای قیامت اوّلین کسی که داخل بهشت شود تو هستی، و شیعیان تو جملگی بر منبرهائی از نور بالا روند و با چهره‌های تابناک و سیمای درخشان، اطراف من گرد آیند. من دربارهٔ

---

[۱] «الغدیر» ج ۳ ص ۷۸ و ص ۷۹.

[۲] رواء جمع ریّان است یعنی سیراب، و برگهای سبز درخت را که بسیار سبز و باطراوت‌اند رَیّان گویند، و شخص سر حال و فربه را ریّان گویند، و شخص بشّاش و خوش چهره را ریّان گویند. مرویّین از مادّهٔ رَوِیَ یَرْوِیٰ است یعنی سیراب شد، مرویّین اسم مفعول و جمع است یعنی سیراب‌شدگان.

[۳] «مناقب» خوارزمی ص ۷۵.

آنها شفاعت کنم، و آنها فردا همسایگان من خواهند بود».

و نیز سیّد بحرانی راجع به فضیلت دوستان علی و شیعیان و موالیان او و موالیان ائمّه علیهم السّلام از طریق عامّه نود و پنج حدیث و از طریق خاصّه چهل و هشت حدیث ذکر کرده است.[1] و در تفسیر آیهٔ مبارکهٔ: ﴿لا يَسْتَوِي أَصْحابُ النَّارِ وَ أَصْحابُ الْجَنَّةِ أَصْحابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفائِزُونَ﴾.[2] از طریق خوارزمی موفّق بن احمد از جابر بن عبد اللَه روایتی نقل کرده است. قَالَ: كُنّا عِنْدَ النَّبِيِّ فَاَقْبَلَ عَلِيُّ بْنُ اَبيطالِبٍ ـ رَضِيَ اللَهُ عَنْهُ ـ فَقَالَ رَسولُ اللَهِ صلّى اللَه عليه و آله و سلّم: **وَ الَّذى نَفْسى بِيَدِهِ اِنَّ هَذَا وَ شِيعَتَهُ هُمُ الْفائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ**[3]. و از طریق خاصّه چهار حدیث ذکر می‌کند که مراد از فائزون در این آیهٔ شریفه علی و اصحاب علی علیه السّلام هستند[4].

---

[1] «غاية المرام» ص ۵۷۸ تا ص ۵۸۸.

[2] سورهٔ حشر ۵۹ ـ آیهٔ ۲۰.

[3] «غاية المرام» ص ۳۲۸.

[4] همان

البته معلوم است که این آیه از باب جَری و تطبیق، بر آن حضرت و شیعیان او منطبق است نه آن که شأن نزول آن چنین باشد. و منافات ندارد که جابر بن

عبداللَه یک مرتبه این حدیث را از رسول خدا ضمن شأن نزول آیهٔ وارده در سورهٔ بیّنه، و مرتبهٔ دیگر ضمن بیان تطبیق این آیهٔ وارده در سورهٔ حشر از آن حضرت نقل نموده باشد.

و ابن اثیر در مادّهٔ «قمح» گفته است: وَ فِی حَدیثِ عَلِیٍّ قَالَ لَهُ النَّبِیُّ صلّی اللَه علیه و آله و سلّم: **«سَتَقْدَمُ عَلَی اللَهِ اَنْتَ وَ شِیعَتُكَ راضِینَ مَرْضِیِّینَ، وَ یَقْدَمُ عَلَیْهِ عَدُوُّكَ غِضاباً مُقْمَحینَ. ثُمَّ جَمَعَ یَدَهُ اِلَی عُنُقِهِ یُرِیهِمْ كَیْفَ الاِقْماحُ**[1]». اَلاِقْماحُ رَفْعُ الرَّأسِ وَ غَضُّ الْبَصَرِ،

---

[1] شیخ محمّد جواد مَغنیّه در کتاب «الشّیعة و التّشیّع» ص ١٦ گوید:
همچنانکه شیعه از کتب و أقوال أهل سنّت اثبات میکند که: پیغمبر صلّی اللَه علیه وآله وسلّم عقیدهٔ تشّیع را برانگیختند و به آن دعوت کردند، همینطور از طریق اهل سنّت اثبات میکند که: پیغمبر اوّلین کسی است که لفظ شیعه را بر محبّان و پیروان علی اطلاق نموده است. و شیخ محمّد حسین مظفّر در کتاب «تاریخ الشّیعه» ص ٥ از طبع نجف گوید: در کتاب «الصّواعق المُحرِقهٔ» ابن حجَر، و در کتاب «نهایهٔ» ابن أثیر آمده است که: رسول خدا فرمود: یا عَلیُّ! إنَّکَ سَتَقْدِمُ عَلَی اللَهِ أنْتَ وَ شیعَتُکَ راضینَ مَرْضیّینَ. و در کتاب «الدّرّ المنثور» سیوطی آمده است که رسول خدا فرمود: إنَّ هَذا ـ وَ أشارَ إلَی عَلیٍّ ـ وَ شیعَتَهُ لَهُم [ال] فآئِزونَ یَوْمَ الْقِیَمَةِ. و سپس صاحب «تاریخ الشّیعة» گفته است: خواندن به تشیّعِ علی از جانب محمّد (صلّی اللَه علیهما و آلهما و سلّم) همگام با خواندن به شهادت لا إله إلّا اللَه محمّدٌ رسولُ اللَه بوده است.
أقول: آنچه را که شیخ مغنیه از شیخ مظفّر نقل کرده است با اضافه روایات و مطالب بدیع دیگری در «تاریخ الشّیعة» ص ٥ به بعد موجود است.

يُقَالُ: اَقْمَحَهُ الْغُلُّ اِذَا تَرَكَ رَأسَهُ مَرْفُوعاً مِنْ ضيقِهِ.[1]

می‌گوید: «رسول خدا به امیرالمؤمنین گفتند: به زودی تو و شیعیان تو بر خدا وارد خواهید شد در حالی که همه از خدا خرسند و خدا از همهٔ شما خرسند خواهد بود، و دشمنان تو بر خدا وارد خواهند شد جملگی مورد غضب خدا واقع و از شدّت نگرانی با چشم‌های بسته سر به هوا و مُقْمَح خواهند بود. آنگاه رسول خدا برای آنکه معنی مُقْمَح را که سر به هوا از شدّت اضطراب بودن است بفهماند، دستهای خود را به گردن برده و سر خود را به بالا برده نشان دادند که اقماح چگونه است.

(ابن اثیر گوید:) اقماح سر را بلند نگاه داشتن در حال فروبستگی چشم است. اگر بگویند که او را غُلّ اقماح نمود یعنی غلّ بر گردن او به طوری فشار آورد که سر او را به هوا نگاه داشته و از پائین آوردن مانع شد.

و دیگر آن که زمخشری در کتاب «ربیع الابرار» گفته است: يُرْوىَ عَنْ رَسُولِ اللَهِ اِنَّهُ قَالَ: **يَا عَلِيُّ اِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ اَخَذْتُ بِحُجْزَةِ اللَهِ تَعَالَى وَ اَخَذْتَ اَنْتَ**

---

[1] «نهایهٔ» ابن اثیر ج ٤ ص ١٠٦.

بِحُجْزَتِی وَ اَخَذَ وُلْدُكَ بِحُجْزَتِكَ وَ اَخَذَ شِیعَةُ وُلْدِكَ بِحُجَزِهِمْ فَتَرَی اَیْنَ یُؤْمَرُ بِنَا.[1] «از رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم روایت است که فرمود: ای علی زمانی که قیامت برپا شود من دست به کمربند رحمت خدا می‌زنم و تو دست به کمربند و دامان من، و فرزندان تو دست به دامان تو، و شیعیان فرزندان تو دست به دامان فرزندان تو. پس خواهی دید چگونه خدا ما را امر به بهشت خواهد نمود».

پیروی شیعیان علی علیه السّلام از رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله

باری تمام این احادیث و روایاتی که ذکر شد همه و همه در منقبت شیعیان امیرالمؤمنین علیه السّلام از رسول خدا

---

[1] «اصل الشیعة و اصولها» ص ۱۱۱.

روایت شده است که بزرگان از ائمّهٔ سنّت و جماعت آنها را در کتابهای خود که در تفسیر و حدیث و سیره و تاریخ و تراجم و غیرها نوشته‌اند ثبت و ضبط نموده‌اند و علمای شیعه نیز بسیاری از آنها را در کتابهای خود آورده‌اند. لیکن چون منظور ما اثبات تشیّع اصحاب بزرگ رسول خدا و مناقب شیعیان علیّ بن أبی‌طالب به اعتراف سنّی مذهبان بود، لذا غالباً از کتب خود آنها نقل کردیم. از این روایات استفاده می‌شود که در زمان خود حضرت رسول، امیرالمؤمنین علیه السّلام شیعیانی داشتند که در روش و سلوک به آن حضرت تاسّی می‌جستند، در عبادت و صدق و استقامت و جهاد و ایثار و فداکاری در راه اسلام و عشق و جذبهٔ به سوی مقام لقاء خدا و زهد و نسک و اطاعت و تسلیم مطلق در برابر آیات قرآن و اوامر و نواهی رسول خدا و عدم اعتراض و تردید در کارها و سخنان رسول خدا و سایر افعال حسنه و شیم پسندیده. و آنها در دنبال رویّهٔ امیرالمؤمنین علیه السّلام از حضرت رسول اکرم صلّی اللَه علیه و آله و سلّم از آن حضرت پیروی می‌کردند، به خلاف بعضی از افراد دیگر که آنها

تسلیم محض نبودند و گاه و بیگاه بر آن حضرت خورده می‌گرفتند، و احیاناً اوامری تند و خشن نیز می‌نمودند، و در نبوّت آن حضرت در مواقع خطر شکّ و تردید می‌کردند، و آیات قرآن را طبق سلیقه خود تفسیر و تأویل نموده و کلام رسول خدا را مانند سخنان عادی قابل صحّت و فساد می‌دانستند، و چه بسا در بسیاری از امور نظریّهٔ شخصی خود را پرارج‌تر و عالی‌تر از رأی رسول خدا تصوّر می‌کردند، و چه بسا بر رأی خود ثابت و برای اجرای آن در مقابل رأی رسول خدا پافشاری و سماجت می‌نمودند، و پیغمبر را اذیّت و آزار می‌نمودند، و در کارهای شخصی آن حضرت بدون اذن آن حضرت مداخله می‌کردند، و صریحاً در بسیاری از مواقع حسّاس بر خلاف امر آن حضرت رفتار می‌کردند، و از شرایط ادب خارج می‌شدند، در محضر آن حضرت با هم دعوا نموده، و گاهی اوقات با خود حضرت مجادله و مخاصمه می‌نمودند، و می‌خواستند با منطق خود او را محکوم کنند.

در حضور آن حضرت صدا بلند کرده فریاد

می‌زدند و در عین حال با بسیاری از افراد عامی و طبقهٔ متوسّط ربط و ارتباط داشته و آنها را به تبعیّت از خود وا می‌داشتند، و هر وقت از رسول خدا سخنی راجع به فضیلت اهل بیت و امیرالمؤمنین علیهم السّلام می‌شنیدند خشمگین شده گره در ابرو می‌کردند، و مناقب

رسول خدا را دربارهٔ آنها و دربارهٔ شیعیان آنها حمل بر حمیّت قومی و رابطهٔ خویشاوندی می‌نمودند، و ناشی از احساسات مادّی و عواطف ظاهری و احیاناً سودجوئی می‌دانستند، بالأخصّ آنکه می‌دیدند امیرالمؤمنین علیه السّلام در هیچ لحظه از رسول خدا جدا نمی‌شود، و در مشکلات و شدائد، در ابتلائات و سختی‌های مادّی و جنگها یگانه یار و حامی فداکار رسول خداست، و رسول خدا او را برادر و وزیر و وصیّ و خلیفه و ولیّ و سرپرست و صاحب اختیار همهٔ مسلمانان معرّفی فرموده، و آیات قرآنیّه مرتبا دربارهٔ او نازل می‌شود و پیامبر برای مردم بیان می‌فرماید کما آنکه در روایت از رسول اکرم آمده است که فرمود: **مَا مِنْ آيَةٍ نَزَلَتْ فِی الْقُرْآنِ فیها يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اِلاَّ وَعَلِیٌّ رَأسُها وَ اَمِيرُها.**[1] «هیچ آیه‌ای در قرآن نازل نشده است که در آن ﴿يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ باشد مگر آنکه علیّ بن أبی‌طالب رأس آیه و امیر آن آیه است».

---

[1] «حلیة الأولیاء» ج ۱ ص ٦٤، و «ذخائر العقبی» ص ۸۹ از احمد حنبل در «مناقب» آورده است.

و حضرت رسول اللَه در تمام مدّت نبوّت خود از مقامات معنوی و درجات روحی و نتائج اخروی آن حضرت بیان می‌فرمودند. این بود که حقد و حسادت در سینه افرادی که نمی‌توانستند ببینند بالا می‌کشید، و بالنتیجه داعی خودپرستی و شخصیّت طلبی آنها را وا می‌داشت که از امیرالمؤمنین دوری کنند و به او با نظر کوچکی بنگرند.

نامگذاری پیروان علی به شیعه توسط خود پیامبر اکرم بوده است

ولی بسیاری از اصحاب رسول خدا که مطیع و منقاد فرمایشات آن حضرت بودند و در کلام آن حضرت ایراد و نظری نداشتند، و روح استقلال و بلند منشی و استکبار نیز در آنان کم بود یا نبود، طبعاً آن فداکاری‌های امیرالمؤمنین و عبادت‌های او را که می‌دیدند که نقطهٔ معلوم و مشهود انسانیّت است، از طرفی و آن تمجید و تعریفی که رسول خدا از او می‌نمودند از طرف دیگر، آنها را به امیرالمؤمنین و محبّت آن حضرت نزدیک می‌نمود و در معاشرت و رفت و آمد و سایر مشکلات تشریک مساعی

می‌نمودند، کم کم موجب آن می‌شد که صفات امیرالمؤمنین علیه السّلام در آنها ظاهر شود، آنها نیز متوغّل در عبادت و جهاد و ایثار و انفاق و صدق و محبّت و شور و شوق لقاء خدا و مروّت و سایر صفات پسندیده می‌شدند، و

چون وصایت و خلافت آن حضرت را از جانب رسول خدا پذیرفتند لذا در همان زمان به شیعیان یعنی پیروان علی معروف شدند، و اوّل کسی که این لقب را به آنها داد وجود مبارک خود حضرت رسول اکرم صلّی اللَه علیه و آله و سلّم بود که در احادیثی که روایت نمودیم مشهود و معلوم شد، و در پاورقی صفحه ۵ از کتاب «شیعه و اسلام» علاّمهٔ طباطبائی از صفحهٔ ۱۸۸ جلد اوّل کتاب «حاضر العالم الاسلامی» نقل کرده است که اوّلین اسمی که در زمان رسول خدا پیدا شد شیعه بود که سلمان و ابو ذر و مقداد و عمّار به این اسم مشهور شدند. و البته شیعیان امیرالمؤمنین همان مسلمانان واقعی هستند زیرا که تشیّع یعنی اطاعت محض از خدا، و همان معنی اسلام است و اسلام حقیقی همان تشیّع است و همان‌طوری که در آیه انذار و حدیث عشیره مفصّلاً در درسهای گذشته بحث نمودیم، در اوّلین روزی که رسول خدا نبوّت خود را به بنی عبد المطّلب که چهل نفر بوده و به دعوت رسول اللَه گرد آمده بودند تبلیغ نمود، فرمود: **اَیُّکُمْ یُوازِرُنِی عَلَی اَنْ یَکُونَ اَخِی وَ وَصِیِّی وَ خَلیفَتِی فیکُمْ** «کدام یک از شما مرا در امر

نبوّت کمک می‌کند تا آنکه برادر من و وصیّ من و جانشین من در میان شما بوده باشد؟» هیچکس پاسخ نداد، و علیّ بن أبی‌طالب برخاست و عرض کرد: **اَنَا یَا رَسُولَ اللَهِ**، من یار و معین تو خواهم بود ای رسول خدا، حضرت با او بیعت نمود و دست خود را به یک دیگر دادند و سپس فرمود: **اِنَّ هَذا اَخِی وَ وَصِیِّی وَ خَلیفَتی فِیکُمْ فَاسْمَعُوا لَهُ وَ اَطِیعُوا**[1]. «به درستی که این (علی) برادر من و وصیّ من و جانشین من در میان شما خواهد بود، پس گوش به فرمان او دارید و از او اطاعت کنید».

تشیّع یک فرقه خاصّ از اسلام نیست، بلکه حقیقت اسلام است

بنابر آنچه گفته شد تشیّع یک فرقهٔ خاصّ جدا از اسلام نیست، بلکه شیعیان یک جماعتی هستند که تمام اعمال و عقائد و اخلاق و روحیّات خود را بر اساس تعلیمات اسلام قرار داده و از دستورات پیغمبر هیچ تجاوز نمی‌کنند. امر او را امر خدا

[1] «تاریخ طبری» ج ۲ ص ٦۲ و ص ٦۳.

می‌دانند، و چون طبق آیهٔ ﴿أَطِيعُوا اللهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾[1] و آیه ﴿وَ ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ﴾[2]، مطیع قرآن هستند مطیع رسول خدا هم هستند، و رسول خدا نبوّت خود را با

وصایت و خلافت علیّ بن أبی‌طالب در یک روز توأماً اعلام فرمود. این است حقیقت مطلب، بنابراین چقدر سخیف و بی‌خردانه است کلام کسی که بگوید: اصل تشیّع از زمان سلاطین صفویّه بوده، یا از زمان آل بویه، یا از هنگام انتقال خلافت از بنی امیّه به بنی عبّاس، یا از زمان خوارج که اصحاب امیرالمؤمنین علیه السّلام در مقابل آنها قرار گرفتند، یا از زمان کشته شدن عثمان که طرفداران او را شیعهٔ عثمان و طرفداران خلافت آن حضرت را شیعه علی نامیدند. این گفتارها همه از درجهٔ اعتبار ساقط و در نزد بزرگان و علماء صاحب خُبره بلکه در نزد کسی که فی‌الجمله اطّلاعی به تاریخ و سیره و احادیث داشته باشد موهون و بی‌ارج است.

از عبد اللَه عنان محامی در تاریخ «الجمعیّات

---

[1] سورهٔ محمّد (ص) ٤٧ ـ آیهٔ ٣٣.

[2] سورهٔ حشر ٥٩ ـ آیهٔ ٧.

السرّيّه و الحركات الهدّامة» ص ٢٦ نقل شده است که گويد: از برای علیّ بن أبی‌طالب جماعت و حزبی بوده‌اند و قائل به خلافت او پس از رسول اکرم بدون فاصله بوده، و اين جماعت او و فرزندان او را سزاوارترين مردم برای خلافت می‌دانستند. تا آنکه گويد: بسيار اشتباه است که گفته شود بَدو پيدايش شيعه هنگام جدا شدن خوارج از صفّ اصحاب علی بوده است، و آن جماعتی که باقی ماندند آنها را شيعه ناميدند به جهت باقی ماندن آنها در طرف ياران و حمايت کنندگان علی. گويد: اين حرف خطا و غلط است، چون همان طور که گفته شد اوّل پيدايش شيعه بعد از رحلت پيغمبر بلافاصله بوده که خلافت را حقّ علی می‌دانستند.

و ابن خلدون در «تاريخ» خود ج ٣ ص ١٧١ گويد: در قصّهٔ شورای بعد از عُمَر، بسياری از صحابهٔ رسول خدا اظهار تشيّع علیّ بن أبی‌طالب را می‌نمودند و چنين معتقد بودند که فقط و فقط او استحقاق خلافت را دارد نه غير او، و چون در شورا خلافت به غير او سپرده شد آن صحابه تأسّف

خوردند و آه و آوخ کردند، مثل زبیر و عمّار بن یاسر و مقداد بن اسود و غیر آنها، لکن چون در دین راسخ و استوار بودند و نمی‌خواستند الفت اسلامی از بین برود، لذا از آه و آوخ گفتن و اسف خوردن تجاوز نکردند[1].

اسامی گروهی از شیعیان امیرالمؤمنین از صحابه و تابعین

مرحوم کاشف الغطاء گوید: در زمان حضرت رسول اعیان اصحاب آن حضرت و ابرار و اخیار آنها شیعه بودند مانند: سلمان محمّدی ـ یا فارسی ـ و ابی ذر غفاری و مقداد و عمّار و خزیْمَة ذِی الشّهادَتَیْن و ابن التّیّهان و حُذَیْفَة الْیَمان و زبیر و فضل بن عبّاس و برادر او عالم امّت عبداللَه بن عبّاس و هاشم بن عُتْبَة الْمِرْقال و ابوایّوب‌انصاری و اَبان و خالد دو پسر سعید العاص که از بنی‌امیّه بودند و سیّدالقراء اُبَیّ بن کَعْب و اَنَس بن حارث که کلام رسول خدا را شنید که فرمود: **اِنَّ ابْنِیَ الْحُسَیْنَ یُقْتَلُ فِی اَرْضٍ یُقالُ لَها کَرْبَلا فَمَنْ شَهِدَ ذَالِكَ مِنْكُمْ فَلْیَنْصُرْهُ.**

---

[1] کتاب «شیعه و اسلام» سبط الشیخ پاورقی ص ٥٤.

«فرزندم حسین را در زمینی که نامش کربلاست می‌کشند پس هر کدام از شما که در آن زمان بود او را یاری کند». انس در کربلا حاضر شد و با امام حسین علیه السّلام شهید شد. و در کتاب «اصابه» و «استیعاب» که از موثّق‌ترین مؤلّفات علمای تسنّن است در ترجمهٔ اصحاب رسول خدا بسیاری از آنها را از شیعیان علیّ بن أبی‌طالب می‌دانند.

اگر من بخواهم بشمارم تعداد اصحاب را و اثبات تشیّع آنها را بنمایم از کتب سنّی‌ها احتیاج به تألیف کتاب ضخیمی دارد و زحمت این مشکل را از دوش ما بعضی از علمای شیعه برداشته‌اند. سید علیخان صاحب کتاب «سلافة العصر» در این موضوع کتابی دارد بنام «الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعة»، و دیگر از کتابهای جلیله در این موضوع «طراز اللّغة» است که بهترین کتابی است که در لغت نوشته شده. با آنکه در طبقات از مشاهیر صحابهٔ شیعی بنی هاشم را مانند حمزه و جعفر و عقیل اسم نبرده و غیر بنی هاشم را ذکر کرده است، و لکن غیر از آنچه ما شمردیم بعضی دیگر را می‌شمارد مانند

عثمان بن حُنَیْف و سَهْل بن‌حنیف و ابوسعیدخُدری و قَیْس بن سعد بن عُبادة رئیس انصار و بُرَیده و بَراء بن مالک و خَبّاب بن اَرَتّ و رِفاعَة بن مالک انصاری و ابی‌الطّفیل عامربن واثلة و هِنْدبن اَبی‌هالة و جُعْدَة بن هُبَیْرة المَخزومی و مادرش اُمّ‌هانی دختر ابوطالب و بلال بن رباح مؤذّن رسول اللَه اینها بسیار یا اکثر افرادی هستند که آنها را در کتاب «طبقات» از شیعیان امیرالمؤمنین می‌شمرد، و لکن چنین به خاطر دارم که آنچه را من از کتب تراجم اصحاب مانند «اُسد الغابة»

و «اِصابة» و «استیعاب» از صحابهٔ شیعه جمع‌آوری کرده‌ام بالغ بر هشتصد نفر از بزرگان و اعاظم اصحاب پیغمبر همگی از شیعیان علیّ بن أبی‌طالب امیرالمؤمنین علیه السّلام بوده‌اند و اگر کسی بیشتر تتبّع کند امید است که به بیشتر از این مقدار ظفر یابد[1].

و پس از آنکه شیعیانی را از تابعین می‌شمرد مانند اَحْنَف بن قیس و سُوَیْدبن غَفَلَة و عَطیّهٔ عَوْفی و حَکَم‌بن عُتَیْبَة و سالم بن اَبی جَعْد و عَلیّ بن جعد و حسن بن صالح و سعید بن‌جُبَیْر و سعید بن مُسیّب و اصبغ بن نباته و سلیمان بن‌مهران اعْمَش و یحیی بن یَعْمُرعدوانی صاحب الحجّاج و یکایک از تابعین را که مؤسّسین علوم اسلامی هستند در نحو و صرف و لغت و عَروض و عربیّت و تفسیر و حدیث و فقه و تاریخ و کلام و مناظرات و فلسفه و حکمت و سِیَر و آثار و شعر می‌شمرد، و یکایک از خلفای شیعی و وزراء آنها و صاحبان مناصب و دیوان را می‌شمرد، که حقّاً حاوی بسیاری از مطالب نفیس و قیمتی

---

[1] «اصل الشیعة و اصولها» ص ۸۲ و ص ۸۷.

است، می‌فرماید که: اگر بخواهیم یکایک از این بزرگان را بیان کنیم مجلّدات ضخیمه و کتابهای متعدّد از عهده بر نمی‌آید، و والد ما ـ اعلی اللَه مقامه ـ در صدد نوشتن کتابی در احوالات طبقات شیعه از علماء و حکّام و سلاطین و وزراء و منجّمین و اطبّاء و غیر آنها تا سی طبقه برآمد و هر طبقه را با حروف معجم مرتّب ساخت و نام آن را «اَلْحُصُونُ الْمَنیعَة فی طبقات الشّیعة» قرار داد، و ده جلد قطور و ضخیم شد که هنوز به پاکنویس نرسیده و طبع نشده است و مع ذلک فقط افراد قلیلی را ذکر کرده است.[1]

علت عظمت و کرامت شیعه

باری باید دید چرا شیعه این قدر عظمت دارد و رسول وحی و امین سرّ خدا تا این حدّ آنها را ستوده است؟ در میان خلائق چه علّت دارد که آنها بدون حساب داخل در بهشت روند، چرا فقط و فقط آنها فائز و رستگارانند؟ به چه مناسبت پیامبر اکرم که خاتم النّبیّین و سیّد المرسلین است دست خود را به کعبه زده و سوگند به خدا یاد می‌کند و به اصحاب

[1] «اصل الشیعة و اصولها» ص ۹۸.

خود گوشزد می‌کند که شیعیان علی تنها رستگارند؟.

این همه درجات اخروی از شفاعت و کوثر و تسنیم

و بهشت و

رضای خدا و خلود و طراوت و شادابی چرا تنها برای آنهاست؟

در روایات بسیاری صفات شیعه و اخلاق آنها و اعمال آنها از مروّت و انصاف و صدق و ایثار و صبر و استقامت و صفا و خلوص و عبادت و جهاد و صیام و صدقه و اعتقاد راستین به خدا و دستورات خدا بیان شده است. و اینها صفاتی است که در مولای آنها حضرت امیرالمؤمنین است. آنها حساب خود را در دنیا پس داده‌اند، و در برابر مشکلات و ناملایمات صبر و تحمّل نموده، عفّت زبان و عفّت قلم و عفت بطن و فرج داشته، از معاصی اجتناب کرده، بلکه با عبودیّت در مقابل حضرت معبود زنگار دل خود را جلا زده و بالأخره زدوده و انوار الهی در دلشان تابش کرده است. شیعیان افرادی هستند که در مکتب مولا امیرالمؤمنین علیه السّلام درس عمل خوانده‌اند و تمام کریوه‌ها و عقبات عالم برزخ و قبر و سؤال منکر و نکیر و حشر و عرض و حساب و سؤال و صراط و میزان را طیّ نموده، و در همین دنیا کلام مولایشان که فرمود: **وَ اَخْرِجُوا مِنَ الدُّنْيَا قُلُوبَكُمْ**

قَبْلَ اَنْ تُخْرَجَ مِنْهَا اَبْدَانُكُمْ[1] «دلهای خود را از دنیا خارج کنید قبل از آنکه بدنهایتان از دنیا خارج گردد» در دلشان نشسته است.

و البتّه همان طور که بهشت جا و منزل پاکان است، باید منزلگه و مقام آنان بوده باشد. آنها در راه و روش امیرالمؤمنین که تسلیم محض در مقابل اوامر و دستورات خداست تسلیم بوده، چون و چرا نمی‌کردند، و اوامر پیغمبر را گرچه در مراحل سخت و نقاط حسّاس و باریک پیروی می‌نمودند، و تمام آیات قرآنیّه و بیانات رسول اکرم را دربارهٔ امیرالمؤمنین و اهل بیت و در سایر مسائل قبول داشتند، و به دنبال این خلوص فکری و علمی، در عالم خارج همان عقیدهٔ خود را اِعمال و از خودسری و استکبار مصون بودند، این است مقام شیعه که نمونهٔ کامل مقام انسانیّت و میوهٔ رسیدهٔ عالم وجود و نوگل نورسته در باغ وجدان و حمیّت و انصاف است.

در مقابل آنان افرادی هستند که اوّلاً دستورات

---

[1] «نهج البلاغة» باب خطب ص ٤١٨.

رسول اللَه را لازم الاجراء نمی‌دانستند و پیغمبر را در مواقع حسّاس تنها می‌گذاردند نه در عبادت و بندگی خضوع و خشوعی، نه در ایثار و فداکاری قدمی، و نه در جهاد و صبر و تحمّل در شدائد

خود را مهیّا، و نه صدق در گفتار، و نه خلوص در عبادت، و نه عشق و شور لقای خدا در سر. و ثانیاً در مقام عمل، سنگین و سخت، با دلهای قسیّ و نفوس سرکش و متمرّد از پذیرائی حقّ هر روز و هر ساعت رسول خدا را به علّت تلوّن و تردید در مشکلاتی واقع می‌ساختند، آنها اهل جهنّم، و البتّه خلود مقام و محلّ آنان است. آنها در این دنیا نفوس شریرهٔ خود را مخلّد در صفات و ملکات زشت نمودند، باید در آن عالم که عالم بروز و ظهور است مخلّد باشند. لذا تقسیم شیعه و غیر شیعه در زمان رسول خدا یک امر قهری بوده است، شیعه صفی بود که مطیع و فرمانبردار، و آنان متمرّد و جسور.

احوال مستضعفین از اهل سنّت

در اینجا یک صفّی دیگر دیده می‌شود که نه از این و نه از آن است. نه مانند اصحاب امیرالمؤمنین پاکدل و پاک عمل، و نه مانند آنها تاریک و زشت کردار. گاهگاهی نیز انفاق دارند، نماز و روزه به جای می‌آورند، دستورات دین را اطاعت می‌کنند، و با رسول خدا و اهل بیت نمی‌ستیزند، و با دشمنان

آنها نمی‌پیوندند، بلکه به علّت قصور، حقیقت برای آنها مکشوف نگشته، روزگاری را در این حال می‌گذرانند. و این طبقه همیشه اکثر افراد اجتماعات را در امّت‌ها تشکیل می‌دهند، بطوری که اگر فرضاً حقّ بر آنها روشن شود از قبول آن اِبا و خودداری نمی‌کنند، لکن روی یک سلسله تربیت‌های غیر صحیح و محیطهای دگرگون و دور از حقّ، غلط را صحیح و صحیح را غلط پنداشته و عمل کرده‌اند. اینها جزء طبقهٔ مستضعفین‌اند که نه یکسره داخل در بهشت و نه یکسره داخل در دوزخ، بلکه به مقتضای عقیده و عملی که داشته‌اند مورد حساب قرار خواهند گرفت، مانند بیشتر از لشگریان حضرت که در صفّین بودند و بعد جزء خوارج شدند، چون حضرت آنها را نصیحت فرمود و اقامه برهان و دلیل نمود، توبه کردند و از مخالفت دست بازداشتند، و مانند بیشتر از سنّی مذهبان که در عرفات و مشعر و منی و خانهٔ خدا مجتمع می‌شوند، عداوتی با اهل بیت ندارند، ولایت و امامت و خلافت بلافصل آنها را نیز قبول ندارند، البتّه علماء و بعضی از بزرگان آنها که به کتب و تواریخ و تفاسیر و این همه روایات

واقف‌اند و مع ذلک تسلیم حق نمی‌شوند حساب آنها خیلی مشکل است، ولی اکثریّت آنها که عامی هستند و از کتب سیره اطّلاع ندارند و معلومات و عقائدشان منحصراً مبتنی بر ارشاد علمای آنهاست در صورت عدم تقصیر امید است مورد عفو و

اغماض واقع شده و آیهٔ مستضعفین دربارهٔ آنها جاری شود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلائِكَةُ ظالِمِي أَنْفُسِهِمْ قالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قالُوا أَ لَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللهِ واسِعَةً فَتُهاجِرُوا فِيها فَأُولئِكَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ ساءَتْ مَصِيراً* إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ لا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَ لا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا* فَأُولئِكَ عَسَى اللهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَ كانَ اللهُ عَفُوًّا غَفُوراً.﴾[1]

«آن کسانی که هنگام مرگ و قبض روح توسّط فرشتگان، ظالم و ستمگر می‌میرند فرشتگان از آنها سؤال کنند که شما در چه کار بودید؟ جواب دهند که ما در روی زمین مردمی ضعیف و ناتوان بودیم. ملائکه در پاسخ گویند: مگر زمین خدا وسیع و پهناور نبود که در آن سفر کنید (و از محیط جهل و کفر به سرزمین علم و ایمان بشتابید؟ لذا عذر آنان پذیرفته نگردد). پس جایگاه آنها جهنّم و بد بازگشتگاهی است. مگر آن دسته از مردان و زنان و کودکان که حقیقتاً فرارگاهی نداشته و گریز و چاره بر ایشان میسّر نبوده و به هیچوجه گریزگاهی از آن دار الکفر به سوی دار الایمان نمی‌یافتند، آنها امیدوار

---

[1] سورهٔ نساء ٤ ـ آیهٔ ٩٧ تا ٩٩.

به عفو و بخشش خدا باشند و البتّه خداوند بخشنده و آمرزنده است».

سلیم بن قیس هلالی کوفی روایتی از امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت می‌کند و در آن، حضرت اکثر جمعیّت مخالفین را از مستضعفین می‌شمرند. می‌گوید: شنیدم از امیرالمؤمنین علیه السّلام که می‌فرمود: «این امّت بر هفتاد و سه فرقه قسمت می‌شوند یک فرقه داخل در بهشت و از اهل نجات‌اند و هفتاد و دو فرقه در آتش». و بعد حضرت با بیان مفصّل و مشروحی فقط فرقهٔ ناجیه را منحصر به کسانی می‌داند که امام خود را به حقّ المعرفه شناخته و بدون حساب و کتاب داخل بهشت می‌شوند. و امّا اصحاب حساب و موازین و اعراف و جهنمیّون که مورد شفاعت انبیاء و فرشتگان و مؤمنین واقع می‌شوند و بالأخره از جهنّم نجات پیدا می‌کنند جزء آن هفتاد و دو دستهٔ دیگرند تا آنکه می‌فرماید: **فَاَمّا مَنْ وَحَّدَ اللَهَ وَ آمَنَ بِرَسُولِ اللَهِ صلّی اللَه علیه و آله و سلّم وَ لَمْ یَعْرِفْ وَ لَمْ یَتَنَاوَلْ ضَلاَلَةَ عَدُوِّنا وَ لَمْ یَنْصِبْ شَیْئاً وَ لَمْ یُحِلَّ وَ لَمْ یُحَرِّمْ وَ اَخَذَ بِجَمیعِ ما لَیْسَ**

بَيْنَ الْمُخْتَلِفينَ مِنَالاُمَّةِ فيهِ خِلافٌ فِى اَنَّ اللَهَ عَزَّوَجَلَّ اَمَرَ بِهِ، وَ كَفَّ عَمَّا بَيْنَ الْمُخْتَلِفِينَ مِنَ الاُمَّةِ خِلافٌ فِى اَنَّ اللَهَ

عَزَّوَجَلَّ اَمَرَ بِهِ اَوْ نَهَى عَنْهُ فَلَمْ يَنْصِبْ شَيْئاً وَ لَمْ يُحَلِّلْ وَ لَمْ يُحَرِّمْ وَ لايَعْلَمُ وَرَدَّ عِلْمَ مَا اَشْكَلَ عَلَيْهِ اِلَى اللهِ فَهذا ناجٍ، وَ هَذِهِ الطَّبَقَةُ بَيْنَ الْمُؤْمِنينَ وَ الْمُشْرِكينَ هُمْ اَعْظَمُ النّاسِ وَ اَجَلُّهُمْ وَ هُمْ اَصْحَابُ الْحِسَابِ[1] ـ الحديث.

«و امّا كسانى كه خدا را به وحدانيّت قبول دارند و ايمان به رسول خدا صلّى اللَه عليه و آله و سلّم آورده‌اند و ولايت ما را نشناخته‌اند، و لكن متمسّک به گمراهى دشمنان ما نيز نشدند و با ما دشمنى ننموده‌اند، و حلالى را حرام و حرامى را حلال نشمرده‌اند، و به چيزهائى كه بين جميع فرق مختلفهٔ امّت خلافى نبوده است كه خداوند به آنها امر كرده عمل نموده‌اند، و از همهٔ چيزهائى كه در بين فرق امّت، خلاف بوده كه آيا خدا امر كرده يا نهى نموده اجتناب ورزيده‌اند، و هيچ گونه عداوت و دشمنى با ما نكرده، و چيزى را از نزد خود حرام يا حلال ننموده، و در آن چيزهائى كه جاهل بوده علمش را به خدا محوّل نموده، و از خود رأى و

---

[1] «كتاب سليم» ص ٩٦ و ص ٩٧.

فتوائی نداده‌اند، این افراد اهل نجات‌اند، و این طبقه از مردم بین مسلمان و بین مشرکان اکثریّت افراد را تشکیل می‌دهند و خداوند به حساب اینها طبق عمل و نیّتشان رسیدگی می‌نماید و آنها اصحاب حساب و میزان و اعراف‌اند».

و همچنین جواب حضرت را به اشعث بن قیس که به آن حضرت اعتراضاً گفت: وَ اللَهِ اِنْ کَانَ الاَمْرُ کَمَا تَقُولُ لَقَدْ هَلَکَتِ الاُمَّةُ غَیْرَکَ وَ غَیْرَ شیعَتِکَ «سوگند به خدا اگر حقیقت امر این است که تو می‌گوئی پس تمام امّت غیر از تو و غیر از شیعیان تو باید از اهل هلاك و دوزخ باشند!» بیان می‌کند که حضرت فرمودند: **اِنَّ الْحَقَّ وَ اللَهِ مَعی یَا ابْنَ قَیْسٍ کَما اَقُولُ وَ مَا هَلَکَ مِنَ الاُمَّةِ غَیْرُ النّاصِبینَ وَ الْمُکابِرینَ وَ الْجاحِدینَ وَ الْمُعانِدینَ فَاَمّا مَنْ تَمَسَّکَ بِالتَّوْحیدِ وَ الاِقْرارِ بِمُحمَّدٍ وَالاِسلامِ وَ لَمْ یَخْرُجْ مِنَ الْمِلَّةِ وَ لَمْ یُظاهِرْ عَلَیْنَا الظَّلَمَةَ وَ لَمْ یَنْصِبْ لَنَا الْعَداوَةَ وَ شَکَّ فِی الْخِلافَةِ وَ لَمْ یَعْرِفْ اَهْلَها وَ وُلاتَها وَ لَمْ یَعْرِفْ لَنا ولایَةً وَ لَمْ یَنْصِبْ لنا عَداوَةً فَاِنَّ ذَالِکَ مُسْلِمٌ**

مُسْتَضْعَفٌ يُرْجَى لَهُ رَحْمَةُ اللهِ، وَ يُتَخَوَّفُ عَلَيْهِ ذُنُوبُهُ[1].

«سوگند به خدا ای فرزند قیس همین طور که

گفتم حقّ با من است لکن

[1] «کتاب سلیم» ص ۱۳۱.

از امّت هلاکت نمی‌شوند مگر دشمنان و مکابران و معاندان و منکران، و امّا آن کسانی که تمسّک به توحید خدا نموده، و به محمّد و اسلام اقرار آورده‌اند، و از ملّت اسلام خارج نشدند، و دشمنان و ستمگران را بر علیه ما تحریک ننموده‌اند، و با ما بنای عداوت و دشمنی نگذارده‌اند، لکن در حقانیّت خلافت ما شکّ نموده و اهل خلافت و ولایت را نشناخته‌اند، نه به ولایت ما اقرار نموده و نه به عداوت با ما برخاسته‌اند، این گروه مسلمانان مستضعف‌اند که باید رحمت خدا را دربارهٔ آنان امید داشت، و از گناهان آنان ترسید».

و همچنین ضمن نامه‌ای که حضرت به معاویه می‌نویسند راجع به علّت عدم قیام خویش بعد از رحلت حضرت رسول اکرم صلّی اللَه علیه و آله و سلّم می‌فرماید که: رسول اللَه به من سفارش کردند که: **وَاعْلَمْ اَنَّكَ اِنْ لَمْ تَكُفَّ يَدَكَ وَ تَحْقُنْ دَمَكَ اِذا لَمْ تَجِدْ اَعْواناً تَخَوَّفْتُ عَلَيْكَ اَنْ يَرْجِعَ النَّاسُ اِلَى‌عِبادَةِ الاَصْنامِ وَ الْجُحُودِ بِاَنِّ رَسُولُ اللَهِ، فَاسْتَظْهِرْ عَلَيْهِمْ بِالْحُجَّةِ عَلَيْهِمْ وَ دَعْهُمْ لِيَهْلِكَ النَّاصِبُونَ لَكَ وَ الْبَاغُونَ**

عَلَيْكَ وَ يَسْلَمَ الْعامَّةُ وَ الْخاصَّةُ، فَإِذا وَجَدْتَ يَوْماً اَعْواناً عَلَى اِقَامَةِ كِتابِ اللهِ وَ السُّنَّةِ فَقاتِلْ عَلَى تَأْويلِ الْقُرْآنِ كَما قاتَلْتُ عَلَى تَنْزيلِهِ فَإِنَّما يَهْلِكُ مِنَ الأُمَّةِ مَنْ نَصَبَ لَكَ وَ لأَحَدٍ مِنْ اَوْصِيَائِكَ وَ عَادَى وَ جَحدَ وَدانَ بِخِلافِ مَا اَنْتُمْ عَلَيْهِ[1].

«بدان ای علی بعد از رحلت من اگر یاران و اعوانی نیافتی چنانچه قیام کنی و دست از قیام باز نداری و خون خودت را حفظ نکنی من می‌ترسم که تمام مردم به عبادت بت‌ها برگردند، و رسالت مرا از جانب خدا انکار کنند. حجّت را بر آنها تمام کن و سپس آنان را واگذار به حال خود تا دشمنان تو در ورطهٔ هلاکت افتند، و ستمگران بر تو هلاک شوند، و عامّهٔ مردم و خواصّ تو سالم بمانند. امّا اگر روزی یاران و کمک‌کارانی پیدا نمودی، بر تأویل قرآن جنگ کن همچنان که من بر تنزیل قرآن جنگ کردم. (یعنی من برای اثبات مفهوم ظاهری قرآن می‌جنگم و تو برای تحقّق مُفاد و معنای واقعی آن). فقط و

---

[1] «کتاب سلیم» ص ۱۹٤.

فقط از امّت کسانی هلاک می‌شوند که در مقام دشمنی و خصومت با تو یا با یکی از اوصیای تو باشند و انکار آنان نموده و بر خلاف دینی که شما بر آن هستید متدیّن گردند».

سلیم بن قیس می‌گوید: من چون احادیث کتاب خود را جمع کردم، در زمان حضرت سجّاد زین العابدین علیّ بن الحسین علیهما السّلام به مدینه مشرّف شدم و این احادیث را سه روز متوالی قرائت کردم، آن حضرت همه را تصدیق فرمود. عرض کردم: فدایت شوم سینهٔ من از مُفاد و مفهوم بعضی از این احادیث به تنگ آمده زیرا مضمون بعض آنها هلاکت و شقاوت جمیع امّت محمّد صلّی اللَه علیه و آله و سلّم است از جمیع مهاجرین و انصار و تابعین غیر از شما اهل بیت و شیعیان شما. حضرت در جواب فرمود: **یَا اَخَا عَبْدِ الْقَیْسِ اَما بَلَغَکَ اَنَّ رَسُولَ اللَهِ صلّی اللَه علیه و آله و سلّم قَالَ: اِنَّ مَثَلَ اَهْلِ بَیْتِی کَمَثَلِ سَفینَةِ نُوحٍ فِی قَوْمِهِ مَنْ رَکِبَهَا نَجَی وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرَقَ، وَ کَمَثَلِ بابِ حِطَّةٍ فِی بَنِی‌اِسْرائیلَ؟** فَقُلْتُ: نَعَمْ ـ اِلَی اَنْ قَالَ علیه‌السّلام: ـ **اَوَ لَیْسَ هَذَا الْحَدیثُ وَحْدَهُ یَنْتَظِمُ جَمیعَ ما اَفْظَعَکَ وَ عَظُمَ فِی صَدْرِکَ مِنْ تِلْکَ الاَحادیثِ**[1] ـ

---

[1] «کتاب سلیم» ص ٦٦، ٦٧.

الحدیث.

«ای برادر قیسی آیا به تو نرسیده است که رسول اللَه فرمود: مَثَل اهل بیت من در میان شما مَثَل کشتی نوح است در میان قوم خود، هر کس سوار شد نجات پیدا کرد و هر کس تخلّف ورزید غرق شد، و دیگر مانند دَرِ حطّه در بنی اسرائیل است؟ (که هر کس وارد شد گناهش آمرزیده شد). عرض کردم: بله، فرمود: آیا این حدیث به تنهائی مبیّن و مفسّر تمام آن احادیثی که تو را نگران کرده و در نزد تو بزرگ و عجیب آمده نیست؟» کنایة از آنکه هر کس از اهل محبّت اهل بیت باشد مانند کسی است که سوار کشتی نوح شده و بالأخره نجات می‌یابد، و امّا معاندین و دشمنان‌اند که دستخوش غرق خواهند شد. و این فرمایش حضرت بعینه همان فرمایش امیرالمؤمنین علیه السّلام است دربارهٔ عامّهٔ مردم که آنها را جزو مستضعفین محسوب داشته است.

سیّد هاشم بحرانی از طریق خاصّة روایت کرده است از ابو حمزهٔ ثمالی از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام از جابر بن عبد اللَه انصاری که رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم در مرض

موت خود به فاطمه سلام اللَه علیها گفتند: پدرم و مادرم فدایت باد ای نورِ دیده، دخترک من بفرست شوهرت بیاید نزد من. حضرت فاطمه به حسن فرمود: برو نزد پدرت بگو: جدّم تو را می‌خواهد. امام حسن به سوی پدر رفت و به او گفت. حضرت

امیرالمؤمنین علیه السّلام آمد و بر رسول خدا وارد شد، و فاطمه در نزد پدر نشسته و می‌گفت: **وٰاكَرْباهْ لِكَرِبِكَ يا رَسُولَ اللَهِ** «ای غم و اندوه کجائید بیائید ببینید چه غم و اندوهی بر پدر من وارد شده». حضرت رسول اللَه فرمود: بعد از امروز برای پدر تو هیچ غصّه و اندوهی نیست. برای پیغمبر نباید گریبان چاک زد، و نباید صورت را خراشید، و نباید واویلا گفت، و لیکن بگو همان کلماتی را که پدرت در فوت فرزندش ابراهیم گفت: **تَدَمَعُ الْعَيْنُ وَ قَدْ يُوجَعُ الْقَلْبُ وَ لانَقُولُ ما يُسْخِطُ الرَّبَّ، وَ اِنَّا بِكَ يَا اِبْراهيمُ لَمَحْزُونُونَ، وَ لَوْ عَاشَ اِبْراهيمُ لكانَ نَبِيًّا.**

«اشک از چشم می‌ریزد، و دل به درد می‌آید، و کلامی که خدا را به غضب آورد نمی‌گوئیم، و من در فراق تو ای ابراهیم محزونم، و اگر ابراهیم می‌ماند هر آینه پیغمبر بود».

پس از آن فرمود: ای علی نزدیک من بیا، امیرالمؤمنین نزدیک آمد. فرمود: گوشت را نزدیک دهان من بیاور، امیرالمؤمنین آورد، حضرت فرمود: ای برادر من آیا نشنیده‌ای قول خدای عزّوجلّ را در

کتاب خود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾؟ **قَالَ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَهِ** «عرض کرد: بله ای رسول خدا». فرمود: تو و شیعیانت هستید. در محشر می‌آیند با صورتهای درخشان و علامتها و نشانه‌های ایمان، همه سیر و سیراب، با طراوت و شاداب. آیا نشنیده‌ای قول خداوند عزّوجلّ را در کتاب خود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ وَ الْمُشْرِكِينَ فِي نارِ جَهَنَّمَ خالِدِينَ فِيها أُولئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ﴾؟ عرض کرد: بله ای رسول خدا. فرمود ایشان دشمنان تو و پیروان دشمنان تو هستند، در روز قیامت حاضر خواهند شد با صورتهای سیاه، همگی تشنه و سوزان، اهل شقاوت، معذّب به عذاب کفّار و منافقین، آنها برای تو و شیعیان تو است، و اینها برای دشمنان تو و پیروان آنها.[1]

درس سی و ششم و سی و هفتم: تفسیر آیهٔ: ﴿وَ مَنْ يطِعِ اللَه وَ الرَّسُولَ فَأُولئِک مَعَ

[1] «غاية المرام» ص ۳۲۷ حديث سوّم.

الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَه عَلَيهِمْ مِنَ النَّبِيينَ وَ
الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ
أُولئِک رَفِيقاً﴾

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم

و صلّى اللَه على محمّد و آله الطاهرين و لعنة

اللَه على أعدائهم أجمعين من الآن الى قيام

يوم الدّين و لا حول و لا قوّة الاّ باللَه العلىّ العظيم.

قال اللَه الحكيم فى كتابه الكريم:

﴿وَ مَنْ يُطِعِ اللهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولئِكَ رَفِيقاً﴾[1]

«و كسانى كه خدا و رسول را اطاعت كنند البتّه با افرادى كه خداوند به آنها عنايت نموده يعنى با پيمبران و صدّيقان و شهيدان و نيكوكاران هستند و ايشان چقدر رفقاى نيكوئى براى آنان خواهند بود».

معيّت و اتّحاد معنوى ميان ارواح مؤمنين و ائمّهٔ

[1] سورهٔ نساء: ٤ ـ آيهٔ ٦٩.

از این آیه استفاده می‌شود که لازمهٔ اطاعت خدا و رسول، یک نوع اتّحاد معنوی و روحی است که با خاصّان درگاه و محرمان حریم انس و حرم امان او حاصل می‌شود. چون روح اطاعت، تسلیم در مقابل مُطاع است، و به هر درجه که اطاعت قوی‌تر شود اندکاک مطیع در حقیقت مطاع بیشتر، و تا به حدّی که اگر درجهٔ اطاعت به اندازه‌ای بالا رود که مطیع ابداً از خود رأی و اراده‌ای نداشته باشد، بلکه حقّاً اراده و رأی مطاع در وجود او حاکم و مستولی شود، در این صورت بدون شکّ به علت فناء در ذات مطاع، معیّت و اتّحاد روحی با افرادی که در این مسیر با او همقدم بوده و به این درجه فائز شده‌اند پیدا خواهد نمود. زیرا از تأخّر و تقدّم زمانی عالم مادّه که از لوازم مادّه است اگر صرف‌نظر شود، در سیر روحی و معنوی بین سابقین

و لاحقین تقدّم و تأخّری نیست. همه با یکدیگر در عالم فوق زمان که عالم عبور از ملکات طبع و غرائز است و بالأخره عبور از شوائب ربوبیّت و وصول به مقام رفیع عبودیّت مطلقه، مشترک، و رفیق سفر و یار و همراه خواهند بود، و بنابراین در مقصد نیز که مقام لقای حضرت احدیّت است با هم بوده و بین ارواح آنان یک نوع معیّت روحی و خلوص و صمیمیّت فطری و یک نوع اتّحاد حقیقی پیدا خواهد گشت. و لذا آن صفات و خصوصیّات و اخلاق و آداب که در بعضی مشهود است در بعض دگر نیز مشهود و معلوم می‌گردد.

حضرت ابراهیم علیه السّلام عرض می‌کند: ﴿فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَ مَنْ عَصانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾[1].

«ای پروردگار... کسانی که از من پیروی کنند آنها از من خواهند بود و کسانی که مخالفت ورزند پس به درستی که امر آنها به دست توست و تو آمرزنده و مهربانی». این اتّحاد و یگانگی در اثر

---

[1] سورهٔ ابراهیم ١٤ ـ آیهٔ ٣٦.

اطاعت که طبق کلام ابراهیم تابعان را از جنس خود ابراهیم قرار می‌دهد، ناشی از تسلیم روحی و معنوی است گرچه از نقطه نظر مادّی و خارجی با او پیوند خویشاوندی نداشته باشند، و به عکس اگر آن اتّحاد و معیّت روحی نباشد و اختلاف روحی بین دو بدن حکم‌فرما باشد پیوند رحمیّت و خویشاوندی مُثمر ثمر نخواهد بود.

﴿وَ نادي نُوحٌ رَبَّهُ فَقالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَ إِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَ أَنْتَ أَحْكَمُ الْحاكِمِينَ* قالَ يا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صالِحٍ فَلا تَسْئَلْنِ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجاهِلِينَ﴾[1].

چون طوفان در زمان نوح عالم را گرفت و آب بر سر کوه‌ها بالا آمد و پسر نوح حاضر نشد در کشتی بنشیند و تمرّد نمود، همین که نزدیک بود غرق شود، «نوح به درگاه خدا فریاد کرد و گفت: ای خدای من این فرزند من از اهل بیت من است (که وعده دادی آنها را از عذاب نجات دهی) و البتّه وعدهٔ تو حقّ است و تو راستین‌ترین حکم‌کنندگانی (و البتّه طبق وعدهٔ خود فرزند مرا از غرق رهائی ده).

---

[1] سورهٔ هود ۱۱ ـ آیهٔ ٤٥ و ٤٦.

خداوند خطاب فرمود: ای نوح این فرزند تو از اهل بیت تو نیست بلکه او عملی ناشایسته است، و تقاضای امری که تو را در آن علم و اطّلاعی نیست منما، من تو را پند می‌دهم که بشنوی و از مردم جاهل و نادان نباشی».

در این آیات چون فرزند نوح توافق روحی با پدر نداشت با وجود قرابت و پیوند متّصل و بدون فاصله او را از اهل او خارج شمرده و بیگانه تلقّی فرموده است.

در بسیاری از روایات با مضامین مختلفه وارد شده است که شیعیان ائمّه علیهم السّلام از آنها هستند، و از زیادی گل طینت آنها سرشته شده‌اند. و در بسیاری از روایات وارد شده که آنها همنشین و هم صحبت بلکه هم درجهٔ ما در بهشت‌اند.

از «جامع الأخبار»[1] از جابر بن عبد اللَه انصاری روایت است که می‌گوید: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَهِ صلّی اللَه

---

[1] کتاب «جامع الأخبار» منسوب به صدوق است و در این انتساب تردید بسیار است، و ظاهراً مستند به یکی از پنج نفر علمای دیگر است که همهٔ آنها امامی وثقه هستند. در مقدمهٔ کتاب «بحار الانوار» متعرض تردید شده است.

علیه و آله و سلّم یَقُولُ: **اِنَّ اللَهَ تَعالی خَلَقَنی وَ خَلَقَ عَلِیّاً وَ فَاطِمَةَ و الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنَ وَ الاَئِمَّةَ علیه‌السّلام مِنْ نُورٍ، فَعَصَرَ ذَالِكَ النُّورَ عَصْرَةً فَخَرَجَ مِنْهُ شیعَتُنا فَسَبَّحْنَا وَ سَبَّحُوا، وَ قَدَّسْنا وَ قَدَّسُوا، وَ هَلَّلْنَا فَهَلَّلُوا، وَ مَجَّدْنا فَمَجَّدُوا، وَ وَحَّدْنا فَوَحَّدُوا**[1] ـ الحدیث.

شنیدم از رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم که می‌فرمود: خداوند تعالی مرا و علیّ بن أبی‌طالب را و فاطمه را و حسن و حسین را و ائمّه علیهم السّلام را از نوری ایجاد فرمود، و سپس آن نور را فشرد و شیعیان ما از آن نور پدید آمدند. پس ما خدا را تسبیح کردیم و شیعیان ما نیز تسبیح کردند، و ما خدا را تقدیس کردیم و شیعیان ما تقدیس کردند، و ما لاَ اِلٰهَ اِلاَّ اللَهُ گفتیم و خدا را به وحدانیّت خواندیم شیعیان ما نیز تهلیل گفتند، و ما خدا را تمجید نموده، بزرگ داشتیم شیعیان ما نیز تمجید کردند، و ما خدا را به یگانگی و وحدت خواندیم شیعیان ما نیز خدا را به وحدت و یگانگی خواندند».

---

[1] «بحار الانوار» طبع کمپانی ج ۷ ص ۳۵۵.

این روایت به خوبی می‌رساند که در ارواح شیعیان و ائمّه و رسول خدا یک نوع تلائم و توافقی است به طوری که سرشت و طینت آنها از سرشت و خمیرهٔ رسول خدا و ائمّه بوده است. بنابراین باید دید شیعیان که دارای این اندازه طهارت روح هستند چه کسانی هستند و مزایای خُلقی و روحی آنها کدام است؟

صفات و نشانه‌های شیعه اهل البیت علیهم السّلام

از مرحوم صدوق در کتاب «توحید» از حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام روایت است که فرمود: **اِنَّما شِیعَتُنا مَنْ شَیَّعَنا، وَ اتَّبَعَ آثارَنا، وَ اقْتدی بِاَعْمالِنا**[1].

«حقّاً که فقط شیعیان ما کسانی هستند که از ما پیروی کنند و گام خود را به جای گام ما گذارند، و از آثار و اخلاق ما متابعت کنند، و اقتدا به کردار ما بنمایند».

و از «قرب الاسناد» حمیری روایت است که حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام فرمودند: **اِمْتَحِنُوا شیعَتَنا عِنْدَ مَواقِیتِ الصَّلاةِ کَیْفَ مُحافَظَتُهُمْ عَلَیْها، وَ اِلی اَسْرارِنا کَیْفَ حِفْظُهُمْ لَها عِنْدَ عَدُوِّنا، وَ اِلی اَمْوالِهِمْ کَیْفَ مُواساتُهُمْ لِاِخْوانِهِمْ فیها**[2].

«شیعیان ما را در اوّل وقتهای نماز امتحان کنید که چگونه است مراقبت و محافظت آنها بر آن

---

[1] «بحار الانوار» ج ۳ ص ۳۹٤.

[2] «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱٤۱.

اوقات، و دیگر آنکه چگونه اسرار ما را در نزد دشمنان ما حفظ میکنند، و دیگر آنکه مواساتشان در اموال خود با برادران دینی آنها چگونه است».

و از کتاب «کافی» نقل است با اسناد خود از جابر بن یزید جعفی (ره) از حضرت امام باقر علیه السّلام که: **قالَ لی:یَا جابِرُ أ یَکْتَفی مَنْ یَنْتَحِلُ التَّشَیُّعَ اَنْ یَقُولَ بِحُبِّنا اَهْلَ‌الْبَیْتِ؟ فَوَاللَهِ ما شیعَتُنا اِلاّ مَنِ اتَّقَی اللَهَ وَ اَطاعَهُ وَ مَا کَانُوا یُعْرَفُونَ اِلاّبِالتَّواضُعِ وَ التَّخَشُّعِ وَ اْلاَمانَةِ وَ کَثْرَةِ ذِکْرِ اللَهِ وَ الصَّلاةِ وَ الصَّوْمِ وَ الْبِرِّ بِالْوَالِدَیْنِ وَالتَّعَهُّدِ لِلْجیرانِ مِنَ الْفُقَراءِ وَ اَهْلِ الْمَسْکَنَةِ وَ الْغارِمِینَ وَ الاَیْتَامِ وَ صِدْقِ الْحَدیثِ وَ تِلاوَةِ الْقُرْآنِ[1] وَ کَفِّ اْلاَلْسُنِ عَنِ النّاسِ اِلاّ مِنْ خَیْرٍ وَ کانُوا اُمَناءَ عَشایِرِهِمْ فِی الاَشْیاءِ.** قَالَ جَابِرٌ: فَقُلْتُ: یَاابْنَ رَسُولِ اللَهِ ما نَعْرِفُ الْیَوْمَ اَحَداً بِهذِهِ الصِّفَةِ! فَقالَ علیه‌السّلام: **یا جابِرُ لاَ تَذْهَبَنَّ بِکَ الْمَذاهِبُ، حَسْبُ الرَّجُلِ اَنْ یَقُولَ اُحِبُّ عَلِیًّا وَ اَتَوَلاّهُ ثُمَّ لاَیَکُونُ مَعَ ذالِکَ فَعّالاً ؟ فَلَوْ**

---

[1] در کتاب «بحار الانوار» قلادة القرآن است و ظاهراً تصحیف شده است.

قَالَ: اِنّی اُحِبُّ رَسُولَ اللَهِ ـ فَرَسُولُ اللَهِ خَیْرٌ مِنْ عَلِیٍّ ـ ثُمَّ لایَتَّبِعُ سیرَتَهُ وَ لاَیَعْمَلُ بِسُنَّتِهِ مانَفَعَهُ حُبُّهُ اِیَّاهُ شَیْئاً، فَاتَّقُوا اللَهَ وَ اعْمَلُوا لِما عِنْدَاللَهِ، لَیْسَ بَیْنَ اللَهِ وَ بَیْنَ اَحَدٍ قَرابَةٌ، اَحَبُّ الْعِبادِ اِلَی اللَهِ عَزَّوَجَلَّ اَتْقاهُمْ وَ اَعْمَلُهُمْ بِطاعَتِهِ، یا جابِرُ فَوَاللَهِ مَا یُتَقَرَّبُ اِلَی اللَهِ تَبارَكَ وَ تَعالَی اِلاّ بِالطّاعَةِ، وَ مَا مَعَنا بَرَاءَةٌ مِنَ النّارِ وَ لا عَلَی اللَهِ لاَحَدٍ مِنْ حُجَّةٍ، مَنْ کانَ للَّهِ مُطیعاً فَهُوَ لَنا وَلِیٌّ، وَ مَنْ کانَ لِلَّهِ عاصِیاً فَهُو لَنا عَدُوٌّ، لاَ تُنالُ وِلاَیَتُنا اِلاّ بِالْعَمَلِ وَ الْوَرَعِ.[1]

«جابر گوید: حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام به من فرمود: ای جابر آیا برای تشیّع همین بس است که کسی ادّعا کند محبّت ما اهل بیت را؟ سوگند به خدا که شیعیان ما نیستند مگر افرادی که تقوای خدا پیشه گیرند و او را اطاعت کنند. شیعیان ما شناخته نمی‌شوند مگر به تواضع و خشوع دل، و نگاهداری امانت، و به زیاد یاد خدا کردن، و به زیاد روزه گرفتن، و نماز خواندن، و احسان به پدر و مادر نمودن، و مراعات فقرای از همسایگان را نمودن، و

[1] «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الاخلاق ص ۱۴۸.

از حال آنها با خبر بودن، و از حال مسکینان و قرض داران و یتیمان با اطّلاع بودن، و به آنها رسیدگی کردن، و در گفتار از راستی تجاوز نکردن، و تلاوت قرآن کردن[1] و زبان را از گفتگوی با مردم مگر چیزهائی که راجع به خیر آنها است بازداشتن، و افراد امین و مورد اعتماد اقوام خود بودن در همهٔ چیزها.

جابر گوید: عرض کردم ای فرزند رسول خدا ما در امروز کسی را به این صفت که بیان می‌فرمائی نمی‌شناسیم. حضرت فرمود: ای جابر آراء و مذاهب فکر تو را خراب نکند و تو را در شکّ در نیاورد. آیا برای انسان همین قدر کافی است که بگوید: من علی را دوست دارم و ولایت امر او را قبول دارم و در عین حال عمل به دستورات او نکند؟ و اگر کسی بگوید: من رسول خدا را دوست دارم ـ با آنکه معلوم است که رسول خدا از علی بهتر است ـ در صورتی که عمل به سنّت رسول خدا نکند این محبّت و دوستی برای او فائده‌ای ندارد. بنابراین تقوای خدا را پیشه سازید، و به آنچه خدا فرموده

---

[1] بنابر نسخه «بحار»: و قلاّده عمل به قرآن را به گردن انداختن.

عمل بنمائید. بین خدا و کسی قرابت و خویشاوندی نیست، محبوب‌ترین بندگان در نزد خدا پرهیزکارترین آنهاست، و عامل‌ترین آنها به دستورات خدا. ای جابر سوگند به خدا بنده‌ای نمی‌تواند به خدا نزدیک گردد مگر به فرمانبرداری از اوامر او، و با ما چنین قدرت و اختیاری نیست که کسی را از آتش بری سازیم، و هیچ بنده‌ای بر خدا نمی‌تواند حجّتی اقامه کند. کسی که مطیع خدا

باشد او دوست ماست، و کسی که گناه کند او دشمن ماست، و کسی را قدرتی نیست که به ولایت ما برسد مگر به عمل صالح و اجتناب از افعال ناپسند».

و از «امالی» شیخ طوسی روایت است با سند متّصل خود از سلیمان بن مهران قالَ:دَخَلْتُ عَلَی الصّادِقِ جَعْفَر بْنِ مُحَمَّدٍ وَ عِنْدَهُ نَفَرٌ مِنَ الشِّیعَةِ وَ هُوَ یَقُولُ: **مَعاشِرَ الشِّیعَةِ کُونُوا لَنَا زَیْناً وَ لاتَکُونُوا عَلَیْنا شَیْناً، قُولُوا لِلنّاسِ حُسْناً وَ احْفَظُوا اَلْسِنَتَکُمْ وَ کُفُّوها عَنِ الْفُضُولِ وَ قُبْحِ الْقَوْلِ.**[1]

سلیمان بن مهران اَعْمَش گوید: «من بر حضرت جعفر بن محمد امام صادق علیه السّلام وارد شدم و در نزد آن حضرت جماعتی از شیعیان بودند و آن حضرت به آنها می‌فرمود: ای جماعت شیعه! شما همیشه با کردار پسندیده و افعال شایسته زینت ما باشید به طوری که هر کس شما را ببیند و اخلاق ستودهٔ شما را مشاهده کند به ما نزدیک گردد، و

---

[1] «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱۴۲.

تحسین و تمجید نماید. و هیچگاه موجب بدنامی ما نشوید که به کردار زشت خود، مردم، ما را هم که معلّم شما هستیم بد بدانند، و از دین خدا منحرف شوند. زبانهای خود را از گفتار بیجا و بی‌فائده حفظ کنید، و از افشای سرّ خودداری نمائید، و از زیاده‌گوئی و کلام زشت و طَعن و سَبّ و شتم و لَمْز و هَمْز جلوگیری کنید».

و از کتاب «مشکاة» با سند خود از مِهزَم روایت است که می‌گوید: دَخَلْتُ عَلی اَبِی‌عَبْدِاللهِ علیه‌السّلام فَذَکَرْتُ الشِّیعَةَ فَقالَ: **یَا مِهْزَمُ اِنَّما الشِّیعَةُ مَنْ لایَعْدُو سَمْعَهُ صَوْتُهُ، وَ لاَشَجَنُهُ بَدَنَهُ، وَ لایُحِبُّ لَنا مُبْغِضاً، وَ لایُبْغِضُ لَنا مُحِبّاً،ولایُجالِسُ لَنا غالِیاً ،وَلایَهِرُّهَریرَ الْکَلْبِ، وَلایَطْمَعُ طَمَعَ الْغُرابِ، وَ لایَسْأَلُ النّاسَ وَاِنْ ماتَ جُوعاً، الْمُتَنَحِّی عَنِ النّاسِ، الْخَفِیُّ عَنْهُمْ، وَ اِنِ اخْتَلَفَتْ بِهِمُ الدّارُ لَمْ تَخْتَلِفْ اَقاویلُهُمْ، اِنْ غابُوا لَمْ یُفْقَدُوا[1] ، وَ اِنْ حَضَرُوا لَمْ یُؤْبَهْ بِهِمْ، وَ اِنْ خَطَبُوا لَمْ**

---

[1] در این طبع از «بحار» لم یُفْقَدوا آمده است، ولی در طبع حروفی که ج ٦٨ ص ١٧٩ است لم یفتقدوا آمده است و این لفظ ظاهراً اقرب است، زیرا معنایش این می‌شود که: در وقت غیبتشان، کسی از آنها سراغ نمی‌گیرد؛ گرچه لفظ لم یُفْقَدوا نیز غلط نمی‌باشد.

يُزَوَّجُوا، يَخْرُجُونَ مِنَ الدُّنْيا وَ حَوائِجُهُمْ فِی صُدُورِهِمْ، اِنْ لَقُوا مُؤْمِناً اَکْرَمُوهُ، وَ اِنْ لَقُوا کافِراً هَجَرُوهُ، وَ اِنْ اَتاهُمْ ذُوحاجَةٍ رَحِمُوهُ، وَ فِی اَمْوَالِهِمْ یَتَواسَوْنَ. ثُمَّ قَالَ: یَا مِهْزَمُ قَالَ جَدّی رَسُولُ اللهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم لِعَلِیٍّ رِضْوَانُ اللهِ عَلَیْهِ: یَا عَلِیُّ کَذَبَ مَنْ زَعَمَ اَنَّهُ یُحِبُّنی وَ لایُحِبُّکَ، اَنَا مَدینَةُ الْعِلْمِ وَ اَنْتَ الْبَابَ، وَ مِنْ اَیْنَ تُؤْتَی الْمَدینَةُ اِلاّ مِنْ بابِهَا[1].

مِهزَم می گوید: «بر حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام وارد شدم و سخن از شیعه به میان آوردم حضرت فرمود: ای مهزم شیعه آن کسی است که صدایش از گوشش تجاوز نکند (کنایه از آنکه با مردم به تندی و خشونت سخن نگوید)، و غصّه و تعب او از بدنش نگذرد، (کنایه از آنکه بار و اندوه خود را بر دیگران تحمیل نکند)، و دشمن ما را دوست و دوست ما را دشمن نگیرد، و با افرادی که دربارهٔ ما غلوّ می کنند مجالست ننماید، و مانند سگ صدای خود را بلند نکند، و مانند کلاغ در جمع آوری

[1] «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱۵۰.

مال طمع نورزد، و از مردم چیزی نطلبد گرچه از گرسنگی بمیرد، و از مردم غافل و دنیاپسند دوری کند، و گفتار همهٔ آنان یکی باشد گرچه در مکان‌های مختلف زندگی کنند، (و مردمی بی‌سر و صدا و بی‌هوا و آشوب به طوری که) اگر غائب شوند کسی سراغ آنها را نگیرد، و اگر حضور داشته باشند کسی به آنها التفات نکند، و چون زن خواهند به آنها ندهند، از دنیا خارج شوند و حاجتهای آنان در سینه‌هاشان باشد، اگر با مؤمنی برخورد کنند او را گرامی دارند، و اگر با کافری ملاقات کنند از او دوری گزینند، و اگر حاجتمندی بدانها روی آورد او را مورد رحمت خود قرار دهند، و در اموال خود بین برادران ایمانی خود مواسات کنند.

سپس حضرت فرمود: ای مهزم جدّ من رسول خدا به علیّ بن أبی‌طالب علیه السّلام فرمود: ای علی دروغ می‌گوید کسی که می‌پندارد مرا دوست دارد و تو را دوست نداشته باشد. من شهر علم هستم و تو در آن شهری، و از کجا می‌توان داخل در شهر شد بدون ورود از در آن؟!».

و نظیر این روایت را با مختصر اختلافی در

لفظ در کتاب «کافی»[1] بیان می‌کند.

و از «کافی» با سند خود از مفضّل روایت است که: قالَ قالَ اَبُوعَبْدِاللَه علیه‌السّلام: **ایّاكَ وَ السِّفْلَةَ فَاِنَّما شیعَةُ عَلِیٍّ مَنْ عَفَّ بَطْنُهُ وَ فَرْجُهُ، وَ اشْتَدَّ جِهادُهُ، وَ عَمِلَ لِخالِقِهِ، وَ رَجا ثَوابَهُ،**

---

[1] همان کتاب.

وَ خافَ عِقابَهُ، فَاِذا رَأَيْتَ اُولئِكَ فَاُولئِكَ شيعَةُ جَعْفَرٍ[1].

مفضّل می‌گوید که: حضرت صادق علیه السّلام به من گفتند: «با مردم پست و رذل منشین، شیعهٔ علی کسی است که شکم و فرج خود را حفظ کند و از عفّت خارج نشود، و جهادش در راه خدا شدید باشد، و کارهای خود را برای خدا انجام دهد، و به ثواب او امیدوار، و از عذاب او ترسان باشد. اگر جماعتی را دیدی که این صفات در آنها بودن بدان که آنها شیعهٔ جعفر بن محمّد هستند».

و از «امالی» شیخ طوسی از حضرت رضا از پدرانش از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام روایت است که به خَیْثَمَه فرمودند: **اَبْلِغْ شيعَتَنا اَنّا لاَ نُغْنى عَنِ اللهِ شَيْئاً، وَ اَبْلِغْ شِيعَتَنا اَنَّهُ لايُنالُ ماعِنْدَاللهِ اِلاّبِالْعَمَلِ، وَ اَبْلِغْ شيعَتَنا اِنَّ اَعْظَمَ النّاسِ حَسْرَةً يَوْمَ الْقِيامَةِ مَنْ وَصَفَ عَدْلاً ثُمَّ خالَفَهُ اِلى غَيْرِهِ، وَ اَبْلِغْ شيعَتَنا اِنَّهُمْ اِذا قامُوا بِما اُمِرُوا اِنَّهُمْ هُمُ الْفائِزُونَ يَوْمَ**

---

[1] «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱۵۲.

الْقِيامَةِ[1].

«به شیعیان ما ابلاغ کن که ما نمی‌توانیم شما را از طاعت خدا بی‌نیاز نموده در رحمت داخل کنیم، و به شیعیان ما برسان که درجات و مقاماتی که در نزد خداست به دست نمی‌آید مگر با عمل صالح، و به شیعیان ما برسان که حسرتمندترین مردم در روز بازپسین کسی است که وصف عدل و نیکی را کرده لکن خودش عمل ننموده و غیر آن را بجا آورده است، و به شیعیان ما برسان که اگر به آنچه به آنها امر شده است عمل کنند رستگاران در روز قیامت خواهند بود».

و از «کافی» با سند خود از حضرت علیّ بن الحسین علیهما السّلام روایت است که فرمود:

وَدِدْتُ وَ اللهِ اَنِّ افْتَدَیْتُ خَصْلَتَیْنِ فِی الشِّیعَةِ لَنا بِبَعْضِ لَحْمِ ساعِدی: اَلنَّزَقَ وَ قِلَّةَ الْکِتْمانِ.[2]

حضرت سجّاد فرمودند: «سوگند به خدا راضی هستم که از شیعیان ما دو صفت زشت بیرون

---

[1] «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الاخلاق ص ۱٦٤.

[2] «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب العشرة ص ۱۳۷.

شود: یکی سَبُکی و زود به غضب آمدن، و دیگری کم سرّ نگاه داشتن، و در مقابل مقداری از گوشتهای بازوی خود را فدا بدهم». چون در

سابق معمول بود که اسیر چیزی را فدا می‌داد و در مقابل آن آزاد می‌شد، و اگر هیچ نداشت مقداری از گوشت خود یا استخوان، و اگر هیچ راضی نمی‌شد کشته می‌شد. حضرت می‌فرماید: این دو صفت به قدری بر من ناگوار است و بر ضرر من و شیعیان ماست که برای آنکه شیعیان را از این دو صفت مبرّی سازم حاضرم و دوست دارم در مقابل، مقداری از گوشتهای دست خود را بدهم.

و از «کافی» با اسناد متّصل خود روایت است از عَمْرو بن ابی مقدام قالَ: سَمِعْتُ اَبا عَبْدِاللَهِ علیه‌السّلام یَقُولُ: خَرَجْتُ اَنَا وَ اَبی حَتَّی اِذَا کُنّا بَیْنَ الْقَبْرِ وَ الْمِنْبَرِ اِذَا هُوَ بِاُناسٍ مِنَ الشِّیعَةِ فَسَلَّمَ عَلَیْهِمْ ثُمَّ قَالَ: اِنّی وَاللَهِ لاُحِبُّ رِیاحَکُمْ وَ اَرْواحَکُمْ فَاَعینونِی عَلی ذالِكَ بِوَرَعٍ وَ اجْتِهَادٍ، وَاعْلَمُوا اَنَّ وِلایَتَنا لا تُنالُ اِلاّ بِالْوَرَعِ وَ الْاِجْتِهادِ، مَنِ ائْتَمَّ مِنْکُمْ بِعَبْدٍ فَلْیَعْمَلْ بِعَمَلِهِ، اَنْتُمْ شِیعَةُ اللَهِ وَ اَنْتُمْ اَنْصارُاللَهِ وَ اَنْتُمُ السّابِقُونَ الْاَوَّلُونَ وَ السّابِقُونَ الآخِرُونَ وَ السّابِقُونَ فِی الدُّنْیا وَ السّابِقُونَ فِی الآخِرَةِ، قَدْ ضَمِنّا لَکُمُ الْجَنَّةَ بِضَمانِ اللَهِ عَزَّوَجَلَّ وَ ضَمانِ

رَسُولِ‌اللَهِ ،وَاللَهِ مَا عَلى دَرَجَةِ الْجَنَّةِ اَكْثَرُ اَرْواحاً مِنْكُمْ، فَتَنافَسُوا فِى فَضائِلِ الدَّرَجاتِ، اَنْتُمُ الطَّيِّبُونَ وَ نِساؤُكُمْ الطَّيِّباتُ ،كُلُّ مُؤْمِنَةٍ حَوْراءُ عَيْناءُ، وَ كُلُّ مُؤْمِنٍ صِدّيقٌ، وَ لَقَدْ قالَ اَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ لِقَنْبَرٍ: يا قَنْبَرُ اَبْشِرْ وَ بَشِّرْ وَاسْتَبْشِرْ فَوَاللَهِ لَقَدْ مَاتَ رَسُولُ‌اللَهِ وَ هُوَ عَلى اُمَّتِهِ ساخِطُ اِلاَّ الشِّيعَةَ. اَلا وَ اِنَّ لِكُلِّ شَىْءٍ عِزّاً وَ عِزُّ الْاِسْلاَمِ الشِّيعَةُ، اَلا وَ اِنَّ لِكُلِّ شَىْءٍ دِعامَةً وَ دِعامَةُ الْاِسْلامِ الشِّيعَةُ، اَلا وَ اِنَّ لِكُلِّ شَىْءٍ ذِرْوَةً وَ ذِرْوَةُ الْاِسْلاَمِ الشِّيعةُ، اَلا وَ اِنَّ لِكُلِّ شَىْءٍ سَيِّداً وَ سَيِّدُ الْمَجالِسِ مَجالِسُ الشِّيعَةِ، اَلا وَ اِنَّ لِكُلِّ شَىْءٍ شَرَفاً وَ شَرَفُ الْاِسْلامِ الشِّيعَةُ، اَلا وَ اِنَّ لِكُلِّ شَىْءٍ اِماماً وَ اِمامُ الْاَرْضِ اَرْضٌ تَسْكُنُهَا الشِّيعةُ[1] الحديث.

«عمرو بن ابى مقدام گويد كه: شنيدم حضرت صادق عليه السّلام مى‌فرمود: من با پدرم براى رفتن به مسجد رسول خدا از منزل خارج شديم و وقتى كه در بين قبر و منبر بوديم جماعتى از شيعيان در آنجا مجتمع بودند. پدرم بر آنها سلام كرد و پس

[1] «بحار الانوار» ج ۱۵ كتاب الايمان ص ۱۲۳.

از آن فرمود: سوگند به خدا من بوی شما را و روح شما را دوست دارم، شما در این امر مرا با ورع و اجتهاد خود یاری کنید. بدانید که به ولایت ما کسی نمی‌رسد مگر با ورع و اجتهاد. اگر فردی از شما به بنده‌ای اقتدا کند باید طبق روش او رفتار کند.

شما شیعهٔ خدا هستید، شما یاران خدا هستید، شما سابقون اوّلین هستید، شما سابقون آخرین هستید، شما سابقون در دنیا و سابقون در آخرت به سوی بهشت هستید. ما برای شما بهشت را به ضمان خدا و ضمان رسول خدا ضمانت کردیم. سوگند به خدا که هیچ ارواحی بیشتر از شما در درجات بهشتی نیست، پس در کسب فضائل و مکارم از دیگران سبقت گیرید، و گوی مسابقه را بربائید. شما پاکانید، و زنان شما پاکانند، هر زن مؤمنه‌ای حوریّه‌ای است زیبا و دارای چشمان درشت، و هر مرد مؤمنی صدّیقی است در این امّت.

امیرالمؤمنین علیه السّلام به قنبر فرمود: ای قنبر بشارت باد تو را و خوشحالی و سرور، سوگند به خدا که رسول خدا از دنیا رفت و بر امّتش غضبناک بود مگر بر شیعیان، آگاه باش برای هر چیزی عزّتی است و عزّت اسلام شیعه است، و برای هر چیزی ستون و تکیه‌گاهی است و تکیه‌گاه اسلام شیعه است، و برای هر چیزی نقطهٔ اوج و بلندی‌ای است و اوج اسلام شیعه است، و از برای هر چیزی آقا و رئیسی است و رئیس مجالس مجالس شیعه

است، و برای هر چیزی شرفی است و شرف اسلام شیعه است، و برای هر چیزی پیشوائی است و پیشوای زمین‌ها زمینی است که در آن شیعه زیست می‌کند».

و از «خصال» صدوق با سند خود از ابو مقدام از حضرت امام محمّد باقر روایت شده است که فرمود: **یا اَبَا الْمِقْدامِ اِنَّما شَیعةُ عَلیٍّ الشّاحِبُونَ النّاحِلُونَ الذّابِلُونَ، ذَابِلَةٌ شِفاهُهُمْ، خَمیصَةٌ بُطُونُهُمْ، مُتَغَیِّرَةٌ اَلْوَانُهُمْ، مُصْفَرَّةٌ وُجُوهُهُمْ، اِذا جَنَّهُمُ اللَّیْلُ اتَّخَذُوا اْلاَرْضَ فِراشاً، وَ اسْتَقْبَلُوا اْلاَرْضَ بِجِباهِهِمْ، کَثیرٌ سُجُودُهُمْ،کَثیرٌ دُمُوعُهُمْ، کَثیرٌ دُعاؤُهُمْ، کَثیرٌ بُکاؤُهُمْ، یَفْرَحُ النّاسُ وَ هُمْ مَحْزُونُون**[1].

حضرت فرمودند: «ای ابو مقدام حقّاً مطلب از این قرار است که شیعیان ما کسانی هستند که رنگ چهرهٔ آنان از بسیاری روزه و عبادت خدا زرد شده و لاغر و ضعیف شده‌اند، و طراوت و شادابی رخسار آنان از بین رفته، لبهای آنان از بسیاری ذکر و فکر

---

[1] «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱۴۱.

خشکیده، شکم‌های آنان خالی، رنگهای آنان پریده، سیمای آنان زرد

شده. چون شب فرا رسد و سیاهی جهان را بپوشاند زمین را فراش خود قرار می‌دهند، و با پیشانی به روی زمین در مقابل حضرت معبود به سجده می‌افتند، سجدهٔ آنان بسیار است، قطرات اشک آنان ریزان است، دعای آنان بسیار است، گریهٔ آنان فراوان است، مردم همگی در خوشی و مسرّت و غفلت بسر می‌برند ولی آنها در دل حزن و اندوه (از عدم وصول به مطلوب و لقای خدا) دارند».

و از «امالی» شیخ طوسی و «ارشاد» مفید با سندهای متّصل خودشان روایت است که: رُوِیَ أنَّ اَمیرَالْمُؤْمِنینَ علیه‌السّلام خَرَجَ ذاتَ لَیْلَةٍ مِنَ الْمَسْجِدِ وَ کَانَتْ لَیْلَةً قَمْرآءَ فَأمَّ الْجَبّانَةَ وَ لَحِقَهُ جَماعَةٌ یَقْفُونَ اَثَرَهُ، فَوَقَفَ عَلَیْهِمْ ثُمَّ قالَ: **مَا اَنْتُمْ؟** قَالُوا: شیعَتُكَ یا اَمیرَالْمُؤْمِنینَ، فَتَفَرَّسَ فِی وُجُوهِهِمْ ثُمَّ قالَ: **فَمالی لا اَری عَلَیْكُمْ سیمآءَ الشِّیعَةِ؟**قالُوا: وَ ما سیمَآءُ الشِّیعَةِ یا اَمیرَالْمُؤْمِنینَ؟ **قَالَ: صُفْرُ الْوُجُوهِ مِنَ السَّهَرِ، عُمْشُ الْعُیُونِ مِنَ الْبُکاءِ، حُدْبُ الظُّهورِ مِنَ الْقِیامِ، خُمْصُ الْبُطُونِ مِنَ الصِّیامِ، ذُبُلُ الشِّفاهِ مِنَ الدُّعاءِ، عَلَیْهِمْ غَبَرَةُ**

الْخاشِعِينَ[1].

امیرالمؤمنین علیه السّلام شبی از مسجد خارج شدند و قصد کردند که به جَبّانه (که محلّی است) بروند. آن شب شب ماهتابی بود، جماعتی از مردم به دنبال آن حضرت حرکت کرده و به آن حضرت رسیدند. حضرت ایستادند و سؤال کردند: شما چه کسانید؟ عرض کردند: از شیعیان تو هستیم ای امیرالمؤمنین. حضرت یک نگاه عمیقی در صورت آنها انداخت و فرمود: پس چرا در صورتهای شما علامت شیعیان را نمی‌بینم؟ گفتند: ای امیرالمؤمنین نشانه‌های شیعه چیست؟

حضرت فرمود: شیعیان زرد چهره‌اند از زیادی بیداری شبها برای عبادت خداوند عزّوجلّ، از شدّت گریه از چشمهایشان ریزش آب و اشک مشهود است پشت‌هایشان از زیادی قیام و نماز خمیده، شکم‌هایشان از بسیاری روزه به پشت چسبیده، لبهایشان از کثرت دعا خشکیده، و بر سیما و صورت آنان گرد و غبار خشوع و تذلّل نشسته

---

[1] «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱۴۲.

است».

از کتاب «صفات الشّیعة» صدوق نقل است که او روایت می‌کند از پدرش با اسناد متّصل خود از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام که:

قالَ: كانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قاعِداً فِی بَيْتِهِ اِذْ قَرَعَ قَوْمٌ عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَقَالَ: **يا جارِيَةُ انْظُرِی مَنْ بِالْبابِ؟** فَقالُوا: قومٌ مِنْ شيعَتِكَ، فَوَثَبَ عَجِلاً حَتّی كادَ اَنْ يَقَعَ فَلَمَّا فَتَحَ الْبابَ وَ نَظَرَ اِلَيْهِمْ رَجَعَ فَقالَ: **كَذِبُوا فَاَيْنَ الْسَّمْتُ فِی الْوُجُوهِ، اَيْنَ اَثَرُ الْعِبادَةِ، اَيْنَ سيمآءُ السُّجُودِ؟ اِنَّما شيعَتُنا يُعْرَفُونَ بِعِبادَتِهِمْ وَ شَعَثِهِمْ، قَدْ قَرَحَتِ الْعِبَادَةُ مِنْهُمُ الآنافَ وَ دثَرَتِ الْجِباهَ وَ الْمَساجِدَ، خُمْصُ الْبُطُونِ، ذُبُلُ الشِّفاهِ، قَدْ هَيَّجَتِ الْعِبادَةُ وُجُوهَهُمْ، وَ اَخْلَقَ سَهَرُ اللَّيالِی وَ قَطَعَ الْهَواجِرُ جُثَثَهُمْ، اَلْمُسَبِّحُونَ اِذا سَكَتَ النّاسُ، وَالْمُصَلُّونَ اِذا نامَ النّاسُ، وَ الْمَحْزُونُونَ اِذا فَرِحَ النّاسُ**[1].

«حضرت امام زين العابدين عليه السّلام در اطاق خود نشسته بودند كه ناگهان جماعتی درِ خانه را زدند، حضرت به كنيز خود فرمودند: ای جاريه ببين در پشت در كيست؟ آن جماعت گفتند: طايفه‌ای از شيعيان تو هستيم، حضرت به طوری با عجله و سرعت برای باز كردن در از جای خود

[1] «بحار الانوار» ج ۱۵ كتاب الايمان ص ۱۴۷.

برخاستند که نزدیک بود به زمین پَرت شوند. چون حضرت در را باز کردند و به آنها نظر نمودند برگشتند و گفتند: این جماعت دروغ می‌گویند، چرا علائم تشیّع در صورت آنها نیست؟ آثار عبادت کجاست؟ و آن علامت و نشانهٔ عبودیّت در چهره‌های آنان کجاست؟ شیعیان ما به عبادتشان شناخته می‌شوند، و به تغییر رنگ صورت، بینی‌های آنان در اثر سجده و اشک قرحه‌دار شده، و صورتهای آنان کهنه و خراب گشته، و پیشانی‌های آنها نیز از حال و وضع اصلی خارج شده، شکم‌های آنان به پشت چسبیده، لبانشان خشکیده، آثار عبادت صورتهای آنها را متغیّر کرده، و آثار کهنگی و فُتور بدن در اثر شب‌زنده‌داری و پیمودن روزهای گرم (به روزه‌داری و عبادت) در آنان پدیدار گشته، آنها مشغول تسبیح‌اند زمانی که مردم ساکت باشند، و نمازگزارند وقتی که مردم در خواب باشند، و در دل غم و غصّه دارند وقتی که مردم خوشحالند».

طرد حضرت رضا علیه السّلام جماعتی را که ادّعای تشیّع نمودند و تعلیم آنها

از «احتجاج» شیخ طبرسی از حضرت امام حسن عسگری علیه السّلام روایت کرده که فرمود: قَدِمَ جَماعَةٌ فَاسْتَأذَنُوا عَلَى الرِّضا علیه‌السّلام وَ قالُوا: نَحْنُ منْ شیعَةِ عَلِیٍّ علیه‌السّلام فَمَنَعَهُمْ اَیّاماً ثُمَّ دَخَلُوا، قالَ لَهُمْ: **وَیْحَکُمْ اِنَّما شِیعَةُ اَمیرِالْمُؤْمِنینَ علیه‌السّلام الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ وَ سَلْمانُ وَ اَبو ذَرٍّ وَ الْمِقْدادُ وَ عَمّارٌ وَ مُحَمَّدُ بْنُ اَبی بَکْرٍ الَّذینَ لَمْ یُخالِفُوا**

شَیْئاً مِنْ اَوامِرِهِ[1].

«جماعتی بر حضرت رضا علیه السّلام وارد شدند و گفتند: ما شیعیان علی هستیم، حضرت چند روز آنها را نپذیرفتند و اجازهٔ ورود ندادند، و سپس داخل شدند. حضرت فرمود: وای بر شما، شیعیان امیرالمؤمنین علیه السّلام حسن و حسین و سلمان و ابو ذر و مقداد و عمّار و محمّد بن ابی بکر هستند که ابداً مخالفت اوامر آن حضرت را ننموده‌اند».

و این روایت را به طور مشروح در «تفسیر امام»[2] آورده است. و مرحوم مجلسی در باب صفات الشیعه مرقوم داشته که حضرت ابی محمد الحسن العسکری علیه السّلام فرماید: «در وقتی که مأمون ولایت عهدی را به حضرت رضا سپرد دربان بر آن حضرت داخل شده و عرض کرد که: جماعتی در خانه ایستاده و از شما اذن دخول می‌طلبد و

---

[1] «بحار الانوار» ج ٦ ص ٧٥ به نقل از «احتجاج».

[2] در نسبت این تفسیر به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام کلام بسیار است، و چون متضمّن بعضی از مطالبی است که از هر عالمی فضلاً از امام صادر نمی‌شود نمی‌توان آن را به امام نسبت داد. مرحوم بلاغی(ره) در مقدمهٔ تفسیر خود «آلاءُ الرّحمن» شواهدی بر علیه صحّت این تفسیر و استنادش به امام اقامه می‌فرماید.

می‌گویند: ما شیعهٔ علی هستیم. حضرت فرمودند: من مشغولم آنها را از دخول منصرف نما، آنها را منصرف کرد. فردای آن روز آمدند و عین کلمات دیروز را بیان کردند، باز آنها را منصرف نموده اجازهٔ دخول نداد، و همین طور می‌آمدند و حضرت اجازهٔ ورود نمی‌فرمود تا آنکه دو ماه طول کشید و سپس از ملاقات با حضرت مأیوس شدند و به دربان گفتند: به مولای خود بگو: ما شیعیان پدر تو علیّ بن أبی‌طالب هستیم و دشمنان، ما را در این مدّت دراز که ما را راه ندادی شماتت کردند، و ما آماده‌ایم که برگردیم لکن دیگر در شهر خود نمی‌توانیم زندگی کنیم از شدّت خجلت و شرمندگی و شکستگی‌ای که به ما وارد شده است، چون تحمّل و صبر بر شماتت دشمنان و زخم زبان آنها را نداریم. حضرت به حاجب فرمود: اجازه بده وارد شوند، آنها داخل شده و سلام کردند، حضرت پاسخ نفرمود و اذن نشستن نداد، و به حال وقوف متوقّف بودند. عرض کردند: ای فرزند رسول خدا این جفای بزرگ و استخفاف چیست که بر ما روا می‌داری؟ بعد از آنکه در این مدّت طولانی ما را از لقای خود محروم

نمودی دیگر برای ما چه آبروئی خواهد بود؟ حضرت فرمود: بخوانید این آیه را که: ﴿وَ ما أَصابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِما كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ﴾[1].

«آنچه از مصائب به شما رسیده از ناحیه خود شما بوده و خداوند از بسیاری از آنها چشم‌پوشی کرده است». من در این امر اقتدا به پروردگار خود عزّوجلّ نموده‌ام، و به رسول خدا، و به امیرالمؤمنین و امامان بعد از آن حضرت، بنابر این شما را مورد عتاب خود قرار دادم. عرض کردند: به چه علّت ای فرزند رسول خدا؟ حضرت فرمود: چون شما ادّعا کردید که ما شیعیان امیرالمؤمنین علیّ بن ابی‌طالب علیه السّلام هستیم، وای بر شما، شیعهٔ امیرالمؤمنین حسن است و حسین و ابو ذر و سلمان و مقداد و عمّار و محمّد بن ابی بکر، آن کسانی که ابداً در موردی از موارد مخالفت امر آن حضرت را نکردند و هیچ کاری که موجب ملالت آن حضرت بوده و نهی فرموده بود به جای نیاوردند، و شما می‌گوئید: ما شیعه هستیم، و در اکثر از کردار خود مخالفت

---

[1] سورهٔ شوری ٤٢ ـ آیهٔ ٣٠.

می‌کنید، در بسیاری از واجبات کوتاهی می‌نمائید، در ادای قسمت مهمّی از حقوق برادران دینی خود که اخوان فی اللَه هستند کوتاهی می‌کنید، و جائی که نباید تقیّه کنید تقیّه می‌کنید، و جائی که باید تقیّه کنید تقیّه را ترک می‌نمائید. اگر می‌گفتید: ما از موالیان و دوستان امیرالمؤمنین هستیم و از دوستان دوستان آن حضرت و از دشمنان دشمنان آن حضرت، من گفتار شما را ردّ نمی‌کردم و شما را به حضور خود می‌پذیرفتم، و لکن ادّعای مقام و منزلت عظیمی نمودید که اگر هر آینه افعال شما با این گفتارتان تطبیق نکند هلاک خواهید شد مگر آنکه خدای رحیم با رحمت خود شما را عفو کند و از این گناه بگذرد.

عرض کردند: یا بن رسول اللَه، به سوی خدا استغفار می‌کنیم و از این ادّعای مهم توبه می‌نمائیم بلکه فقط می‌گوئیم همچنان که مولای ما حضرت رضا به ما تعلیم نموده است: ما از دوستان شما و دوستان اولیای شما، و از دشمنان دشمنان شما هستیم. حضرت فرمود: **مَرْحَباً بِکُمْ یا اِخْوانی وَ اَهْلَ وُدّی، اِرْتَفِعُوا، اِرْتَفِعُوا، اِرْتَفِعُوا، فَما زالَ یَرْفَعُهُمْ حَتّی**

اَلْصَقَهُمْ بِنَفْسِهِ. «آفرین بر شما، خوش آمدید ای برادران من، و

ای اهل محبّت و دوستی من، برخیزید بیائید، بیائید، بیائید، و همین طور حضرت آنها را به سوی خود کشید تا آنکه آنها را پهلوی خود بدون فاصله نشانید، و سپس به حاجب فرمود: چند مرتبه آنها را از آمدن و داخل شدن بازداشتی؟ عرض کرد: شصت مرتبه، فرمود: حال شصت مرتبه متوالی و پی در پی به سوی آنها رفت و آمد کن و در هر مرتبه به آنها سلام کن و سلام مرا نیز برسان، بدرستی که آنها به واسطهٔ توجه و استغفاری که نمودند تمام گناهان خود را دربارهٔ این ادّعای بزرگ محو و نابود کردند، و مستحقّ مراتب کرامت شدند چون از محبّین و موالیان ما هستند، اینک از حال آنها و حال عیالات آنها پرسان شو، و آنچه سزاوار است از نفقات و هدایا و تُحَف و صِلِه به آنان اعطاء کن، و در رفع گرفتاری‌های آنان بکوش».[1]

خطبهٔ امیرالمؤمنین علیه السّلام در اوصاف شیعه

و از کتاب «صفات الشّیعه» صدوق با اسناد

---

[1] «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱٤٤.

خود روایت است از ابو العبّاس دینوری، از محمّد ابن حنفیّه که او روایت کند که: «بعد از واقعهٔ جنگ جمل که امیرالمؤمنین علیه السّلام وارد بصره شدند، احنف بن قیس غذائی تهیّه کرد و خدمت آن حضرت و اصحاب آن حضرت پیغامی فرستاده و دعوت کرد. حضرت تشریف آورد و فرمود: اصحاب مرا بخوان که در اینجا بیایند. جماعتی با خشوع آمدند که از شدّت عبادت مانند مشکهای پوسیده بودند. احنف بن قیس عرض کرد: یا امیرالمؤمنین این چه واقعه‌ای است که بر آنها فرود آمده، آیا از کمی غذا و گرسنگی است یا از ترس جنگ به این حال در آمده‌اند؟ حضرت فرمود: چنین نیست ای احنف، خداوند جماعتی را در دنیا برگزیده که از دنیا اعراض کنند و دل در مقام عبودیّت، فقط به ساحت او دهند مانند کسانی که قیامت را مشاهده کرده باشند، و از اهوال قیامت قبل از مشاهدهٔ آن باخبر شوند، و در این صورت نفس‌های خود را بر تحمّل مشکلات در راه رضای خدا آماده کرده‌اند، و چون یاد صبح روز حشر را

کنند که در مقام عرض در پیشگاه خدا قرار گیرند در خیال خود گذرانند یک تنورهٔ عظیمی از آتش سر برون کرده و همه خلائق به سوی خدا محشور و مجتمع‌اند، و نامهٔ عمل آنها که تمام فضائح کردارها در آن نگاشته شده در مقابل دیدگان همهٔ مردم باز شده است، پس نزدیک است که جان آنها مانند شمع آب شود یا دلهای آنان با بالهای ترس و وحشت

در پرواز آید، و عقلهای آنان در وقتی که دیگهای شدّت انقطاع به سوی خدا و قصد و عزم حرم او به جوش آید از سرهای آنان بیرون شود. آنان مانند شخص واله و پریشان در دل شبهای تار به ناله و آه درآیند، و از خوف آنچه نفسهای آنان بر آن اطّلاع حاصل نموده به درد و تعب آیند.

بنابراین روزگار خود را در دنیا می‌گذرانند با بدنهای خشک و نحیف، و دلهای محزون، و صورتهای گداخته، و لبهای خشکیده، و شکم‌های خالی و به پشت چسبیده، گمان می‌کنی که آنها مست‌اند. در دل شبهای تار با تاریکی شب همراز و هم‌نیاز، خشوع در مقابل حضرت باری دلهای آنها را آب کرده و بدنهایشان مانند مشکهای پوسیده نحیف و لاغر گردیده، در ظاهر و پنهان کارهای خود را برای خدا خالص کرده‌اند، و در عین حال دلهای آنان از فزع در امن و امان نیامده بلکه مانند کسانی که اطاقهای اموال خود را مواظبت می‌کنند آنها دل خود را مراقبت می‌نمایند. اگر آنها را در شبهای تارشان ببینی در حالی که چشم همهٔ مردم به خواب رفته، و

صداها ساکت شده و حرکات ساکن گشته، و مرغان در آشیانه‌های خود آرمیده خواهی دید که چگونه ترس از روز قیامت و وعید پروردگار خواب را از دیدگان آنها ربوده است، کما قال سبحانه: ﴿أَ فَأَمِنَ أَهْلُ الْقُري أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنا بَياتاً وَ هُمْ نائِمُونَ﴾.

پس به جهت آن تجلّی مقام عظمت در روز قیامت، از خواب بر می‌خیزند با ترس و فزع، و به نماز می‌ایستند با گریه و آه و اشک و ناله. گاهی به ذکر و تسبیح، گاه دگر در محراب عبادت می‌گریند، و ناله می‌زنند، و در شب تاریک و بی‌سر و صدا ایستاده گریه می‌کنند. اگر ببینی ای احنف آنها را که در شبها چگونه برپا می‌ایستند تا به حدّی که پشت آنها خم می‌شود، و وقتی که فقرات آیات قرآن را در نمازشان تلاوت می‌کنند ناگهان صدای ناله و فریاد آنها بالا می‌رود و آتش عشق سوزان از دهان آنها زبانه می‌کشد، گویا در آن وقت آتش تا حلقوم آنها را احاطه کرده، و زمانی که ناله می‌کنند گویا زنجیرهای آتشین به گردنهای آنها فرود آمده است.

و اگر آنها را در روز ببینی خواهی یافت افرادی را که در روی زمین به آرامش و ملایمت راه می‌روند و با

مردم به نیکوئی سخن می‌گویند، و زمانی که با جاهلان برخورد کنند سلام نموده و به مسالمت می‌گذرند، و زمانی که از لغوی عبور کنند

بزرگوارانه و کریمانه مرور می‌نمایند. پاهای خود را از رفتن به مواضع تهمت زنجیر کرده‌اند، و زبانهای خود را از آنکه در آبرو و اعراض مردم تکلّم کنند لال نموده‌اند، و گوشهای خود را از شنیدن سخن بیجا و بیهوده کر کرده‌اند، و چشمان خود را به فرو بستن از معاصی سرمه نموده‌اند، و ایشان عازم حرکت و سفر به سوی حرم خدا و حریم لقا و دار السّلامی هستند که کسی که در آن وارد شود از هر شکّ و اندوهی رهائی یافته و در امان است.

سپس حضرت از مکان و محلّ آنها در بهشت به احنف بیان فرمودند و بعضی از اوصاف بهشت را توضیح دادند و پس از آن فرمودند: ای احنف اگر آنچه را که در ابتدای کلام خود بیان کردم فراموش کنی و در مقام عمل نباشی هر آینه تو نیز از لباسهای آتشین که از قیر سیاه آتشین بافته شده روز قیامت در برخواهی نمود، و بین این عذاب و خوردن فلزّ گداخته دور خواهی زد، و از مشروبات داغ و شدید الغلیان در کام تو خواهند ریخت. ای احنف چه بسیار افرادی روز قیامت در میان آتش به دار آویخته و خرد شوند، و چه

بسیار صورتهائی که قطعه قطعه شده و متغیر اللّون بر خرطوم و بینی آنان کوفته شده. غل‌های جامعه دست‌های آنها را خورده و نابوده کرده، و طوق آتشین به گردن آنها پیوند خورده و چسبیده. اگر ببینی ای احنف آنها را که چگونه پریشان و سرگردان در وادی‌های جهنّم سرازیر شوند، و از کوههای جهنّم بالا روند در حالی که از مقطّعات قطران و تکّه‌های آتش برای آنان لباس ساخته و در بر خود نموده‌اند و با سنگهای آتش و شیاطین آتشین قرین و یار شده، و زمانی که استغاثه کنند به بدتر از این حالت مأخوذ شوند، آتشی چنان سخت آنها را خواهد گرفت و عقرب‌ها و مارهای آتشین بر آنان بسته خواهد شد، و اگر ببینی که منادی از طرف پروردگار ندا کند و به بهشتی‌ها بگوید: ای اهل بهشت و نعمتهای بهشتی، و ای اهل زینتهای بهشت و جامه‌های بهشتی در بهشت جاودان زیست کنید که دیگر مرگ و نیستی برای شما نیست، در این حال امید جهنّمی‌ها به کلّی قطع گردد، و تمام درهای رحمت و بهشت به روی آنان بسته گردد، و

راه‌ها و اسباب نجات منقطع شود. در آن هنگام چه بسیار پیرمردانی فریاد زنند: واشَیْبَتاهْ، و چه بسیار جوانانی فریاد زنند واشَباباهْ، و چه بسیار زنانی فریاد کنند: وافَضیحَتاهْ.

پرده و حجاب‌هائی که روی عمل زشت آنها را گرفته پاره شود، و چه بسیار

افرادی در آن روز بین طبقات دوزخ فرو روند و محبوس گردند. چه بسیار شدائدی که تو را در کام خود فرو برد و لباس تن تو گردد بعد از آنکه در دنیا لباس کتان در بر می‌کردی و آب سرد در کوزهٔ بر فراز دیوار نهاده می‌خوردی، و از غذاهای رنگارنگ تناول می‌نمودی، اینک لباسهای آتشین یک موی نرم در بدن تو باقی نگذارده مگر آنکه آن را سفید نموده، و چشمی که با آن به محبوب خود تماشا می‌کردی آن را از حدقه بیرون آورده، اینست آنچه خدا برای مجرمان معیّن فرموده، و آن است آنچه که خدا برای متقیان آماده و تهیّه نموده است»[1].

باری شیعیان به علّت اخلاص در عبادت نوری در قلب آنان ظاهر می‌گردد که حقایق را درک می‌کنند، حقایقی که درک آن برای سایر مردم محال است.

روایات امام صادق علیه السّلام در اوصاف شیعه

---

[1] «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱٤۸ باب صفات الشیعة، و «بحار الانوار» ج ۳ کتاب المعاد ص ۲٥٤.

از «تفسیر عیّاشی» از حضرت صادق علیه السّلام روایت است که آن حضرت فرمود: **اِنَّما شیعَتُنا اَصْحابُ الْاَرْبَعَةِ الْاَعْیُنِ عَیْنٍ فِی الرَّأسِ وَ عَیْنٍ فِی الْقَلْبِ، اَلا وَ الْخَلائِقُ کُلُّهمْ کَذالِكَ، اِلاّ اَنَّ اللهَ فَتَحَ اَبْصارَکُمْ وَ اَعْمی اَبْصارَهُمْ**[1].

«شیعیان ما دارای چهار چشم هستند، دو چشم در سر، و دو چشم در دل. متوجّه باشید که همهٔ بندگان خدا چنین‌اند لکن خدا چشم دل شما شیعیان را باز کرده و چشم دل دیگران را نابینا نموده است».

و از «محاسن» برقی از حضرت صادق علیه السّلام روایت است که: **اِنَّ لِکُلِّ شَئْیٍ جَوْهَراً وَ جَوْهَرُ وُلْدِ آدَمَ مُحَمَّدٌ صلّی اللهَ علیه و آله و سلّم وَ نَحْنُ وَ شِیعَتُنا**[2].

«از برای هر چیزی حقیقت و جوهری است و جوهر فرزندان آدم محمّد صلّی اللَه علیه و آله و سلّم است، و ما هستیم و شیعیان ما هستند».

---

[1] «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الاخلاق ص ۳۱.

[2] «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱۰۹.

و نیز از «محاسن» از حضرت صادق علیه السّلام روایت است که به فضیل بن یسار که از خواصّ شیعیان و روات آن حضرت بود فرمودند:

اَنْتُمْ وَاللهِ نُورٌ فِی ظُلُماتِ

اَلْاَرْضِ[1]. «سوگند به خدا که شما نور هستید در ظلمات زمین».

و نیز از «محاسن» نقل است از علیّ بن عبد العزیز از حضرت صادق علیه السّلام که می‌فرمود:

وَاللهِ اِنّی لاُحِبُّ ریحَکُمْ وَ اَرْواحَکُمْ وَ رُؤْیَتَکُمْ وَ زِیارَتَکُمْ، وَ اِنّی لَعَلی دِینِ اللهِ وَ دینِ مَلائکَتِهِ فَاَعینُوا عَلی ذالِکَ بِوَرَعٍ، اَنَا فِی الْمَدینَةِ بِمَنْزِلَةِ الشُّعَیْرَةِ [الشَّعْرَةِ] اَتَقَلْقَلُ حَتّی اَرَی الرَّجُلِ مِنْکُمْ فَاَسْتَریحَ اِلَیْهِ[2].

«سوگند به خدا که من بوی شما را دوست دارم، و ارواح شما را دوست دارم، و زیارت و دیدار شما را دوست دارم، و حقّاً که من بر دین خدا و دین فرشتگان خدا هستم، ای شیعیان، شما مرا بر این دین یاری کنید. من در تمام مدینه مانند یک دانه جو تک و تنها هستم، در تمام مدینه حرکت می‌کنم تا یکی از شما را ببینم و با ملاقات و دیدار او استراحت خاطر برایم حاصل شود».

و از کتاب «کنز الفوائد» کراجکی با اسناد خود

---

[1] «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱۰۹.

[2] همان.

نقل است از ابو حمزهٔ ثمالی از مردی از قوم او که اسمش یحیی بن اُمّ طَویل است، از نوف بکالی که می‌گوید: «برای من نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام حاجتی پیدا شد و محلّ حضرت را از جُندب بن زُهیر و ربیع بن خُثَیْم و برادرزاده او هَمّام بن عُبادة بن خُثیم که از اصحاب بَرانس بود جویا شدم، همگی برای ملاقات امیرالمؤمنین روانه شدیم و با خود اعتماد داشتیم که آن حضرت را زیارت خواهیم نمود، پس به آن حضرت رسیدیم در وقتی که از منزل خارج شده و برای نماز عازم مسجد بود. و در حالی که ما با آن حضرت به سوی مسجد می‌آمدیم به چند تن از مردان فربه برخورد کردیم که در مطالب فکاهی فرو رفته و بعضی با بعضی مزاح و شوخی نموده و بعضی از کارهای لهو را انجام می‌دادند. چون نزدیک بود که امیرالمؤمنین علیه السّلام به آنها برسد به سرعت برپا برخاسته و سلام کردند. حضرت جواب سلام فرمود و پس از آن فرمود: شما که هستید؟ عرض کردند: جماعتی از شیعیان تو ای امیرالمؤمنین، حضرت برای آنها دعای خیر نمود و

سپس فرمود: چرا من در چهره‌های شما آثار و علائم شیعیان خود را نمی‌بینم؟ و نشانه‌های زینت محبّین ما اهل بیت را مشاهده نمی‌کنم؟ آن جماعت از روی حیاء از دادن پاسخ خودداری نمودند.

خطبهٔ امیرالمؤمنین علیه السّلام در اوصاف شیعه و مرگ همّام

نوف بکالی گوید: جندب بن زهیر و ربیع بن خثیم به آن حضرت متوجّه شده عرض کردند: علامات و صفات شیعیان شما چیست ای امیرالمؤمنین؟ حضرت از پاسخ آنها کوتاهی فرمود و فقط فرمود: ای دو مردی که با من مذاکره دارید از خدا بپرهیزید و نیکوئی و احسان را پیشهٔ خود سازید چون خداوند تبارک و تعالی با کسانی است که تقوا پیشهٔ خود ساخته و با کسانی که احسان را شعار و عمل خود قرار داده‌اند.

همّام بن عباده که مرد عابد و کوشائی بود عرض کرد: تو را سوگند می‌دهم به آن خدائی که شما اهل بیت را گرامی داشت و از خواصّ حرم خود قرار داد و از الطاف و عنایات خود بهره‌مند ساخت و شما را بر بندگان به درجات و مراتبی بس بلند تفضیل و برتری داد که برای ما اوصاف شیعیان خود را بیان فرمائی. حضرت فرمود: ای همّام سوگند نخور من بزودی برای همهٔ شما اوصاف آنها را بیان

خواهم کرد. حضرت دست همّام را گرفته و داخل مسجد شد و دو رکعت نماز مختصر ولی کامل بجای آورد و نشست و رو به ما کرد و تمام جمعیّت اطراف آن حضرت گرد آمدند. حمد خدای را به جای آورد و تحیّت و درود بر پیامبر فرستاد و فرمود:

امّا بعد حقّاً خداوند جلّ ثناؤه و تقدّست اسماؤه بندگان خود را آفرید، و عبادت خود را بر آنها لازم گردانید، و اوامر خود را بر آنها تکلیف فرمود، و ارزاق و معیشت را بین آنها تقسیم کرد، و در دنیا هر یک را در مقام و محلّی معیّن قرار داد، در حالی که در تمام این کارها و عنایت‌ها از مردم بی‌نیاز بوده، نه طاعت اطاعت کننده‌ای به او فائده می‌رساند، و نه معصیت معصیت کننده بر او ضرری وارد می‌کند...

و سپس راوی، کلام آن حضرت را ادامه می‌دهد تا آنکه می‌گوید: امیرالمؤمنین علیه السّلام دست خود را بر دوش همّام گذارد و فرمود: بدان کسی که از شیعیان اهل بیت سؤال کند آن اهل بیتی که خدا هرگونه رجس و پلیدی را از آنان برده و آنها را پاک و پاکیزه نموده است، پس آنها عارفین به خدا

هستند، و عاملین به امر خدا، و اهل فضایل و کمالات، گفتار آنان صواب، و لباس آنها میانه و معمولی، و رویّه و روش آنها تواضع.. و حضرت صفات آنها را مفصّلاً یکایک به طور مشروح شمرد و حالات روحی و ملکات نفس و مشاهدات غیبی آنها را بیان فرمود تا آنکه

فرمود: **اُولَئِكَ عُمّالُ اللهِ وَ مَطايا اَمْرِهِ وَ طَاعَتِهِ وَ سُرُجُ أرضِهِ وَ بَرِيَّتِهِ ،اُولئِكَ شِيعَتُنا وَ اَحِبَّتُنا وَ مِنّا وَ مَعَنا، اَلا هَاهْ شَوْقاً اِلَيْهِمْ.**

آنان عُمّال خدا، و مرکب‌های امر خدا و طاعت خدا هستند، و چراغهای درخشان در زمین خدا و در میان بندگان خدا. آنان شیعیان و محبّان ما هستند و از ما هستند و با ما هستند. آه چقدر مشتاق دیدارشان هستم. ناگهان همّام صیحه‌ای زد و غش کرده به روی زمین افتاد، چون او را حرکت دادند دیدند مرغ روحش از دنیا مفارقت کرده است، رحمة اللَه علیه. ربیع بن خثیم عموی او شروع به گریه و زاری نموده و عرض کرد: چقدر با سرعت مواعظ تو ای امیرالمؤمنین برادرزادهٔ مرا هلاک کرد! ای کاش من جای او بودم و به این فیض نائل می‌شدم. حضرت فرمودند: مواعظ بلیغه این طور اهلش را می‌یابد و به آنها می‌رسد. سوگند به خدا من بر او خوف داشتم و از این مواعظ احتمال موت او را می‌دادم.

شخصی گفت: ای امیرالمؤمنین پس چرا خودت این طور نشدی و این مواعظ در تو چنین

اثری نگذارد؟ حضرت فرمود: ای وای بر تو برای هر کس اَجَلی معیّن شده که نمی‌تواند از آن تخلّف ورزد، و برای آن اجل، سببی معیّن گشته که نمی‌توان از آن تجاوز کرد. آرام باش و دیگر از این سخنان بر زبان نیاور، این کلمات را شیطان بر زبان تو دمیده است.

نوف گوید: امیرالمؤمنین عصر آن روز بر جنازهٔ او نماز خواندند و بر جنازهٔ او حاضر شدند و ما با آن حضرت بودیم.

راوی این حدیث به نقل از نوف می‌گوید: من روزی نزد ربیع بن خثیم رفتم و مطالبی را که نوف به من گفته بود برای ربیع ذکر کردم، ربیع آن‌قدر گریست که نزدیک بود جانش از قالب بیرون آید، و گفت: برادر من نوف آنچه را که گفته راست گفته، موعظه امیرالمؤمنین و واقعه‌ای که اتّفاق افتاد در امر همّام در حضور من و در مقابل دیدگان من بود، و من در سعه و فراخی عیش بودم که آن موعظه آن را تیره ساخت و هیچ شدّتی برای من نبود مگر آنکه

موجب گشایش آن شد»[1].

و همچنین از «امالی» شیخ طوسی از نوف بکالی روایت است که قالَ: قالَ

[1] «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱۵۳.

لی عَلِیٌّ علیه‌السّلام: **یا نَوْفُ خُلِقْنا مِنْ طینَةٍ طَیِّبَةٍ وَ خُلِقَ شیعَتُنا مِنْ طینَتِنا، فَإذا کانَ یَوْمُ الْقِیامَةِ اُلْحِقُوا بِنا.**

قالَ نَوْفٌ: فَقُلْتُ: صِفْ لِی شِیعَتَکَ یا اَمیرَالْمُؤْمِنینَ، فَبَکی لِذِکْری شیعَتَهُ، وَ قالَ: **یا نَوْفُ شِیعَتی وَاللَهِ الْحُکَماءُ الْعُلَماءُ بِاللَهِ وَ دینِهِ الْعَامِلُونَ بِطاعَتِهِ وَ اَوامِرِهِ**[1] ـ الحدیث.

نوف می‌گوید که: «امیرالمؤمنین علیّ بن أبی‌طالب علیه السّلام به من فرمود: ای نوف ما از سرشت پاکی آفریده شده‌ایم و شیعیان ما از سرشت ما آفریده شده‌اند، و چون قیامت برپا گردد به ما ملحق شوند. نوف می‌گوید: عرض کردم: ای امیرالمؤمنین شیعیان خود را برای من توصیف کن. آن حضرت گریست چون نام شیعیان او را بردم و حالات آنها را از خاطر گذرانید و فرمود: ای نوف سوگند به خدا شیعیان من حکماء هستند و علماء باللَه و به دین خدا هستند، عمل کنندگان به اوامر خدا و مطیع به طاعت پروردگار ـ تا آخر حدیث».

---

[1] «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱۴۹.

ابو نعيم اصفهانى در «حلية الأولياء» ج ١ ص ٨٦ گويد: حدَّثنا أحمدُ بْنُ علىٍّ بْن مُحمّد، عن... عَنْ مُجاهِدٍ قالَ: شِيعةُ عَلِيٍّ الْحُكَماءُ الْعُلَماءُ، الذُّبُلُ الشِّفاهُ، اْلاَخْيارُ الَّذينَ يُعْرَفُونَ بِالرُّهْبانِيَّةِ مِنْ اَثَرِ الْعِبادَةِ. و نيز گويد: حَدَّثَنا مُحمّدُ بنُ عَمْروبْنِ سلم ،عن ...عن عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ قالَ: **شِيعَتُنا الذُّبُلُ الشِّفاهُ، وَ اْلِامامُ مِنّا مَنْ دَعا اِلَى اللَهِ.**

و از كتاب «فضايل» ابن شاذان و كتاب «روضة» در فضايل از عبد اللَه بن ابى اوفى از رسول خدا صلّى اللَه عليه و آله و سلّم حديث مى‌كند كه فرمود: چون خداوند عزّوجلّ ابراهيم خليل را خلق كرد پردهٔ عالم غيب را از مقابل ديدگان آن حضرت برداشت و نظر به جانب عرش خدا كرد، نورى را مشاهده كرد. گفت اى پروردگار من و اى مولاى من اين نور چيست؟ خدا خطاب فرمود: اى ابراهيم اين محمّد برگزيدهٔ من است. ابراهيم عرض كرد: اى پروردگار من و اى سيّد من در طرف اين نور نور ديگرى مى‌بينم؟ خطاب رسيد: اين على است كه يارى كنندهٔ دين من است. ابراهيم عرض كرد: اى

خدای من و ای مولای من در پهلوی این دو نور، نور دیگری می‌بینم این نور چیست؟ خطاب رسید: ای ابراهیم این فاطمه است که در دنبال پدر و شوهرش قرار گرفته و تمام محبّان خود را از آتش غضب خدا جدا خواهد نمود. ابراهیم

عرض کرد: دو نور دیگر در پشت سر این سه نور می‌بینم، خطاب رسید: ای ابراهیم این‌ها حسن و حسین هستند که به دنبال پدر و مادر و جدّ خود قرار گرفته‌اند. ابراهیم عرض کرد: پروردگار من و آقای من نُه نور دیگر می‌بینم که اطراف و گرداگرد این پنج نور را گرفته و به دور آنها حلقه زده‌اند، خطاب رسید: ای ابراهیم آنان ائمّهٔ طاهرین از اولاد آن انوار هستند.

عرض کرد: پروردگار من و سیّد من به چه نامهائی آنها در دنیا شناخته می‌شوند؟ خطاب رسید ای ابراهیم اوّل آنها علیّ بن الحسین است، و دیگر محمّد فرزند علی، و جعفر فرزند محمّد، و موسی فرزند جعفر، و علی فرزند موسی، و محمّد فرزند علی، و علی فرزند محمّد، و حسن فرزند علی، و محمّد فرزند حسن که قائم و مهدی است. عرض کرد: پروردگار من و آقای من در اطراف این انوار نورهای بی‌شماری را می‌بینم که غیر از تو کسی قادر بر شمارش آنها نیست. خطاب رسید: ای ابراهیم آنها شیعیان این انوار و محبّان آنها هستند. عرض کرد: پروردگار من آنها به چه علامت و نشانه‌ای شناخته

می‌شوند؟ خطاب آمد: به پنجاه و یک رکعت نماز در شبانه روز، و به بلند گفتن بسم اللَه الرّحمن الرّحیم، و به قنوت برداشتن قبل از رکوع، و به سجدهٔ شکر، و به انگشتری در دست راست نمودن. ابراهیم عرض کرد: خدایا مرا نیز از شیعیان آنها و از محبّان آنها قرار ده. خطاب آمد: تو را از شیعیان آنها قرار دادم، پس این آیه را خدا درباره او فرستاد: ﴿وَ إِنَّ مِنْ شِیعَتِهِ لَإِبْراهِیمَ* إِذْ جاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ﴾[1].

مرحوم محدّث قمّی فرموده است که: شیخ ما در «مستدرک» از کتاب «غیبت» فضل بن شاذان این روایت را نقل کرده و در آخرش فرموده که: مفضل بن عمر می‌گوید: «برای ما روایت شده است که چون ابراهیم علیه السّلام احساس کرد که مرگ او رسیده است این خبر و مکاشفهٔ روحی را برای اصحاب خود گفت و سپس به سجده افتاد و در سجده جان به جان‌آفرین تسلیم کرد»[2].

و از کتاب «کافی» نقل است با سلسله سند

---

[1] «بحار الانوار» ج ۹ ص ۱۲٤. و آیهٔ شریفه در سورهٔ صافّات ۳۷ ـ آیهٔ ۸۳ و ۸٤.

[2] «سفینة البحار» ج ۱ ص ۷۳۲ مادّهٔ «شیع».

متّصل خود از ابی یحیی

کوکب الدّم، از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام قالَ: **اِنَّ حَوارِیِّی عیسی کانُوا شیعَتَهُ، وَ اِنَّ شیعَتَنا حَواریُّونا، وَ ما کانَ حَواریُّ عیسی بِاَطْوَعَ لَهُ مِنْ حَوَاریِّنا لَنا، وَ اِنَّما قالَ عیسی لِلْحَوارِیِّینَ: مَنْ اَنْصاری اِلَی اللهِ؟ قالَ الْحَوَارِیُّونَ: نَحْنُ اَنْصارُاللهِ، فَلاوَاللهِ ما نَصَرُوهُ مِنَ الْیَهُودِ وَ لا قاتَلُوهُمْ دُونَهُ، وَ شیعَتُنا وَاللهِ لَمْ یَزالُوا مُنْذُ قَبَضَ اللهُ عَزَّ ذِکْرُهُ رَسُولَهُ صلّی اللَه علیه و آله و سلّم یَنْصُرُونَنا وَ یُقاتِلُونَ دُونَنا وَ یُحَرَّقُونَ وَ یُعَذَّبُونَ وَ یُشَرَّدُونَ فِی الْبُلْدانِ، جَزاهُمُ اللهُ عَنّا خَیْراً**»[1].

«حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: حواریّون حضرت مسیح عیسی بن مریم شیعیان او بودند، و شیعیان ما حواریّون ما هستند، و حواریّون عیسی نسبت به اوامر او مطیع‌تر از حواریّون ما نسبت به ما نیستند. عیسی به حواریّون گفت: یاران من در راه خدا کیستند؟ آنها پاسخ دادند: ما یاران خدا هستیم. سوگند به خدا که او را یاری نکردند و از دست یهود رها ننمودند، و در مقابل یهود برای حفظ

[1] «بحار الانوار» ج ۵ ص ۳۹۸.

او شمشیر نزدند. و امّا شیعیان ما قسم به خدا از آن روزی که خداوند پیغمبرش را قبض روح فرمود دائماً ما را یاری کردند، و برای حفظ ما در مقابل ما شمشیر زدند، و در آتش سوزان محترق شدند، به انواع عذاب‌ها و شکنجه‌ها معذّب گشتند، و در شهرها آواره و پریشان شدند، خداوند به خاطر ما به آنان جزای خیر مرحمت فرماید».

درس سی و هشتم و سی و نهم: تفسیر آیهٔ: ﴿مَنْ يطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَهَ﴾

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم

و صلّى اللَه على محمّد و آله الطاهرين و لعنة

اللَه على أعدائهم أجمعين من الآن الى قيام

يوم الدّين و لا حول و لا قوّة الاّ باللَه العلىّ العظيم.

قال اللَه الحكيم فى كتابه الكريم:

﴿مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللهَ﴾[1].

«كسى كه متابعت حضرت رسول را كرده باشد به تحقيق خدا را اطاعت كرده است». چون رسول خدا فرستادهٔ خداست و واسطه بين خلق و خالق. و اطاعت موكّل به اطاعت وكيل، و اطاعت منوب عنه به اطاعت نائب، و اطاعت سلطان به اطاعت قائم مقام اوست. اطاعت خدا هم به اطاعت

[1] سورهٔ نساء ٤ ـ آيهٔ ٨٠.

فرستاده و پیغام‌آورندهٔ خداست.

از میان تمام دستجات و فرق مختلفه اسلام فقط شیعه اطاعت خدا را می‌نماید چون اطاعت رسول او را می‌کند، و باقی مذاهب از نزد خود در کتاب و سنّت تصرفّاتی می‌نمایند و بالنتیجه عقیده و همچنین عمل آنها طبق دستور خدا و رسول خدا نشده بلکه افکار و آراء خود آنان نیز در عقیده و عمل آنان مدخلیّت پیدا می‌کند.

بعد از رحلت رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم شیعه طبق کلام رسول خدا و وصیّت‌های آن حضرت از امیرالمؤمنین و ائمّهٔ اهل بیت علیهم السّلام پیروی کرد و آراء باطله و افکار متهوّسانه‌ای را که اکثریّت جمعیّت را به دنبال خود می‌برد رفض نموده و به دور ریخت، و به امّت حقّ و جماعت یقین پیوست، و لذا دو صف متمایز در مقابل

یک دیگر واقع شدند: شیعه پیرو اهل بیت، و عامّه پیرو شیخین و سایر خلفائی که بعد از آنها یکی پس از دیگری آمدند.

مراد از جماعت، اهل حقّند اگرچه اندک باشند

شیعه می‌گوید: پیروی از سنّت و رویّهٔ شیخین طبق هیچ آیه و روایتی از رسول اکرم امضاء نشده است لکن پیروی از عترت و اهل بیت طبق نصوص صریحهٔ متواتره از رسول خدا و بیان تفسیر آیات قرآنیّه و شأن نزول آنها معیّن شده و پیروی از اهل بیت عین سنّت رسول خداست. و مراد از جماعتی که پیغمبر فرمود: از آن بر کنار نروید و همیشه با جماعت باشید منظور جماعت حقّ است نه باطل. بنابراین شیعه هم اهل سنّت و جماعت است بالمعنی الحقیقی و هم اهل رفض و دور افکندن مرام باطل و عقیده و اعمال مستحدثه و بدعت می‌باشد.

عامّه می‌گویند: ما اهل سنّتیم و اهل جماعت، امّا اهل سنّتیم به علّت آنکه از اصحاب رسول خدا پیروی کردیم و آنها را گرامی و محترم شمردیم و

حکم آنها را لازم الاجراء دانستیم. و امّا اهل جماعت به علّت آنکه اکثریّت افراد امّت که تودهٔ انبوه و عظیم امّت را تشکیل می‌داد بعد از رسول خدا از عترت تبعیّت ننمودند و از آراء و انتخابات اصحاب پیروی کردند. و شما رافضی هستید، بدین معنی که سنّت رسول خدا را به دور انداختید و از اصحاب آن حضرت پیروی نکردید و بر جماعت و تودهٔ چشمگیر مسلمانان شکست حاصل نموده، خود دارای رویّه و آئین مستقلّی شدید[1].

شیعه می‌گوید: خدا حقّ است و رسول خدا حقّ و کتاب خدا حقّ و آفرینش آسمان و زمین حقّ، ﴿وَ ما خَلَقْنَا السَّماءَ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما باطِلًا ذلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ

---

[1] ظاهرا این اصطلاحات تاریخ مخصوصی ندارد، اما در زمان صلح با معاویه اصطلاح جماعت رسمیت یافت و اهل سنت هم گویا در زمان اشعری اصطلاح شده است. و با نظر دقیق‌تر می‌توان گفت که: اصطلاح اهل سنت ابتدا در مقابل معتزله وضع شد که عقل رای سند و حجت می‌دانستند، بر خلاف جماعت و جمهور که اهل تعبد محض بودند، و از قرن دوم و احتمالاً اواخر قرن اول این اصطلاح رائج شد. آنچه از زمان اشعری رائج شد اصطلاح اشاعره بود که بر اهل سنت و جماعت اطلاق شد. قرار گرفتن اصطلاح سنی در مقابل شیعی پس از آن بود که معتزله در قرن سوم به سوی نابودی رفتند و تنها شیعه از اصحاب عدل و عقل باقی ماند. ظاهرا اصطلاح جماعت هم از همان وقت پیدا شد که اصطلاح سنت پیدا شد. و در لسان ائمهٔ اطهار علیهم السلام لغت سنی در مقابل شیعی به کار نرفته است.

كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ﴾.[1] «و ما آسمانها و زمين و آنچه را كه ميان آنهاست باطل نيافريديم، اين گمان كسانى است كه كافر شده (و چهره واقعيّت و حقيقت را نسبت به خدا و رسول خدا پوشانيده‌اند) و واى بر چنين افراد حق‌پوش از آتش دوزخ».

بنابراين مراد رسول خدا از پيوستن به جماعت، جماعت حقّ است نه باطل. دينى كه بر اساس عدل و حقّ آمده و تمام كلّيّات و جزئيّات خود را بر اين اساس پايه‌گذارى مى‌كند چگونه پيوند با جماعت باطل را حقّ مى‌شمارد؟ مراد از جمعيّت حقّ وصىّ رسول خدا و اهل بيت آن حضرت و شيعيان واقعى هستند كه در نهايت درجه از سختى‌ها تحمّل ورزيده، و در شدائد و مكاره با وجود نداشتن امكانات به دنبال باطل نرفته و از جمعيّت حقّ جدا نشدند.

ابراهيم خليل گرچه يك انسان بيشتر نبود ولى روى عظمت روحى و ايمانى خداوند او را در قرآن مجيد

---

[1] سورهٔ ص ۳۸ ـ آيهٔ ۲۷.

به لفظ امّت یاد می‌کند: ﴿إِنَّ إِبْراهِيمَ كانَ أُمَّةً قانِتاً لِلَّهِ حَنِيفاً وَ لَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾[1] «ابراهیم حقّاً امتّی بود مطیع و منقاد خدا، پیوسته گرایشش به سوی حقّ بود و از مشرکان نبود». بنابراین مراد از جماعت، اهل حقّ هستند گرچه در اقلّیّت باشند همان طور که مرحوم صدوق فرموده است که: اَهْلُ الْجَماعَةِ اَهْلُ الْحَقِّ وَ اِنْ قَلوُّا؛ وَ قَدْ رُوِیَ عَنِ النَّبِیِّ صلّی اللَه علیه و آله و سلّم اَنَّهُ قالَ: **اَلْمُؤمِنُ حُجَّةٌ، وَ الْمُؤمِنُ وَحْدَهُ جَماعَةٌ**[2].

«اهل جماعت اهل حقّند گرچه عددشان کم باشد. و از رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم روایت شده است که فرمود: مؤمن به تنهائی حجّت خداست بر خلق خدا، و مؤمن به تنهائی جماعت است».

بنابراین مراد از اتّصال به جماعت که رسول خدا توصیه می‌کند. جماعت حقّ است و شیعه فقط این دستور را رعایت کرده و عامّه تخلّف ورزیده‌اند، و نتیجه آنکه شیعه اهل جماعت بوده و عامّه از اهل

---

[1] سورهٔ نحل ١٦ ـ آیهٔ ١٢٠.

[2] «بحار الانوار» ج ٨ ص ٢.

جماعت تخلّف ورزیده‌اند.

شیعه اهل سنّت رسول خدا و رفض باطل است

و نیز شیعه می‌گوید: سنّت یعنی عمل کردن به گفتار رسول خدا و پیروی

کردن از کردار و رویّهٔ آن حضرت، بنابراین اهل سنّت کسانی هستند که بدستور آن حضرت عمل کنند نه آنکه تخلّف نمایند، و فقط شیعه اوامر آن حضرت را اطاعت کرده و پیروی از عترت و اهل بیت، طبق آن همه سفارشها و وصیّت‌ها و گوشزدهای متواتره نموده است، و عامّه سنّت را ترک گفتند و از تبعیّت و اطاعت دستورات آن رسول مکرّم تخلّف ورزیدند. پس شیعه از اهل سنّت است و عامّه از ترک‌کنندگان سنّت.

و امّا رفض را که به شیعه نسبت می‌دهند دارای معنی صحیح و حقیقی است گرچه آنها خلاف آن را اراده دارند. آنها می‌گویند: شیعه بعد از رسول خدا از صحابه که دست پروردهٔ رسول خدا بودند، تبرّی جستند و سنّت رسول خدا را به دور افکندند. شیعه می‌گوید: ما صحابه را محترم شمرده و می‌شماریم امّا نه همهٔ صحابه را، چون طبق آیات قرآن همهٔ آنها یکسان نبودند، در میان آنها منافقین بودند، و علاوه احترام صحابه در صورتی است که از دستورات رسول اکرم پیروی کنند امّا اگر مخالفت ورزند و در دین او بدعت بگذارند و زحمات آن

حضرت را تباه کنند آیا باز هم باید آنها را محترم شمرد و از آنها اطاعت نمود؟ شیعه می‌گوید: ما رفض کردیم سنّت باطل را و بدعت را، ما از گروه باطل و دارودستهٔ تباه دوری جستیم و به جمعیّت حقّ پیوستیم. پس این رفض، شرف ماست و عنوان رافضی افتخار ما، شما از این عنوان، معنی باطل را در نظر خود گرفته و به ما نسبت می‌دهید، گناه از فهم کوتاه و درک ناقص شماست.

در کتاب «محاسن» احمد بن محمّد بن خالد برقی از عتیبهٔ نی‌فروش از حضرت صادق علیه السّلام روایت شده که:

قالَ: **وَ اللَهِ لَنِعْمَ اْلِاسْمُ الَّذی مَنَحَکُمُ اللَهُ ما دُمْتُمْ تأخُذُونَ بِقَوْلِنا وَ لا تَکْذِبُونَ عَلَیْنا**[1].

«حضرت فرمود: سوگند به خدا (رافضی) اسم بسیار خوبی است که چون مورد عنایت خدا قرار گرفته‌اید این اسم را به شما عطا کرده است، امّا تا زمانی که از گفتار ما پیروی کنید و دروغ بر ما

---

[1] «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱۲۷.

نبندید».

و نیز از «محاسن» نقل است که حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام فرمود: **اَنَا**

مِنَ الرّافِضَةِ وَ هُوَ مِنّی، قالَها ثَلاثاً[1].

«من از رافضه هستم و رافضه از من است، این جمله را حضرت سه بار تکرار فرمود».

و نیز از «محاسن» نقل است از ابوبصیر قالَ: قُلْتُ لاَبی جَعْفَر علیه‌السّلام جُعِلْتُ فِداكَ اسْمٌ سُمِّینا بِهِ اسْتَحَلَّتْ بِهِ الْوُلاةُ دِماءَنا و اَمْوالَنا وَ عَذابَنا، قالَ: **وَ ما هُوَ؟** قالَ: الرّافِضَةُ، فَقالَ اَبُوجَعْفَرً علیه‌السّلام: **اِنَّ سَبْعینَ رَجُلاً مِنْ عَسْكِرِ فِرْعَوْنَ رَفَضُوا فِرْعَوْنَ فَاَتَوْا مُوسی علیه‌السّلام فَلَمْ یَكُنْ فی قَوْمِ مُوسی اَحَدٌ اَشَدَّ اجْتِهاداً وَ اَشَدَّ حُبّاً لِهارُونَ مِنْهُمْ فَسَمّاهُمْ قَوْمُ مُوسی الرّافِضَةَ، فَاَوْحَی اللهُ تَعالی اِلی مُوسی علیه‌السّلام: اَنْ اَثْبِتْ لَهُمْ هذَا الِاسْمَ فِی التَّوْراةِ فَاِنّی نَحَلْتُهُمْ، وَ ذلِكَ اسْمٌ قَدْ نَحَلَكُمُوهُ اللهُ**.[2]

«ابو بصیر گوید: به حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام عرض کردم: فدایت شوم برای ما اسمی گذارده‌اند که به واسطهٔ آن، حاکمان و والیان

---

[1] «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱۲۷.

[2] همان.

حکومت خون ما و اموال ما را حلال کرده‌اند و هر گونه عذاب و شکنجه را در حقّ ما روا می‌دارند. حضرت فرمود: آن اسم چیست؟ عرض کرد: رافضه، حضرت فرمود: هفتاد نفر از لشکر فرعون جدا شده و بدعت‌ها و سنّت‌های فرعون را ترک کردند و به موسی پیوستند و به اندازه‌ای مطیع و منقاد اوامر موسی بوده و نسبت به هارون برادر و وصیّ موسی محبّت و علاقه داشتند و در راه دین خدا کوشش می‌کردند که در میان قوم موسی کسی مانند آنها نبود، قوم موسی آنها را رافضه نام نهادند، خداوند تبارک و تعالی به حضرت موسی علیه السّلام خطاب کرد: این اسم را برای آنان باقی بدار، من این اسم را به آنها عطا کرده‌ام. ای ابو بصیر این اسمی است که خدا به شما عنایت فرموده است».

و در «کافی» نیز از ابو بصیر نظیر این روایت به طور مشروح و مبسوط روایت شده است[1].

---

[1] «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱۱۵. در کتاب «الصواعق المحرقة» ص ۷۹: و من کلام الشافعیّ رضی اللّه عنه:

قالُوا تَرفَّضْتَ قُلْتُ کَلاّ ** وَ مَا الرَّفْضُ دِینی

و از «تفسیر امام حسن عسکری» علیه السّلام روایت است که: «روزی خدمت حضرت صادق علیه السّلام عرض کردند که: عمّار دُهنی روزی برای اداء شهادت نزد قاضی کوفه ابن ابی لیلی حاضر شد، قاضی گفت: ای عمّار ما تو را شناخته‌ایم و چون رافضی هستی شهادتت را نمی‌پذیریم. عمّار ناگهان به پا برخاست و بدنش لرزید و آن‌قدر گریه کرد که گریه به او مهلت نمی‌داد. ابن ابی لیلی گفت:

وَ لاَ اعْتِقادی

لکِنْ تَوَلَّیْتُ غَیْرَ شَکٍ ** خَیْرَ اِمامٍ وَ خَیْرَ هادی

اِنْ کانَ حُبُّ الْولِیِّ رَفْضاً ** فَاِننیَّ اَرْفَضُ الْعِبادِ

وَ قال أیضاً رضی اللَه عنه:

یا راکِباً قِفْ بالْمُحَصَّبِ مِنْ مِنی ** وَاهْتِفْ بِساکِنِ خَیْفِها وَ النّاهِضِ

سَحَراً اِذا فاضَ الْحَجیجُ اِلی مِنی ** فَیْضاً کَمُلْتَطِمِ الْفُراتِ الْفائِضِ

اِنْ کانَ رَفْضاً حُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ ** فَلْیَشْهَدِ الثَّقَلانِ اَنّی رافِضی

ای عمّار تو مردی هستی از اهل علم و حدیث، اگر بر تو ناگوار است که به تو رافضی گویند از رافضی بودن بی‌زاری بجوی، در آن حال از برادران ما هستی و شهادت تو را البتّه خواهیم پذیرفت. عمّار گفت: ای مرد اشتباه فهمیدی نظر من آنچه که تو تصوّر کردی نبود لیکن من هم بر خودم و هم بر تو گریستم؛ امّا گریهٔ بر خودم به جهت آنکه نسبت شریفی را به من دادی که من اهل آن نیستم، گمان کردی من رافضی هستم، وای بر تو امام صادق برای من حدیث کرد که: اوّلین کسانی که رافضی نامیده شده‌اند همان ساحرانی بودند که مشاهدهٔ معجزهٔ موسی را نموده و عصای او را نگریستند و به او ایمان آوردند و از او پیروی کردند و امر فرعون را به دور افکندند و تسلیم تمام مشکلاتی شدند که بر آنها وارد شد. فرعون آنها را رافضی نامید، چون دین و آئین او را به دور ریختند. پس رافضی کسی است که به دور اندازد تمام آن چیزهائی را که بر خدا ناپسند است و به جای آورد تمام کارهائی را که خدا به او امر کرده است. و کجا مثل چنین کسی در این زمان پیدا می‌شود؟ و علّت گریه من آن بود که این اسم

شریف را بر خود ببندم و تلقّی به قبول کنم و خداوند که از دل من آگاه است مرا مورد عتاب و مؤاخذهٔ خود قرار دهد و بگوید: ای عمّار آیا تو رفض کنندهٔ باطل و بجاآورنده طاعات من هستی که این لقب را به خود بستی؟ و در این صورت اگر با من مسامحه کند لا اقلّ از درجات من کم کند و اگر مسامحه نفرماید مرا مورد عذاب شدید خود قرار دهد مگر آنکه به برکت شفاعت موالیان من مرا به آنها ببخشد. و امّا جهت گریهٔ من بر تو آن بود که دروغ بزرگی گفتی و مرا به اسمی که سزاوار آن نیستم خواندی، بر تو رحمت آوردم و شفقت نمودم

که عذاب خدا به تو برسد که بهترین اسم‌ها و شریف‌ترین لقب‌ها را به پست‌ترین از بندگان او نهادی، چگونه بدن تو طاقت عذاب این کلمه تو را دارد!

حضرت صادق علیه السّلام چون این را شنیدند فرمودند: اگر فرضاً عمّار گناهانی را به اندازهٔ آسمانها و زمین مرتکب شده بود هر آینه به پاداش این کلام حقّ در مقابل این قاضی جائر محو و نابود می‌شد، و آن قدر این گفتار درجات او را نزد خدای تعالی بالا برد که هر ذرّهٔ به اندازه خردل از طاعات او را چندین هزار برابر دنیا نمود».

از آنچه گفته شد این نتیجه به دست آمد که رافضی عنوان صحیحی است برای شیعیان، لکن عامّه از آن معنای بدی را اراده می‌کنند کما آنکه شیعه از شاع یشیع به معنای مطاوعه و فرمانبری دل است، و مشایعت کردن به معنی دنبال کردن و پیروی نمودن است.

ابن اثیر در کتاب لغت خود در مادّهٔ شیع گوید: اصل شیعه فرقه‌ای از مردم را گویند، و بر یك نفر و دو

نفر و بر جماعت به طور یکسان گفته می‌شود، و در آن مذکّر و مؤنّث واحد است، و این اسم غلبه پیدا کرده بر کسانی که گمان می‌کنند که ولایت علیّ ـ رضی اللَه عنه ـ و اهل بیت او را دارند، و این غلبه به حدّی رسیده که اسم خاصّ آنان شده است. بنابر این اگر گفته شود: فلان کس از شیعه است دانسته می‌شود که از موالیان اهل بیت است، و اگر گفته شود که: در مذهب شیعه فلان مطلب است یعنی در نزد این طائفهٔ خاصّ این مطلب است. و لفظ شیعه جمعش شیع آید، و اصل این لفظ از مادّهٔ مشایعت است و آن به معنای متابعت و تسلیم و پذیرش است ـ انتهی کلام ابن اثیر.

اختلاف شیعه با عامّه در اصول و فروع است

شیعه هم در اصول با عامّه اختلاف دارد، هم در فروع. عامّه، سیرهٔ شیخین را عملاً جزو برنامهٔ عمل خود قرار داده و معتقدند در عمل باید از رویّه و سنّت آنها پیروی کرد. گرچه در ظاهر فقط کتاب خدا و سنّت رسول خدا را مدرک حکم می‌گیرند ولی در تمام مسائل بدون استثناء سیرهٔ شیخین را با

کتاب خدا و سنّت رسول خدا ضمیمه می‌کنند، و لذا در مجلس شورائی که بعد از عمر تشکیل شد عبد الرّحمن عوف به امیرالمؤمنین گفت: حاضری با تو بیعت کنم بر

خلافت به شرط آنکه به کتاب خدا و سنّت پیغمبر و سیرهٔ شیخین عمل کنی؟ حضرت فرمود: من فقط به کتاب خدا و سنّت پیغمبر عمل می‌کنم، لذا با آن حضرت بیعت نکرد، و روی به عثمان نمود و گفت: حاضری به کتاب خدا و سنّت پیغمبر و سیرهٔ شیخین عمل کنی؟ گفت: آری، و لذا با او دست بیعت داده، او را به خلافت برگزید.

سیرهٔ شیخین ملاک عمل نیست

شیعه صحابه را معصوم نمی‌داند و لذا پیروی از آنها را جایز نمی‌شمرد. در وقتی که ابو بکر انتظار دارد که رسول خدا او را از اهل بهشت بشمرد، و حضرت صریحاً او را ردّ کرده و می‌فرماید: به علّت حوادثی که بعد از من ممکن است از شما سر زند نمی‌توانم شما را از اهل بهشت بشمارم، چگونه می‌توان او را معصوم دانست و عمل او را ملاک عمل قرار داد؟!

در باب جهاد از «موطّأ» مالك وارد است که:

عَنْ مالِكٍ، عَنْ اَبِي النَّضْرِ مَوْلی عُمَرَبْنِ عُبَيْدِاللَه اِنَّهُ بَلَغَهُ اَنَّ رَسُولَ اللَهِ صلّی اللَه عليه و آله و سلّم قالَ لِشُهَداءِ

اُحُدٍ: **هؤُلاءِ اَشْهَدُ عَلَيْهِمْ.** فَقالَ اَبُوبَكْرٍ الصِّديقُ: اَلَسْنا يا رَسُولَ اللَه اِخْوانَهُمْ ؟ اَسْلَمْنا كَما اَسْلَمُوا وَ جاهَدْنا كَما جاهَدُوا، فَقالَ رَسولُ‌اللَه صلّى اللَه عليه و آله و سلّم: **بَلى وَلكِنْ لا اَدْرى ما تُحْدِثُونَ بَعْدى.** فَبَكى اَبُوبَكْرٍ ثُمَّ بَكى ثُمَّ قالَ: أئنّا لَكائِنُونَ بَعْدَكَ؟[1]

«مالک با سند خود از عمر بن عبید اللَه روایت می‌کند که به او چنین رسیده است که: رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم درباره شهداء احد فرمودند: اینان جماعتی هستند که من گواهی می‌دهم از اهل بهشت‌اند. ابوبکر می‌گوید: ای رسول خدا آیا ما برادر آنها نیستیم؟ ما اسلام آوردیم همان طور که آنها اسلام آوردند، و جهاد کردیم همان طور که آنها جهاد کردند (یعنی حتماً ما هم اهل بهشتیم کما آنکه آنها اهل بهشت‌اند). حضرت رسول اکرم فرمود: بلی شما اسلام آورده و جهاد کردید لکن من نمی‌دانم که بعد از من چه حوادثی پیش خواهید

---

[1] «موطّأ» مالک ج ۲ ص ۲۰ ـ ۲۱ کتاب الجهاد طبع مصر دار احیاء الکتب العربیّة با تصحیح و تعلیق محمد فؤاد عبد الباقی. و نیز در ص ۱۸ از جلد دوّم «تنویر الحوالک» که در متن آن «موطّأ» مالک است این حدیث را در متن آورده است.

آورد. ابو بکر از شنیدن این کلام گریه کرد و باز هم گریه کرد و سپس گفت: ای رسول خدا آیا ما بعد از تو خواهیم بود؟».

همچنین عمر خود را مجتهد می‌دانست و طبق رأی خود رفتار می‌کرد، و بسیاری از چیزهائی را که رسول خدا حلال فرموده بود حرام کرد، و تغییراتی در سنّت رسول خدا داد، در این صورت چگونه می‌شود از او پیروی کرد؟ در حالی که شیعه و سنّی روایت کنند از رسول اکرم صلّی اللَه علیه و آله و سلّم که فرمود: **اَیُّهَا النّاسُ وَ اللَهِ ما مِنْ شیءٍ یُقَرِّبُکُمْ مِنَ الْجَنَّةِ وَ یُباعِدُکُمْ مِنَ النّارِ اِلاّ وَ قَدْ اَمَرْتُکُمْ بِهِ، وَ ما مِنْ شَیْءٍ یُقَرِّبُکُمْ مِنَ النّارِ وَ یُباعِدُکُمْ مِنَ الْجَنَّةِ اِلاّ وَ قَدْ نَهَیْتُکُمْ عَنْهُ**[1].

«ای مردم هیچ چیز شما را به بهشت نزدیک و از آتش دور نمی‌نمود الاّ آنکه من شما را به آن امر کردم، و هیچ چیز شما را به آتش نزدیک و از بهشت دور نمی‌نمود مگر آنکه من شما را از آن نهی کردم».

و نیز فرمود: **حَلالُ مُحَمَّدٍ حَلالٌ اِلی یَوْمِ الْقِیامَةِ وَ حَرامُ مُحَمَّدٍ حَرامٌ اِلی یَوْمِ الْقِیامَةِ.** «حلال محمد حلال است تا روز قیامت، و حرام محمّد حرام است تا روز قیامت».

---

[1] «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الاخلاق ص ۱۸ از «اصول کافی» کلینی(ره).

علاّمه امینی[1] و علاّمه طباطبائی[2] گویند: اَخْرَجَ الطَّبَرِیُّ فِی الْمُستَبینِ عَنْ عُمَرَ اَنَّهُ قالَ: ثَلاثٌ کُنَّ عَلی عَهْدِ رَسُولِ اللهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم اَنَا مُحَرِّمُهُنَّ وَ مُعاقِبٌ عَلَیْهِنَّ: مُتْعَةُ الْحَجِّ، وَ مُتْعَةُ النِّساءِ، وَ حَیَّ عَلی خَیْرِ الْعَمَلِ فِی الاَذانِ. «طبری در کتاب «مستبین» با سلسله سند متّصل خود از عمر روایت کند که گفت: سه چیز در زمان رسول خدا بوده است لکن من آنها را حرام می‌کنم و هر کس بجا آورد او را عقاب می‌کنم: متعۀ حجّ و متعۀ زنان و گفتن حَیَّ عَلی خَیْرِ الْعَمَلِ در اذان».

و نیز طبری در «تاریخ» خود با سلسله سند متّصل خود از عمران بن سواء روایت کند که: عمران می‌گوید: «نماز صبح را با عمر خواندم، عمر در نماز سُبْحَانَ[3] را و یک سوره را با آن خواند و سپس

---

[1] «الغدیر» ج ٦ ص ٢١٣.

[2] «المیزان» ج ٤ ص ٣١٦.

[3] یعنی آیۀ: ﴿سُبْحَانَ الّذی أسْری بِعَبْدِهِ لَیلاً مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ ...﴾ را تا آخر آیه، و یک سورۀ تمام را بعد از قرائت حمد قرائت کرد.

برخاست و منصرف شد. من با او برخاستم، گفت: آیا حاجتی داری؟ گفتم: بلی حاجت دارم. گفت: با من بیا. من

با او رفتم، چون داخل منزل شد به من اجازهٔ ورود داد و خود در روی تختی که هیچ چیز بر روی آن نبود نشست. گفتم: آمده‌ام تو را نصیحتی کنم. گفت: مرحبا به پند دهندهٔ هر صبح و شام. گفتم: امّت تو، بر تو چهار چیز را عیب می‌شمارند. در این حال شلاّق کوتاه خود را که به درّه معروف است یک سر آن را در زیر چانه و سر دیگر آن را روی ران خود قرار داد و سپس گفت: بگو ببینم چه می‌گوئی؟

گفتم: امّت می‌گویند که: تو عمرهٔ تمتّع را در ماههای حجّ حرام کردی و رسول خدا حرام ننمود و ابو بکر نیز حرام ننمود و عمرهٔ تمتّع حلال است. گفت: آیا حلال است؟ اگر مردم در ماههای حجّ عمرهٔ تمتّع بجا آوردند آن را از رفتن به میقات برای احرام حجّ کافی می‌دانند، بنابر این نتیجهٔ عمل آنها در آن سال فقط عمره بوده و حجّ آنها خراب و کوفته و لِه خواهد شد در حالی که حجّ حُسن و نظارت و طراوتی است از

نضارت و حُسن‌های خدا، و من در این حکم کار صحیحی انجام دادم. وَ لَوْ اَنَّهُمُ اعْتَمَرُوا فی أَشْهُرِ الْحَجِّ رَأَوْها مُجْزِیةً مِنْ حَجِّهِمْ فَکانَتْ قائِبَةَ قَوْبِ عامِها فَقُرِعَ حَجُّهُمْ وَ هُوَ بَهاءٌ مِنْ بَهاءِ اللهِ، وَ قَدْ اَصَبْتُ.[1]

---

[1] قوب به معنی جوجه است و قائب یعنی ذاقوب، بنابراین تخمی را که در آن جوجه باشد قائب گویند، و مقوب تخمی است که جوجهٔ آن بیرون آمده باشد. عمر چون حجّ را با احرام از میقات می‌داند و احرام از مکّه را بعد از عمل عمرهٔ تمتّع کافی نمی‌داند، همچنان که در سنهٔ حجّة الوداع بعد از تبدیل حجّ افراد به عمرهٔ تمتّع و حجّ که لازمهٔ آن احرام حجّ از مکّه است بر رسول خدا اعتراض کردند که این چه حجّی است که بعد از ورود به مکّه و تمتّع، جوانان ما در زیر درخت اراک آرمیده و از سرهای آنان قطرات غسل جنابت جاری باشد؟ پیغمبر فرمود: امر خداست، دست من نیست. بنابراین عمر حجّ را فقط با احرام از میقات می‌داند و احرام از مکّه را بعد از عمرهٔ تمتّع صحیح نمی‌شمارد و می‌گوید: حجّی که بعد از تمتّع با زنان بعد از عمره بجا آورده شود حجّ نیست بلکه حجّ ناقص و کوفته شده و له شده است. حَج آن است که از میقات شُعْثاً غُبراً عازم عرفات شوند یا اگر در مکّه آیند تمتّع ننموده و با حال احرام صبر کنند تا موسم حجّ برسد. بنابراین کسی که عمرهٔ تمتّع بجا آرد آن عمره مانند تخمی است که نتیجهٔ آن که جوجه است خارج شود و دیگر آن تخم بدون جوجه خواهد بود. اگر کسی عمرهٔ تمتّع بجا آورد نتیجهٔ آن سال همان عمرهٔ اوست و حجّ او صحیح نیست و چون حجّ بهائی است از بهاء خدا لذا از میقات باید محرم برای حجّ شد و در این صورت عمرهٔ تمتّع را حرام شمرده و عمل را منحصر به حجّ افراد قرار داده است. اشخاصی که حجّ افراد می‌کنند پس از اتمام آن از مکّه خارج شده و از مسجد تنعیم یا جعرّانه محرم می‌شوند و به مکّه آمده و عمرهٔ مفرده را انجام می‌دهند، کما آنکه عائشه چون حائض بود و عمل حجّ را بجا آورد حضرت برای عمرهٔ او دستور دادند به مسجد تنعیم برود و از آنجا محرم شود و به مکّه آمده عمل عمره مفردهٔ را بجا آورد. این معنی حرف عمر بود که علناً می‌گوید: عمرهٔ تمتّع حرام است چون حجّ را می‌شکند و حجّ بهاء من اللّه است. و لیکن ابن اثیر در کتاب لغت، کلام عمر را به طوری دیگر تفسیر می‌کند و می‌خواهد بگوید که: علّت تحریم عمر عمرهٔ تمتّع را این بود که اگر مردم عمرهٔ تمتّع را بجا آورند و با حجّ توأم کنند دیگر در ایّام

گفتم: و امّت می‌گویند که: تو متعهٔ نساء را حرام کردی در حالی که از طرف خدا جایز شمرده شده است، و ما در سابق با یک کفّ از طعام استمتاع می‌نمودیم و بعد از سه استمتاع در سه مرحلهٔ متفاوت جدائی ابدی حاصل می‌کردیم[1]. گفت: رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم متعه را در زمان ضرورتی جایز شمرد و سپس مردم به وسعت و گشایش رسیدند و از آن به بعد یاد ندارم یکی از مسلمانان به آن عمل کرده، یا آن عمل را تکرار کرده باشد و الآن هم اگر کسی بخواهد با یک کفّ از طعام

سال به مکّه نیامده و مکّه از معتمرین خالی خواهد ماند.
قال فی «النهایة» فی مادّة قوب: و فی حدیث عمر: «ان اعتمرتم فی أشهر الحجّ رأیتموها مجزئة عن حجّکم فکانت قائبة قوب عامها». ضرب هذا مثلا لخلوّ مکّة من المعتمرین فی باقی السّنة، یقال: قیبت البیضة فهی مقوبة إذا خرج فرخها منها، فالقائبة البیضة، و القوب الفرخ، و المعنی أنّ الفرخ اذا فارق بیضته لم یعد الیها و کذا اذا اعتمروا فی أشهر الحجّ لم یعودوا الی مکّة. و عین این کلام را در «لسان العرب» ذکر می‌کند. و لا یخفی آنکه این معنی مراد عمر نیست و آنها می‌خواهند با این تفسیر خود روی کلام او را پرده بکشند و توجیه کنند. عمر تصریح می‌کند که حجّ کوبیده می‌شود در حالی که بهاء است و عمره قائبه قوب یعنی تخم با جوجهٔ آن سال است و وقتی جوجه بیرون آمد تخم خالی می‌شود و در آن سال دیگر حجّی نیست. و این خلاف نصّ رسول خدا و قابل هیچ گونه توجیهی نیست، چون در زمان رسول خدا افرادی که حجّ ادا می‌کردند بعداً بلافاصله می‌توانستند از مسجد تنعیم محرم شوند، و لازمه حجّ افراد آن بود که بعد از آن عمره را بجا نیاورند و در بقیهٔ ایّام سال بجا آورند تا مکّه از معتمر خالی نماند.
[1] ممکنست معنای و نفارق عن ثلاث بطلاق این باشد که بعد از سه روز استمتاع رها می‌کردیم.

عقد کند و بعد از سه طلاق مفارقت جوید مانعی ندارد، و من در حکم به تحریم متعه کار صحیحی انجام دادم.

گفتم: و چنین حکم کرده‌ای که اگر کنیزی از مولای خود بچّه‌ای بزاید فوراً آزاد می‌شود با آنکه مولا او را آزاد نکرده باشد. گفت: اَلْحَقْتُ حُرْمَةً بِحُرْمَةٍ و ما اَرَدْتُ اِلاَّ الْخَیْرَ وَ اَسْتَغْفِرُ اللَهَ[1].

من به جهت احترام فرزند که آزاد است احترام مادر او را رعایت کردم و حکم به آزادی او نمودم، در این عمل ارادهٔ خیر و خوبی کردم. گفتم: امّت از تو شکایت دارند که رعیّت را به شدّت و تندی حرکت می‌دهی و با خشونت و تعب می‌رانی. در این حال عمر آن شلاّق کوتاه خود را به هم پیچد و دستی از اوّل آن تا آخر آن کشید و پس از آن گفت: اَنَا زَمیلُ ـ مُحَمَّدٍ وَکانَ

---

[1] در روایات اهل بیت، سنّت رسول خدا بر این است که چنانچه کنیزی از مولای خود بچه آورد و امّ ولد گردد آن کنیز بعد از مردن مولا از سهمیّهٔ ارث بچّهٔ خود آزاد می‌شود یعنی قهراً به بچّه می‌رسد و چون بچّه مالک مادر خود نمی‌تواند بشود قهراً آزاد می‌شود. امّا در زمان حیات مولا بدون آنکه مولا اختیاراً او را آزاد کند آزاد نمی‌شود، ولی عمر می‌گوید: من به جهت احترام امّ ولد این حکم را کردم گرچه مخالف حکم رسول خدا باشد.

زامِلَهُ فی غَزْوَةِ قَرْقَرَةِ الْكُدْرِ ـ فَوَ اللَهِ اِنّی لاَرْتِعُ فَأُشْبِعُ، وَ اَسْقِي فَأُروی، وَ اَنْهَزُ اللَّفوُتَ، وَ أَ زْجُرُ الْعَرُوضَ، وَ أَذُبُّ قَدْری، وَ أَسُوقُ خَطْوی،وَ أَضُمُّ الْعَنُودَ، وَ الْحِقُ الْقَطُوفَ، وَ اُكْثِرُ الزَّجْرَ، و اُقِلُّ الضَّرْبَ، وَ أَشْهَرُ الْعَصا، وَ أَدْفَعُ بِالْيَدِ، لَوْلا ذلِكَ لاَعْذَرْتُ.

عمر گفت: «من هم طراز و هم ردیف محمّد هستم ـ و در غزوه قَرْقَرَهُ الْكُدر روی مرکب در ردیف پیغمبر اکرم نشسته و عدیل او بود ـ سوگند به خدا که من گلّه را می‌چرانم[1] و سیرشان می‌کنم، و آب می‌دهم و سیراب می‌کنم، و شتر سرکش را می‌زنم و دفع می‌کنم، و ناقهٔ غیر مطیع و متمرّد را زجر و عذاب می‌دهم، و به اندازهٔ قدر خودم دفع می‌کنم و به قدر گام خود مردم را سوق می‌دهم، و شخص منحرف و کج‌رو را به جمع دعوت می‌کنم، و حیوان متمرّد بد راه را به جماعت ملحق می‌نمایم، و زیاد زجر می‌کنم لکن کم می‌زنم، عصا بلند می‌کنم امّا با دست مدافعه می‌کنم، و اگر چنین نبود هر آینه

---

[1] جملهٔ لأرتع از باب افعال است بنابر این معنای اُرتِع فأشبع این می‌شود که: گله را می‌چرانم و سیرشان می‌کنم، کنایه از آنکه راعی خوبی برای رعیّت هستم (أرْتَعَ الدَّابَةَ: جَعَلَها تَرْتَعُ).

من مراتب عذرخواهی خود را بیان می‌نمودم». راوی گوید: چون این کلام عمر را برای معاویه نقل کردند، گفت: سوگند به خدا که به احوال رعیّت خود عالم است»[1].

در این روایت ملاحظه می‌شود که عمر علناً اظهارنظر می‌کند. اوّلاً ـ

[1] این روایت را از عمر طبری در «تاریخ» خود ج ۳ ص ۲۹ آورده و در «الغدیر» ج ٦ ص ۲۱۲ از طبری و از ابن ابی الحدید در «شرح النهج» ج ۳ ص ۲۸ نقلاً عن الطبری و ابن قتیبه روایت می‌کند. و در «تفسیر المیزان» ج ٤ ص ۳۱٦ از طبری و از ابن الحدید در «شرح نهج البلاغه» نقلاً عن ابن قتیبة ذکر می‌کند.

احکامی را که از نزد خود بر خلاف احکام رسول خدا اجرا کرده است صحیح می‌شمارد و می‌گوید: من در این امور اصابهٔ به واقع کرده‌ام و کار صحیح انجام دادم. ثانیاً ـ خود را زَمیل یعنی هم طراز و هم ردیف پیغمبر می‌شمرد و می‌گوید: همان طور که پیغمبر دارای نظر و اجتهاد بوده است من هم دارای نظر و اجتهاد هستم.

برخی اختلافات شیعه با اهل سنّت در اصول و فروع

شیعه می‌گوید: غیر از قرآن و سنّت پیغمبر هیچ چیز لازم الاجراء و معصوم یعنی خالی از خطا نیست و ائمّهٔ اهل بیت که معصوم‌اند اوّلاً به علّت معجزات و کرامات و عدم وقوع خبط و اشتباه، و ثانیاً به جهت نصوص متواتری است که از صاحب شریعت معصوم رسیده و آنها را واجب الاطاعة یعنی معصوم دانسته است، و بدون جهت نباید کسی را مُطاع شمرد و از او تبعیّت کرد.

عمر به عقیدهٔ خود مجتهد بوده ولی به چه دلیل امر او لازم الاجراء باشد و به چه علّت حکم به تحریم متعهٔ حجّ و متعهٔ نساء را مسلمانان از او باید

پیروی کنند؟ به کدام آیه یا به کدام یک از کلمات رسول خدا چنین حقّی به او داده شده است که حکم قرآن و حکم رسول خدا را نسخ کند و تا روز قیامت در بین مسلمانان لازم الاجراء باشد؟ حکم لازم الاجراء حکمی است که از خطا و غلط محفوظ باشد و بنابر لزوم تبعیّت از سنّت شیخین باید آنها معصوم باشند.

و عجیب است که عامّه عصمت ائمّه را قبول ندارند، و بعضی از آنها عصمت رسول خدا را نیز قبول ندارند، و بعضی در آیات قرآن قبول دارند و در سیره و روش خود آن حضرت قبول ندارند، و روایاتی که از آنان وارد شده و نسبت خطا و سهو و نسیان و اشتباه به رسول اللَه داده شده بسیار زیاد است، حتّی در بعضی صراحت دارد که در هنگام نزول بعضی از آیات قرآن شیطان بر زبان آن حضرت آیهٔ دعوت به بت و تمجید از بتها را گذارد و پیغمبر برای مردم قرائت کرد لکن جبرئیل نازل شد و پیغمبر را متوجّه اشتباه خود نمود، و لکن مع ذلک عملاً شیخین را معصوم می‌دانند یعنی سیرهٔ آنها را لازم

الاتّباع می‌دانند و ناسخ سیرهٔ پیغمبر می‌شمرند.

شیعه می‌گوید: شیخین معصوم نیستند، آنها مانند سایر افراد مردم جایزالخطا هستند و تبعیّت از سیره و روش آنها تبعیّت از خطا است، در حالی که

می‌بینیم بسیاری از آیات قرآن در مذمّت و توبیخ و عتاب و مؤاخذهٔ بعضی اصحاب نازل شده است و روایاتی را بزرگان اهل تسنّن نقل نموده‌اند که دلالت بر انحراف بعضی از صحابه و بیزاری رسول خدا از آنها و عدم قبول شفاعت آن حضرت دربارهٔ آنها است. در عین حال به مجرّد آن که کسی نام صحابی بر خود گرفت چگونه طاهر و مطهّر می‌شود و از هر گونه نقص و عیب، مادر زاد بیرون می‌آید؟ مگر این همه اختلافات و مشاجرات و منازعات و قتال در زمان حضرت رسول اللَه و بعد از آن حضرت در میان اصحاب واقع نشد؟ پس چگونه بدون چون و چرا چشم بسته باید آنها را خوب دانست و سخن آنها را پذیرفت؟ دین اسلام دین علم و واقع‌بینی است، چگونه می‌شود امر به تبعیّت از باطل کند و سخن افراد مجهول الحال را بدون تفحّص و تجسّس در صحّت و سقم آن لازم الاتّباع داند.

مگر قرآن مجید نمی‌فرماید: ﴿وَ لا تَقْفُ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾[1]. «از آنچه به آن علم نداری پیروی مکن».

---

[1] سورهٔ اسراء ۱۷ ـ آیهٔ ۳۶.

مگر نمی‌فرماید: ﴿إِنَّ الظَّنَّ لا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً﴾[1].

«به درستی که گمان، انسان را نسبت به چیزی از حقّ بی‌نیاز نمی‌کند».

در روایت صحیح عامّه آمده است که حضرت رسول صلّی اللَه علیه و آله و سلّم فرمودند: روز قیامت که می‌شود **بَيْنا اَنَا قائِمٌ اِذا زُمْرَةٌ حَتّى اِذا عَرَفْتُهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَيْنى وَ بَيْنِهِمْ، فَقالَ: هَلُمَّ. فَقُلْتُ: اَيْنَ؟ قالَ: اِلَى النّارِ وَ اللهِ. قُلْتُ: وَ ما شَأْنُهُمْ؟ قالَ: ارْتَدُّوا عَلى اَدْبارِهِمُ الْقَهْقَرى، ثُمَّ اِذا زُمْرَةٌ حَتى اِذا عَرَفْتُهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَيْنى وَ بَيْنِهِمْ، فَقالَ: هَلُمَّ، قُلْتُ: أَيْنَ ؟ قالَ: اِلَى النّارِ وَ اللهِ. قُلْتُ: ما شَأْنُهُمْ ؟ قالَ: اِنَّهُمُ ارْتَدُّوا عَلى اَدْبارِهِمُ الْقَهْقَرى، فَلا أراهُ يَخْلُصُ اِلاّ مِثْلُ هَمَلِ النَّعَمِ**[2].

«حضرت رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم فرمودند: چون قیامت برپا شود در هنگامی که

---

[1] سورهٔ النجم ۵۳ ـ آیهٔ ۲۸.

[2] «الغدیر» ج ۳ ص ۲۹۷.

این روایت خالی از تشویش لفظی نیست، اوّلاً ـ باید هلمُّوا باشد نه هلمَّ. ثانیا جمله فلا أراه یخلص باید فلا أراها تخلص باشد، مگر اینکه گفته شود افراد هلمّ به اعتبار افراد لفظ زمرة است. و امّا تذکیر ضمیر به اعتبار رجوع به شیء و مَن و امثال آنها از الفاظ مبهمه بوده باشد.

من در صحرای محشر ایستاده‌ام ناگهان جماعتی را می‌آورند و چون من آنها را شناختم

مردی از بین من و آنها می‌آید و به آن جماعت می‌گوید: بیائید و حاضر شوید. من می‌گویم: به کجا بیایند؟ جواب می‌دهد: سوگند به خدا به سوی آتش. من می‌گویم: به چه علّت؟ جواب می‌گوید: آنها به پشت سر و بر آداب جاهلیّت برگشتند. پس ناگهان جماعت دیگری را بیاورند و همین که من آنها را شناختم مردی از بین من و آنها می‌آید و می‌گوید به آن جماعت که: بیائید و حاضر شوید. من می‌گویم: به کجا بیایند؟ جواب می‌دهد: سوگند به خدا به سوی آتش من می‌گویم: گناهشان چیست؟ جواب گوید: آنها به پشت سر به آداب جاهلیّت برگشتند. سپس حضرت رسول فرماید: همین طور دسته دسته به جهنّم روند تا حدّی که من نیابم کسی را که نجات یابد مگر به اندازه **هَمَلَ النَّعَمِ**».

علاّمهٔ امینی گوید که: قسطلانی در «شرح صحیح بخاری» ج ۹ ص ۳۲۵ هَمَل را به معنای شتران گم شده یا شتران بدون ساربان معنی نموده است، یعنی نجات یافتگان از اصحاب من کم‌اند

مانند کم بودن شتران گمشده و بی‌ساربان[1].

و علاّمهٔ طباطبائی در تفسیر خود فرماید: وَ فِی الصَّحیحَیْنِ عَنْ اَبی هُرَیْرَةَ: اِنَّ رَسُولَ اللهِ صلّی اللَه علیه و آله و سلّم قالَ: **یَرِدُ عَلَیَّ یَوْمَ الْقِیامَةِ رَهْطٌ مِنْ أَصْحابی** (اَوْقالَ: **مِنْ اُمَّتی**) **فَیُحَلَّئُونَ عَنِ الْحَوْضِ، فَأَقُولُ: یا رَبِّ اَصْحابی. فَیَقُولُ: لا عِلْمَ لَكَ بِما اَحْدَثُوا بَعْدَكَ. ارْتَدُّوا عَلی اَعْقابِهِمُ الْقَهْقَری فَیُحَلَّئُونَ**[2].

در «صحیح بخاری و مسلم» از ابو هریره از رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم روایت می‌کند که فرمود: «روز قیامت جماعتی از اصحاب من (یا از امّت من) بر من وارد می‌شوند و آنها را از حوض کوثر دور می‌کنند. من می‌گویم: بار پروردگارا اینان اصحاب من هستند. خداوند تبارک و تعالی خطاب می‌فرماید: تو نمی‌دانی بعد از تو چه حوادثی پیش آورده‌اند، آنها بر پاشنهٔ پاهای خود به عقب برگشته بر آداب جاهلیّت به قهقری رجوع کرده‌اند».

---

[1] «الغدیر» ج ۳ ص ۲۹۷.

[2] «المیزان فی تفسیر القرآن» ج ۳ ص ٤۲۰.

علاّمهٔ امینی در جلد سوّم «الغدیر»[1] روایات بسیاری از صحاح عامّه در این

موضوع بیان می‌فرماید، و علاّمهٔ مجلسی در جلد هشتم «بحار الانوار» اخبار کثیری از بخاری و مسلم و دیگران راجع به انحراف صحابه بعد از رحلت رسول خدا نقل می‌کند[2]. و کلینی در «روضهٔ کافی» با اسناد متّصل خود از زراره از حضرت باقر یا صادق علیهما السّلام روایت می‌کند که قالَ: **اَصْبَحَ رسُولُ اللهِ صلّی اللَه علیه و آله و سلّم کَئیباً حَزیناً، فَقالَ لَهُ علیٌّ علیه‌السّلام: مالی أراكَ یا رَسُولَ اللهِ کَئیباً حَزیناً؟ فَقالَ: وَ کَیْفَ لا اَکونُ کَذلِكَ وَ لَقَدْ رَأَیْتُ فی لَیْلَتی هذِهِ اَنَّ بَنی تَیْمٍ وَ بَنی عَدِیٍّ وَ بَنی اُمَیَّةَ یَصْعَدُونَ مِنْبری هذا یَرُدُّونَ النّاسَ عَنِ الاِسْلامِ الْقَهْقَری، فَقُلْتُ: یا رَبِّ فی حَیاتی اَوْ بَعْدَ مَوْتی؟ فَقالَ: بَعْدَ مَوْتِكَ**[3].

«حضرت رسول اکرم صلّی اللَه علیه و آله و سلّم صبحگاهی به حال غصّه و اندوه شدیدی بودند،

---

[1] «الغدیر» ج ۳ ص ۲۹۶ و ۲۹۷.

[2] «بحار الانوار» ج ۸ ص ۷ و ص ۸.

[3] «روضهٔ کافی» طبع آخوندی ص ۳۴۵.

امیرالمؤمنین علیه السّلام عرض می‌کند: ای رسول خدا چرا این قدر اندوهگین و غمناکی؟ حضرت رسول فرمودند: چگونه حزین و غمگین نباشم، دیشب دیدم بنی تیم و بنی عَدیّ و بنی اُمیّة از این منبر من بالا می‌روند و مردم را از اسلام برگردانده و به قهقرای جاهلیّت سوق می‌دهند. پس عرض کردم: ای پروردگار من آیا این کار را در زمان حیات من می‌کنند یا بعد از مردن من؟ خطاب از طرف خدا آمد: بعد از مرگ تو».

لَوْ لا اَکْرَهُ اَنْ یُقالَ: اِنَّ مُحَمَّداً اسْتَعانَ بِقَوْمٍ حَتّی اِذا ظَفَرُوا بِعَدُوِّهِ قَتَلَهُمْ لَضَرَبْتُ اَعْناقَ قَوْمٍ کَثیرٍ[1].

«حضرت رسول اکرم صلّی اللَه علیه و آله و سلّم فرمودند: اگر من ناپسند نمی‌داشتم این که گفته شود: محمّد از گروهی یاری جست و چون با کمک آنان بر دشمنش غالب شد آنها را کشت، هر آینه گردنهای افراد بسیاری را می‌زدم».

باری این روایات که به طور نمونه بیان شد

---

[1] همان.

شاهد است بر آنکه تمام اصحاب رسول خدا مؤمن و تسلیم اوامر نبوده و در میان آنها متمرّد و مخالف بسیار بوده‌اند. و چون شرط عمل به گفتار کسی را قرآن مجید و گفتار رسول خدا منحصر به علم به صحّت و واقعیّت و حقّانیّت می‌داند لذا باید در عمل صحابه و روش آنان تفحّص

نمود، آنان که اهل تقوا و عمل صالح و تسلیم اوامر خدا و رسول خدا بوده‌اند روایتشان را از رسول خدا پذیرفت و کلام آنها را که مطابقه با کتاب و سنّت کند قبول کرد، و آنان که تسلیم اوامر خدا و رسول خدا نبوده و از آنان خلافی در زمان رسول خدا یا بعد از رحلت آن حضرت سرزده است نه کلام آنها را پذیرفت و نه روایتشان را از رسول خدا قبول کرد، و الاّ متابعت از باطل بوده و طبق صراحت آیهٔ قرآن منع شده است.

این یک جهت، مخالفت شیعه با عامّه است در اصول.

جهت مخالفت شیعه با عامّه در فروع

و امّا جهت مخالفت شیعه با آنان در فروع این که: عامّه می‌گویند: در عمل به احکام باید از یکی از علمای مذاهب اربعه پیروی کرد، یا از ابو حنیفه یا از شافعی و یا از مالک و یا از احمد بن حنبل، و غیر از آراء آنان مجزی و کافی نیست. شیعه می‌گوید: کتاب خدا بر همه افراد بشر نازل شده و همه افراد حق استفاده از آن را دارند و پیامبر اکرم واسطه نزول

وحی خدا برای استفاده بشر است.

﴿وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾[1]. «ای پیغمبر، ما قرآن را به سوی تو فرستادیم تا آنکه برای مردم بیان کنی و روشن سازی آنچه را به سوی آنان نازل شده است و به امید آنکه تفکّر کنند».

کلام و سنّت رسول خدا نیز برای هر شخص عاقل حجّت است. به چه علّت مسلمانان نتوانند خود در کتاب خدا نظر نموده و سنّت رسول خدا را نیز ضمیمه نموده و از آن دو استفاده حکم شرعی خود را بنمایند، و باب اجتهاد مسدود شود؟ آیا دین اسلام دین علم نیست؟ آیا تقلید برای همهٔ افراد بشر غیر از این چهار نفر واجب شده است؟ آیا ممکن نیست فردی از مسلمانان با تحصیل علم و کاوش در پیدا کردن مراد از آیات و تفحّص در سیره رسول خدا پایهٔ دانشش از هر فرد از این چهار تن بالا رود؟ به چه مجوّز عقلی این مرد عالم باید از اینها تقلید کند و حقّ نداشته باشد فتوائی مخالف آنان بدهد، و

---

[1] سورهٔ نحل ١٦ ـ آیهٔ ٤٤.

خود و دیگران را زندانی در فتاوای آنان کند؟ این منطق، خلاف منطق

فطرت و حکم عقل مستقلّ است.

معنی انحصار مذهب در مذاهب چهارگانه آن است که هر مسلمان باید عملاً معنی ﴿اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا﴾ را از یکی این چهار تن بپرسد و در عمل به هر آیه‌ای از آیات و هر گفتاری از رسول خدا زبان یکی از این چهار تن را مفسّر قرار دهد، آیا این چهار نفر معصوم‌اند، و در کلام آنها خطائی نیست؟ اگر چنین است پس چرا چهار مذهب شد و اختلافات به چهار رسید؟ دین، دین واحد است، و این اختلاف، خود بهترین شاهد بر عدم عصمت آنان است. علاوه با علم اجمالی قطعی در بین این اراء و فتاوی یا همه باطل و یا بعض از آنها باطل است، و لزوم اتّباع از یکی از آنها لزوم پیروی و وجوب متابعت از امر محتمل الخطاء است و این حکم خلاف حکم عقل است. هر کس می‌تواند مستقلاً با عقل و دانش خود از کتاب خدا و سنّت رسول خدا پیروی کند. عدم جواز اجتهاد به طور مطلق و حصر اجتهاد در داخل یکی از مذاهب چهارگانه، حکم به لزوم پیروی از خطا است، و چون این چهار تن معصوم از خطا نیستند و هیچ کس دربارهٔ آنان احتمال عصمت را

نداده است، بنابر این باب اجتهاد مطلق بدون محبوسیّت در آراء و فتاوای این چهار نفر برای تمام افراد مسلمانان تا روز قیامت باز است. این گفتار صریح شیعه می‌باشد، که ابداً جای اشکال و ابهامی ندارد و احدی را از عامّه قدرت بر دفع آن نیست.

کتاب معروف علاّمهٔ عصر سیّد شرف الدین جبل عاملی به نام «النّصّ و الاجتهاد»[1] از کتب بسیار نفیس و ذی‌قیمتی است که نوشته شده است، و شاید به پیرو مطالعهٔ این کتاب و با سعی مرحوم آیة اللَه بروجردی، مفتی اعظم مصر و رئیس جامعة الازهر شیخ محمود شلتوت فتوای معروف و جهانی خود را مبتنی بر جواز تمسّک به فقه شیعهٔ امامیّه صادر نمود. اینک، عین فتوای او را در اینجا ذکر می‌کنیم:

متن فتوای شیخ محمود شلتوت در جواز پیروی از مذهب شیعه

---

[1] موضوع این کتاب شریف این است که ما جماعت شیعه ملتزم به نص‌های پیغمبر اکرم(ص) هستیم ولی عامّه در مقابل نصّ حضرت رسول اکرم از خود اجتهاد می‌کنند و رأی می‌دهند، مثل آنچه که در ص ۹۷ به بعد همین کتاب گذشت، و در آن کتاب نفیس آن نمونه‌ها و نمونه‌های بسیار دیگر استقصاء شده است.

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم

متن الفتوى

الّتى أصدرها السَّيِّد صاحب الفضيلة الأستاد الأكبر

الشَّيخ محمود شلتوت شيخ الجامع الأزهر

فى شأن جواز التعبّد بمذهب الشّيعة الاماميّة

قيل لفضيلته: إنّ بعض النّاس يرى أنّه يجب على المسلم لكى تقع عباداته و معاملاته على وجه صحيح أن يقلّد أحد المذاهب الأربعة المعروفة و ليس من بينها مذهب الشّيعة الإماميّة و لا الشّيعة الزيديّة، فهل توافقون فضيلتكم على هذا الرّأى على إطلاقه فتمنعون تقليد مذهب الشّيعة الإماميّة الإثنا عشريّة مثلا.

فأجاب فضيلته:

١ ـ إنّ الإسلام لا يوجب على أحد من أتباعه اتّباع مذهبٍ معيّنٍ بل نقول: إنّ لكلّ مسلمٍ الحقَّ فى أن يقلّد بادىء ذى بدءٍ أىَّ مذهب من المذاهب المنقولة نقلاً صحيحاً و المدوّنة أحكامها فى كتبها الخاصّة، و لمن قلّد مذهباً من هذه المذاهبِ أن ينتقل إلى غيره أىّ مذهب كان و لا حرج عليه فى شىء من ذلك.

٢ ـ إنّ مذهب الجعفريّة المعروف بمذهب الشّيعة الإماميّة الإثنا عشريّة مذهبٌ يجوز التعبّد به شرعاً كسائر مذاهب أهل السّنّة.

فينبغى للمسلمين أن يعرفوا ذلك و أن يتخلَّصوا من العصبيّة بغير الحقّ لمذاهب معيّنة، فما كان دين اللَه و ما كانت شريعته بتابعة لمذهب أو مقصورة على مذهب، فالكلّ مجتهدون مقبولون عند اللَه تعالى، يجوز لمن ليس أهلاً للنّظر و الاجتهاد تقليدهم و العمل بما يقرّرونه فى فقههم و لا فرق فى ذلك بين العبادات و المعاملات.

محمود شلتوت

السيّد صاحب السّماحة العلّامة الجليل الاستاذ محمّد تقى

القمّىّ السّكريتر العام لجماعة التقريب بين المذاهب الاسلاميّة! سلام اللَه عليكم و رحمته.

أمّا بعد فيسرّنى أن أبعث إلى سماحتكم بصورة موقّع عليها إمضائى من الفتوى الّتى أصدرتُها فى شأن جواز التَّعبُّد بمذهب الشّيعة الإماميّة راجياً أن تحفظوها فى سجلّات دار التقريب بين المذاهب الاسلاميّة الّتى اسهمنا معكم فى تأسيسها و وفّقنا اللَه لتحقيق رسالتها، و السّلام عليكم و رحمة اللَه.

شيخ الجامع الأزهر محمود شلتوت

صورة الفتوى و اُذيعت من دار التقريب بالقاهرة فى ١٧ ربيع الأوّل ١٣٧٨ هـ.[1]

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم

نصّ فتواى استاد بزرگ آقاى بزرگوار شيخ محمود شلتوت رئيس دانشگاه ازهر راجع به جواز عمل به مذهب شيعهٔ اماميّه.

از ايشان سؤال شد: بعضى از مردم چنين مى‌انديشند براى آنكه مسلمان عبادات و معاملاتش

---

[1] نقل از مجلّهٔ «تاريخ اسلام».

صحیح باشد حتماً باید به یکی از مذاهب چهارگانهٔ معروف عمل کند و در بین آنها مذهب شیعهٔ امامیّه و مذهب زیدیّه نیست. آیا شما با این رأی به طور کلّی موافقت دارید، و تقلید از مذهب شیعهٔ امامیّه را جائز نمی‌شمرید؟

در جواب چنین گفتند: ۱ ـ دین اسلام بر احدی از پیروانش متابعت از مذهب خاصّی را لازم نمی‌شمرد بلکه ما می‌گوئیم: برای هر فرد مؤمن چنین حقّی است که بتواند در ابتدای امر از هر یک از مذاهبی که صحیحاً نقل شده و در کتابهای مخصوص احکام آن مذهب نوشته شده است پیروی کند و همچنین کسی که از یک مذهب از این مذاهب پیروی می‌کرده می‌تواند عدول به مذهب دیگر بنماید، هر مذهبی باشد، و در این عمل باکی بر او نیست.

۲ ـ جایز است شرعاً عمل کردن به دستورات مذهب جعفریّه که به مذهب

امامیّهٔ اثنا عشریّه معروف است مانند سایر مذاهب اهل سنّت. و سزاوار است مسلمانان این مطلب را بدانند و از عصبیّت و طرفداری‌های بی‌جا و بدون حقّ و حمایت از مذهب معیّنی خودداری کنند. دین خدا و شریعت او تابع مذهبی نیست یا منحصر در مذهبی نیست، هر کس به مقام اجتهاد فائز گردد عنوان مجتهد بر او بار، و در نزد خدای تعالی عملش مقبول خواهد بود. و جایز است برای کسی که اهلیّت نظر و اجتهاد را ندارد از ایشان تقلید کند و به آنچه در فقهشان مقرّر داشته‌اند عمل بنماید، و در این مسئله بین عبادات و معاملات تفاوتی نیست.

محمود شلتوت

آقای بزرگوار محترم علاّمهٔ جلیل استاد محمد تقی قمّی دبیر کلّ جماعت تقریب در بین مذاهب اسلام

سلام خدا و رحمت او بر شما باد، امّا بعد: خوشحالم که صورتی از فتوای خود را که امضاء نموده‌ام و راجع به جواز عمل و تعبّد به دستورات مذهب شیعهٔ امامیّه است خدمت شما بفرستم. امیدوارم آن را در میان محفوظات و پرونده‌های دار

التقریب بین مذاهب اسلام که من در تأسیس آن با شما همکاری نموده‌ام حفظ کنید. خداوند ما را در نیل به هدف و منظور این مؤسسه موفّق گرداند، و سلام و رحمت خدا بر شما باد.

شیخ جامع ازهر ـ محمود شلتوت

کدام عاقلی می‌تواند اصرار بر حصر پیروی از یکی از مذاهب اربعه داشته باشد با آنکه فتاوای این ائمّهٔ چهارگانه معروف[1] و بعضی در عدم قبول به حدّی است که هیچ انسان صاحب فطرتی نمی‌تواند بپذیرد. جائی که مالک، وطی غلام را جایز شمرد، و شافعی شطرنج را مباح داند، و نکاح و ازدواج با دختری را که از زنای خود او متولّد شده است جایز داند، و ابو حنیفه خوردن نبیذ و آب انگور جوشیده را که شراب است جایز شمرد، و اجرای حدّ

---

[1] باید برای پیدا کردن مدرک معتبر این فتواها بکتب معتبر اهل تسنّن مراجعه نمود چون بعید است آنها صراحتاً بدین مسائل فتوا داده باشند چون فی‌الجمله دقتی در اصل آنها شد به نظر رسید این فتواها را منتقدان از لوازم بعضی فتواهای دیگر مثلاً از عموم یا اطلاق یک فتوا استفاده کرده و خرده گرفته‌اند که البتّه صاحب فتوا خود به آن عموم یا اطلاق ملتزم نبوده است و در این صورت ایراد و اشکال بر عموم یا اطلاق فتوا است که شامل چنین مواردی می‌شود.

را بر لواط لازم نداند، و نیز حدّ زنا را بر مجامعت با مادر خود، یا دختر خود را که به عقد خود درآورده و این عقد فاسد بوده است لازم نشمرد، و احمد حنبل از استعمال چرس و بنک مانعی نبیند، فعلی الاسلام السّلام!

عجیب است که عامّه می‌گویند: از فتوای این چهار نفر نمی‌توان تجاوز کرد و حقیقت این کلام قول به عصمت آنهاست، امّا ائمّهٔ طاهرین را که منزل وحی و اهل بیت وحی هستند معصوم نمی‌دانند. بخاری می‌گوید: من هر روایتی را که می‌خواستم در صحیح خود بنویسم قبلا دو رکعت نماز می‌خواندم و سپس می‌نوشتم، امّا در این کتاب مفصّل و قطور خود یک روایت از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام نقل نکرده، و خودش می‌گوید: علّت اینکه از جعفر بن محمّد روایتی نقل نکردم آن بود که در دلم نسبت به او چیزی بود، یعنی شبهه و شکّی داشتم.

تشیّع سلطان محمّد خدابنده در نزد علاّمه حلّی

این روش کم کم اذهان را متوجّه یک حقیقتی می‌کند و تنفّر عامّه را از مذهب غیر صحیح بیشتر و به مذهب اهل بیت نزدیک‌تر می‌سازد، و امید است

با اجازه ورود کتب شیعه در زمین‌های سنّی‌نشین همهٔ آنها به دین حقّ برگردند و این آئین پاک را بپذیرند. اگر حقّ منکشف گردد اشخاص بی‌غرض از قبول آن دریغ نخواهند نمود، همان طور که سلطان محمّد خدابنده مذهب شیعه را پذیرفت و بعد از آنکه حنفی مذهب بود در اثر بحث علاّمهٔ حلّی با نظام الدین عبد الملک شافعی مذهب حقّ را دریافته و در همان مجلس بحث به مذهب شیعه درآمد.

خلاصه مطلب آنکه غازان خان فرزند ارغون خان فرزند آباقا خان فرزند هلاکوخان فرزند تولی خان فرزند چنگیز خان معروف در سنهٔ ۷۰۲ هجری در بغداد بود. اتفاقاً یک روز جمعه در مسجد بغداد یک نفر سیّد علوی با جماعت، نماز جمعه را با اهل سنّت خواند و بعداً نماز ظهر خود را منفردا بجای آورد. چون از این عمل او، او را شیعه یافتند او را کشتند. نزدیکان او شکایت نزد غازان خان بردند که به چه علّت و گناهی او را کشته‌اند؟ غازان خان بسیار متأثّر شد و اظهار ملالت نمود که چرا به مجرّد اعادهٔ نمازی مردی از اولاد رسول خدا باید کشته شود. و

چون علمی به مذاهب اسلامیّه نداشت در صدد تفحّص مذاهب، و آراء و فتاوای اهل سنّت برآمد.

در بین امرای او جماعتی بودند که اظهار تشیّع می‌نمودند از جمله امیر طرمطار فرزند مانجوبخشی بود و از طفولیّت در خدمت سلطان بوده و بسیار نزد او موجّه و آبرومند بود. امیر طرمطار مذهب شیعه را پیوسته تقویت می‌نمود و چون سلطان غازان خان را بر اهل سنّت غضبناک دید موقع را مغتنم شمرده و او را به مذهب شیعه ترغیب کرد. سلطان نیز میل نمود و در تربیت سادات و آبادی مشاهد مشرّفهٔ ائمّه علیهم السّلام همّت گماشت تا آنکه مرگ او را در ربود و برادرش سلطان محمّد که او را شاه خدا بنده گویند و در سابق اسمش الجایتو بود به جایش به سلطنت نشست و به اغواء بسیاری از علمای حنفیّه میل به مذهب حنفی‌ها پیدا کرد و آنها را بسیار توقیر و تکریم می‌نمود، و حنفی‌ها بسیار تعصّب و حمیّت نسبت به مذهبشان به خرج می‌دادند و جانبداری می‌نمودند. وزیر او خواجه رشید الدین شافعی از این معنی ملول بود و لیکن قدرت سخن گفتن حتّی به کلمه‌ای را در مقابل حنفی‌ها نداشت.

چون پادشاه وقت حنفی مذهب بود تا زمانی که

قاضی نظام الدین عبد الملك از مراغه به حضور سلطان آمد و در علم معقول و منقول ماهر بود، سلطان او را قاضی القضاة تمام کشورهای خود نمود! او در مباحثه را با علمای حنفی مذهب در حضور سلطان باز نمود و در مجالس عدیده با آنها بحث نمود و آنها را عاجز ساخت. سلطان محمّد به مذهب شافعیّه میل پیدا کرد و او آن داستان و حکایت مشهور کشته شدن سیّد علوی را به جرم اعاده نماز، در حضور سلطان بیان کرد. سلطان از یکی از علمای شافعی مذهب به نام قطب الدین شیرازی سؤال کرد که اگر حنفی بخواهد شافعی شود چه کند؟ او در پاسخ گفت: این کار بسیار سهل و آسان است بگوید: لا اِلهَ اِلاَّ اللَهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَهِ.

و در سنهٔ ۷۰۹ پسر صدر جهان که از علمای مشهور و حنفی مذهب بود از بخارا حضور شاه خدابنده رسید. حنفی‌های بغداد همه به او از قاضی نظام الدین شکایت کردند و گفتند: ما را نزد شاه و امراء ذلیل و زبون نموده است. پسر صدر جهان به آنها ملاطفت نمود و وعده کرد در روز جمعه که به محضر سلطان می‌رسد در حضور شاه از روی

استهزاء و مسخره از قاضی نظام الدین از مسئلهٔ جواز ازدواج با دختری که از نطفهٔ همان شخص به وجود آمده سؤال کند و آبروی او را ببرد. چون روز جمعه رسید در حضور سلطان از این مسئله از قاضی سؤال کرد. قاضی فوراً

گفت: این مسئله معارض است به مسئله جواز ازدواج با خواهر و مادر در مذهب ابو حنیفه. بحث این دو نفر به طول انجامید و به افتضاح کشید و بالأخره پسر صدر حنفی مذهب خواست به کلّی انکار کند و این مسئله را از ابو حنیفه نداند. قاضی نظام فورا یک بیت از منظومه ابو حنیفه خواند:

وَ لَیْسَ فی لِواطِهِ مِنْ حَدٍّ *** وَ لا بِوَطْیِ الأُخْتِ بَعْدَ الْعَقْدِ

«اگر کسی لواط کند حدّ نمی‌خورد، و اگر کسی با خواهرش بعد از عقد مجامعت کند نیز حدّ بر او جاری نمی‌شود». نظام الدین حنفی‌ها را منکوب کرد و پسر صدر جهان و بقیّهٔ حنفی‌ها ساکت شدند و سرها را به زیر انداختند. سلطان محمّد بسیار ملول و ناراحت شد، امراء سلطان نیز منضجر و ملول شدند و همه بر آنکه مذهب اسلام را اختیار کرده‌اند پشیمان شدند. شاه خدابنده با حالت غضب از جا برخاست و امیران او با یک دیگر می‌گفتند: چه کاری ما کردیم، دین پدران و اجداد خود را ترک گفتیم و دین عرب را گرفتیم که به این مذاهب منشعب می‌گردد و در آن ازدواج با دختر و خواهر و مادر را

جایز می‌شمرد، حتماً باید به دین گذشتگان خود برگردیم.

این خبر در میان تمام ایالات سلطان منتشر شد و مردم هر وقت عالمی یا طلبهٔ مشغول به علمی را می‌دیدند مسخره می‌کردند و از روی استهزاء از این مسائل سؤال می‌کردند. چون امیر طرمطار سلطان را در امر خود متحیّر دید گفت: سلطان غازان خان از همهٔ مردم عقلش بیشتر و کیاست و فراستش عجیب‌تر و کامل‌تر بود و چون بر قبائح اهل سنّت واقف شد به مذهب شیعه گرائید و چاره‌ای نیست که سلطان نیز باید شیعه شود. سلطان محمّد گفت: مذهب شیعه چیست؟ امیر طرمطار گفت: همین مذهبی که مشهور به رفض است. ناگهان سلطان بر او یک فریاد زد و گفت: ای شقی تو می‌خواهی مرا رافضی کنی؟ امیر طرمطار محاسن مذهب شیعه را برای او شرح داد و دائماً طهارت و پاکیزگی این مذهب را در نظر او جلوه داد تا آنکه بالأخره بعد از سه ماه تشتّت و اضطراب خاطری که سلطان محمّد داشت به مذهب شیعه میل پیدا کرد و سفری به نجف

اشرف نمود و وضع سادات و علمای شیعه را در آنجا دید، این نیز مزید بر محبّت او گردید و از آن جا به وزیرش رشید الدین نوشت که علمای شیعه را به بغداد احضار کند. رشید الدین بزرگترین عالم شیعی مذهب جمال الدین حسن بن یوسف بن علی بن مطهّر علاّمه حلّی و فرزندش فخر المحقّقین را به بغداد احضار کرد.

علاّمه با خود سه عدد از تألیفات خود را که کتاب «نهج الحق» و «کشف الصدق» و «منهاج الکرامة» بود آورد و هر سه را به سلطان هدیه کرد و مورد الطاف و مراحم او واقع شد. سلطان دستور داد مجلسی عظیم برای بحث برپا کردند و از جمیع علماء و فضلاء در آن گرد آوردند. و در آن مجلس امر نمود که قاضی القضاة نظام الدین عبد الملک که افضل علماء آن عصر بود با آیت‌اللَه علاّمه مناظره و مباحثه کند. علاّمه در آن مجلس با براهین ساطعه و دلائل قاطعه خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السّلام را بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اثبات کرد و خلافت خلفای سه گانه را باطل کرد به طوری که ابداً برای قاضی جای انکار و محلّ ایراد نماند و قدرت بر دفاع نداشت، بلکه شروع کرد در مدح علاّمه سخن گفتن و ادلّه او را تحسین و تمجید نمودن، و در پایان سخن گفت: و لیکن چون گذشتگان از ما راهی را طی کرده‌اند بر آیندگان نیز لازم است همان راه را طی نمایند برای آنکه لجامی در دهان عوام النّاس باشد و در میان آنها تفرقه پیدا

نشود و کلمهٔ اسلام متشتّت نگردد و لغزشهای صحابه پوشیده گردد و در ظاهر نیز از طعن به آنها خودداری شود. سلطان محمّد در برابر این کلماتِ سست و آن ادلّهٔ قویّ علاّمهٔ حلّی بدون تأمّل وارد دین امامیّه گشت و بسیاری از امیران او نیز شیعه شدند و از اعمال و بدعت‌هائی که قبل از آن داشتند توبه نمودند و سلطان امر نمود به تمام کشورهای اسلامی که در تحت سیطرهٔ او بود خطبه‌ها را بر فراز منبرها تغییر دهند و نام خلفای سه گانه را از آن بردارند و نام مبارک امیرالمؤمنین علیه السّلام و أئمّهٔ طاهرین علیهم السّلام را در خطبه بر فراز منبرها بخوانند، و در اذان **حَیَّ عَلی خَیْرِ الْعَمَلِ** را بگویند، و نقش سکّه‌ها را تغییر دهند و بر آنها اسامی مبارکه را نقش کنند.

چون این مجلس مناظره به پایان رسید علاّمه خطبهٔ بلیغی به طور کافی و شافی ایراد کرد و حمد خدا را بر این موهبت به جای آورد و بر او ثنا فرستاد و بر محمّد مصطفی و علی مرتضی و اولاد معصومین آنها از آل پیغمبر صلوات فرستاد. سیّد رکن الدین موصلی که در آن مجلس حضور داشت و از اوّل

مناظرهٔ علاّمه انتظار فرصت می‌کشید که شاید در بحث علاّمه مختصر لغزشی کند و بر او ایراد گیرد و نتوانسته بود در این وقت که علاّمه صلوات بر محمّد و آل محمّد فرستاد گفت: دلیل بر جواز صلوات بر غیر پیغمبران چیست؟ علاّمه این آیه را قرائت کرد: ﴿الَّذِينَ إِذا أَصابَتْهُمْ

مُصِيبَةٌ قالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ أُولئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَواتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ﴾[1].

«آن کسانی که بر آنها مصیبتی وارد گردد بگویند ما ملک خدا هستیم و به سوی او بازگشت می‌کنیم، بر آنها از طرف پروردگارشان صلوات و رحمت است و آنها راه یافتگانند». سیّد موصلی گفت: مصیبت‌های علی و اولاد او چه بوده که مستحقّ صلوات باشند؟ علاّمه بعض از مصائب آنها را یکایک شمرد و سپس گفت: کدام مصیبت بر آنها از این بزرگتر است که مثل توئی ادّعا می‌کنی از اولاد آنها هستم و در عین حال در راه مخالفین آنها قدم بر می‌داری و بعض از منافقین را بر آنها ترجیح می‌دهی و چنین می‌پنداری که کمال در گروه کمی از جهّال است. حاضرین مجلس از کلام علاّمه بسیار خشنود شدند و بر سیّد خندیدند و بعضی از حاضرین مجلس بالبداهة این شعر را انشاء کرد:

اِذَا الْعَلَوِیُّ تابِعٌ ناصِبیًّا *** لِمَذْهَبِهِ فَما هُوَ مِنْ اَبیهِ

وَکانَ الْکَلْبُ خَیْراً مِنْهُ طَبْعاً *** لاَنَّ الْکَلْبَ طَبْعُ اَبیهِ

---

[1] سورهٔ بقره ۲ ـ آیهٔ ۱۵۶ و ۱۵۷.

فیهِ[1]

«اگر سیّد علوی در مذهب خود تابع دشمن آل پیغمبر شود مسلّماً او فرزند پدرش نیست، و سگ طبعاً از او بهتر است چون در سگ طبع پدرش موجود است»[2].

[3]...

---

[1] قضیّهٔ سیّد موصلی را در «مجالس المؤمنین» در مجلس پنجم، ص ٢٤٦ ذکر کرده است.

[2] این حکایت را مرحوم نوری در خاتمهٔ «مستدرک الوسائل» در فائده سوّم ص ۴۶۰ آورده و ما ملخّص آن را ذکر کردیم و ظاهراً نوری(ره) از «مجمع التواریخ» حافظ ابرو آورده است چنانکه دکتر خان بابا بیانی از حافظ ابرو در «مجمع التواریخ»(نسخهٔ آقای ملک جلد سوّم ورق ۲۳۷) در تعلیقهٔ ص ۱۰۱ تا ص ١٠٤ از ذیل «جامع التواریخ» رشیدی که آن نیز تألیف حافظ ابرو است نقل کرده است.

و امّا در خود ذیل «جامع التواریخ» از ص ۱۰۰ تا ص ۱۰۳ حافظ ابرو علّت قبول کردن الجایتو مذهب شیعه را به نهایت اختصار آورده است، آنجا که گوید: و در ایّام اعتبار خواجه سعد الدّین آوجی، سیّد تاج الدّین آوجی که محتدش از آوه و مولود به کونه و در نشو و نما به مشهد امیرالمؤمنین علیّ بن أبی طالب علیه السّلام، پیش سلطان اعتبار تمام یافت؛ و سلطان را بر مذهب شیعه تحریص می‌نمود؛ سلطان به تقلید او مذهب شیعه قبول کرد؛ و به غایتی رسید که مدّتی مدید نام شیخین و عثمان در خطبه ترک کردند؛ و بر نام علی علیه السّلام از خلفا اختصار کرد.

و در تاریخ «حَبیبُ السّیرِ» در جلد سوّم ص ۱۹۱ از طبع خیّام سنه ۱۳۳۳ شمسی، غیاث الدّین بن هِمام الدّین حسینی که معروف به خواند امیر است گوید:؟ [ادامه در صفحه بعد]

[3] [ادامه تعلیقه صفحه قبل] سلطان محمّد بن ارغون خان که موسوم بود به اولجایتو سلطان در سنّ بیست و سه سالگی بر تخت سلطنت نشست و در تشیید قواعد اسلام و تمهید مبانی ملّت خیر الأنام علیه الصّلاة و السّلام ابواب سعی و اجتهاد گشاده، درهای ظلم و بیداد بر بست؛ منصب وزارت را به

دستور زمان برادر خود(غازان خان) بر خواجه رشید الدّین فضل اللَه و خواجه سعد الدّین محمّد مسلّم داشت؛ و لوح ضمیر منیر را به نقوش اخلاص عترت حضرت رسالت علیه السّلام و التحیّة مزیّن ساخته؛ اسامی سامی أئمّه معصومین را بر وجوه سکّه نگاشت؛ و او اوّل پادشاهی است از چنگیز خانیان که به سعادت متابعت مذهب علیّه امامیّه رسید؛ و نام نامی ائمّه اثنا عشر علیهم السّلام در خطبه و سکّه مندرج گردانید.

و در ص ۱۹۷ گوید: شیخ جمال الدّین مطهّر حلّی با سلطان محمّد خدابنده معاصر بود؛ و آن پادشاه سعادت پناه به ارشاد آن جناب متابعت مذهب علیّهٔ امامیّه نمود.

فضائل و کمالات و محاسن ذات و کرایم صفات شیخ جمال الدّین مطهّر بسیار است؛ و تصنیفات افادات آیاتش در علوم دینیّه و فنون نقلیّه بی‌شمار؛ و کتاب «نهج الحقّ» که مشتمل است بر ادلّهٔ صحّت ملّت أئمّهٔ اثنا عشر علیهم السّلام و التّحیّة از آن جمله است؛ و «قواعد» و «شرح تجرید» نیز در سلک مؤلّفات آن فاضل ماجد انتظام دارد، رحمة اللَه علیه رحمة واسعة ـ انتهی.

و مرحوم محمّد تقی مجلسی اوّل در کتاب «روضة المتّقین» که در شرح «من لا یحضره الفقیه» تألیف نموده است در جلد نهم از طبع بنیاد فرهنگ اسلامی کوشانپور در کتاب طلاق در ضمن ادلّهٔ بطلان سه طلاق در مجلس واحد از ص ۳۰ تا ص ۳۳، داستان بحث علامهٔ حلی با علمای مذاهب اربعهٔ تسنن و شیعه شدن سلطان محمّد خدابنده را نقل می‌کند و ما عین ترجمهٔ عبارات او را در اینجا ذکر می‌کنیم:

مسئلهٔ بطلان سه طلاق در مجلس واحد سبب ایمان سلطان محمّد جایلتو ـ رحمه اللَه ـ(در این کتاب اسم سلطان محمّد را جایلتو ذکر کرده است) شد؛ و داستان اینکه: او بر زنش غضب کرد و به او گفت: أنت طالق ثلاثا «تو سه بار رها هستی».

و سپس از این عمل خود پشیمان شد و علما را گرد آورده و فرا خواند؛ همهٔ علماء گفتند: هیچ چاره‌ای برای بازگشت تو به این زن نیست مگر آنکه محلّل بگیری!.

سلطان به آنها گفت: در مسائل فقهیّه در هر موضوعی و حکمی در نزد شما اقوال و آراء مختلفی هست! آیا شما با یکدیگر در این مسئله اختلاف ندارید؟ گفتند: نه.

یکی از وزرای سلطان گفت: عالمی در شهر حلّه هست که قائل به بطلان این گونه طلاق است.

سلطان نامه‌ای برای آن عالم نوشت و او را احضار کرد.

و در این حال که به سوی آن عالم رفته بودند، علماء عامّه به سلطان گفتند: این مرد مذهبش باطل است چون رافضی است؛ و رافضیان عقل ندارند؛ و سزاوار نیست که پادشاه در طلب شخص خفیف العقل بفرستد.

[1]...

پادشاه گفت: چاره‌ای نیست از آنکه حضور پیدا کند.
چون علاّمهٔ حلّی از حلّه بیامد، پادشاه تمام علماء مذاهب اربعه را فرا خواند و در مجلسی گرد آورد. علاّمه چون می‌خواست وارد مجلس گردد، نعلین خود را به دست گرفته و داخل مجلس شد؛ و گفت: السّلام علیکم، و در پهلوی سلطان نشست. [ادامه در صفحه بعد]
[1] [ادامه تعلیقه صفحه قبل] علماء تسنّن گفتند: ای پادشاه! آیا ما به تو نگفتیم که اینها ضعیف العقل هستند؟
سلطان گفت: از علّت تمام این کارهائی که نموده است از او سؤال کنید!
علماء گفتند: چرا به سلطان سجده نکردی؟! و آداب ملاقات سلطان را ترک نمودی!؟
علاّمه گفت: رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم سلطان بود و مردم فقط به او سلام می‌کردند؛ و خدا می‌فرماید: ﴿فَإذا دَخَلْتُمْ بُيُوتاً فَسَلِّمُوا عَلى اَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِاللَهِ مُبارَكَةً﴾ (سورهٔ نور ٢٤ ـ آیهٔ ٦١).
«پس در زمانی که در خانه‌ها وارد می‌شوید بر خودتان سلام کنید که این سلام تحیّت مبارکی از جانب خداوند است».
و خلافی بین ما و شما نیست در اینکه سجده برای غیر از خدا جایز نیست!
علماء عامّه گفتند: چرا در نزد سلطان نشستی؟
علاّمه گفت: جائی غیر از آنجا خالی و فارغ نبود. و کلمات علاّمه را مترجم تماماً برای سلطان ترجمه می‌نمود.
علماء گفتند: به چه علّت نعلین خود را در دست گرفتی، و با خود در مجلس آوردی؛ و این عملی است که از هیچ عاقل، بلکه از هیچ انسانی سر نمی‌زند؟
علاّمه گفت: ترسیدم که حنفی‌ها آن را بدزدند، همچنان که ابو حنیفه نعل رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله را دزدید.
حنفی‌ها گفتند و فریاد برآوردند که: حاشا و کلاّ ابداً چنین نیست؛ ابو حنیفه کی در زمان رسول خدا بود؟ تولّد ابو حنیفه بعد از صد سال از زمان وفات رسول خدا، واقع شد.
علاّمه گفت: فراموش کردم؛ شاید آن کسی که نعل رسول خدا را دزدیده باشد شافعی بوده است.
شافعی‌ها صیحه زدند و گفتند که: تولّد شافعی در روز وفات ابو حنیفه بوده است؛ و شافعی چهار سال در شکم مادرش ماند و به جهت مراعات ادب و احترام ابو حنیفه خارج نمی‌شد؛ و چون ابو حنیفه وفات یافت. شافعی از مادر متولّد شد؛ و نشو و نمای شافعی در دویست سال بعد از وفات رسول اللَه بوده است.

[1]...

علاّمه گفت: شاید آن دزد مالک بوده است!
مالکی‌ها گفتند همان مطالبی را که حنفی‌ها گفته بودند.
علاّمه گفت: شاید آن دزد أحمد بن حنبل بوده است!
حنبلی‌ها نیز همان گفتار شافعی را گفتند.
علاّمه در این وقت متوجّه به سلطان شد و گفت: ای پادشاه، دانستی که هیچ یک از رؤساء مذاهب اربعه در زمان رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله نبوده‌اند؛ و در زمان اصحاب رسول خدا نیز نبوده‌اند؛ و این مطلب یکی از بدعت‌های آنان است که از میان مجتهدین خود فقط این چهار نفر را انتخاب نموده‌اند؛ و اگر احیاناً در میان آنان فردی باشد که به مراتب از آن چهار نفر افضل باشد باز جایز نمی‌دانند که بر خلاف رأی یکی از این چهار نفر فتوا دهد.
سلطان محمّد گفت: هیچ یک از این چهار تن در زمان رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله نبوده‌اند، و در زمان صحابه نیز نبوده‌اند؟ [ادامه در صفحه بعد]

[1] [ادامه تعلیقه صفحه قبل] همگی متّفقا گفتند: نه.
علاّمه گفت: امّا ما شیعیان همگی از امیرالمؤمنین علیه السّلام که نفس رسول خدا صلی الله علیه و آله و برادر و پسر عمو و وصیّ آن حضرت است پیروی می‌کنیم.
و بر هر تقدیر طلاقی را که سلطان واقع ساخته‌اند باطل است؛ چون شروط آن تحقّق نپذیرفته است؛ و از جمله شروط دو شاهد عادل است؛ آیا پادشاه زن خود را در حضور دو شاهد عادل طلاق داده‌اند؟ سلطان گفت: نه، و علاّمه درباره این مسئله مشغول بحث شد با علمای عامّه و به طوری بحث کرد که همگی را ملزم و مجاب نمود.
سلطان، تشیّع را اختیار کرد و جماعتی را به سوی اقلیم‌ها و شهرها گسیل داشت، تا آنکه بنام ائمّهٔ اثنا عشر خطبه بخوانند؛ و نام آنها را در مساجد و معابد بنویسند.
و از جمله آثاری که از این قضیّه فعلاً در اصفهان موجود است، اوّلاً در سه موضع است از مسجد قدیم که در زمان خود سلطان محمّد خدابنده نوشته شده است؛ و دیگر بر منارهٔ دار السّیاده که سلطان محمّد بعد از آنکه برادرش غازان آن را احداث کرده بود، اتمام کرد، همچنین موجود است؛ و در محاسن اصفهان موجود است که ابتدای خطبه به سعی بعضی از سادات انجام گرفته است که نام او(میرزا قلندر) است.
و دیگر از جمله معابدی را که من دیدم نام ائمّهٔ اثنا عشر را بر روی آن نوشته بودند یکی معبد «پیر بکران» است که در «لنجان» واقع و در زمان خدابنده ساخته شده است؛ و آن اسامی الآن موجود است؛ و نیز در معبد قطب

[1]...

العارفین، نور الدّین عبد الصّمد نطنزی است که این مرد با من نیز از ناحیهٔ مادر نسبت رحمیّت دارد؛ و آن اسامی در این معبد نیز فعلاً موجود است.

و حمد و سپاس اختصاص به خداوند ربّ العالمین دارد که چنین نعمتی را موهبت فرمود که اصفهان در حالی که دورترین شهرها از نقطه نظر تشیّع بود، به مرتبه‌ای رسید که در تمام شهر اصفهان و در قریه‌های اطراف آن(که مشهور است که هزار قریه است و اکثر آنها را فیروزآبادی در قاموس خود ذکر نموده است) بر خلاف مذهب حقّ یک نفر پیدا نمی‌شود؛ حتّی آنکه به مذهب تسنّن فقط یک نفر متّهم است و آن نیز محض اتّهام است.

و از شهرهائی که از زمان ائمّه علیهم السّلام تا به حال از شهرهای تشیّع بوده است کمتر شهری یافت می‌شود که مثل اصفهان یکسره شیعه شود و ابداً سنّی در آن یافت نگردد مثل شهرهای جبل عامل و تون و استرآباد و سبزوار و طوس و تبریز و قم و کوفه و مازندران و کاشان و کشمیر و تبّت و حیدرآباد و آبه و تستر و بحرین و حویزه و نیمی از شام و غیر از اینها از شهرهائی که فاضل سیّد نور اللَه شوشتری در «مجالس المؤمنین» خود ذکر کرده است. چون در اکثر این شهرها یا در قریه‌های آنها بر خلاف مذهب حقّ افرادی یافت می‌شوند.

سپاس و حمد اختصاص به خداوند ربّ العالمین دارد که تشیّع در جمیع شهرهای ایران به طور عموم و شمول شیوع یافته؛ و حتّی در حرمین شریفین: مکّهٔ معظّمه و مدینه منوّره، و قزوین و گیلان و همدان و شهرهای فارس و یزد و نواحی آن و حتّی در بصره انتشار یافته است.

و از خداوند تعالی امید و انتظار داریم که در ظهور قائم آل محمّد صلوات اللَه علیهم تعجیل فرماید تا به جائی که تمام خطّهٔ خاک و سراسر جهان بر طریقهٔ حقّهٔ بیضاء که حکومت حقّ بر باطل و ولایت آل محمّد [ادامه در صفحه بعد]

[1] [ادامه تعلیقه صفحه قبل] است قرار گیرد؛ همچنان که خداوند وعده فرموده است:

﴿وَعَدَ اللَه الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دِینَهُمُ الَّذِی ارْتَضی لَهُمْ وَ لَیُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً یَعْبُدُونَنی لا یُشْرِکُونَ بِی شَیْئاً﴾ (سوره نور ٢٤ ـ آیه ٥٥).

«خداوند به کسانی که ایمان آورده‌اند از شما و عمل صالح به جای می‌آورند، وعده داده است که آنها را در روی زمین خلیفه گرداند همچنان که آن کسانی را که قبل از اینها بودند در روی زمین خلیفه گردانید و همان دین آنها را که

درس چهلم تا چهل و پنجم: تفسیر آیهٔ: ﴿إِنَّما یرِیدُ اللَه لِیذْهِبَ عَنْکمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیتِ وَ یطَهِّرَکمْ تَطْهِیراً﴾

مورد پسند و خوشایند او برای آنهاست برای آنها تمکین دهد؛ و خوف و هراس آنها را تبدیل به امن و امان گرداند؛ به طوری که مرا فقط عبادت کنند و ابداً با من شریکی قرار ندهند».

در کتاب «ریحانة الأدب» مرحوم محمّد علی مدرّس در ضمن بیانات خود در شرح احوال علاّمهٔ حلّی(از صفحهٔ ۱۶۷ تا صفحهٔ ۱۷۹ از جلد چهارم طبع دوّم مطبعهٔ شفق تبریز)که شرح احوال این عالم بزرگوار را بیان می‌کند، از شرح کتاب «من لا یحضره الفقیه» مجلسی اوّل بالواسطه، شرح شیعه شدن الجایتو، سلطان محمّد خدابنده را همان طوری که ما بیان کردیم با اضافاتی دیگر نقل می‌کند، ولی چون حاوی اضافاتی بود که در متن شرح نبود، لذا ما عین عبارات مجلسی اوّل را ترجمه کردیم تا در نقل، امانت مراعات گردد.

و همچنین قاضی نور اللَه شوشتری در کتاب «مجالس المؤمنین» در دو مورد: اوّل در مجلس پنجم در شرح أحوال علاّمهٔ حلّی از ص ۲٤٥ تا ص ۲٤۸، و دوّم در مجلس هشتم در شرح احوال سلطان محمّد خدابنده از ص ٤۰۲ تا ص ٤۰٥ آورده است.

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم

و صلّى اللَه على محمّد و آله الطاهرين و لعنة

اللَه على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام

يوم الدين و لا حول و لا قوّة إلاّ باللَه العلىّ العظيم.

قال اللَه الحكيم فى كتابه الكريم:

﴿إِنَّما يُرِيدُ اللَه لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾[1].

«حقّاً اين است كه خداوند فقط اراده كرده است كه از شما اهل بيت رجس و پليدى را بزداید و شما را به طهارت واقعى برساند».

اين آيه در قرآن مجيد در سورهٔ احزاب است و در ميان علماء و مفسّرين و محدّثين به آيهٔ تطهير معروف است و هر كس به كتب عامّه و خاصّه مطّلع باشد مى‌داند كه در نزول اين آيه در حقّ و خصوص

---

[1] سوره احزاب ۳۳ ـ آيه ۳۳.

رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم و امیرالمؤمنین علیّ بن أبی‌طالب و فاطمهٔ زهراء و امام حسن و امام حسین علیهم السّلام جای تردید نیست. این مسئله از مسلّمات و متواترات، و انکار آن در حکم عناد با قرآن و رسول خدا و اهل بیت است به طوری که بعضی گفته‌اند: اجماع اهل قبله بر شأن نزول آن دربارهٔ خمسهٔ طیّبه منعقد است، و کتب خاصّه و عامّه مشحون از این روایات است.

اسامی کتب عامّه که آیهٔ تطهیر را راجع به اصحاب کساء می‌دانند

عامّه بأجمعهم حنفی و مالکی و شافعی و حنبلی این آیه را راجع به اصحاب کساء می‌دانند و هر کتاب از کتب آنها را ورق زنیم این آیه و اسامی مطهّرهٔ پنج تن به چشم می‌خورد.

روایاتی که در «غایة المرام» در این مسئله نقل شده است مجموعاً هفتاد و پنج

روایت است[1]. چهل و یک روایت آن[2] از طریق عامّه است و منتهی می‌شود به امّ سلمه و عائشه و ابو سعید خُدری و سعد بن وقّاص و واثلة بن أسْقَع و أبی الْحَمْراء و ثَوْبان غلام حضرت رسول اکرم و عبد اللَه بن جعفر و علیّ بن أبی‌طالب علیه السّلام و حضرت امام حسن علیه السّلام. و آنها را بزرگان از محدّثین و اکابر از علماء و مفسّرین خود با سلسله سندهای صحیح و موثّق تخریج کرده و در کتب خود آورده‌اند، از جمله «صحیح مسلم» و «صحیح ترمذی» و «صحیح بخاری» و «مسند احمد حنبل» و «مسند طیالسی» و «سنن بیهقی» و «مستدرک حاکم» و تفسیر «الدّرّ المنثور» سیوطی و «تفسیر طبری» و «تفسیر ابن کثیر» و «مجمع الزوائد» هیثمی و «الصواعق المحرقة» ابن حجر و «ذخایر العقبی» محبّ الدین طبری و «مشکل الآثار» طحاوی و «تهذیب التهذیب» و «الرّیاض النّضرة» و «فرائد السّمطین» حموینی و «اُسْدُ الغابة» ابن اثیر و «کنز العمّال» ملاّ علی متّقی و «خصائص» نسائی و «مقتل»

---

[1] «غایة المرام» ص ۲۸۱ تا ص ۳۰۰.

[2] همان.

خوارزمی و «مناقب» خوارزمی و «نظم درر السّمطین» زرندی و «ینابیع المودّة» قندوزی و «فصول المهمّة» ابن صبّاغ مالکی و «کفایة الطالب» گنجی شافعی و «مناقب» ابن المغازلی و «شواهد التّنزیل» حاکم حَسکانی و «مطالب السّئول» محمّد بن طلحه و «تذکرة خواصّ الاُمّة» سبط ابن جوزی و «الشّرَفُ المُؤبّد» یوسف بن اسماعیل نبهانی و «رشفة الصّادی» ابی بکر بن شهاب الدین علوی و «اسبابُ النزول» واحدی و «تفسیر الثّعلبی».

و سی و چهار روایت آن[1] از طریق خاصّه است و منتهی می‌شود به حضرت امیرالمؤمنین و امام حسن و حضرت باقر و حضرت صادق و حضرت رضا علیهم السّلام و امّ سلمة و ابو ذر و ابی لیلی و أبو الأسود الدّؤِلی و عمرو بن میمون الاَودی و سعد بن ابی وقّاص و بزرگان اصحاب حدیث مانند کلینی و صدوق در «امالی» و شیخ طوسی در «امالی» و «تفسیر علیّ بن ابراهیم» و «تفسیر برهان» و «تفسیر مجمع البیان» و «تفسیر ابو الفتوح» و «تفسیر بیان

---

[1] همان.

السّعادة» و «تفسیر منهج الصادقین» و «تفسیر المیزان» علاّمهٔ طباطبائی مدّ ظلّه و «تفسیر صافی» و مجلسی در «بحار» و محدّث قمّی در «سفینة البحار» و بسیاری دیگر از کتب حدیث و تفسیر و کتب مناقب ذکر کرده‌اند.

باری تمام این کتبی که از اهل سنّت و از شیعه ذکر شد همگی آیهٔ تطهیر را منحصراً در حقّ پنج تن آل عبا می‌دانند، اوّل آنها محمّد مصطفی صلّی اللَه علیه و آله و سلّم و وصیّش و در حکم جان و نفسش به مدلول آیهٔ قرآن حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام و دخترش سیّدهٔ زنان بهشت فاطمهٔ زهرا علیهما السّلام و دو ریحانه و دو سبطش دو آقای جوانان بهشت حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السّلام.

این آیهٔ واضح الدّلالة فقط دربارهٔ این پنج تن معصوم آمده و در زیر این آسمان کبود اَحَدی از بنی آدم با آنها شریک نشده و نتوانسته است در زیر کساء با آنان گرد آید.

جلال الدین سیوطی در تفسیر «الدّرّ المنثور» بیست روایت از طرق مختلفهٔ عامّه ذکر می‌کند که

مراد از اهل بیت در این آیهٔ مبارکه این پنج نفرند لا غیر.

و ابن جریر طبری در «تفسیر» خود همان طور که از کتاب «الشرف المُؤَبّد» نقل شده است پانزده روایت با سندهای مختلف ذکر می‌کند و در همهٔ آنها اهل بیت را منحصراً به این پنج تن قرار داده‌اند و برای این معنی همین بس که خود حضرت رسول اللَه فرموده‌اند: **أُنْزِلَتْ هَذِهِ الآيَةُ فِی خَمْسَةٍ: فِیَّ وَ فِی عَلِیٍّ والْحَسَنِ والْحُسَيْنِ وَ فاطِمَةَ**: و این روایت را از رسول خدا ابن جریر و طبرانی با سندهای خود ذکر کرده و نبهانی در کتاب «الشّرف المُؤَبّد» آورده و ابن حجر هیتمی در «الصواعق المحرقة»[1] ذکر کرده‌اند[2].

امام احمد حنبل از ابو سعید خدری در تفسیر این آیه گفته است: اِنَّها نَزَلَتْ فِی خَمْسَةٍ: النَّبِیَّ وَ عَلِیٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ[3].

---

[1] «الصواعق المحرقة» ص ۸۵.

[2] «الفصول المهمّة» شرف الدین ط نجف ص ۲۰٤ و نیز در «غایة المرام» ص ۲۸۸ بعنوان حدیث پانزدهم از «تفسیر ثعلبی» با سند خود از اعمش از عطیّه از ابو سعید خدری از رسول خدا روایت کرده است و در تفسیر «الدرّ المنثور» ج ۵ ص ۱۹۸ و در «کفایة الطالب» گنجی ص ۳۷٦ آورده است.

[3] «الصواعق المحرقة» ص ۸۵ و «الدرّ المنثور» ج ۵ ص ۱۹۸ و «ینابیع

و در کتاب «اسباب النّزول» واحدی و «تفسیر ثعلبی» از ابو سعید خدری این روایت را تخریج کرده‌اند[1].

و تمام مذاهب اسلام از شیعه و سنّی متّفق‌اند که چون رسول خدا احساس رحمت نمودند اهل بیت را که این پنج نفر باشند در زیر کساء جمع نموده و کساء را به روی آنها انداختند و از خدا طلب رحمت کردند و عرض کردند:

«بار پروردگارا برای هر پیغمبری اهل بیتی است و اینان اهل بیت من‌اند، اینها آل محمّدند، صلوات و برکات خود را بر محمّد و آل محمّد بفرست به درستی که تو حمید و مجید هستی». و امّ سلمه کساء را بالا زد و گفت: یا رسول اللَه من هم وارد شوم؟ حضرت فرمود: نه وارد نشو اینجا جای تو نیست و لیکن تو بر خیر خواهی بود. در این حال حضرت رسول اللَه دست خود را از گوشهٔ کساء بیرون آورده و به سوی آسمان بلند کرد و عرض کرد: «خدایا این اهل بیت مرا از هر رجسی پاکیزه

المودّة» ص ۱۰۸ و «نظم دُرَر السّمطین» ص ۲۳۸.

[1] «الفصول المهمّة» ص ۲۰٤.

بدار و آنها را به مقام طهارت مطلقه برسان» که ناگهان این آیهٔ مبارکه را جبرائیل امین نازل کرد: ﴿إِنَّما يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾.

احادیث اهل سنّت و شیعه راجع به شأن نزول آیهٔ تطهیر

ما در اینجا بعض از این روایات را که از طریق شیعه و سنّی روایت شده ذکر می‌کنیم و سپس در مُفاد و مفهوم این آیه بحث می‌نمائیم.

حدیث اول: عبد اللَه بن احمد حنبل با سلسله سند خود از عطاء ابن ابی ریاح از امّ سَلَمه روایت کند که: كانَ امُّ سَلَمَةَ تَذْكُرُ اَنَّ النَّبِىَّ كانَ فِى بَيْتِها فَاَتَتْهُ فاطمه عليه‌السّلام بِبُرْمَةٍ فيها حَرِيرَةٌ فَدَخَلَتْ بِها عَلَيْهِ، قَالَ: اُدْعى لِى زَوْجَكِ وَابْنَيْكِ، قَالَ: فَجاء عَلِىٌّ وَ حَسَنٌ وَ حُسَيْنٌ فَدَخَلُوا وَ جَلَسُوا يَأكُلُونَ مِنْ تِلْكَ الْحَرِيرَةِ وَ هُوَ وَ هُمْ عَلَى مَنامٍ لَهُ عَلَى دُكّانٍ تَحْتَهُ مَعَهُ كِساءٌ خَيْبَرِىٌّ، قَالَتْ: وَ اَنَا فِى الْحُجْرَةِ اُصَلّى، فَاَنْزَلَ اللهُ تَعالَى هَذِهِ الآيَةَ: ﴿إِنَّما يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾. قَالَتْ: فَاَخَذَ فَضْلَ الْكِسَاءِ وَ كَسَاهُمْ

بِهِ ثُمَّ اَخْرَجَ يَدَهُ فَاَلْوَى بِهَا اِلَى السَّماءِ وَ قَالَ: **هَؤُلاءِ اَهْلُ بَيْتِى وَ خاصَّتِى، اللّهُمَّ فَاَذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهيراً.** قَالَتْ: فَاَدْخَلْتُ رَأسِيَ الْبَيْتَ وَ قُلْتُ: اَنَا مَعَكُمْ يا رَسُولَ اللهِ؟ قَالَ: اِنَّكِ اِلَى خَيْرٍ اِنَّكِ اِلَى خَيْرٍ[1].

و عين اين حديث را احمد حنبل با دو سند

---

[1] «غاية المرام» ص ۲۸۷ حديث دوّم و نيز در «غاية المرام» ص ۲۸۸ به عنوان حديث شانزدهم از ثعلبى با اسناد خود از امّ سلمه آورده است، و نيز در «غاية المرام» ص ۲۹۱ حديث سى و هفتم از «فصول المهمّة» ابن صبّاغ مالكى آورده است. و همين خبر را با مختصر اختلافى در لفظ در «غاية المرام» ص ۲۹۵ حديث چهاردهم از تفسير قرآن محمّد بن عبّاس ماهيار شيعى با سلسله سند شيعه از امّ سلمه آورده است، و نيز در «غاية المرام» ص ۲۹۵ حديث هفدهم از محمّد بن عباس ماهيار از امّ سلمه و به عنوان حديث بيستم از «امالى» شيخ طوسى از امّ سلمه و به عنوان حديث بيست و يكم نيز از «امالى» شيخ طوسى با سند ديگر از امّ سلمه آورده است. و نيز در «غاية المرام» ص ۲۹۹ حديث سى‌ام از ابو على طبرسى از تفسير ابو حمزة ثمالى از امّ سلمه آورده است، و در «ذخائر العقبى» ص ۲۲ و ص ۲۳ از «معجم» ابن قبائى آورده است و نيز چندين روايت ديگر از ترمذى در ص ۲۱ آورده است. و در پاورقى از ص ۲۰۵ «فصول المهمّه» گويد: اين حديث را احمد حنبل در ص ۲۹۲ از جزء ششم «مسند» آورده و واحدى در تفسير اين آيه از كتاب «اسباب النزول» ص ۲٦۷ و ابن جرير در تفسير خود و ابن المنذر و ابن ابى حاتم و ابن مردويه و طبرانى آورده‌اند. و در «الدّرّ المنثور» ج ۵ ص ۱۹۸ از ابن جرير و ابن منذر و ابن ابى حاتم و طبرانى و ابن مردويه آورده. و در «ينابيع المودّة» ص ۱۰۷ مختصراً و در «نظم درر السّمطين» ص ۲۳۸ با مختصر اختلافى در لفظ، و «فصول المهمّة» ابن صبّاغ ص ۸ با مختصر اختلافى در لفظ و در «مناقب» ابن المغازلى ص ۳۰٤ مختصراً و در «مطالب السّئول» ص ۸ آورده است.

دیگر از ابو سلمه[1] و از شهر بن حوشب[2] از امّ سلمه روایت کرده است.

امّ سلمه گوید: «حضرت رسول اکرم صلّی اللَه علیه و آله و سلّم در اطاق من بودند حضرت فاطمه علیها السّلام وارد و با خود حریره‌ای را برای حضرت رسول اللَه مهیّا نموده و در دیگی سنگی برای پدر آورد. حضرت فرمود: ای فاطمه شوهرت و دو فرزندت را بیاور. حضرت امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السّلام وارد شدند و نشستند همگی از آن حریره خوردند در حالی که حضرت رسول الله با آنها روی بالینی (دوشکی) که بر روی تختی که خوابگاه آن حضرت بود نشسته بودند، و با آن حضرت یک کساء خیبری بود. امّ سلمه گوید: و من در آن حجره که در گوشهٔ اطاق بود مشغول نماز خواندن بودم خداوند این آیه را فرستاد که: «خدا فقط اراده‌اش چنین تعلّق گرفته که

---

[1] «غایة المرام» ص ۲۸۷ حدیث سوّم، و در پاورقی ص ۲۰۵ از «فصول المهمّة» گوید: این حدیث را احمد حنبل در ص ۳۲۳ از جزء ششم از «مسند» خود آورده و ثعلبی در تفسیر آورده است.

[2] «غایة المرام» ص ۲۸۷ حدیث چهارم.

از شما خاندان نبوّت هرگونه رجس و آلایش را ببرد و شما را از عیب معنوی پاک و منزّه گرداند». امّ سلمه گوید: من سر خود را داخل اطاق کردم و گفتم: من نیز با شما هستم ای رسول خدا؟ فرمود: تو بر خیر خواهی بود، تو بر خیرخواهی بود».

حدیث دوّم ـ عبد اللَه احمد حنبل از پدرش با سند خود از شهر بن حوشب از امّ سلمه روایت کرده است که: اِنَّ رَسُولَ اللَهِ قَالَ لِفاطِمَةَ: **اِیتینِی بِزَوْجِكِ وَابْنَیْكِ،**

فَجاءَتْ بِهِمْ، فَاَلْقَى عَلَيْهِمْ كِساءً فَدَكِيّاً، قَالَتْ: ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَيْهِمْ وَ قَالَ: **اللّهُمَّ هَؤُلاءِ آلُ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْ صَلَواتِكَ وَ بَرَكاتِكَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ اِنَّكَ حَميدٌ مَجيدٌ.** قالَتْ اُمُّ سَلَمَةَ: فَرَفَعْتُ الْكِسَاءَ لاَدْخُلَ مَعَهُمْ فَجَذَبَهُ مِنْ يَدِى وَ قَالَ: **اِنَّكِ عَلَى خَيْرٍ**[1].

امّ سلمه گويد: «رسول خدا به فاطمه فرمود: شوهر و دو پسرت را بياور، حضرت فاطمه آنها را آورد، حضرت به روى آنها كساى فدكى خود را كشيد و سپس دست خود را بر بالاى سر آنها گرفت و عرض كرد: بار پروردگار من! اينها آل محمّدند، بركات و صَلَوات خود را بر محمّد و آل محمّد بفرست، حقّاً كه تو پسنديده و مورد ستايش و حمد و عالى مرتبه هستى. امّ سلمه گويد: من گوشه كساء را بالا زدم كه در ميان آنها وارد شوم حضرت كساء را از دست من كشيدند و گفتند: تو بر خير هستى».

حديث سوّم ـ ثعلبى با سلسله سند متّصل خود

---

[1] «غاية المرام» ص ٢٨٨ حديث نهم و «ذخائر العقبى» از دولابى ص ٢١ و «الصواعق المحرقة» ص ٨٥ و «الدرّ المنثور» ج ٥ ص ١٩٨ و «كنز العمّال» ج ٧ ص ٢٠٤ و «اسد الغابة» ج ٤ ص ٢٩ با مختصر اختلافى در لفظ ـ «كفاية الطالب» گنجى ص ٣٧٢.

از اسماعیل فرزند عبد اللَه بن جعفر از پدرش عبد اللَه بن جعفر روایت کرده که گفت: لَمّا نَظَرَرَسُولُ اللَه اِلَی اِلَهٍ[1] جَمَّةٍ هابِطَةٍ مِنَ السَّماءِ قَالَ: **مَنْ تَدَعُ** ـ مَرَّتَيْنِ ـ؟ قَالَتْ زَيْنَبُ: اَنَا يَا رَسُولَ اللَهِ، فَقَالَ: **اُدْعی لِی عَلِيًا وَ فاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ،** قَالَ: فَجَعَلَ حَسَناً عَنْ يَمينِهِ وَ حُسَيْناً عَنْ شِمالِهِ وَ عَلِيًّا وَ فاطِمَةَ تِجاهَهُ ثُمَّ غَشّاهُمْ كِساءً خَيْبَرِيّاً ثُمَّ قَالَ: **اِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ اَهْلاً وَ هَؤُلاَءِ اَهْلُ بَيْتِی،** فَاَنْزَلَ اللَهُ عزّوجلّ: ﴿إِنَّما يُرِيدُ الله لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾.

فَقالَتْ زَيْنَبُ: يا رَسُولَ اللَهِ اَلاَ اَدْخُلُ مَعَكُمْ ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَهِ: **مَكانَكِ فَاِنَّكِ اِلَی خَيْرٍ اِنْ شاءَ اللَهُ**[2].

«چون حضرت رسول خدا دیدند که فیض

---

[1] إِلَة بر وزن عِدة اصلش وأل بوده است بر وزن وعد از مادّه وَأَل ـ وَألاً بمعنی طلب نجات نمودن است، بنابراین اِلَة به معنی نجات و فیض و رحمت است کما آنکه در بعضی از روایات وارد است که لمّا نظر الی الرحْمة هابطةً ـ الحدیث. و شاید در اصل مَن نَدعُ بوده است و تصحیفاً من تدعُ ضبط گردیده، بلکه ظاهراً من یدعو بوده است چنانچه در بعضی دیگر از نسخ حدیث است.

[2] «غایة المرام» ص ۲۸۹ حدیث هجدهم و در «مستدرک» حاکم ج ۳ ص ۱٤۷ با مختصر اختلافی در لفظ آورده است، و نیز در «غایة المرام» ص ۲۹۰ حدیث سی و سوّم از حموینی نقل شده است. و در «ینابیع المودّة» ص ۱۰۸ این روایت را از زینب با مختصر اختلافی در لفظ آورده است ـ «شواهد التنزیل» ج ۲ ص ۳۲ و ص ۳۳.

رحمت و عنایات فراوان از آسمان فیض در حال پائین آمدن است فرمودند: کیست اینجا، کیست اینجا؟ زینب (دخترِ امّ سلمه (زوجهٔ آن حضرت) می‌گوید: گفتم: من هستم ای پیامبر خدا، آن حضرت فرمود: علی و فاطمه و حسن و حسین را فوراً به سوی من بخوان، چون آمدند حضرت، حسن را در طرف راست و حسین را در طرف چپ و علی و فاطمه را در مقابل خود نشانده و سپس کساء خیبری را بر روی سر همه انداخت و فرمود: از برای هر پیغمبری اهل بیتی است و اینان اهل بیت من‌اند، خداوند عزوجل این آیه را فرستاد: «خداوند می‌خواهد که فقط از شما خاندان و اهل بیت رسالت هرگونه پلیدی و زشتی را ببرد و از هر عیب پاک و پاکیزه نگهدارد». زینب گفت: یا رسول اللَه! اجازه دارم که من هم با شما در زیر کساء وارد شوم؟ حضرت فرمود: بر جای خود باش، عاقبت تو به خیر خواهد بود ان شاء اللَه».

حدیث چهارم ـ حمیدی گوید: شصت و چهارمین حدیث از احادیثی که دو «صحیح» بخاری و

«صحیح» مسلم بر آن اتّفاق دارند از مسند عائشة از مصعب بن شیبه از صفیّه دختر شیبه از عائشه روایت است که: خَرَجَ النَّبِیُّ صلّی اللَه علیه و آله و سلّم ذاتَ غُدْوَةٍ وَ عَلَیْهِ مِرْطُ مُرَحَّلٌ[1] مِنْ شَعْرٍ اَسْوَدَ، فَجَاءَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ فَاَدْخَلَهُ، ثُمَّ جاءَ الْحُسَیْنُ فَاَدْخَلَهُ، ثُمَّ جَاءَتْ فَاطِمَةُ فَاَدْخَلَهَا، ثُمَّ جَاءَ عَلِیٌّ فَاَدْخَلَهُ، ثُمَّ قَالَ: ﴿إِنَّما یُرِیدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً﴾. وَ لَیس لمصعب بن شیبة عن صفیّة بنت شیبة فی مسند من الصحیحین غیر هذا[2].

عائشه گوید: «صبحگاهی حضرت رسول اکرم صلّی اللَه علیه و آله و سلّم از منزل خارج شدند

---

[1] مِرْطْ به معنای کساء و حولهٔ غیر دوخته است. مُرَحَّل: یعنی نقوش رحال ابل یعنی جهاز شتران بر آن بود، و بعضی مُرَجّل نوشته‌اند از مادّه مِرجَل یعنی دیگ و بنابراین مفاد، آن می‌شود که در آن حُلّه نقش‌های دیگ را یافته بودند.

[2] «غایة المرام» ص ۲۸۹ حدیث بیست و دوّم. و این حدیث را نیز در «غایة المرام» ص ۲۸۸ حدیث یازدهم از «صحیح» بخاری از صفیّه دختر شیبه از عائشه نقل می‌کند، و نیز از «صحیح مسلم» با سند خود از صفیّه دختر شیبه از عائشه در ص ۲۸۸ به عنوان حدیث دوازدهم نقل می‌کند ـ «ینابیع المودّة» ص ۱۰۷ از «صحیح مسلم» و از حاکم در «مستدرک» ـ «کفایة الطالب» گنجی ص ۳۷۳، «مطالب السّئول» ص ۸، «شواهد التنزیل» ج ۲ ص ۳۳ و ص ۳۵ و ص ۳٦ و ص ۳۷.

(شاید مراد آن باشد که از منزل من خارج شده و به منزل امّ سلمه رفتند) و بر دوش آن حضرت یک حُلّه سیاه رنگ از مو بود که در روی آن نقش‌های جهاز شتر بود. پس حضرت امام حسن آمدند حضرت او را در زیر حلّه برد و پس از آن امام حسین آمدند او را نیز زیر حلّه برد و سپس فاطمه آمد او را نیز داخل نمود و بعد از آن علی آمد او را نیز داخل کرد، آنگاه فرمود: «خدا چنین می‌خواهد که فقط از شما اهل بیت پیغمبر هرگونه آلودگی را ببرد و شما را پاک و مبرّای از هرگونه عیبی بنماید». و سپس حمیدی راوی این روایت گوید: مصعب بن شیبه از صفیّه دختر شیبه غیر از همین یک روایت را در مسند عائشه از «صحیح» مسلم و «صحیح» بخاری نیاورده است.

حدیث پنجم ـ مفاد همین روایت را در جزو سوم از کتاب «جمع بین صحاح ستّة» در باب مناقب الحسن و الحسین از «صحیح» ابی داود که همان «سنن» اوست با همان سند سابق الذکر از صفیّه بنت

شیبه روایت کند[1].

حدیث ششم ـ در کتاب جمع بین صحاح ششگانهٔ اهل تسنّن که عبارت است از «مُوَطّأ» مالك بن انس اصبحی و «صحیح» مسلم و «صحیح» بخاری و «سنن» ابو داود سجستانی و «صحیح» ترمذی و نسخهٔ کبیره از «صحیح» نسائی که تألیف شیخ ابو الحسن رزین بن معاویة العبدری السرقسطی الاندلسی است از «صحیح» ابو داود سجستانی که همان کتاب «سنن» اوست در تفسیر این آیهٔ مبارکه: ﴿إِنَّما يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ از عائشة روایت می‌کند که: خَرَجَ رَسُولُ اللهِ صلّى الله عليه و آله و سلّم وَ عَلَيْهِ مِرْطٌ مُرَحَّلٌ مِنْ شَعْرٍ أَسْوَدَ فَجاءَ اَلْحَسَنُ فَأَدْخَلَهُ، ثُمَّ جاءَ الْحُسَيْنُ فَأَدْخَلَهُ، ثُمَّ جاءَتْ فاطِمَةُ فَأَدْخَلَها، ثُمَّ جاءَ عَلِيٌّ فَأَدْخَلَهُ، قَالَ: ﴿إِنَّما يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾.

---

[1] «غاية المرام» ص ۲۸۹ حدیث بیست و پنجم. و مسلم در «صحیح» خود باب فضائل اهل بیت النبی ج ۷ ص ۱۳۰ و بیهقی در «سنن» ج ۲ ص ۱۴۹ و «تفسیر» طبری در تفسیر آیه ج ۲۲ ص ۵ و حاکم در «مستدرک» ج ۳ ص ۱۴۷ و تفسیر «الدرّ المنثور» ج ۵ ص ۱۹۸ و «تفسیر ابن کثیر» ج ۳ ص ۴۸۵.

قَالَ: وَ عَنْ اُمَّ سَلَمَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ: اِنَّ هَذِهِ الْاَيَةَ نَزَلَتْ فِى بَيْتِها ﴿إِنَّما يُرِيدُ اللهَ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾. قَالَتْ: وَ اَنَا جالِسَةٌ عِنْدَ الْبَاب، فَقُلْتُ:

يَا رَسُولَ اللهِ اَلَسْتُ مِنْ اَهْلِ الْبَيْتِ ؟ فَقَالَ: **اِنَّكَ اِلَى خَيْرٍ اِنَّكَ مِنْ اَزْواجِ رَسُولِ اللهِ،** قَالَتْ: وَ فِى الْبَيْتِ رَسُولُ اللهِ وَ عَلِىٌّ وَ فاطِمَةُ وَ حَسَنٌ وَ حُسَيْنٌ، فَجَلَّلَهُمْ بِكِسَاءٍ وَ قَالَ: **اللّهُمَّ هَؤُلاَءِ اَهْلُ بَيْتِى فَاَذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً**[1].

عائشه می‌گوید: «حضرت رسول اللَه صلّى اللَه عليه و آله و سلّم خارج شدند در حالی که یک حُلّهٔ سیاه موئین که بر آن نقوشی از جهازهای شتر بود بر دوش داشت. پس حسن آمد او را در زیر حلّه داخل کرد و حسین آمد و او را داخل کرد و پس از آن فاطمه آمد او را نیز داخل کرد و سپس علی آمد او را نیز داخل کرد و فرمود: خدا می‌خواهد فقط از شما خاندان رسالت هر گونه آلایش و رجسی را بزداید و از هر گونه عیب و آلودگی پاکیزه و مبرّیٰ دارد».

و از امّ سلمه زوجهٔ رسول خدا حکایت شده که این آیه در اطاق او نازل شده است. امّ سلمه

---

[1] «غاية المرام» ص ۲۸۹ حديث بيست و سوّم، و «ذخائر العقبى» ص ٢٤ مختصراً از احمد حنبل و مسلم، و «الدّرّ المنثور» ج ۵ ص ۱۹۸، و حديث عائشه را در «كفاية الطالب» گنجى ص ٣٧٤ آورده است.

می‌گوید: من در هنگام نزول آیهٔ تطهیر در کنار در اطاق نشسته بودم و عرض کردم: ای رسول خدا آیا من از اهل بیت نیستم؟ فرمود: عاقبت تو به خیر خواهد بود، تو از زنهای پیمبری.

ام سلّمه گوید: در آن اطاق فقط رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین بودند. حضرت بر روی همه کسائی را پوشانیدند و عرض کردند: بار پروردگار من اینان اهل بیت من‌اند آنها را از هر آلودگی منزّه گردان و آنها را به مقام طهارت مطلقه برسان.

حدیث هفتم ـ از تفسیر ثعلبی در تفسیر آیهٔ مبارکهٔ طه از حضرت صادق علیه السّلام روایت است که فرمود: «طه» طَهارَةُ اَهْلِ بَیْتِ مُحَمَّدٍ صلّی اللَه علیه و آله و سلّم، ثُمّ قَرَأ: ﴿إِنَّما یُرِیدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً﴾[1].

حضرت صادق علیه السّلام فرمود: «طه طهارت اهل بیت محمّد صلّی اللَه علیه و آله و سلّم

[1] «غایة المرام» ص ۲۸۸ حدیث سیزدهم.

است و سپس آیه تطهیر را حضرت به عنوان دلیل و شاهد قرائت فرمود».

حدیث هشتم ـ ثعلبی با اسناد خود از عموزادهٔ عوام بن حوشب که او را

مجمع گویند روایت کند، مجمع گوید: دَخَلْتُ مَعَ اُمِّی عَلَی عائِشَةَ فَسَأَلَتْهَا اُمِّی قَالَتْ: رَأیتُ خُرُوجَكِ یَوْمَ الْجَمَلِ؟ قَالَتْ: اِنَّهُ کَانَ هَذَا مِنَ اللهِ تَعالَی، فَسَأَلَتْهَا عَنْ عَلِیٍّ فَقالَتْ: سَأَلْتِنِی عَنْ اَحَبِّ النَّاسِ کانَ اِلَی رَسُولِ اللهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم وَ لَقَدْ رَأیْتُ عَلیّاً وَ فَاطِمَةَ وَ حَسَناً وَ حُسَیْناً وَ قَدْ جَمَعَ رَسُولُ اللهِ لغوف[1] عَلَیْهِمْ ثُمَّ قَالَ: **اللّهُمَّ هَؤُلاَءِ اَهْلُ بَیْتِی وَ خَاصَّتِی فَاَذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهیراً.** قَالَتْ: قُلْتُ: یَا رَسُولَ اللهِ اَنَا مِنْ اَهْلِكَ؟ فَقَالَ: **تَنَحّی فَاِنَّكَ اِلَی خَیْرٍ**[2].

مجمع گوید: «با مادرم به نزد عائشه رفتیم، مادرم گفت: دیدم که روز واقعه جمل بر امیرالمؤمنین علیه السّلام خروج کردی؟ عائشه گفت: این تقدیری از ناحیه خدای تعالی بود. مادرم دربارهٔ علی سؤال کرد. عائشه در پاسخ گفت: از محبوب‌ترین مردم در نزد رسول خدا از من سؤال

---

[1] معنای لغوف مفهوم نشد ولی در «شواهد التنزیل» وارد است که: التفّ علیهم بثوبه، و التفع علیهم بثوب، و جمع رسول اللَه بثوب علیهم.

[2] «غایة المرام» ص ۲۸۸ حدیث هفدهم، و «شواهد التنزیل» ج ۲ ص ۳۷ از جمیع بن عمیر با مختصر اختلاف لفظی و ص ۳۸ و ص ۳۹.

کردی؛ سوگند به خدا دیدم علی را و فاطمه را و حسن و حسین را که همه را رسول خدا دور هم جمع کرده بود و پوشش به روی آنان کشیده بود و سپس گفت: «بار پروردگارا اینان اهل بیت من و خاصّهٔ من هستند از آنها هرگونه رجس و پلیدی را بزدا و پاکیزه و طاهر گردان طاهر کردنی». من گفتم: ای رسول خدا! من از اهل تو نیستم؟ فرمود: دور شو از ما، تو به خیر هستی».

حدیث نهم ـ ثعلبی با سلسله سند خود از شدّاد بن عمّار روایت کند که گوید: من وارد شدم بر واثلة بن اسقع و نزد او جماعتی بودند پس سخن از علی به میان آمد، آن جماعت همگی او را سبّ و شتم کردند من هم او را شتم کردم. واثله گفت: می‌خواهی خبر بدهم تو را به چیزی که از رسول خدا شنیدم؟ قَالَ: اَتَیْتُ فاطِمَةَ صَلَواتُ اللهِ عَلَیْها اَسْأَلُها عَنْ عَلِیٍّ فَقالَتْ: **تَوَجَّهَ اِلَی رَسُولِ اللهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم** فَجَلَسْتُ فَجاءَ رَسُولُ اللهِ وَ مَعَهُ عَلِیٌّ وَ حَسَنَ وَ حُسَیْنٌ کُلُّ واحِدٍ مِنْهُما آخِذٌ بِیَدِهِ حَتَّی دَخَلَ، وَ اَدْنَی عَلیّاً وَ فَاطِمَةَ فَاَجْلَسَهُما بَیْنَ یَدَیْهِ وَ اَجْلَسَ حَسَناً وَ حُسَیْناً کُلَّ واحِدٍ مِنْهُما عَلَی فَخِذِهِ

ثُمَّ لَفَّ عَلَيْهِمْ ثَوْبَهُ ـ اَوْ قَالَ: كَساهُ ـ ثُمَّ تَلاهَذِهِ الْاَية:

﴿إِنَّما يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ

الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾. ثُمَّ قَالَ: **اللّهُمَّ هَؤُلاَءِ اَهْلُ بَيْتِى وَ اَهْلُ بَيْتِى**[1].

واثلة می‌گوید: «نزد فاطمه علیها السّلام رفتم و از علی جویا شدم. فرمود: نزد رسول خدا رفته است. من نشستم تا آنکه رسول خدا با علی آمدند، و حضرت رسول دست حسن و حسین را گرفته بودند؛ حضرت داخل در منزل شدند و علی را نزد خود خواندند و فاطمه را نیز نزد خود خواندند و آن دو را در مقابل خود نشاندند و حسن و حسین را به روی رانهای خود نشانده و لباس خود، یا کسای خود را به روی آنان کشیدند و سپس آیه تطهیر را تلاوت کردند و عرض نمودند: بار پروردگارا اینان اهل بیت من‌اند، اینان اهل بیت من‌اند».

و این روایت را احمد حنبل در «مسند» خود

---

[1] «غایة المرام» ص ۲۸۸ حدیث نوزدهم و «ذخائر العقبی» ص ۲۳ مختصراً از ابو حاتم و از احمد حنبل در «مسند»، و در «مستدرک» حاکم ج ۲ ص ٤١٦ و «مشکل الآثار» طحاوی ج ۱ ص ۳۳۵ و «مجمع الزوائد» ج ۹ ص ١٦٧ مختصراً و «الدّرّ المنثور» ج ۵ ص ۱۹۸ و «سنن» بیهقی ج ۲ ص ۱۵۲ و تفسیر «طبری» در تفسیر آیه مربوطه ج ۲۲ ص ٦ و «ینابیع المودّة» ص ۱۰۸ مع اختلاف فی اللفظ و «مناقب» ابن المغازلی ص ۳۰۵ و «تذکرة الخواص» ص ۱۳۳ و «شواهد التنزیل» ج ۲ ص ۳۹ و ایضاً ص ٤١ و ص ٤٥.

بیان کرده با سلسله سند خود و در آخرش دارد که رسول خدا عرض کرد: **هَؤلاَءِ اَهْلُ بَیْتِی، وَ اَهْلُ بَیْتِی اَحَقُّ**[1] . «اینان اهل بیت من‌اند، و اهل بیت من سزاوارترند».

حدیث دهم ـ ابراهیم بن محمّد حموینی در کتاب «فرائد السّمطین فی فضایل المرتضی و البتول و السّبطین» با سلسله اسناد متّصل خود از یوسف بن عبد الحمید روایت کند که قال: قَالَ لِی ثَوْبانُ مَوْلَی رَسُولِ اللَهِ: اَجْلَسَ رَسُولُ اللَهِ صلّی اللَه علیه و آله و سلّم اَلْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنَ عَلی فَخِذَیْهِ وَ فَاطِمَةَ فِی حُجْرِهِ وَ اعْتَنَقَ عَلیّاً علیه‌السّلام ثُمَّ قَالَ: **اللّهُمَّ هَؤُلاَءِ اَهْلُ بَیْتِی**[2].

یوسف بن عبد الحمید گوید: «ثوبان غلام رسول خدا به من گفت: رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم حسن و حسین را به روی دو ران خود نشاند و فاطمه را در دامان خود و دست به گردن علی

---

[1] «غایة المرام» ص ۲۸۷ حدیث اوّل، و نیز با سند دیگر به عنوان حدیث پنجم آورده است. و این حدیث را حاکم در «مستدرک» ج ۳ ص ۱۴۷ آورده و گفته است: هذا صحیح علی شرط الشیخین و لم یخرجاه و اخرجه الذهبی فی «تلخیص المستدرک» و گفته است: صحیح علی شرط مسلم.

[2] «غایة المرام» ص ۲۹۰ حدیث سی و یکم.

انداخت سپس عرض کرد: بار پروردگارا ینان اهل بیت من

هستند».

حدیث یازدهم ـ ابو المؤیّد موفّق بن احمد خوارزمی در کتاب «فضائل علیّ علیه السّلام» با اسناد متّصل خود از عبد الرّحمن بن ابی لیلی، و نیز مرحوم شیخ طوسی در کتاب «امالی» با اسناد متّصل خود از طریق خاصّه از عبد الرّحمن بن ابی لیلی روایت کرده‌اند که او می‌گوید: پدرم گفت: حضرت رسول اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم رایت جنگ را در روز خیبر به دست امیرالمؤمنین علیّ بن أبی‌طالب علیه السّلام سپردند و خداوند به دست او فتح نمود، و در روز غدیر خم او را بر سر پا نگهداشت و به تمام مردم اعلان کرد که او ولیّ و صاحب اختیار هر مرد مسلمان و هر زن مسلمان است، و به او فرمود: تو از من هستی و من از تو هستم، و به او فرمود: تو در راه تأویل قرآن کارزار خواهی نمود همچنان که من درباره تنزیل قرآن جنگ نمودم، و به او فرمود: نسبت تو به من مانند نسبت هارون است به حضرت موسی، و به او فرمود: من صلح دارم با کسی که تو با او صلح داری و جنگ دارم با کسی که تو با او

جنگ داری، و به او فرمود: تو دستاویز محکم ایمانی و تو بعد از من آنچه را که بر امّت مشتبه گردد روشن و مبیّن می‌سازی، و امام و پیشوای هر مرد مؤمن و هر زن مؤمنه، و سرپرست و صاحب اختیار هر مرد مؤمن و هر زن مؤمنه بعد از من هستی، و تو آن کسی هستی که خدا دربارهٔ تو این آیه فرو فرستاد: ﴿وَ اَذانٌ مِنَ اللهِ وَ رَسُولِهِ یَوْمَ الْحَجِّ الْاَکْبَرِ﴾.

و تو هستی که اخذ به سنّت من می‌کنی و از حریم ملّت من دفاع می‌نمائی، و اوّلین کسی هستی که زمین را بر او شکافته گردد، و تو با منی و در وقتی که من کنار حوض باشم تو با منی، و من اوّلین کسی باشم که داخل بهشت گردم و تو نیز با من داخل می‌شوی، و فاطمه و حسن و حسین نیز با من داخل می‌شوند، و خداوند به من امر فرمود که فضل تو را آشکارا کنم، من در میان مردم ایستادم و مأموریّت خود را دربارهٔ تبلیغ تو انجام دادم، و بپرهیز از کینه‌هائی که در دل بعضی از تو مخفی است و بعد از مرگ من آشکار می‌کنند، ایشان را خدا لعنت می‌کند و لعنت کنندگان نیز لعنت می‌کنند.

در این حال حضرت رسول گریه کردند، به

آن حضرت عرض شد: ای رسول خدا علّت گریهٔ شما چیست؟ حضرت فرمود: جبرائیل به من خبر داده است که اُمّت من به او ستم می‌کنند و حقّ او را می‌برند و با او جنگ می‌کنند و فرزندان او را

می‌کشند و بعد از مرگ او به فرزندانش ستم می‌کنند، و جبرائیل به من خبر داده است که در زمان ظهور قائم آنها، این ظلم از بین می‌رود و کلمه عزّت اهل بیت من بالا می‌رود و تمام امّت من در محبّت آنها مجتمع می‌گردند. در آن وقت عیب‌گوی آنها کم است و بدبین به آنها اندک و ثناگوی آنان بسیار است، و این فرج و گشایش در وقتی است که شهرها متغیّر گردد و اوضاع آنها دگرگون شود و بندگان صالح خدا ضعیف و ناتوان گردند و همه از فرج مأیوس شوند، در آن هنگام قائم ظهور کند و در میان آنها ظاهر شود.

پیغمبر فرمود: اسم او اسم من و اسم پدر او اسم پدر من است[1]، و او از فرزندان دختر من است.

---

[1] در صورت صحت و صدور این فقره ممکن است همان طور که صاحب «جنّات الخلود» برای حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام دو اسم به عنوان حسن و عبد اللَه قائل است در اینجا رسول اللَه نام پدر حضرت قائم را به عنوان عبد اللَه ذکر کرده است.
و قاضی شهاب الدّین دولت‌آبادی صاحب کتاب «هدایة السّعدآء» و مولی معین هَرویّ صاحب تفسیر «أسرار الفاتحة» نیز این مطلب را گفته‌اند، و درکتاب «عَبقَریّ الحِسان» (طبع سنگی، ص ٦ از بساط سوّم) نقل کرده است.
و احتمال دارد جملهٔ «و اسم پدر او اسم پدر من است» از جانب بعضی از راویان مخالف در حدیث اضافه شده باشد تا شخص مهدیّ علیه السّلام را بر محمّد بن عبداللَه منصور که یکی از خلفای عبّاسی است تطبیق دهند؛

خداوند حقّ را به آنها ظاهر گرداند و باطل را با شمشیر آنها خمود فرماید، و مردم از آنها پیروی کنند، هم رغبت به آنها داشته باشند و هم از آنان در بیم و هراس. در این حال گریهٔ پیغمبر ساکت شد و فرمود: ای جماعت مؤمنین، بشارت باد شما را به فرج، چون وعده خدا تخلّف ندارد و حکم خدا بازگشت ندارد و اوست خدای حکیم و خبیر، و حقّاً که فتح خدا نزدیک است، **اَللّٰهُمَّ اِنَّهُمْ اَهْلی فَاَذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهیراً**. «خداوندا آنان اهل من هستند، آنها را از آنچه رجس است به نهایت درجه پاکیزه گردان، و آنها را متمتّع گردان و مورد رعایت خود قرار ده و خودت برای آنها باش و آنان را یاری کن و عزّت ده و ذلیل مگردان، و حقیقت مرا در میان آنها باقی گذار، **إِنَّكَ عَلَى مَا تَشاءُ قَديرٌ**[1]».

حدیث دوازدهم ـ خوارزمی موفّق بن احمد با

چنانچه از رسول اللَه صلّی اللَه علیه وآله وسلّم جعل کرده‌اند که: از ماست قائم و از ماست منصور و از ماست سفّاح و از ماست مهدیّ.

[1] این روایت را از خوارزمی در «غایة المرام» ص ۲۹۲ حدیث سی و نهم و از «امالی» طوسی در «غایة المرام» ص ۲۹۶ حدیث بیست و دوّم آورده است.

سند متّصل خود روایت می‌کند از واثلة بن اسقع، قَالَ: لَمَّا جَمَعَ رَسُولُ اللهِ عَلیّاً وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنَ تَحْتَ ثَوْبِهِ قَالِ: **اللّٰهُمَّ قَدْ جَعَلْتَ صَلَواتِكَ وَ رَحْمَتَكَ وَ مَغْفِرَتَكَ وَ رِضْوانَكَ عَلَى اِبْراهیمَ وَ آلِ اِبْراهیمَ، اللّٰهُمَّ اِنَّهُمْ مِنّی وَ اَنَا مِنْهُمْ فَاجْعَلْ صَلَواتِكَ وَ رَحْمَتَكَ وَ مَغْفِرَتَكَ وَ رِضْوانَكَ عَلَیْهِمَ.** قَالَ وَاثِلَةُ: وَ كُنْتُ واقِفاً بِالْبابِ فَقُلْتُ: وَ عَلَیَّ یا رَسُولَ اللهِ بِاَبِی اَنْتَ وَ اُمّی ؟ قَالَ: **اللّٰهُمَّ**

وَ عَلَى وَاثِلَةَ[1].

واثله می‌گوید: «چون رسول خدا علّی و فاطمه و حسن و حسین را در زیر لباس خود جمع کرد عرض کرد: خدایا تو صلوات و رحمت و مغفرت و رضوانت را بر ابراهیم و آل ابراهیم ارزانی داشتی؛ بار پروردگارا این اهل بیت من از من‌اند و من از ایشانم، پس صلوات و رحمت و مغفرت و رضوانت را بر آنان ارزانی دار.

واثله گوید: من نزد در ایستاده بودم، عرض کردم فدایت شود پدر و مادرم ای رسول خدا، بر من هم؟ پیغمبر فرمود: خدایا بر واثله هم».

حدیث سیزدهم ـ محمّد بن یعقوب کلینی با سند خود از حضرت صادق روایت می‌کند، فِی قَوْلِهِ تَعَالِی: ﴿إِنَّما يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾، **يَعْنِی اَلْاَئِمَّةَ وَ وِلاَيَتَهُمْ، مَنْ دَخَلَ فيها دَخَلَ فِی بَيْتِ النَّبِیِّ**.[2]

---

[1] «غاية المرام» ص ۲۹۲ حديث چهلم، و «الصواعق المحرقة» ص ۸٦ و «الدرّ المنثور» ج ۵ ص ۱۹۹ و «ينابيع المودّة» ص ۱۰۸ مع اختلاف فی اللفظ عن امّ سلمة.

[2] «غاية المرام» ص ۲۹۱ حديث اوّل.

حضرت صادق علیه السّلام در تفسیر این آیه فرمودند: «مراد از اهل بیت ائمّه هستند، و مراد از بیت، ولایت آنهاست، کسی که داخل در آن ولایت گردد داخل در خانه پیغمبر شده است».

حدیث چهاردهم ـ ابن بابویه با سند خود از حضرت حسین بن علی سیّد الشّهداء علیهما السّلام روایت می‌کند قَالَ: **دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَهِ فِی بَيْتِ اُمِّ سَلَمَةَ وَ قَدْ نَزَلَتْ هَذِهِ الْاَيَةُ:** ﴿اِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾، **فَقالَ رَسُولُ اللَهِ: يا عَلِيُّ هَذِهِ الْاَيَةُ فيكَ وَ فِی سِبْطَیَّ وَ الْاَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِكَ.** فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَهِ وَ كَمِ الْاَئِمَّةُ بَعْدَكَ؟ قَالَ: اَنْتَ يا عَلِيُّ ثُمَّ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ بَعْدَ الْحُسَيْنِ عَلِيُّ ابْنُهُ وَ بَعْدَ عَلِيٍّ مُحَمَّدُ ابْنُهُ وَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ جَعْفَرٌ ابْنُهُ وَ بَعْدَ جَعْفَرٍ مُوسَى ابنُهُ وَ بَعْدَ مُوسَى عَلِيٌّ ابْنُهُ وَ بَعْدَ عَلِيٍّ مُحَمَّدٌ ابْنُهُ وَ بَعدَ مُحَمَّدٍ عَلِيٌّ ابْنُهُ وَ بَعْدَ عَلِيٍّ الْحَسَنُ ابْنُهُ وَ الْحَجَّةُ مِنْ وُلْدِ الْحَسَنِ، هَكَذَا اَسْماؤُهُمْ مَكْتُوبَةٌ عَلَى سَاقِ الْعَرْشِ، فَسَأَلْتُ اللَهَ تَعَالَى عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ: يا مُحَمَّدُ هَذِهِ الْاَئِمَّةُ

بَعْدَكَ مُطَهَّرُونَ مَعْصُومُونَ، وَ اَعْدَاؤُهُمْ مَلْعُونُونَ[1].

حضرت سیّد الشهداء فرمود: «من برای زیارت جدّم وارد منزل امّ سلمه شدم، و آیه تطهیر در آنجا فرود آمد. حضرت رسول اکرم فرمود: ای علی این آیه دربارهٔ تو و دو نور دیده و دو سبط من است، و دربارهٔ ائمّه از اولاد تو. عرض کردم: ائمّه بعد از شما چند نفرند؟ حضرت فرمود: تو هستی ای علی، و بعد از تو حسن و حسین، و بعد از حسین فرزندش علی، و بعد از علی فرزندش محمّد، و بعد از محمّد فرزندش جعفر، و بعد از جعفر فرزندش موسی، و بعد از موسی فرزندش علی، و بعد از علی فرزندش محمّد، و بعد از محمّد فرزندش علی، و بعد از علی فرزندش حسن، و حجّت عصر از اولاد حسن است، این طور اسامی آنها در ساق عرش نوشته بود. من از خدای تعالی از اینها سؤال کردم، خطاب آمد: ای محمّد اینان ائمّهٔ بعد از تو هستند، همگی پاکیزه شده از جمیع عیوب و همگی معصوم، و دشمنان آنها ملعون می‌باشند».

---

[1] «غایة المرام» ص ۲۹۲ حدیث ششم.

حدیث پانزدهم ـ ابن بابویه با سند متّصل خود از عبد الرّحمن بن کثیر روایت می کند که می گوید: قُلْتُ لاَبِي عَبْدِاللهِ: ما عَنَى اللهُ عَزَّوَجَلَّ بِقَوْلِهِ: ﴿اِنَّما يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾؟ قَالَ: **اَنزَلَتْ فِي النَّبِيِّ وَ اَميرُالْمؤْمِنِينَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ فَاطِمَةَ عليه‌السّلام، فَلَمَّا قَبَضَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ نَبِيَّهُ كانَ اَميرُالْمُؤْمِنِينَ اِماماً ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ وَقَعَ تَأويلُ هَذِهِ الْآيَة:** ﴿وَ أُولُوا الْاَرْحَامِ بَعْضُهُمْ اَوْلَي بِبَعْضٍ فِي كِتابِ اللهِ﴾، **وَ كانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ اِماماً ثُمَّ جَرَتْ فِي الْاَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِالْاَوْصِيَاءِ عليه‌السّلام فَطاعَتُهُمْ طاعَةُ اللهِ وَ مَعْصِيَتُهُمْ مَعْصِيَةُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ**[1].

عبد الرّحمن بن کثیر می‌گوید: «از حضرت صادق علیه السّلام از معنای آیهٔ تطهیر سؤال کردم، حضرت فرمود: این آیه دربارهٔ پیغمبر و امیرالمؤمنین و حسن و حسین و فاطمه علیهم السّلام وارد شده است، و چون خداوند عزّوجلّ پیغمبرش را به سوی خود برد، امیرالمؤمنین امام شد و پس از او حسن و

---

[1] «غایة المرام» ص ۲۹۳ حدیث هفتم.

پس از او حسین و پس از او به تأویل «آیهٔ اولوا الارحام» حضرت علیّ بن الحسین امام شد؛ و پس از او امامت در اولاد اوصیای او نسلاً بعد نسل گردش کرد، پس طاعت آنها طاعت خدا و معصیت آنها معصیت خدای عزّوجلّ است».

و همچنین از ابن بابویه نظیر همین روایت فوق با مختصر اختلافی در لفظ از

جابر جُعفی از حضرت امام محمّد باقر از حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام روایت شده است[1].

حدیث شانزدهم ـ ابن بابویه در «امالی» با سند خود از ابوبصیر روایت می‌کند: قَالَ: قُلْتُ لِلصّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهماالسّلام: مَنْ آلُ مُحَمَّدٍ؟ قَالَ: **ذُرِّيَّتُهُ.** قُلْتُ: مَنْ اَهْلُ بَيْتِهِ؟ قَالَ: **اَلاَئِمَّةُ اَلاَوْصِيَاءُ.** قُلْتُ: مَنْ عِتْرَتُهُ؟ قَالَ: **اَصْحَابُ الْعَباءِ.** فَقُلْتُ: مَنْ اُمَّتُهُ؟ قَالَ: **اَلْمُؤْمِنُونَ اَلَّذينَ صَدَقُوا بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِاللَهِ عَزَّوَجَلَّ، اَلْمُتَمَسِّكُونَ بِالثَّقَلَيْنِ اللَّذَيْنِ اُمِرُوا بِالتَّمَسُّكِ بِهِما كتابِ اللَهِ وَ عِتْرَتِهِ اَهْلِ بَيْتِهِ اَلَّذينَ اَذْهَبَ اللَهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهيراً**[2].

ابو بصیر می‌گوید: «به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: آل محمّد چه کسانند؟ فرمود: ذرّیّهٔ او، عرض کردم: اهل بیت او چه کسانند؟ فرمود: ائمّهٔ اوصیای آن حضرت. عرض کردم: عترت او چه کسانند؟ فرمود: اصحاب عبا. گفتم:

---

[1] «غایة المرام» ص ۲۹۵ حدیث یازدهم.

[2] «غایة المرام» ص ۳۰۰ حدیث سی و دوّم.

امّت او چه کسانند؟ فرمود: مؤمنینی که تصدیق کنند به آنچه که او از جانب خدا آورده است، آنان که تمسّک جویند به دو چیز گرانبها: کتاب خدا و عترت او اهل بیت او که خدا آنها را از هر پلیدی پاک نموده و به مقام طهارت مطلقه رسانیده است».

حدیث هفدهم ـ ابن بابویه در «امالی» از ابو بصیر روایت کند از حضرت صادق علیه السّلام قَالَ: **یَا اباَبَصیرِ، نَحْنُ شَجَرَةُ الْعِلْمِ وَ نَحْنُ اَهْلُ بَیْتِ النَّبِیِّ صلّی اللَه علیه و آله و سلّم وَ فِی دَارِنَا مَهْبَطُ جِبْرائیلَ علیه السّلام، وَ نَحْنُ خُزّانُ عِلْمِ اللَهِ، وَ نَحْنُ مَعادِنُ وَحْیِ اللَهِ، مَنْ تَبِعَنَا نَجَا، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنّا هَلَكَ، حَقّاً عَلَی اللَهِ عَزَّوَجَلَّ**[1].

فرمود: «ای ابو بصیر، ما درخت دانشیم و ما اهل بیت پیغمبریم و خانهٔ ما محلّ نزول جبرائیل است، و ما خزانه‌داران علم خدا هستیم، و ما معدن‌های وحی خدا هستیم. هر کس از ما پیروی کند نجات می‌یابد و هر کس تخلّف ورزد، حقّ است

---

[1] «غایة المرام» ص ۳۰۰ حدیث سی و سوّم.

بر خدای عزّوجلّ که او را هلاک کند».

حدیث هجدهم ـ در «ذخائر العُقبیٰ» از عمر بن اَبی سَلمه که رَبیب یعنی

پسر زن حضرت رسول خدا بود روایت می‌کند،

عَنْ عُمَرَ بْنِ اَبی سَلَمَةَ رَبیبِ رَسُولِ اللهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم: نَزَلَتْ هَذِهِ الْاَیَةُ عَلَی رَسولِ اللهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم ﴿اِنَّمَا یُریدُ اللهُ لیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ﴾ ـ الْاَیة وَ فِی الْبَیْتِ اُمُّ سَلَمَةَ رَضِیَ اللهُ عَنْها فَدَعَا النَّبِیُّ صلّی الله علیه و آله و سلّم فاطِمَةَ وَ حَسَناً وَ حُسَیْناً فَجَلَّلَهُمْ بِکِسَاءٍ وَ عَلِیٌّ خَلْفَ ظَهْرِهِ، ثُمَّ قَالَ: **اللّهُمَّ هَؤُلاَءِ اَهْلُ بَیْتِی فَاَذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهیراً.** قَالَتْ اُم سَلَمَةَ: وَ اَنَا مَعَهُمْ یَا رَسُولَ اللهِ؟ قَالَ: **اَنْتِ عَلَی مَکانِكِ وَ اَنْتِ عَلَی خَیْرٍ**[1].

---

[1] «ذخائر العقبی» ص ۲۱ از ترمذی روایت کرده و گفته است که: حدیث حسن است. و «مشکل الآثار» ج ۱ ص ۳۳۵ و «صحیح ترمذی» ج ۱۲ ص ۸۵ در تفسیر آیه، و «تفسیر طبری» ج ۲۲ ص ۷ و «تفسیر ابن کثیر» ج ۳ ص ٤٨٥ و «ینابیع المودّة» ص ۱۰۷، و گفته است که: در این باب از امّ سلمه و معقل بن یسار و ابو الحمراء و انس بن مالک روایاتی است، و نیز گوید: در «سنن ترمذی» از امّ سلمه نقل است که: انّ النبیّ صلّی اللَه علیه و سلّم جلّل علی الحسن و الحسین و علیّ و فاطمة کساء ثمّ قال: **اللّهمّ هؤلاء أهل بیتی و خاصّتی أذهب عنهم الرجس و طهّرهم تطهیراً.** فقالت امّ سلمة و أنا معهم یا رسول اللّه؟ قال: **قفی فی مکانك انّك الی خیر**. هذا حدیث حسن صحیح و هو أحسن شیء روی فی هذا الباب. و در همین باب از انس و عمر بن ابی سلمه و ابی الحمراء روایت است، و در «شرح کبریت احمر» علاء الدّولة سمنانی گفته است که: اخرج البیهقی و

پسر امّ سلمه که پسر زن رسول خدا است می‌گوید: «این آیه بر رسول خدا نازل شد و امّ سلمه هم در خانه بود. رسول خدا فاطمه و حسن و حسین را فراخواند و علی پشت سر آن حضرت نشسته بود. و کساء به روی آنها کشید و عرض کرد: خدایا اینها اهل بیت من‌اند رجس و آلودگی را از آنها بزدا، و پاکیزه و از عیب مبرّی دار. امّ سلمه گفت: من هم با آنها هستم ای رسول خدا؟ فرمود: به جای خود باش تو به خیر هستی».

حدیث نوزدهم ـ سیوطی از ابن مردویه و خطیب تخریج کرده است عَنْ اَبِی سَعیدٍ الْخُدْرِیِّ ـ رَضِیَ اللَه عَنْهُ ـ قَالَ: کَان یَوْمُ اُمَّ سَلَمَةَ اُمَّ الْمُؤْمِنِینَ ـ رَضِیَ اللَه عَنْهَا ـ فَنَزَلَ جَبْرَئِیلُ علیه‌السّلام عَلَی رَسُولِ اللَهِ صلّی اللَه علیه و آله و سلّم بِهَذِهِ الْاَیَة: ﴿اِنَّمَا یُرِیدُ اللَهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً﴾، قَالَ: فَدَعا رَسُولُ اللَهِ صلّی اللَه علیه و آله و سلّم بِحَسَنٍ وَ حُسَیْنٍ

الحاکم صحّحه نحو حدیث الترمذی عن امّ سلمه. این حدیث را نیز ابن المغازلی در «مناقب» ص ۳۰۳ آورده است ـ «کفایة الطالب» گنجی ص ۳۷۲.

وَ فَاطِمَةَ وَ عَلِيٍّ فَضَمَّهُمْ اِلَيْهِ وَ نَشَرَ عَلَيْهِمُ الثَّوْبَ، وَ الْحِجَابُ عَلَى اُمِّ سَلَمَةَ

مَضْرُوبٌ ثُمَّ قَالَ: **اللّهُمَّ هَؤُلاَءِ اَهْلُ بَيْتِى، اللّهُمَّ اَذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهيراً.** قَالَتْ اُمُّ سَلَمَةَ ـ رَضِىَ اللهُ عَنْهَا ـ: فَاَنَا مَعَهُمْ يَا نَبِىَّ اللهِ؟ قَالَ: **اَنْتِ عَلَى مَكانِكِ وَ اَنَّكِ عَلَى خَيْرٍ**[1].

ابو سعید خُدری گوید: روزی بود که باید رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم در نزد امّ سلمه باشد، جبرائیل بر رسول خدا نازل شد و آیهٔ تطهیر را آورد. رسول خدا حسن و حسین و فاطمه و علی را به سوی خود خواند و همه را به خود چسبانید و لباسی به روی همه کشید، و امّ سلمه در پشت پرده بود، سپس رسول خدا عرض کرد: بار پروردگارا اینها اهل بیت من‌اند آنها را به مقام طهارت مطلقه برسان. امّ سلمه می‌گوید: عرض کردم: من هم با آنها هستم ای رسول خدا؟ فرمود: بر جای خود باش و حال تو نیک است».

حدیث بیستم ـ محبّ الدین طبری از «مسند» احمد حنبل و از دولابی تخریج کرده است از امّ سلمه: قالَتْ:

---

[1] «الدّرّ المنثور» ج ۵ ص ۱۹۸، «مناقب» ابن المغازلی ص ۳۰٤ مع اختلاف لفظی. در «شواهد التنزیل» حسکانی از ص ۲۲ تا ص ۲٦ چندین روایت با سندهای مختلف از ابو سعید خدری نقل می‌کند.

بَيْنَما رَسُولُ اللهِ صلّى الله عليه و آله و سلّم فِى بَيْتِهِ يَوْماً اِذْ قَالَتِ الْخَادِمُ[1]: اِنَّ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ بِالسُّدَّةِ، قَالَتْ: فَقَالَ لِى: **قُومى فَتَنَحَّى عَنْ اَهْلِ بَيْتِى**، قَالَتْ: فَقُمْتُ فَتَنَحَّيْتُ فِى الْبَيْتِ قَرِيباً فَدَخَلَ عَلِىٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ مَعَهُمْ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ هُمَا صَبِيّانِ صَغِيرانِ، فَاَخَذَ الصَّبِيَّيْنَ فَوَضَعَهُمَا فِى حُجْرِهِ وَ قَبَّلَهُمَا و اعْتَنَقَ عَلِيًّا بِاحْدَى يَدَيْهِ وَ فاطِمَةَ بِالْاُخْرىَ وَ قَبَّلَ فاطِمَةَ وَ قَبَّلَ عَلِيًّا فَاَغْدَقَ عَلَيْهِمْ خَمِيصَةً سَوْدَاء ثُمَّ قَالَ: اللّهُمَّ اِلَيْكَ لا اِلَى النّارِ اَنَا وَ اَهْلُ بَيْتِى. قَالَتْ: قُلْتُ: وَ اَنَا يا رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ؟ قَالَ: **وَ اَنْتِ**[2].

امّ سلمه گويد. «يک روز که رسول خدا در منزل من بودند، ناگهان خادم آمد و گفت: علی و فاطمه در خانه ايستاده‌اند، حضرت به من فرمود: برخيز و از اهل بيت من دور شو. امّ سلمه گويد: من برخاستم و در ناحيه‌ای از منزل نزديک آنان توقّف

---

[1] در «فصول المهمّه» به اين لفظ آورده است که: بينما رسول اللَه صلّى اللَه عليه و آله و سلّم فی بيتی يوماً اذ قال الخادم ـ الخ.

[2] «ذخائر العقبى» ص ۲۱ و ص ۲۲، «فصول المهمّه» ابن صبّاغ ص ۷.

کردم. در این حال علی و فاطمه وارد شدند و با آنها حسن و حسین بودند و آن دو، دو طفل صغیر بودند، حضرت آن دو طفل را بوسید و در دامن خود گذارد و یک دست بر

گردن علی انداخت و یک دست بر گردن فاطمه و علی را بوسید و فاطمه را بوسید، و یک لباس سیاه نشان داری که از پشم بود بر سر همه انداخت و عرض کرد: پروردگار من اینها همه را به سوی خود ببر نه به سوی آتش؛ من و اهل بیتم را. امّ سلمه گوید: مرا هم به سوی آتش نبرد ای رسول خدا؟ فرمود: تو را هم».

استشهاداتی که به آیهٔ طهارت شده است در آنکه منحصراً پنج تن، آل کساء هستند.

استشهاد رسول اکرم و حضرت مجتبی به آیهٔ تطهیر

اوّل استشهاد خود رسول اللَه است ـ مرحوم شیخ طوسی در «امالی» با سلسله سند متّصل از حضرت علیّ بن الحسین زین العابدین علیهما السّلام روایتی مفصّل راجع به بیانات و خطبه حضرت امام حسن مجتبی بعد از صلح با معاویه بیان می‌فرماید از جمله: **وَ قَدْ قَالَ اللَهُ تَعَالَى:** ﴿اِنَّمَا يُرِيدُ اللَهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾، **فَلَمَّا نَزَلَتْ آيَةُ التَطْهِير**

جَمَعَنَا رَسُولُ اللَهِ اَنَا وَاَخی وَ اُمّی وَ اَبِي فَجَعَلْنا وَ نَفْسَهُ فِی كِساءٍ لاُمِّ سَلَمَةَ خَيْبَرِیٍّ وَ ذَلِكَ فِی حُجْرَتِهَا وَ يَوْمِهَا، فَقَالَ: اللّهُمَّ اِنَّ هَؤُلاَءِ اَهْلُ بَيْتِی وَ هَؤُلاَءِ اَهْلِی وَ عِتْرَتِي فَاَذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهيراً. فَقَالَتْ اُمُّ سَلَمَةَ ـ رَضِیَ اللَهُ عَنْهَا ـ: اَنَا اَدْخُلُ مَعَهُمْ يَارَسُولَ اللَهِ؟ فَقَال لها رَسُولُ اللَهِ: يَرْحَمُكِ اللَهُ اَنْتِ عَلَى خَيْرٍ وَ اِلَى خَيْرٍ، وَ مَا أرْضانِي عَنْكِ وَ لَكِنَّهَا خَاصَّةٌ لِي وَ لَهُمْ، ثُمَّ مَكَثَ رَسُولُ اللَهِ صلّى اللَه عليه و آله و سلّم بَعْدَ ذَلِكَ بَقِيَّةَ عُمْرِهِ حَتَّى قَبَضَهُ اللَهُ اِلَيْهِ يَأتينا فِی كُلِّ يَوْمٍ عِنْدَ طُلُوعِ الْفَجْرِ وَ يَقُولُ: الصَّلاَةَ يَرْحَمَكُمْ اللَهُ ﴿اِنَّمَا يُرِيدُ اللَهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهيراً﴾ ـ الحديث[1].

«حضرت امام حسن عليه السّلام بعد از صلح با معاويه در مسجد در حضور جماعت مسلمانان می‌فرمايد: خداوند آيهٔ تطهير را درباره ما نازل كرده است؛ رسول خدا من و برادرم و مادرم و پدرم را نزد خود خواند و همهٔ ما را و خودش را در زير كساء

---

[1] «غاية المرام» ص ۲۹۷ و ص ۲۹۸.

خیبری قرار داد، کسائی که متعلّق به امّ سلمه بود و این واقعه در اطاق او و در روزی که نوبت او بود اتّفاق افتاد و فرمود: بار پروردگارا! اینان اهل بیت من هستند، اینان اهل من و عترت من هستند، از آنها هر قسم زشتی و آلودگی را دور گردان و پاک و پاکیزه بنما. امّ سلمه عرض کرد: ای رسول خدا من هم داخل شوم در

زیر کساء؟ حضرت رسول اللَه فرمود: خدا تو را رحمت کند تو در راه خیر هستی و عاقبت تو به خیر خواهد بود، و چقدر من از تو خشنودم و لکن این مقام در تحت کساء اختصاص به من و اینها دارد. حضرت امام حسن فرمود: از آن روز رسول خدا تا آخر عمر خود که جانش به سوی خدا شتافت هر روز صبح هنگام طلوع فجر نزد ما می‌آمد و می‌فرمود: نماز، خدا شما را رحمت کند[1]، و آیهٔ تطهیر را در شأن ما تلاوت می‌نمود».

باری این حدیث شریف اوّلاً استشهاد حضرت رسول اکرم و ثانیاً استشهاد حضرت امام حسن را به آیهٔ تطهیر در شأن پنج تن می‌رساند.

و دو روایت دیگر شیخ طوسی در «امالی» با مسند متّصل خود به امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌رساند که قَالَ عَلِیٌّ علیه‌السّلام: **کانَ رَسُولُ اللَهِ صلّی اللَه علیه و آله و سلّم یَأتینَا کُلَّ غَدَاةٍ فَیَقُولُ: الصَّلاَةَ**

---

[1] این حدیث و امثال آن دلالت ندارند بر آنکه اهل بیت در وقت نماز صبح خواب بوده‌اند و رسول خدا آنها را بیدار می‌نمود بلکه برای اهمیّت موضوع، رسول خدا در خانهٔ فاطمه علیها السّلام هر روز هنگام طلوع فجر این جمله را ادا می‌فرمود.

رَحِمَكُمُ اللَهُ الصَّلاَةَ ﴿إِنَّما يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾.

این دو روایت را در «غاية المرام» تحت عنوان حدیث هجدهم و نوزدهم در ص ۲۹۵ آورده است[۱]. و مرحوم شیخ در «امالی»[۲] با سند متّصل خود از ابو الحمراء، و سیوطی[۳] به تخریج ابن مردویه از ابو سعید خُدری، و هیثمی[٤] با مختصر اختلافی در لفظ آورده‌اند، و ما لفظ «امالی» را ذکر می‌کنیم که: شَهِدْتُ النَّبِیَّ اَرْبَعِینَ صَباحاً یَجِیءُ اِلَی بابِ عَلِیٍّ وَ فَاطِمَةَ فَیَأْخُذُ بِعِضادَتَیِ الْبابِ ثُمَّ یَقولُ: **اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ اَهْلَ الْبَیْتِ وَ رَحْمَةُ اللهِ. اَلصَّلاَةَ یَرْحَمُکُمُ اللَهُ** ﴿إِنَّما يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾.

و در تخریج سیوطی و هیثمی در ذیلش وارد

---

[۱] و نظیر آن را در «الدّرّ المنثور» ج ۵ ص ۱۹۹ و در «نظم درر السّمطین» ص ۲۳۹ با مختصر اختلافی در لفظ آورده است.

[۲] «غاية المرام» ص ۲۹۵ حدیث نوزدهم، و «شواهد التنزیل» حسکانی ج ۲ ص ٤۷.

[۳] «الدّرّ المنثور» ج ۵ ص ۱۹۹، و خوارزمی در «مناقب» بنا به نقل «غاية المرام» ص ۲۹۰ حدیث بیست و هشتم.

[٤] «مجمع الزّوائد» ج ۹ ص ۱٦۹.

است که فرمود: **اَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حارَبْتُمْ اَنَا سِلْمٌ لِمَنْ سالَمْتُمْ.**

ابو الحمراء گوید: «من چهل روز هنگام صبح شاهد بودم که رسول خدا می‌آمد پشت در خانهٔ علی و فاطمه و دو بازوی در را می‌گرفت و می‌فرمود: درود خدا بر شما اهل بیت و رحمت خدا بر شما، نماز! خدا شما را رحمت کند. و سپس آیهٔ تطهیر را در شأن آنها قرائت می‌نمود؛ و می‌فرمود: من جنگ دارم با کسی که شما با او جنگ دارید و سلامتم با کسی که شما با او سلامتید».

و سیوطی گوید که طبرانی تخریج کرده از ابو الحمراء قالَ: رَأَیْتُ رَسُولَ اللَهِ صلّی اللَه علیه و آله و سلّم یَأتی بابَ عَلِیٍّ وَ فاطِمَةَ سِتَّةَ أشْهُرٍ فَیَقُولُ: ﴿إِنَّما یُرِیدُ اللَه لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً﴾[1].

---

[1] «الدّرّ المنثور» ج ۵ ص ۱۹۹، و این روایت را با مختصر تفاوتی در لفظ در «مستدرک» ج ۳ ص ۱۵۸ و «اسد الغابة» ج ۵ ص ۵۲۱ و «مسند» احمد حنبل ج ۳ ص ۲۵۸ و «تفسیر ابن کثیر» ج ۳ ص ۴۸۳ و «تفسیر طبری» ج ۲۲ ص ۵ آورده است، و در «غایة المرام» ص ۲۸۹ به عنوان حدیث بیست و چهارم از «سنن ابو داود» و «مُوَطَّأ» مالک از انس روایت می‌کند، و نیز در ص ۲۹۱ به عنوان حدیث سی و هشتم از ابن صبّاغ از جامع ترمذی روایت می‌کند، و در «ینابیع المودّة» ص ۱۰۸ از انس با اختلاف در لفظ آورده و در «مطالب

ابو الحمراء می‌گوید: «من دیدم که رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم شش ماه می‌آمد دَر خانهٔ علی و فاطمه و می‌فرمود: خداوند اراده فرمود شما خاندان اهل بیت را از هر گونه آلایش پاک و پاکیزه گرداند».

و سیوطی گوید: و اخرج ابن جریر و ابن مردویه عن ابی الحمراء قَالَ: حَفِظْتُ مِنْ رَسُولِ اللَهِ صلّی اللَه علیه و آله و سلّم ثَمانِیَةَ اَشْهُرٍ بِالْمَدِینَةِ، لَیْسَ مَرَّةً یَخْرُجُ اِلَی صَلاَةِ الْغَداةِ اِلاَّ اَتَی اِلَی بَابِ عَلِیٍّ ـ رَضِیَ اللَهُ عَنْهُ ـ فَوَضَعَ یَدَهُ عَلَی جَنْبَتَیِ الْبَابِ ثُمَّ قَالَ: **الصَّلاَةَ الصَّلاَةَ،** ﴿إِنَّما یُرِیدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً﴾[1]

ابو الحمراء می‌گوید: «من به خاطر سپردم از رسول خدا که هشت ماه مرتّباً در مدینه، صبح که برای نماز صبح از منزل خارج می‌شد می‌آمد دَر خانهٔ

السئول» ص ۸ آورده است و «شواهد التنزیل» ج ۲ ص ٤٨ و ص ٥١ و در «فصول المهمّه» ابن صبّاغ ص ۸ و نیز در «شواهد التنزیل» حسکانی ج ۲ ص ۱۱ تا ص ۱٥ از انس آورده است.

[1] «الدّرّ المنثور» ج ٥ ص ۱۹۹ و در «کفایة الطالب» گنجی ص ۳۷۷ از ابو سعید خدری با مختصر اختلافی در لفظ آمده و «شواهد التنزیل» ج ۲ ص ٥۰ و ص ٥۱.

علی و دستش را به دو طرف در می‌گرفت و می‌فرمود: نماز، نماز، و آیهٔ تطهیر را در شأن آنها تلاوت می‌نمود».

و سیوطی[1] با تخریج ابن مردویه از ابن عبّاس، و ثعلبی[2] با تخریج خود از ابو الحمراء، و خوارزمی[3] با تخریج خود از ابو سعید خدری روایت کنند با مختصر اختلاف لفظی (و ما لفظ اوّل را می‌آوریم) قالَ: شَهِدْنا رَسُولَ اللَهِ صلّی اللَه علیه و آله و سلّم تِسْعَةَ اَشْهُرٍ یَأتِی کُلَّ یَوْمٍ بابَ عَلِیِّ بْنِ اَبِیطالِبٍ ـ رَضِیَ اللَهُ عَنْهُ ـ عِنْدَ وَقْتِ کُلِّ صَلاَةٍ فَیَقُولُ: **اَلسَّلاَمُ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَةُ اللَهِ وَ بَرَکاتُهُ اَهْلَ الْبَیْتِ** ﴿اِنَّما یُرِیدُ اللَهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً﴾. **اَلصَّلاَةَ رَحِمَکُمُ اللَهُ ـ کُلَّ یَوْمٍ خَمْسَ مَرّاتٍ ـ.**

ابن عبّاس و ابو الحمراء و ابو سعید خدری گویند: «ما شاهد بودیم که رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم نه ماه هر روز هنگام هر نماز درِ خانهٔ

---

[1] «الدرّ المنثور» ج ۵ ص ۱۹۹.

[2] «غایة المرام» ص ۲۸۹ حدیث بیستم.

[3] «غایة المرام» ص ۲۹۰ حدیث بیست و نهم و «شواهد التنزیل» ج ۲ ص ۲۹ و ایضاً در ص ۵۲ و در «کفایة الطالب» گنجی ص ۳۷۶ نیز آمده است.

علیّ بن أبی‌طالب می‌آمد و می‌فرمود: سلام خدا و رحمت خدا و برکات خدا بر شما اهل بیت باد، و سپس آیهٔ تطهیر را در شأن آنها قرائت می‌نمود و سپس می‌فرمود: نماز، خدا شما را رحمت کند، و این عمل را رسول خدا در هر شبانه روز پنج مرتبه اوّل وقت هر نمازی به جای می‌آورد».

احتجاجات امیرالمؤمنین علیه السّلام به آیهٔ تطهیر راجع به خود

دوّم ـ استشهاد امیرالمؤمنین علیه السّلام دربارهٔ خود به آیهٔ تطهیر، و این استشهاد در چند موقع اتفاق افتاده است.

اوّل ـ در وقتی که رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم رحلت نمودند، ابو بکر و عمر به منزل آن حضرت آمده و آن حضرت را امر به بیعت کردند، و بعد از آنکه حضرت نپذیرفتند به مسجد آمدند و در حضور جماعت مسلمانان چند جمله‌ای بیان کرده و از جمله درباره خود به آیهٔ طهارت استشهاد نمودند.

و این حدیث را شیخ طوسی در «امالی» با سند

متّصل خود از حضرت

رضا علیه السّلام روایت می‌کند از پدرانش یکایك تا می‌رسد به حضرت سجّاد علیّ بن الحسین علیهما السّلام قَالَ: **لَمّا اَتیَ اَبوبَکْرٍ وَ عُمَرُ اِلَی مَنْزِلِ اَمیرِالْمُؤْمِنِینَ علیه‌السّلام وَ خَاطَبَاهُ فِی الْبَیْعَةِ وَ خَرَجا مِنْ عِنْدِهِ خَرَجَ اَمِیرُالْمُؤْمِنِینَ علیه‌السّلام اِلَی الْمَسْجِدِ فَحَمِدَ اللَهَ وَ أثْنَی عَلَیْهِ مِمَّا اصْطَنَعَ عِنْدَهُمْ اَهْلَ الْبَیْتِ اِذْ بَعَثَ فیهِمْ رَسُولاً مِنْهُمْ وَ اَذْهَبَ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهیراً. ثُمَّ قَالَ: اِنَّ فُلاناً وَ فُلاناً اَتیَانِی وَ طالَبَانِی لِلْبَیْعَةِ لِمَنْ سَبیلُهُ اَنْ یُبَایِعَنِی، اَنَا ابْنُ عَمِّ النَّبِیِّ وَ اَبُو ابْنَیْهِ وَ الصِّدِّیقُ الْاَکْبَرُ وَ اَخُو رَسُولِ اللَهِ، لایَقُولُهَا اَحَدٌ غَیْرِی اِلاَّ کاذِبٌ، وَ اَسْلَمْتُ وَ صَلَّیْتُ، وَ اَنَا وَصِیُّهُ وَ زَوْجُ ابْنَتِهِ سَیِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِینَ فَاطِمَةَ بَنْتِ مُحَمَّدٍ وَ اَبُوالْحَسَنِ و الْحُسَیْنِ سِبْطَیْ رَسُولِ اللَهِ وَ نَحْنُ اَهْلُ بَیْتِ الرَّحْمَةِ، بنا هَدَاکُمُ اللَهُ وَ بِنَا اسْتَنْقَذَکُمْ مِنْ الضَّلالَةِ، وَ اَنَا صاحِبُ یَوْمِ الرُّوحِ وَ فِی سَنَةُ سُورَةٍ مِنَ الْقُرْآنِ، وَ اَنَا الْوَصِیُّ عَلَی الْاَمْوَاتِ مِنْ اَهْلِ بَیْتِهِ وَ اَنَا ثِقَتُهُ عَلَی الْاَحْیاءِ مِنْ اُمَّتِهِ فَاتَّقُوا اللَهَ یُثَبِّتْ**

اَقْدامَكُمْ وَ يُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ. ثُمَّ رَجَعَ اِلَى بَيْتِهِ[1].

حضرت سجّاد فرمود: «هنگامی که ابو بکر و عمر به منزل امیرالمؤمنین علیه السّلام آمدند و آن حضرت را امر به بیعت نمودند و حضرت نپذیرفت، چون از منزل خارج شدند حضرت به مسجد آمد و حمد و ثنای خدا را دربارهٔ لطف‌هائی که به اهل بیت نموده چون در میان آنها رسولی را از خود آنها برانگیخت و آنان را از هرگونه پلیدی و زشتی مبرّی ساخته و بدون عیب و پاکیزه نمود، به جا آورده و سپس فرمود: فلان و فلان نزد من آمدند و مرا به بیعت خواندند، بیعت برای کسی که وظیفهٔ او آن است که با من بیعت کند. من پسر عموی رسول خدا هستم و پدر دو فرزندش و من صدّیق اکبرم و من برادر رسول خدا هستم، کسی نمی‌تواند این ادّعا را غیر از من بنماید مگر آنکه دروغگو باشد، و اوّلین کسی هستم که اسلام آورده و نماز گزارده، و من وصیّ پیغمبرم و شوهر دختر او سیّدهٔ زنهای بهشت فاطمه دختر محمّد، و پدر حسن و حسین دو فرزند

---

[1] «غایة المرام» ص ۲۹۹ حدیث بیست و هشتم.

رسول خدا هستم، و ما اهل بیت رحمتیم، به سبب ما خدا شما را هدایت کرد و از گمراهی نجات داد و من صاحب یوم روح هستم و در من قرار دارد آن سالی که در سوره‌ای از قرآن وارد شده است[1]، و من

---

[1] این دو جمله از جملات آن حضرت که ترجمه دو جمله «**و أنا صاحب یوم الرّوح، و فیّ سنة سورة من القرآن**» است؛ ظاهراً اشاره به تأویل و تفسیر آیهٔ ٤ از سورهٔ ٧٠: معارج است: ﴿تَعْرُجُ المَلائِکَةُ وَ الرُّوحُ إِلَیْهِ فی یَوْمٍ کانَ مِقْدارُهُ خَمْسِینَ أَلْفَ سَنَةٍ﴾ (فرشتگان و روح به سوی او بالا می‌روند در روزی که اندازهٔ آن پنجاه هزار سال است). یعنی روز صعود روح که روز قیامت و پنجاه هزار سال است در دست من است. و این سالی که در این سوره از قرآن یادآوری شده است در من منطوی است؛ و دربارهٔ این مطلب ملای رومی در «مثنوی» جلد ٦ ص ٥٥٠ سطر ٧ از طبع میرخانی گفته است:

پس محمّد صد قیامت بود نقد ** ز آنکه حلّ شد در فنائش حلّ و عقد

زادهٔ ثانی است احمد در جهان ** صد قیامت بود او اندر عیان

زو قیامت را همی پرسیده‌اند ** کای قیامت، تا قیامت راه چند

با زبان حال می‌گفتی بسی ** کی ز محشر حشر را پرسد کسی

به از این گفت آن رسول خوش پیام ** رمز

وصیّ او بر

مردگان از اهل بیت او هستم، و ثقه و امین او بر زندگان از امّت او، پس تقوا را پیشه سازید، خداوند قدم‌های شما را ثابت می‌کند و نعمت خود را بر شما تمام می‌نماید.

این بگفت و به منزل برگشت».

استشهاد دوّم امیرالمؤمنین به آیهٔ تطهیر در مقابل ابو بکر در غصب فدک

در «تفسیر علیّ بن ابراهیم» با سند خود از حضرت صادق علیه السّلام در ضمن حدیثی روایت کند که قَالَ: **قَالَ اَمِیرُالْمُؤْمِنِینَ علیه‌السّلام لاَبِی بَکْرٍ: یَا اَبابَکْرٍ تَقْرَأُ الْکِتَابَ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: فَاَخْبِرْنِی عَنْ قَوْلِ اللَهِ تَعَالَی:** ﴿اِنَّمَا یُرِیدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ

موتُوا قَبْلَ مَوْتٍ ای کرام

همچنان که مرده‌ام من قبل موت ❊❊ ز آن طرف آورده‌ام من صیت و صوت

پس قیامت شو قیامت را ببین ❊❊ دیدن هر چیز را شرط است این

الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ فيمَنْ نَزَلَتْ، فينا أَمْ فِي غَيْرِنا؟ قَالَ: بَلْ فيكُمْ[1].

«حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام در هنگام غصب فدک و مؤاخذهٔ حضرت از ابو بکر به او گفتند: کتاب خدا را هیچ می‌خوانی؟ گفت: بلی، حضرت فرمودند: خبر ده مرا از آیهٔ تطهیر دربارهٔ چه کسانی نازل شده، دربارهٔ ما نازل شده یا دربارهٔ غیر ما؟ عرض کرد: دربارهٔ شما نازل شده است».

احتجاج سوّم امیرالمؤمنین به آیهٔ تطهیر در مجلس شورا

شیخ صدوق در «امالی» با سند متّصل خود از عامر بن واثلة روایت می‌کند

[1] «غایة المرام» ص ۲۹۵ حدیث سیزدهم.

قَالَ: كُنْتُ فِى الْبَيْتِ يَوْمَ الشُّورىَ فَسَمِعتُ عَلِيّاً عليه‌السّلام وَ هُوَ يَقُولُ: **اسْتَخْلَفَ النَّاسُ اَبابَكْرٍ وَ اَنَا وَاللهِ اَحَقُّ بِالاَمْرِ وَ اَوْلَى بِهِ مِنْهُ، وَاسْتَخْلَفَ عُمَرَ وَ اَنَا وَاللهِ اَحَقُّ بِالاَمْرِ وَ اَوْلَى مِنْهُ اِلاّ اَنَّ عَمَرَ جَعَلَنِى مَعَ خَمْسَةٍ اَنَا سادِسُهُمْ لايَعْرِفُ عَلَيَّ فَضْلاً، وَ لَوْ أشاءُ لاَحْتَجَجْتُ بِما لايَسْتَطَيعُ عَرَبِيُّهُمْ وَ لاَ عَجَمِيُّهُمُ الْمُعاهِدُ مِنْهُمْ وَ الْمُشْرِكُ تَغْيِيرَ ذَلِكَ، ثُمَّ ذَكَرَ عليه‌السّلام مَا احْتَجَّ بِهِ عَلَى اَهْلِ الشُّورىَ، فَقَال فِى ذَلِكَ: نَشَدْتُكُمْ بِاللهِ هَلْ فيكُمْ اَحَدٌ اَنْزَلَ اللهُ فِيهِ آيَةَ التَطْهير عَلَى رَسُولَ اللهِ** ﴿إِنَّما يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾؟ **فَاَخَذَ رَسُولَ اللهِ صلّى الله عليه و آله و سلّم كِساءً خَيْبَرِيّاً فَضَمَّنِى فِيهِ وَ فاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ ثُمَّ قَالَ: يا رَبِّ اِنَّ هَؤُلاَءِ اَهْلُ بَيْتِى فَاَذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهيراً؟** قَالُوا: اللّهُمَّ لاَ[1].

عامر بن واثلة می‌گوید: «من در شورای بعد

---

[1] «غاية المرام» ص ٢٩٤ حديث نهم. و اين حديث را مفصّلاً در كتاب «علىّ و الوصيّة» ص ١٢٨ و ص ١٢٩ از خوارزمى نقل كرده و در ضمن مناشدات حضرت مى‌فرمايد: **اَمِنكم أحدٌ يطهّره كتاب اللّه غيرى ...** قَالُوا: لا.

از عمر در همان منزل بودم و شنیدم که امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌فرمود: مردم ابابکر را خلیفهٔ خود قرار دادند و سوگند به خدا من سزاوارتر بودم از او به حکومت و لایق‌تر بودم به خلافت، آنگاه ابو بکر عمر را خلیفه گردانید و سوگند به خدا که من از او به این امر سزاوارتر و لایق‌تر بودم. آگاه باشید! عمر مرا در این شورا با پنج نفر قرار داده و من ششمی آنها هستم و حال آنکه برای کسی فضیلت و مزیّتی بر من نمی‌شناسد.[1] و اگر من بخواهم اقامهٔ برهان نموده احتجاج می‌کنم به آنچه که هیچ عربیّ و اعجمیّ آنها چه معاهد و چه مشرک نتواند آن را تغییر دهد. و در این حال حضرت با اهل شورا احتجاج می‌فرماید و در این باره می‌گوید: شما را به خدا سوگند آیا در میان شما غیر از من کسی هست که آیهٔ تطهیر در شأن

---

[1] لا یَعرِفُ عَلَیَّ فَضْلًا یعنی: با آنکه عمر هیچکس را بر من فضیلت نمیدهد، در عین حال مرا با آنان قرین ساخته است. و بنابراین، معنای این جمله چنین می‌شود که: «برای کسی فضیلت و مزیّتی بر من نمی‌شناسد». و معنایش آن نیست که: برای من فضل و مزیّتی را در نظر نگرفته است؛ زیرا در این فرض می‌باید بگوید: لا یَعْرِفُ لی فَضْلًا، أی لا یَعْرِفُ لی فَضْلًا عَلَیْهِمْ، با آنکه اینطور نگفته است و گفته است: لا یَعْرِفُ عَلَیَّ فَضْلًا، أی لا یَعْرِفُ لَهُمْ عَلَیَّ فَضلًا. و این ایراد مهمّی است که با وجود آنکه او هیچکس را أفضل از من نمیداند در عین حال أمر را به شوری ارجاع داده است.

او نازل شده باشد و آنگاه پیغمبر کساء خیبری را برداشته و مرا و فاطمه و حسن و حسین را به خود چسبانیده و کساء را بر سر ما انداخته و عرض کرد: ای پروردگار من اینان اهل بیت من هستند هرگونه رجس و پلیدی را از آنان دور کن و آنها را به نهایت درجه پاکیزه و بی‌عیب گردان؟ اهل شورا جواب دادند: نَه».

و همچنین شیخ طوسی در «امالی» با اسناد متّصل خود از ابو ذر غفاری روایت کند که: اِنَّ عَلِیًّا وَ عُثْمانَ وَ طَلْحَةَ وَ الزُّبَیْرَ وَ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ عَوْفٍ وَ سَعْدَ بْنَ اَبِی وَقّاصٍ اَمَرَهُمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطّابِ اَنْ یَدْخُلُوا بَیْتاً وَ یَغْلِقُوا عَلَیْهِمْ بابَهُ وَ یَتَشاوَرُوا فِی اَمْرِهِمْ بَیْنَهُمْ ثَلاثَةَ اَیّامٍ، فَاِنْ تَوافَقَ خَمْسَةٌ عَلی قَوْلٍ واحِدٍ وَ اَبِی رَجُلٌ مِنْهُمْ قُتِلَ ذَلِكَ الرَّجُلُ، وَاِنْ تَوافَقَ اَرْبَعَةٌ وَ اَبِی اثْنانِ قُتِلَ الْاِثْنانِ. فَلَمّا تَوافَقُوا جَمیعاً عَلَی رَأیٍ واحِدٍ قَالَ لَهُمْ عَلِیُّ بْنُ اَبیطالِبٍ علیه‌السّلام: **اِنّی اُحِبُّ اَنْ تَسْمَعُوا مِنّی مَا اَقُولُ لَكُمْ فَاِنْ یَكُنْ حَقّاً فَاَقْبَلُوهُ وَ اِنْ یَكُنْ باطِلاً فَانْكِرُوهُ،** قَالُوا: قُلْ، فَذَكَرَ فَضائِلَهُ عَنِ اللهِ سُبْحانَهُ وَ عَنْ رَسُولِهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم وَ هُمْ یُوافِقُونَهُ وَ یُصَدِّقُونَهُ فیما قَالَ، وَ

كانَ فيما قَالَ عليه‌السّلام: **فَهَلْ فيكُمْ اَحَدٌ اَنْزَلَ اللهُ فيهِ آيَةَ التَطْهير حَيْثُ يَقُولُ اللهُ تَعالَى:** ﴿اِنَّما يُريدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تطهيراً﴾ **غَيرِى وَ زَوْجَتِى وَ ابْنَىَّ؟** قَالُوا: لاَ.[1]

ابوذر غفارى گويد: «عمر بن الخطاب امر كرد بعد از مرگ او شش نفر كه علىّ بن أبى‌طالب و عثمان و طلحه و زبير و سعد بن ابى وقّاص و عبد الرّحمن بن عوف باشند در منزلى رفته و در را به روى خود قفل كنند، و در امر خلافت مشورت نمايند تا مدّت سه روز، اگر پنج تن آنها رأيشان بر يكى قرار گرفت و يک نفر از موافقت خودداری كرد گردن او را بزنند. و اگر چهار نفر رأيشان بر يكى قرار گرفت و دو نفر از موافقت خودداری كردند گردن آن دو را بزنند. (و اگر سه نفر رأيشان بر يک نفر و سه نفر ديگر رأيشان بر يک نفر ديگر قرار گرفت رأى آن سه نفرى كه در آن عبد الرّحمن بن عوف است مقدّم است). و چون همهٔ آن پنج نفر بر يک

---

[1] «غاية المرام» ص ٢٩٦ حديث بيست و سوّم.

رأی توافق کردند حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام به آنها گفتند: دوست دارم آنچه را که به شما می‌گویم بشنوید اگر حقّ بود بپذیرید و اگر باطل بود ردّ کنید. گفتند: بگو، حضرت فضائل خود را از آیات قرآن که در شأن او نازل شده بود و فضائل خود را از زبان پیغمبر که دربارهٔ او فرموده بود مفصّلاً بیان کرد، همهٔ آنها موافقت می‌کردند و تصدیق می‌نمودند. از جمله گفتار حضرت راجع به مناقب خود، آن بود که فرمود: آیا در میان شما هست کسی که آیهٔ تطهیر در شأن او نازل شده باشد غیر از من و زوجهٔ من و دو پسر من؟ گفتند: نه».

و نیز شیخ طوسی در «امالی» حدیثی دیگر به همین مضمون لکن با سند دیگر که متّصل می‌شود سلسله سند به ابو الاَسود دوئلی بیان می‌کند[1].

احتجاج چهارم امیرالمؤمنین راجع به آیهٔ تطهیر در مسجد پیغمبر

حموینی در کتاب «فرائد السّمطین فی فضایل المرتضی و البتول و السّبطین» با سلسله سند متّصل خود روایت می‌کند از سلیم بن قیس هلالی که گفت: دیدم علیّ بن أبی‌طالب علیه السّلام در مسجد رسول خداست در زمان خلافت عثمان و جماعتی نشسته و با یکدیگر بحث می‌کردند و از مسائل علم و فقه گفتگو می‌نمودند و از قریش و فضل آنها و سوابق آنها و هجرت آنها و آنچه که رسول خدا دربارهٔ آنها گفته بود سخن می‌راندند، و امیرالمؤمنین علیه السّلام ساکت بود و چیزی نمی‌فرمود و اَحَدی از اهل بیت آن حضرت نیز چیزی نمی‌گفت؛ در این هنگام آن جماعت رو کردند به امیرالمؤمنین و عرض

---

[1] «غایة المرام» ص ۲۹٦ حدیث بیست و چهارم.

کردند: یا ابا الحسن چرا سخن نمی‌گوئی؟ حضرت فرمودند: هر دو طایفه از مهاجرین و انصار در این جا سخن گفتند و حقایقی را بیان کردند و فضل اشخاصی را نام بردند؛ ولی من از شما ای جماعت قریش و انصار یک سؤال دارم و آن این است که این فضل و شرف را خدا به چه وسیله به شما عنایت کرد؟ آیا به وسیلهٔ خودتان یا اقوام و عشیره و اهل بیت خود یا به وسیلهٔ غیر شما؟ همه گفتند: بلکه این فضائل را به ما منّت گذارده و به وسیلهٔ محمّد و عشیرهٔ او به ما عنایت فرموده است، و از ناحیهٔ ما و عشیرهٔ ما نبوده است. حضرت فرمود: راست گفتید ای جماعت قریش و انصار، آیا نمی‌دانید آنچه خدا به شما از منافع دنیوی و حُظوظ اخروی عنایت فرموده است به وسیله ما اهل بیت بوده است لا غیر؟ آنگاه حضرت مفصّلاً و مشروحاً یکایک از فضایل و مناقب خود را می‌شمرد و آیات قرآن مجید را که در شأن او نازل شده بیان می‌فرماید تا آنکه می‌فرماید:

اَیُّهَا النّاسُ اَتَعْلَمُونَ اَنَّ اللهَ اَنْزَلَ فِی کتابِهِ: ﴿اِنَّمَا یُرِیدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً﴾ **فَجَمَعَنِی وَ فَاطِمَةَ وَ ابْنَیَّ حَسَناً وَ الْحُسَیْنَ ثُمَّ الْقَی عَلَیْنَا**

كِسَاءً وَ قَالَ: اللّٰهُمَّ هَؤُلاَءِ اَهْلُ بَيْتِى وَ لُحْمَتِى

يُؤْلِمُنِى ما يُؤْلِمُهُمْ، وَ يَجْرَحُنِى ما يَجْرَحُهُمْ[1] **فَاَذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً، فَقَالَت: اُمُّ سَلَمَةَ: وَ انَا يَا رَسُولَ اللهِ؟ فَقَالَ: اَنْتِ اِلَى خَيْرٍ، فِىَّ وَ فِى اَخى عَلِىِّ بْنِ اَبيطالِبِ وَ فِى ابْنَىَّ وَ فِى تِسْعَةٍ مِنْ وُلْدِ ابْنِىَ الْحُسَيْنِ خاصَّةً لَيْسَ مَعَنا فيها اَحَدٌ غَيْرُنا؟** فَقَالُوا كُلُّهُمْ: نَشْهَدُ اَنَّ اُمَّ سَلَمَةَ حَدَّثَتْنا بِذَلِكَ فَسَأَلْنَا رَسُولَ اللهِ صلّى الله عليه و آله و سلّم فَحَدَّثَنا كَما حَدَّثَتْنَا اُمُ سَلَمَةَ.

حضرت به آن جماعت فرمود: ای مردم آیا می‌دانید که خدا دربارهٔ ما آیهٔ تطهیر را فرستاده است و پیغمبر مرا و فاطمه را و دو فرزندم حسن و حسین را پهلوی خود آورد و بر سر همهٔ ما کساء انداخت و عرض کرد: بار پروردگارا اینان اهل بیت من هستند و پارهٔ گوشت من هستند، به درد می‌آورد مرا آنچه اینان را به درد آورد و جریحه‌دار می‌کند مرا آنچه اینها را جریحه‌دار کند؛ خدایا هرگونه رجس و پلیدی را از آنان دور گردان و بدون هیچ گونه عیب

---

[1] ظاهراً یجرحنی مایجرحهم صحیح نباشد بلکه یحرّجنی ما یحرجهم است که در کتابت تصحیف شده است. بنابراین معنای آن چنین می‌شود: مرا به ملالت و خستگی درمی‌آورد آنچه آنها را به ملالت و خستگی درآورد.

پاکیزه و مبرّی قرارشان بده. امّ سلمه عرض کرد: یا رسول اللَه من هم هستم؟ فرمود: عاقبت تو به خیر است. این امر تنها راجع به من است و به برادرم علیّ بن أبی‌طالب و دو فرزندم و به نه نفر از فرزندان فرزندم حسین. و هیچ کس غیر از ما در این طهارت و ذهاب رجس شرکت ندارد؟

آن جماعت گفتند: بلی، ما همه گواهی می‌دهیم که امّ سلمه این قضیّه را برای ما بیان کرد و بعد از آن ما از رسول خدا سؤال کردیم، رسول خدا همان طوری که امّ سلمه بیان کرده بود بدون هیچ کم و زیاد بیان فرمود»[1].

باری این حدیث بسیار مشروح و مفصّل است و ما فقط همان فقرهٔ مورد نیاز را که آیهٔ تطهیر و شأن نزول آن نسبت به اهل بیت بود بیان کردیم.

علاّمه نجم الدین شریف عسکری گوید: این حدیث شریف که در میان علماء به حدیث مُناشَدَه معروف است بسیاری از علماء شیعه و سنّت آن را تخریج کرده‌اند. از جمله حموینی شافعی در «فرائد

---

[1] «غایة المرام» ص ٦٧ و ص ٦٨ حدیث دوازدهم.

السّمطین»، و خوارزمی حنفی در «مناقب»

ص ۲۱۷ با مختصر اختلافی در لفظ، و شیخ سلیمان قندوزی حنفی در «ینابیع المودّة» ص ۱۱٤، که بعض از فقرات آن را آورده است، و از جمله مؤلّف «المناقب الفاخرة»، و ابن حجر هیتمی در «الصواعق المحرقة» ص ۷۷ بعض از الفاظ این حدیث را آورده است. و از علمای امامیّه علاّمه سیّد هاشم بحرانی در «غایة المرام» ص ٦۷ و همچنین در کتاب کوچک خود که «به مناقب» معروف است و با تعلیقه‌ای که ما بر آن زدیم و مصادر احادیث و مستدرکات آن را ذکر کردیم در بغداد به نام کتاب «علیّ و السّنة» طبع شده است[1].

احتجاج پنجم امیرالمؤمنین علیه السّلام به آیهٔ تطهیر قبل از شروع به واقعه صفیّن

چون معاویه کاغذ مفصّلی برای امیرالمؤمنین علیه السّلام نوشته و با ابو دَرْداء و ابو هُرَیْرَه به خدمت حضرت فرستاده، و مفاد این سفارت و نامه این است که اگر تو در قتل عثمان شرکت نداری

[1] «علیّ و الوصیّة» ص ۷۷.

کشندگان او را به من تسلیم کن تا آنها را بکشیم؛ و در این صورت من حکومت را به تو واگذار می‌کنم و من و جمیع بستگان من و جمیع مردمان شام با تو به خلافت بیعت خواهیم نمود[1].

حضرت پس از آنکه جواب ابو هریره و ابو درداء را مفصّلاً و مشروحاً دادند و مستدلاً خیانت معاویه را بیان کردند که در صورتی که مردم با من بیعت به خلافت کرده‌اند من باید دربارهٔ کشندگان عثمان حکم کنم تو چه‌کاره هستی؟! نه خلیفهٔ زمانی و نه ولیّ دم و وارث عثمان بلکه به عنوان خونخواهی از او فتنه برپا کرده و موجب افتراق مسلمین شدی در حالی که بیعت کردن تو با من واجب بود و مخالفت تو حرام. پس از آن حضرت در حضور ابو هریره و ابو درداء و جماعت مهاجر و انصار خطبهٔ مفصّلی ایراد می‌کنند و سوابق درخشان خود را در اسلام می‌شمرند و اَحقّیت خود را مبیّناً شرح می‌دهند و در حضور مردم مهاجر و انصار آیات نازلهٔ قرآن در شأن خود و سفارشهای حضرت

---

[1] «کتاب سلیم» ص ۱۷۹ تا ص ۱۸۲.

رسول را و مناقب و فضایل خود را می‌شمرند.

مِن جمله استشهاد آن حضرت است به آیهٔ تطهیر که می‌فرماید: **اَیُّهَا النّاسُ**

اَتَعْلَمُونَ اَنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالَى اَنْزَلَ فِى كِتابِهِ: ﴿اِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾، فَجَمَعَنِى رَسُولُ اللهِ وَ فَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ فِى كَساءٍ وَ قَالَ: اللّهُمَّ هَؤُلاَءِ عِتْرَتِي وَ خَاصَّتِى وَ اَهْلُ بَيْتِى فَاَذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً، فَقالَتْ اُمُّ سَلَمَةَ: وَ اَنَا؟ فَقالَ: اِنَّكَ عَلَى خَيْرٍ وَ اِنَّمَا اَنْزِلَتْ فِىَّ وَ فِى اَخى عَلِىٍّ وَ ابْنَتِى فاطِمَةَ وَ ابْنِىَّ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ ـ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِمْ ـ خاصَّةً لَيْسَ مَعَنَا غَيْرُنا وَ فِى تِسْعَةٍ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ مِنْ بَعْدى. فَقَامَ كُلُّهُمْ فَقالُوا: نَشْهَدُ اَنَّ اُمَّ سَلَمَةَ حَدَّثَتْنا بذَلِكَ، فَسَأَلْنَا عَنْ ذَلِكَ رَسُولَ اللهِ صلّى اللهَ عليه و آله و سلّم فَحَدَّثَنا بِهِ كَما حَدَّثَتْنَا اُمُّ سَلَمَةَ[1].

امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: «ای مردم آیا می‌دانید که خداوند در کتاب خود آیهٔ تطهیر را فرستاده است و رسول خدا من و فاطمه و حسن و حسین را در کسائی نزد خود گرد آورد و گفت: خدایا اینها عترت من و خاصّهٔ من و اهل بیت من هستند هرگونه رجس و آلودگی را از آنان بِبَر و پاک و مبّراشان بنما؛ و در آن حال امّ سلمه گفت: من هم

---

[1] «کتاب سلیم» ص ۱۸۸.

هستم؟ فرمود: روش تو نیکوست لکن این خصوصیّت اختصاص به من و برادرم علیّ و دخترم فاطمه و دو فرزندم حسن و حسین دارد و در این اختصاص هیچکس را دخالتی نیست و دربارهٔ نه نفر از اولاد حسین است که بعد از من خواهند آمد؟ همهٔ آن جماعت برخاستند و گفتند: ما شهادت می‌دهیم که این مطلب را از امّ سلمه شنیدیم و چون با حضرت رسول اللَه بازگو کردیم همان سخنان امّ سلمه را به ما بیان فرمود».

و همچنین امیرالمؤمنین علیه السّلام در این زمان احتجاج دیگری دارد و استشهاد به آیهٔ تطهیر می‌فرماید، و چون قدری مفصّل است، فقط ترجمهٔ آن را ذکر می‌کنیم.

در کتاب «المناقب الفاخرة فی العترة الطّاهرة» با سلسله سند متّصل خود روایت می‌کند از شریک بن عبد اللَه اعور که او گفت: «روزی دیدم که امیرالمؤمنین ایستاده و اصحاب رسول خدا همه نشسته بودند و آن حضرت می‌فرمود: سوگند می‌دهم شما را به خدائی که از او بزرگتر نیست آیا

در میان شما برادری برای رسول خدا غیر از من هست؟ گفتند: نَه.

فرمود: شما را به خدا سوگند آیا در میان شما ایمان‌آورنده‌ای به خدا قبل از من هست؟ گفتند: نَه.

فرمود: شما را به خدا سوگند آیا در میان شما کسی هست که به دو قبله نماز گزارده و به دو بیعت بیعت کرده باشد غیر از من؟ گفتند: نَه.

فرمود: شما را به خدا سوگند آیا در میان شما کسی هست که زنی شبیه زن من داشته باشد، جوهرهٔ مصطفی و چشمهٔ مجد و شرف و از مریم عالی رتبه‌تر و فاطمهٔ زهراء سیّدهٔ زنهای بهشت؟ گفتند: نَه.

فرمود: شما را به خدا سوگند آیا در میان شما کسی هست که فرزندی داشته باشد شبیه دو فرزند من حسن و حسین دو سیّد و آقای جوانان بهشت؟ گفتند: نَه.

فرمود: شما را به خدا سوگند آیا در میان شما کسی هست که ریشه و تبارش به رسول خدا نزدیکتر از من باشد؟ گفتند: نَه.

فرمود: شما را به خدا سوگند آیا در میان شما کسی هست که پیغمبر را غسل داده باشد غیر از من؟

گفتند: نَه.

فرمود: شما را به خدا سوگند آیا در میان شما کسی هست که چشمان رسول خدا را بسته باشد غیر از من؟ گفتند: نَه.

فرمود: شما را به خدا سوگند آیا در میان شما کسی هست که جان خود را در کف گرفته و فدای پیغمبر نموده و در رختخواب پیغمبر در لیلة المبیت خوابیده و خون دل و حیات خود را در راه پیغمبر بذل و ایثار نموده باشد غیر از من؟ گفتند: نَه.

فرمود: شما را به خدا سوگند آیا در میان شما کسی هست که در موقع جنگ، جبرئیل طرف راست او و میکائیل طرف چپ او باشد غیر از من؟ گفتند: نَه.

فرمود: شما را به خدا سوگند آیا در میان شما کسی هست که خدا امر به مودّت او نموده باشد، آنجا که گفته: ﴿قلْ لاَ اَسْألُكُمْ عَلَيْهِ اَجْراً اِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَي﴾ غیر از من؟ گفتند: نَه.

فرمود: شما را به خدا سوگند آیا در میان شما کسی هست که خدا در کتابش او را تطهیر نموده باشد، آنجا که گفته: ﴿إِنَّما يُرِيدُ اللهَ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ

الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ غير از من و اهل بيت من؟ گفتند: نَه.

فرمود: سوگند به خدا آيا در ميان شما كسى هست كه رسول خدا در روز

غدیر خمّ دست او را گرفته باشد و گفته باشد: **مَنْ کُنْتُ مَوْلاَهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاَهُ، اَللّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاَهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ** غیر از من؟ گفتند: نَه.

فرمود: شما را به خدا سوگند آیا در میان شما کسی هست که سه سهم نصیب او باشد: یک سهم به جهت قرابت رسول خدا و یک سهم به جهت اختصاص به رسول خدا و یک سهم به جهت هجرت، غیر از من؟ گفتند: نَه.

فرمود: شما را به خدا سوگند آیا در میان شما کسی هست که خدا و رسول خدا درِ خانهٔ او را به مسجد باز گذاردند آن وقتی که همهٔ درها را بستند غیر از من؟ تا جائی که عموی من برخاست و گفت: یا رسول اللَه دستور فرمودی همهٔ درها را ببندند امّا درِ علی را باز گذاردی؟! حضرت رسول فرمود: سوگند به خدا من علی را در مسجد جا و مقام ندادم، خدا او را مقام داد و شما را خارج کرد؟ همه گفتند: ای علی راست می‌گوئی. حضرت فرمود: بار پروردگارا شاهد باش، و خداوند شاهد کافی است»[1].

---

[1] «غایة المرام» ص ۲۹۲ حدیث چهل و یکم و ص ٦٤٢ حدیث بیست و

سوّم ـ استشهاد حضرت فاطمهٔ زهراء به آیهٔ تطهیر راجع به فدک.

سلیم بن قیس گوید: من به مسجد پیغمبر رفتم و در آنجا حلقه‌ای از مردم نشسته بودند که آنها همه هاشمی بودند غیر از سلمان و ابو ذر و مقداد و محمّد بن ابو بکر و عمر بن ابی سلمه و قیس بن سعد بن عباده. عبّاس به امیرالمؤمنین علیه السّلام عرض کرد: می‌دانی به چه علّت عمر از جمیع کارگردانان و عمّالش در شهرها غرامت گرفت و حقوق آنها را کم کرد مگر قنفذ را؟ حضرت نگاهی به اطراف کرد و اشک در چشمانش حلقه زد و سپس فرمود: به علّت آنکه قنفذ با تازیانه چنان ضربه‌ای بر بازوی زهرا وارد آورد که تا زمان مرگ زهراء آثار آن تازیانه مانند دُمَل متورّم بود، و پس از آن می‌فرماید: عجب است از این امّت که محبّت این مرد و رفیقش را در دل دارند و در مقابل تمام کارهای او سر تسلیم فرود

هفتم. و نیز حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام استشهاد دیگری به آیهٔ تطهیر در ضمن هفتاد منقبت خود بیان می‌فرماید و در «غایة المرام» ص ۲۹۵ به عنوان حدیث دوازدهم آمده است.

می‌آورند. اگر عمّال و کارکنان او خائن بودند و این مال را به خیانت تصرّف کردند بر او جایز نبود که مقداری از آن را در دست آنها باقی گذارد چون مال، فیْء و حقّ مسلمانان است و جایز

نبود که نصفش را بگیرد و نصفش را در دست آنان بگذارد، و اگر کارکنان و مأمورین او خائن نبودند حقّ نداشت که از اموال آنها چیزی بگیرد نه کم و نه زیاد. این مرد نصف اموال آنان را گرفت بدون حجّت شرعی؛ اگر فرضاً مال در دست آنان خیانت هم بود چون ظاهراً در یدِ آنها و در تصرّف آنها بود، بدون قیام بیّنه و گواهی شهود جایز نبود از دست آنان برباید. و عجیب‌تر آنکه پس از این عمل باز تمام عمّال و کارکنان را به پست‌های خودشان اعاده داد و آنها را منصوب نمود در حالی که اگر خیانتی از آنها سرزده بود دیگر جایز نبود آنها را به کار خود منصوب کند.

آنگاه امیرالمؤمنین از حوادثی که به دست او پدید آمد و تغییراتی که او در سنّت پیغمبر اکرم داد بیان می‌فرماید تا می‌رسد به داستان فدک که فاطمه علیها السّلام در آن وقتی که می‌خواستند فدک را از او بگیرند گفت: مگر فدک در دست من نیست و من صاحب ید نیستم و وکیل من در فدک نیست و من در حیات رسول خدا از غلّهٔ آن استفاده نمی‌کردم؟

آن دو نفر گفتند: بلی، فاطمه گفت: پس چرا در ملکیّت فدک از من بیّنه می‌خواهید و بر چیزی که در دست من است گواه می‌طلبید؟ گفتند: چون مال مسلمین است اگر بیّنه و شاهد بیاوری، از آن توست وگرنه ما آن را به تو نخواهیم داد. فاطمه در حالی که همهٔ مردم در اطراف او بوده و گوش می‌دادند گفت: شما می‌خواهید عمل پیغمبر را با کردار خود نسخ و باطل کنید و در میان ما اهل بیت حکمی بر خلاف حکم سایر مسلمین بنمائید؛ ای مردم گوش فرا دارید و اعمال و بدعت‌های آنان را نظر کنید. سپس به آن دو گفت: بگوئید: اگر من ادّعا کنم که آنچه در تحت تصرّف مسلمانان است و اموالی که از آن آنهاست ملک من است شما از من گواه می‌خواهید یا از آنان؟ گفتند: البتّه از تو گواه می‌خواهیم (چون در تصرّف تو نیست) فاطمه گفت: اگر تمام مسلمانان ادّعا کنند که آنچه در تصرّف من است مال آنهاست شما از من گواه می‌خواهید یا از آنان؟ در این حال (که حجّت فاطمه قاطع شد و از جواب فرو ماندند) عمر به غضب در آمد و گفت: این مال مال مسلمانان است و زمین مسلمانان است منتهی در دست فاطمه بوده

و از غلّه‌اش بهره‌مند می‌شده است اگر فاطمه اقامهٔ بیّنه کند و گواه آورد بر مدّعای خود و بر آنکه رسول خدا این مال را به او بخشیده در حالی که فیء و مال مسلمانان بوده است ما در آن نظری خواهیم نمود.

فاطمه گفت: کافی است سخن، شما را به خدا سوگند آیا نشنیدید که رسول خدا

فرمود: فاطمه، خانم و سیّده زنان بهشت است؟ گفتند: آری ما از پیغمبر شنیدیم. فاطمه گفت: آیا سیّدهٔ زنان بهشت ادّعای باطل می‌کند و چیزی که مال او نیست و مال مردم است می‌خواهد بگیرد؟ اگر چهار نفر بر علیه من گواهی به عمل زشتی دهند یا دو مرد شهادت به دزدی دهند آیا شما تصدیق آنها را می‌نمائید؟ ابو بکر ساکت شد لیکن عمر پاسخ داد: بلی تصدیق می‌کنیم و حدّ بر تو جاری می‌نمائیم.

فاطمه گفت: دروغ گفتی و لئامت باطن خود را بروز دادی، مگر آنکه اقرار کنی که تو بر دین محمّد نیستی. آن کسی که جایز بداند بر سیّده زنان اهل بهشت طبق گفتار پیغمبرش حدّ جاری کند ملعون و کافر و از رحمت خدا دور است؛ و کافر است بر دین پیغمبرش محمّد صلّی اللَه علیه و آله و سلّم **اِنَّ مَنْ اَذْهَبَ اللهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهیراً لاَ تَجُوزُ عَلَیْهِمْ شَهَادَةٌ لاَنَّهُمْ مَعْصُومُونَ مِنْ کُلِّ سُوءٍ مُطَهَّرُونَ مِنْ کُلِّ فاحِشَةٍ.**

«آن کسانی که خداوند رجس و پلیدی را از آنها برده و از هر عیب مصون و مبرّی داشته است جایز نیست گواهی گواهان را بر علیه آنها پذیرفت

چون آنها معصوم و پاکیزه‌اند از هر زشتی و مبرّی و مصون‌اند از هر عمل قبیح».

ای عمر به من بگو اگر جماعتی گواهی به شرک یا کفر یا عمل قبیحی دهند دربارهٔ این افرادی که خدا آنها را در این آیهٔ تطهیر مخاطب قرار داده و آنها را اهل بیت شمرده است یا دربارهٔ یکی از آنها چنین گواهی دهد، آیا مسلمانان می‌توانند از آنها تبرّی جویند و حدّ شرک و کفر یا حدّ آن عمل قبیح را بر آنان جاری کنند؟

عمر گفت: بلی، اهل بیت که مورد این آیه هستند با سایر مردم در این جهت مساوی هستند.

فاطمه گفت: دروغ گفتی، **ما هُمْ وَ سائِرُ النّاسِ سَواءً لاَنَّ اللهَ عَصَمَهُمْ وَ اَنْزَلَ عِصْمَتَهُمْ وَ تَطْهيرَهُمْ، وَ اَذْهَبَ عَنْهُمُ الرِّجْسَ، فَمَنْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ فَاِنَّما يُكَذِّبُ اللهَ وَ رَسُولَهُ.**

«ایشان با سایر افراد مردم یکسان نیستند چون خداوند آنها را معصوم از گناه و از هر عمل زشتی قرار داده و عصمت آنان را در قرآن مجید بیان فرموده و مردم را هشدار داده که آنها پاک و پاکیزه‌اند و از

هر آلودگی و زشتی مبرّا و مصون، پس هر کس بر علیه آنان سخنی را تصدیق کند خدا و رسولش را تکذیب نموده است. چون مطلب به اینجا رسید و احتجاج قوی و مستدلّ فاطمه راه جواب را بر آنان بست، ابو بکر به عمر

گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم که ساکت شوی[1]. ـ الحدیث.

احتجاج حضرت امام حسن علیه السلام به آیهٔ تطهیر

چهارم ـ استشهاد حضرت امام حسن علیه السّلام به آیهٔ تطهیر و آن در سه موضع است

اوّل ـ هنگام رحلت امیرالمؤمنین علیه السّلام پس از فراغت از دفن آن حضرت به مسجد کوفه در آمده و در حالی که انبوه جمعیّت مسجد را فرا گرفته بود حضرت امام حسن علیه السّلام خطبه می‌خوانند و قدری از حالات امیرالمؤمنین را شرح می‌دهند و پس از خطبه تمام افراد جمعیّت با آن حضرت به خلافت بیعت می‌کنند. از جمله فرمایشات آن حضرت در این خطبه استشهاد به آیه تطهیر است دربارهٔ خود.

محمّد بن عبّاس ابن ماهیار که در نزد شیعه از موثّقین است در تفسیر قرآن که راجع به آیات نازلهٔ در

---

[1] «کتاب سلیم بن قیس هلالی» ص ۱۳٤ تا ص ۱۳۷، و «بحار الانوار» ج ۸ ص ۲۳۳ و ص ۲۳٤ از سلیم بن قیس.

حقّ اهل بیت نوشته است با سند متّصل خود از عمر بن علیّ بن أبی‌طالب روایت کند قَالَ: خَطَبَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ علیه‌السّلام النّاسَ حَینَ قُتِلَ عَلِیٌّ علیهماالسّلام فَقَالَ: **قُبِضَ فِی هَذِهِ اللَّیْلَةِ رَجُلٌ لَمْ یَسْبِقْهُ الْاَوَّلُونَ وَ لا یُدْرِکُهُ الْاَخِرُونَ، مَا تَرَکَ عَلَی ظَهْرِ الْاَرْضِ صَفْرآءَ وَ لابَیْضآءَ اِلاَّ سَبْعَمِأةِ دِرْهَمٍ فَضَلَتْ مِنْ عَطَائِهِ اَرادَ اَنْ یَبْتاعَ بِهَا خادِماً لأهْلِهِ،** ثُمَّ قَالَ: **اَیُّهَا النّاسُ مَنْ عَرَفَنِی فَقَدْ عَرَفَنِی وَ مَنْ لَمْ یَعْرِفْنِی فَاَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ وَ اَنَا ابْنُ الْبَشِیرِ النَّذِیرِ وَ الدّاعی اِلَی اللهِ بِاِذْنِهِ وَ السَّراجِ الْمُنِیرِ، اَنَا مِنْ اَهْلِ الْبَیْتِ الَّذِی کانَ یَنْزِلُ فِیهِ جَبْرائِیلُ وَ یَصْعَدُ، وَ اَنَا مِنْ أهْلِ الْبَیْتِ الَّذِینَ أذْهَبَ اللهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِیراً**[1].

عمر بن علی که برادر حضرت امام حسن علیه السّلام است گوید: «چون پدرم کشته شد حضرت حسن بن علی علیهما السّلام مردم را

---

[1] «غایة المرام» ص ۲۹۵ حدیث شانزدهم و حموینی در «فرائد السّمطین» بنا به نقل «غایة المرام» ص ۲۹۱ حدیث سی و پنجم، و «ینابیع المودّة» باب ۹۰ ص ۴۷۹ از حافظ جمال الدین زرندی در «نظم درر السّمطین» نقل کرده است.

مخاطب قرار داده و چنین خطبه خواند: در این شب کسی به سوی خدا رفت و جانش به عالم قدس پرواز کرد که سابقین نتوانستند در راه خدا از او پیشی گیرند و آخرین نتوانستند خود را به مقام و منزلت او برسانند. از دنیا رفت و زرد و سفیدی باقی نگذاشت (مراد طلا و نقره است)

مگر هفتصد درهم که از سهمیّه او از بیت المال زیاد آمده بود و می‌خواست برای اهل خود خادمی بخرد.

سپس فرمود: ای جماعت مردم هر کس مرا می‌شناسد که می‌شناسد؛ و هر کس که مرا نمی‌شناسند بداند من حسن بن علی هستم. و من فرزند رسول خدا، بشارت دهنده به رحمت خدا و ترساننده از عذاب خدا و دعوت کننده به سوی خدا و فرزند آن چراغ درخشانم؛ من از خاندانی هستم که جبرائیل در آنجا فرود می‌آمد و بالا می‌رفت، و من از خاندانی هستم که آنها را خداوند از هر آلودگی و زشتی پاک نموده و از هر عیب و نقصی مصون و پاکیزه داشته است».

و حاکم در کتاب «مستدرك» و هیثمی روایت کرده‌اند: اِنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلیٍّ خَطَبَ النّاسَ حینَ قُتِلَ عَلِیٌّ وَ قَالَ فِی خُطْبَتِهِ: **اَیُّهَا النّاسُ مَنْ عَرَفَنِی فَقَدْ عَرَفَنِی وَ مَنْ لَمْ یَعْرِفُنِی فَاَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ وَ اَنَا ابْنُ النَّبِیَّ وَ اَنَا ابْنُ الْوَصِیِّ وَ اَنَا ابْنُ الْبَشیرِ وَ اَنَا ابْنُ النَّذیرِ وَ اَنَا ابْنُ الدّاعی اِلَی اللهِ بِاِذْنِهِ وَ اَنَا ابْنُ السِّرَاجِ الْمُنیرِ، وَ اَنَا مِنْ اَهْلِ الْبَیْتِ**

الَّذی کانَ جَبْرَئیلُ یَنْزِلُ اِلَیْنا وَ یَصْعَدُ مِنْ عِنْدِنَا، وَ اَنَا مِنْ اَهْلِ الْبَیْتِ الَّذی اَذْهَبَ اللهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهیراً ـ الخطبة[1].

«حسن بن علی علیهما السّلام بعد از شهادت حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام، مردم را مخاطب قرار داده و در خطبهٔ خود فرمود: ای گروه مردم! هر کس مرا می‌شناسد که می‌شناسد، و هر کس مرا نمی‌شناسد پس من حسن بن علی هستم و من فرزند پیغمبرم و من فرزند وصیّ پیغمبرم، و من فرزند بشارت دهنده به سوی رحمت خدا و ترساننده از عذاب خدا هستم، و من فرزند دعوت کنندهٔ به سوی خدا به اذن او و فرزند چراغ درخشانم، و من از اهل بیتی هستم که جبرائیل در آن آمد و رفت می‌نمود، و من از اهل بیتی هستم که خدا آنان را از هر پلیدی و آلودگی مبرّا داشته و از هر عیب مصون و محفوظ داشته است».

---

[1] «مستدرک» حاکم ج ۳ ص ۱۹۹ باب فضائل حسن بن علی علیهما السّلام، و «مجمع الزوائد» هیثمی باب فضائل اهل البیت، و «ینابیع المودّة» ص ۱۰۷ عن ابن سعد مختصراً.

احتجاج دوم حضرت امام حسن علیه السلام به آیهٔ تطهیر

احتجاج دوّم حضرت امام حسن به آیهٔ تطهیر در وقتی است که با معاویه صلح کردند و بر منبر رفته و خطبهٔ بلیغ و بسیار مفصّلی را بیان فرمودند و در آن جمیع

مناقب و فضائل خود را بیان کردند.

این خطبه را شیخ در «امالی» با دو سند نقل کرده است. با سند اوّل از حضرت علیّ بن الحسین زین العابدین علیهما السّلام روایت کرده است و این خطبه بسیار مفصّل است و در آن حضرت فضایل خود را شرح می‌دهد تا آنکه می‌فرماید:

وَ أَقُولُ مَعاشِرَ الْخَلائِقِ فَاسْمَعُوا وَ لَكُمْ اَفْئِدَةٌ وَ أَسْماعٌ فَعُوا: اِنّا اَهْلُ بَيْتٍ اَكْرَمَنَا اللهُ بِالْاِسْلامِ وَ اخْتارَنا وَ اصْطَفانا وَ اجْتَبانَا وَ أَذْهَبَ عَنَّا الرِّجْسَ وَ طَهَّرنَا تَطْهيراً، وَ الرِّجْسُ هُوَ الشَّكُّ فَلاَ نَشُكُّ فِى اللهِ الْحَقِّ وَ دَينِهِ اَبَداً، وَ طَهَّرنا مِنْ كُلِّ اَفْنٍ وَ عَيْبٍ مُخْلَصينَ اِلَى آدَمَ نِعْمَةَ مِنْهُ، لَمْ تَفْتَرِقِ النّاسُ فِرْقَتَيْنِ اِلاّ جَعَلَنَا اللهُ فِى خَيْرِهِمَا، فَاَدَّتِ الْاُمُورُ وَ اَفَضَتِ الدُّهُورُ.

می‌فرماید: «معاشر النّاس بشنوید برای شما قلب‌ها و گوش‌هائی است پس فرا گیرید، ما اهل بیتی هستیم که خداوند ما را به اسلام مکرّم داشت و ما را اختیار کرده و برگزیده و انتخاب فرموده و هر گونه رجس و ناپاکی را از ما زدوده و ما را پاک و بی‌عیب قرار داده است. رجس، شکّ است، ما هیچ

گاه در خدا و دین خدا شکّ نیاوردیم و ما را از هر گونه سستی فکر و ضعف اندیشه و عیبی پاک نموده است و پدران ما را تا آدم ابو البشر پاک و خالص قرار داده و به دین نعمت سرافراز نموده است، هیچ گاه مردم به دو دسته نشدند مگر آنکه ما را در آن دستهٔ بهتر و پاکیزه‌تر قرار داد. پس امور به جریان افتاد و روزگارها گذشت».

و سپس آن حضرت به دنبال این مطلب مشروحاً بقیّه مناقب خود را بیان می‌کند تا آنکه می‌فرماید: **فَنَحْنُ اَهْلُهُ وَ لَحْمُهُ وَ دَمُهُ وَ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ مِنْهُ وَ هُوَ مِنّا، وَ قَدْ قَالَ اللهُ تَعَالَى:** ﴿إِنَّما يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾، **فَلَمَّا اُنْزِلَتْ آيَةُ التَطْهير جَمَعَنا رَسُولُ اللهِ صلّى الله عليه و آله و سلّم اَنَا وَ أَخِى وَ اُمّى وَ أَبِي فَجَعَلْنا وَ نَفْسَهُ فِى كِساءٍ لاُمِّ سَلَمَةَ خَيْبَرِيٍّ فِى حُجْرَتِها وَ يَوْمِها فَقَالَ: اللّهُمَّ هَؤُلاَءِ اَهْلُ بَيْتِى وَ هَؤُلاَءِ اَهْلى وَ عِتْرَتِي فَاَذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً، فَقَالَتْ اُمَّ سَلَمَةَ رَضِىَ اللهُ عَنْها اَنَا اَدْخُلُ مَعَهُمْ يا رَسُولَ اللهِ؟ فِقالَ لَها رَسولُ اللهِ صلّى الله عليه و آله و سلّم يَرْحَمُكِ اللهُ اَنْتِ عَلَى خَيْرٍ وَ اِلَى خَيْرٍ وَ مَا اَرْضانِي**

عَنْكِ وَ لَكِنَّها خاصَّةٌ لِي وَ لَهُمْ، ثُمَّ مَكَثَ رَسُولُ اللَهِ بَعْدَ ذَلِكَ بَقِيَّةَ عُمْرِهِ حَتّى قَبَضَهُ اللَهُ اَلَيْهِ يَأتينا فِى كُلِّ يَوْمٍ عِنْدَ طُلُوعِ الْفَجْرِ وَ يَقُولُ: الصَّلاَةَ يَرْحَمُكُمُ اللَهُ، ﴿إِنَّما يُرِيدُ اللَه لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ

الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ ـ الخطبة[1].

می‌فرماید: «ما اهل رسول خدا هستیم و گوشت او و خون او و جان او؛ و ما از او هستیم و او از ماست، و خداوند تعالی فرموده: حقاً که خداوند فقط اراده فرموده که از شما خاندان اهل بیت هر آلودگی را پاک کند و هر عیب و نقصی را برطرف کند. و چون آیهٔ تطهیر نازل شد پیغمبر، ما را جمع کرد، مرا و برادرم را و مادرم را و پدرم را؛ با خود همگی را در زیر کساء خیبری که مال امّ سلمه بود قرار داد و این واقعه در حجرهٔ امّ سلمه اتّفاق افتاد و در روزی که نوبت او بود، و سپس عرض کرد: بار پروردگارا اینان اهل بیت من هستند و اینان اهل من و عترت من هستند، پلیدی و زشتی را از آنها بزدا و پاک و طاهرشان قرار ده. در این حال امّ سلمه گفت: ای رسول خدا من هم با آنها داخل شوم؟ رسول خدا فرمود: خدا تو را رحمت کند تو بر طریقهٔ خیری و عاقبت به خیرخواهی بود و چقدر از تو خشنود هستم و لیکن این مقام اختصاص به من و اینها دارد.

---

[1] «غاية المرام» ص ۲۹۷ حدیث بیست و ششم.

و پس از این قضیّه رسول خدا تا آخر عمر که خدا جانش را به سوی خود قبض نمود هر روز صبح هنگام طلوع صبح نزد ما می‌آمد و می‌گفت: نماز، خدا شما را رحمت کند، این است و جز این نیست که خداوند مشیّتش بر آن تعلّق گرفته که شما اهل بیت را از هر رجس و خرابی دور کند و پاک و منزّه و مقدّس قرار دهد».

سند دوّم از ابو عمر زاذان که گفت: چون حضرت امام حسن با معاویه صلح نمود بر منبر آمد و در حضور مردم از مناقب خود بیان فرمود تا آنکه فرمود: **وَ لَمَّا نَزَلَتْ آيَةُ التَطْهيرِ جَمَعَنَا رَسُولُ اللهِ صلّى الله عليه و آله و سلّم فِى كِساءٍ لاُمِّ سَلَمَةَ ـ رَضِىَ اللهُ عَنْهَا ـ خَيْبَرِىٍّ ثُمَّ قَالَ: اللّهُمَّ هَؤُلاَءِ أَهْلُ بَيْتِى وَ عِتْرَتى فَاَذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وِ طَهِّرْهُمْ تَطْهيراً** ـ الخطبة[1].

«چون آیهٔ تطهیر نازل شد رسول خدا همهٔ ما را در کساء خیبری که مال امّ سلمه ـ رضی اللَه عنها ـ بود جمع نمود و عرض کرد: بار پروردگارا اینان

---

[1] «غاية المرام» ص ۲۹۸ حدیث بیست و هفتم، و «تفسیر ابن کثیر» در تفسیر آیهٔ تطهیر ج ۳ ص ٤٨٦، و «شواهد التنزیل» ج ۲ ص ۱۷.

اهل بیت من و عترت من هستند، هر گونه زشتی را از آنان دور کن و پاک و منزّهشان قرار ده». و سپس حضرت بقیّهٔ خطبه را بیان فرمود.

احتجاج سوّم امام حسن علیه السّلام به آیهٔ تطهیر

احتجاج سوّم امام حسن علیه السّلام به آیهٔ تطهیر در وقتی است که در جنگ با معاویه به ران آن حضرت خنجر زدند. پس از بهبودی، حضرت خطبه‌ای خواندند این خطبه را از عامّه هیثمی و ابن کثیر با مختصر اختلافی در لفظ آورده‌اند و ما به عبارت هیثمی بیان می‌کنیم.

اِنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِیٍّ حینَ قُتِلَ عَلِیٌّ اسْتُخْلِفَ، فَبَیْنا هُوَ یُصَلِّی بِالنّاسِ اِذْ وَثَبَ رَجُلٌ فَطَعَنَهُ بِخَنْجَرٍ فِی وَرِکِهِ فَتَمَرَّضَ مِنْها اَشْهُراً ثُمَّ قَامَ فَخَطَبَ عَلَی الْمِنْبَرِ فَقالَ: **یَا اَهْلَ الْعِراقِ اتَّقُوا اللَهَ فینا فَاِنَّا اُمَرَاؤُکُمْ وَ ضیفانُکُم، وَ نَحْنُ اَهْلُ الْبَیْتِ الَّذی قَالَ اللَهُ عَزَّوَجَلَّ:** ﴿إِنَّما یُرِیدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً﴾، فَما زالَ یَوْمَئِذٍ یَتَکَلَّمُ حَتّی ما نَریَ فِی الْمَسْجِدِ اِلاّ باکِیاً.[1]

و سپس هیثمی گوید: این حدیث را طبرانی

---

[1] «مجمع الزّوائد» ج ۹ ص ۱۷۲ باب فضائل اهل البیت، «شواهد التنزیل» ج ۲ ص ۱۸ و در ص ۱۹ به سند دیگر.

روایت کرده و روات حدیث از موثّقین هستند.

«حضرت امام حسن علیه السّلام بعد از شهادت پدرش که به خلافت رسید در وقتی که با مردم نماز جماعت می‌خواند ناگهان مردی جست و با خنجر بر ران آن حضرت وارد کرد، حضرت چند ماه مریض شدند و پس از بهبودی به مسجد آمده و خطبه بر منبر خواندند و گفتند: ای اهل عراق از خدا بپرهیزید و دربارهٔ ما اهل بیت چنین مکنید زیرا که ما امیران و میهمانان شما هستیم، و ما همان خاندانی هستیم که خداوند فرموده: فقط خداوند اراده کرده است که از شما خاندان هر گونه پلیدی را بزداید و پاک و پاکیزه گرداند. (راوی گوید) پس پیوسته آن حضرت در آن روز به سخنرانی خود ادامه داد تا اینکه ما کسی را در مسجد نمی‌دیدیم جز اینکه گریه می‌کرد».

پنجم ـ استشهاد حضرت سیّد الشّهداء علیه السّلام به آیهٔ تطهیر

پنجم ـ استشهاد حضرت سیّد الشّهداء علیه السّلام به آیهٔ تطهیردر اشعاری که به آن حضرت نسبت می‌دهند که در روز عاشورا در مقابل لشکر خوانده‌اند و صدرش این است:

كَفَرَ الْقَوْمُ وَ قِدْماً رَغِبُوا ❊❊❊ عَنْ ثَوابِ اللَهِ رَبِّ

الثَّقَلَيْنِ

تا آنکه حالات خود را و مناقب و مفاخر خود را می‌شمرد تا به اینجا که می‌فرماید:

نَحْنُ اَصحابُ الْکِساءِخَمْسَتُنا *** قَدْ مَلَکْنَا شَرْقَها وَ الْمغْرِبَیْنِ

ثُمَّ جَبْریلُ‌لَنا سَادِسُنَا *** وَ لَنَا الْبَیْتُ کَذا وَ الْمَشْعَرَیْنِ[1]

«ما اصحاب کساء هستیم که هر پنج نفر ما در زیر کساء جمع شدیم، و مشرق و مغرب شرف و فضیلت از آن ماست. و غیر از ما در زیر کساء شخص دیگری نبود مگر جبرائیل فرشتهٔ سماوی که ششمین ما بود، و هم چنین بیت اللَه الحرام و عرفات و مَشْعَر خانه‌های ماست».

و نیز حضرت امام حسین چند جا خود را جزء اهل بیت شمرده‌اند، از جمله در آن وقتی که حضرت مسلم در سفر به عراق تردید نموده و

---

[1] «ناسخ التواریخ» جلد سیّد الشّهداء طبع اسلامیّه ج ۲ ص ۳۷۲، و در «ینابیع المودّة» ص ۱۰۸ این شعر را به حضرت سیّد الشّهداء نسبت داده است:

نَحْنُ وَ جَبْریلُ غَداَ سادِسُنا *** وَ لَنَا الْکَعْبَةُ ثُمَّ الْحَرَمَیْنِ

کاغذی به آن حضرت نوشت و نسبت به این سفر تَطَیّر زده و به فال بد گرفت حضرت در پاسخ او نوشتند: **یَا ابْنَ الْعَمَّ اِنّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللَهِ صلّی اللَه علیه و آله و سلّم یَقولُ: مَا مِنّا اَهْلَ الْبَیْتِ مَنْ یَتَطَیَّرُ وَ لاَ یُتَطَیَّرُ بِهِ، فَاِذا قَرَأتَ کِتَابِی فَامْضِ عَلَی ما اَمَرْتُكَ، وَ السَّلاَمُ عَلَیْكَ وَ رَحْمَةُ اللَهِ وَ بَرَکاتُهُ**[1].

«ای پسر عمو، من از رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم شنیدم که می‌فرمود: هیچ کس از ما اهل بیت نیست که فال بد زند و نه به او فال بد زنند، چون نامهٔ مرا خواندی به دنبال آنچه که به تو امر کردم برو و سلام خدا و رحمت خدا و برکات خدا بر تو باد».

و از جمله در خطبه‌ای که در مکّه هنگام عزم حرکت به کربلا بیان کردند فرمودند: **رِضَا اللَهِ رِضانا اَهْلَ الْبَیْتِ، نَصْبِرَ عَلَی بَلائِهِ وَ یُوَفّینا اُجُورَ الصّابِرینَ**[2].

«رضای خدا رضای ما اهل بیت است، بر امتحان و بلای او شکیبا خواهیم بود، و او به ما مزد

---

[1] «ناسخ التواریخ» ج ۲ ص ٤١.

[2] همان کتاب ص ۱۲۱ و «جلاء العیون» شبّر ج ۲ ص ١٤٣.

صابران را عنایت خواهد نمود».

و از جمله در خطبه‌ای که در شب عاشورا خواندند و اعلان کردند که هر کس می‌خواهد برود برود فرمودند: **وَ اْلاَنَ لَمْ یَکُنْ لَهُمْ مَقْصَدٌ اِلاّ قَتْلی وَ قَتْلَ مَنْ یُجاهِدُ بَیْنَ**

يَدَىَّ وَ سَبْىَ حَرِيمى بَعْدَ سَلْبِهِمْ، وَ أَخْشىَ اَنَّكُمْ ما تَعْلَمُونَ اَوْ تَعْلَمُونَ وَ تَسْتَحْيُونَ وَ الْخَدْعُ عِنْدَنا اَهْلَ الْبَيْتِ مُحَرَّمٌ، فَمَنْ كَرِهَ مِنْكُمْ ذَلِكَ فَلْيَنْصَرِفْ ـ الخطبة[1].

فرمود: «و حالا این قوم مقصدی ندارند جز کشتن من و کشتن افرادی که در رکاب من با آن‌ها مجاهده و جنگ کنند، و نیّتی ندارند جز اسیر کردن زنان و طفلان من بعد از غارت کردن آنها، و من خوف دارم که شاید شما این معنی را ندانید یا بدانید و لیکن از روی حیا و شرم در نزد من درنگ نموده‌اید. خدعه و مکر در نزد ما اهل بیت رسول خدا حرام است، حقیقت مطلب بدون روپوش این است که هر کس می‌خواهد برود و ماندن و کشته شدن را ناپسند می‌دارد، باید برود».

ششم ـ استشهاد حضرت سجّاد علیه السّلام به آیهٔ تطهیر

سیّد ابن طاووس در «لهوف» گوید: چون اُسرا را در شام آوردند، همین طور مردم آنها را نظاره و تماشا

---

[1] «ناسخ التواریخ» مجلّد سیّد الشّهداء ج ۲ ص ۱۵۸.

می‌کردند تا بر همین منوال آنها را آوردند در باب دمشق و آنها را پهلوی پلّه در مسجد دمشق همان جائی که همیشه اسیران را در آنجا متوقّف می‌کردند توقّف دادند؛ در این حال پیرمردی به عیالات آن حضرت نزدیك شده گفت: اَلْحَمْدُ للهِ الَّذی قَتَلَکُمْ وَ اَهْلَکَکُمْ وَ اَراحَ الْبِلادَ عَنْ رِجالِکُمْ وَ اَمْکَنَ اَمیرَالْمُؤْمنینَ مِنْکُمْ، فَقَالَ لَهُ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ علیه‌السّلام: **یَا شَیْخُ هَلْ قَرَأْتَ الْقُرْآنَ؟** قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: **فَهَلْ عَرَفْتَ هَذِهِ الْآیَةَ:** ﴿قُلْ لاَ اَسْأَلَکُمْ عَلَیْهِ اَجْراً اِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَیٰ﴾؟ قَالَ الشَّیْخُ: نَعَمْ قَدْ قَرَأْتُ ذَلِكَ، فَقَالَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ علیه السّلام: **فَنَحْنُ الْقُرْبیٰ یَا شَیْخُ، فَهَلْ قَرَأْتَ فِی بَنِی اِسْرائیلَ:** ﴿وَآتِ ذَا الْقُرْبَي حَقَّهُ﴾ فَقَالَ الشَّیْخُ: قَدْ قَرَأْتُ، فَقَالَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ علیه السّلام: **فَنَحْنُ الْقُرْبیٰ یَا شَیخُ، فَهَلْ قَرَأْتَ هَذِهِ الْآیَةَ:** ﴿وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبي﴾؟ قَالَ: نَعَمْ، فَقالَ لَهُ عَلِیٌّ علیه السّلام: **فَنحنُ الْقُرْبیٰ یا شَیْخُ، فَهَلْ قَرَأْتَ هَذِهِ الْآیَة:** ﴿إِنَّما یُرِیدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً﴾؟ قَالَ الشَّیْخُ: قَدْ قَرأتَ ذَلِكَ، فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السّلام **فَنَحْنُ اَهْلُ الْبَیْتِ الَّذینَ خَصَّصَنَا اللهُ بِآیَةِ**

الطَّهارَةِ يا شَيْخُ. قَال الرّاوى: فَبَقِىَ الشَّيْخُ ساكِتًا نادِماً عَلَى مَا تَكَلَّمَ بِهِ وَ قَالَ: بِاللهِ اِنَّكُمْ هُمْ؟ فَقَالَ عَلِىُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه‌السّلام: **تَاللهِ اِنّا لَنَحْنُ هُمْ مِنع غَيْرِ شَكٍّ، وَ حَقِّ جَدِّنا رَسُولِ اللهِ صلّى الله عليه و آله و سلّم اِنّا**

لَنَحْنُ هُمْ، فَبَكَى الشَّيْخُ وَ رَمَى عِمامَتَهُ ثُمَّ رَفَعَ رَأسَهُ اِلَى السَّماءِ وَ قَالَ: اللّهُمَّ اِنَّا نَبْرَأ اِلَيْكَ مِنْ عَدُوَّ آلِ مُحَمَّدٍ صلّى اللَه عليه و آله و سلّم مِنْ جِنَّ وِ اِنْسٍ، ثُمَّ قَالَ: هَل لِي مِنْ تَوْبَةٍ؟ فَقَالَ لَهُ: **نَعَمْ اِنْ تُبْتَ تَابَ اللَهُ عَلَيْكَ وَ اَنْتَ مَعَنا،** فَقَالَ: اَنَا تائبٌ، فَبَلَعَ يَزيدَبْنَ معاوِيَةَ حديثُ الشَّيْخِ فَاَمَرَ بِهِ فَقُتِلَ[1].

«پیر مرد به اسیران آل محمّد گفت: شکر و حمد اختصاص به خدائی دارد که شما را کشت و هلاک کرد و شهرها را از شرّ مردان شما خلاص کرد و امیرالمؤمنین یزید را بر شما چیره ساخت. در این حال حضرت علیّ بن الحسین زین العابدین علیهما السّلام به آن شیخ گفتند: ای شیخ آیا قرآن خوانده‌ای؟ عرض کرد: بلی، حضرت فرمود: آیا این آیه را خوانده‌ای که خدا می‌گوید: ای پیغمبر به مردم بگو من از شما هیچ مزد رسالت نمی‌خواهم مگر آنکه با ذوی القربای من مودّت کنید؟ شیخ گفت: بلی این آیه را خوانده‌ام، حضرت فرمود: ما ذوی القربای پیغمبریم ای پیرمرد. ای شیخ آیا در سورهٔ

---

[1] «لهوف» ص ۱۵۷

بنی اسرائیل این آیه را خوانده‌ای: به ذوی القربی حقّ آنان را بده؟ شیخ عرض کرد: بلی خوانده‌ام، حضرت فرمود: ما نزدیکان و ذوی القربی هستیم. ای شیخ آیا این آیه را خوانده‌ای: ای مردم بدانید که آنچه را بهره و غنیمت می‌برید خمس آن اختصاص به خدا و رسول و ذوی القربی دارد؟ عرض کرد: بلی، حضرت فرمود: ما ذوی القربی و نزدیکان پیغمبریم. ای شیخ آیا این آیه را خوانده‌ای: خدا اراده کرده است که از شما خاندان رسالت هر گونه رجس و پلیدی را ببرد و پاکیزه و منزّه و مقدّس گرداند؟ شیخ گفت: این آیه را خوانده‌ام، حضرت فرمود: ما اهل بیتی هستیم که خدا ما را به آیهٔ تطهیر اختصاص داده است ای شیخ.

راوی می‌گوید: شیخ بعد از شنیدن این کلمات از حضرت سجّاد علیه السّلام متحیّر و ساکت و پشیمان به حال خود ماند و از آنچه گفته بود سخت در اضطراب، رو به حضرت نموده گفت: شما را به خدا سوگند شما اهل بیت پیغمبرید؟ حضرت فرمودند: به خدا سوگند ما اهل بیت پیغمبریم بدون

شکّ، و به حقّ رسول خدا که

جدّ ماست سوگند که ما اهل بیت پیغمبریم. شیخ شروع کرد به گریه کردن، و عمامهٔ خود را به زمین زد و سر خود را به آسمان نموده گفت: بار پروردگارا ما بیزاریم از دشمنان آل محمّد علیهم السّلام چه از جن باشند و چه از انس، و به حضرت عرض کرد: آیا من راهی به سوی توبه دارم و توبهٔ من قبول است؟ حضرت فرمودند: بلی اگر تو به خدا بازگشت کنی خدا نیز به تو نظر عنایت و رحمت خواهد نمود و با ما خواهی بود. شیخ گفت: خدایا من توبه کردم. چون این داستان را برای یزید حکایت کردند دستور قتل او را صادر کرد و او را کشتند».

باری این قضیّه را به همین تفصیل خوارزمی در «مقتل» با مختصر اختلافی در لفظ نقل می‌کند[1]. و طبری[2] در تفسیر آیهٔ تطهیر و ابن کثیر[3] در تفسیر این آیه فقط همان استشهاد حضرت سجّاد را به آیهٔ تطهیر برای آن پیرمرد شامی ذکر کرده‌اند.

---

[1] «مقتل» خوارزمی طبع نجف ج ۲ ص ٦١.

[2] «تفسیر طبری» ج ۲۲ ص ۷.

[3] «تفسیر ابن کثیر» ج ۳ ص ٤٨٦.

و نیز آلوسی[1] و سیّد شرف الدّین[2] فقرهٔ استشهاد حضرت به آیهٔ مودّت﴿قُل لاَ اَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ اَجْراً اِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَي﴾ را برای شیخ شامی نقل می‌کنند، و سیّد شرف الدّین از طبرانی و کتاب «الصواعق المحرقة» نقل می‌کند.

هفتم ـ استشهاد حضرت زینب علیها السّلام در مجلس ابن زیاد به آیهٔ تطهیر

چون اسیران آل محمّد علیهم السّلام را داخل در مجلس عبید اللَه بن زیاد کردند و حضرت زینب علیها السّلام را به او معرفی کردند گفت: اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذی فَضَحَکُمْ وَ قَتَلَکُمْ وَ اَکْذَبَ اُحْدُوثَتَکُمْ، فَقالَتْ زَیْنَبُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذی اَکْرَمْنَا بِنَبِیِّهِ مُحَمَّدٍ صلّی اللَه علیه و آله و سلّم وَ طَهَّرَنا مِنَ الرِّجْسِ تَطْهیراً، اِنَّما یَفْتَضِحُ الْفاسِقُ وَ یَکْذِبُ الْفاجِرُ وَ هُوَ غَیْرُنا، وَ الْحَمْدُ للَّهِ[3].

«عبید اللَه بن زیاد گفت: حمد خدائی را که شما را کشت و رسوا کرد و ادّعای باطل و دروغ شما

---

[1] «روح المعانی» ج ۲۵ ص ۳۱.

[2] «الفصول المهمّة» طبع پنجم ص ۲۲۱.

[3] «ارشاد» مفید ص ۲۶۵، و «جلاء العیون» شبّر ج ۲ ص ۲۴۱.

را بر ملا ساخت. حضرت زینب علیها السّلام فرمود: حمد خدائی را که ما را به پیغمبرش محمّد صلّی اللَه علیه و آله و سلّم گرامی داشت و از هر رجس و ناپاکی

دور کرده و پاک و پاکیزه قرار داد. جز این نیست که فاسق رسوا می‌شود و فاجر دروغ می‌گوید و او بحمد اللَه غیر ماست».

و همچنین در مجلس یزید که خطبه خواند یزید را بدین کلمات مورد طعن قرار داد که: اَمِنَ الْعَدْلِ یَابْنَ الطُّلَقَاءِ تَخْدیرُكَ حَرَائِرَكَ وَ اَمَاءَكَ، وَ سَوْقُكَ بَناتِ رَسُولِ اللَهِ سَبَایَا؟ قَدْ هَتَكْتَ سُتُورَهُنَّ وَ اَبْدَیْتَ وُجُوهَهُنَّ، تَحْدُو بِهِنَّ اْلاَعْدَاءُ مِنْ بَلَدٍ اِلَی بَلَدٍ، وَ یَسْتَشْرِفُهُنَّ اَهْلُ الْمَناهِلِ وَ الْمَناقِلِ، وَ یَتَصَفَّحُ وُجُوهَهُنَّ الْقَریبُ وَ الْبَعیدُ وَ الدَّنِیُّ وَ الشَّریفُ، لَیْسَ مَعَهُنَّ مِنْ رِجالِهِنَّ وَلِیٌّ وَ لاَمِنْ حُماتِهِنَّ حَمِیٌّ، وَ کَیْفَ یُرْتَجَی مُراقَبَةُ مَنْ لَفَظَ فُوهُ اَکْبَادَ اْلاَزْکیاءِ، وَ نَبَتَ لَحْمُهُ بِدِمَاءِ الشُّهَدَاءِ، وَ کَیْفَ یَسْتَبْطِئُ فِی بُغْضِنا اَهْلَ الْبَیْتِ مَنْ نَظَرَ اِلَیْنَا بِالشَّنْفِ وَ الشَّنَآنِ وَ اْلاِحْنِ و اْلاَضْغانِ ـ الخطبة[1].

زینب فرمود: «آیا از عدل و انصاف است ای فرزند آزادشدگان که زنان آزاد و کنیزان خود را در پس پرده محفوظ داری لیکن دختران رسول خدا را

---

[1] «لهوف» ص ١٦٢ و «جلاء العیون» شبّر ج ٢ ص ٢٥٦.

اسیروار و آواره در میان مردم سوق دهی؟ در حالی که چادرهای عصمت آنان را دریده‌ای و چهرهٔ آنان را نمایان ساخته‌ای و دشمنان، آنها را به شدّت و تندی از شهر به شهر حرکت دهند و مردمان بیابانی و کوهی بر حال آنها مطلع شوند و با دقّت در صورت آنها بنگرند، نزدیک و دور، و شریف و پست آنها را نظاره کنند و با آنها مردی نمانده که حمایت کند، و سرپرستی نمانده که مراقبت نماید، و چگونه امید نجابت می‌رود از کسی که جگرهای پاکان و اولیای خدا را در دهان جویده و سپس بیرون افکنده، و گوشت او به خونهای شهیدان روئیده است! و چگونه در بغض و عداوت با ما اهل بیت رسول خدا کوتاهی کند کسی که با ما به حقد و خصومت می‌نگرد و کینه و دشمنی می‌ورزد».

سایر استشهادات به آیهٔ تطهیر

هشتم ـ استشهاد حضرت فاطمهٔ صغری به آیهٔ تطهیر در شهر کوفه

پس از آنکه حمد خدای را بجا آورده و مفصّلاً مصائب اهل بیت را شرح می‌دهد می‌فرماید: وَ افْتَخَرَ

بِذَلِكَ مُفَتَخِرُكُمْ شِعْراً:

نَحْنُ قَتَلْنا عَلِياً وَ بَنِی عَلِیَّ *** بِسُیُوفِ هِنْدِیَّةٍ وَ رِماح

وَ سَبَیْنا نِسَآءَهُمْ سَبْیَ تُرْكٍ *** وَ طَعَنّاهُمْ فَاَیَّ نِطاح

بِفیكَ اَیُّهَا الْقاَئِلُ الْكَثْكَثُ وَ الاَثْلَبُ، اَفْتَخَرْتَ بِقَتْلِ قَوْمٍ زَكَّاهُمْ وَ طَهَّرَهُمْ وَ اَذْهَبَ عَنْهُمُ الرِّجْسَ[1]؟!

می‌فرماید: «و در عین حال افتخار کننده‌ای از شما به شعر افتخار کرده و چنین می‌گوید: ما علی و فرزندان علی را کشتیم و با شمشیرهای هندی و نیزه‌های تیز نابود ساختیم، و زنان آنان را مانند زنان ترک اسیر کردیم و با نیزه‌های خود چگونه بر آنها کوفتیم. ای گویندهٔ این شعر، خاک و سنگریزه بر دهانت باد، افتخار می‌کنی به کشتن قومی که خدا آنها را تزکیه نموده و مطهّر و مقدّس و منزّه قرار داده و پلیدی و آلودگی را از آنان برده است»؟!

نهم ـ استشهاد عبد اللَه بن عفیف اَزْدی است به آیهٔ تطهیر

چون ابن زیاد از کار کربلا و قتل و اسارت فارغ شد به مسجد آمده و خطبه خواند و گفت: شکر

---

[1] «لهوف» ص ۱۳٦ و «جلاء العیون» شبّر ص ۲۳۵.

خدائی را که حقّ را ظاهر ساخت و اهل حقّ را پیروز نمود و امیرالمؤمنین یزید و پیروان او را یاری کرد و کذّاب فرزند کذّاب را کشت.

هنوز عبید اللَه بن زیاد از این جمله نگذشته بود که عبد اللَه بن عفیف ازدی که از شیعیان خالص بوده و در جنگ جمل یک چشم خود را از دست داده بود و در جنگ صفین چشم دیگر خود را و در مسجد اعظم کوفه روزها را تا شب به نماز می‌ایستاد، برخاست و گفت: ای ابن زیاد تو کذّاب و فرزند کذّابی و آن کس که به تو این مسند را داده و پدرش.

ای دشمن خدا اولاد پیغمبران را می‌کشی و بر فراز منبر مسلمانان به این جملات دروغ سخن می‌گوئی!

راوی این حدیث گوید: ابن زیاد به غضب درآمد و گفت: این سخن‌گو کیست؟ عبد اللَه گفت: سخن‌گو منم ای دشمن خدا، تو می‌کشی ذریّهٔ طاهره‌ای را که خدا هرگونه رجس و آلودگی را از آنان برده و به مقام طهارت رسانیده است، و گمان می‌کنی که بر دین اسلام هستی؟! وٰا غَوثَاهْ کجا هستند اولاد مهاجرین

و انصار؟ چرا از امير طاغى تو يعنى لعين پسر لعين (يزيد بن معاويه) كه به زبان رسول ربّ العالمين لعنت شده است انتقام نمى‌كشند؟ فَقَالَ: اَنَا الْمُتَكَلِّمُ يَا عَدُوَّ اللهِ، اَتَقْتُلُ الذُرَّيَّةُ الطّاهِرَةَ الَّتِى قَدْ اَذْهَبَ اللهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ تَزْعَمُ اَنَّكَ عَلَى دينِ الْاِسْلامِ، وَاغَوْثاهُ اَيْنَ اَوْلادُ الْمُهاجِرينَ وَالْاَنْصارِلاَ يَنْتَقِمُونَ مِنْ طاغِيَتِكَ اللَّعِين ابْنِ اللَّعِين عَلَى لِسانِ رَسُولِ رَبِّ الْعالَمِينَ[1].

دهم ـ استشهاد حضرت امام رضا عليه السّلام به آيهٔ تطهير در مقابل مأمون

مرحوم صدوق ابن بابويه با سند متّصل خود از ريّان بن صلت از حضرت رضا عليه السّلام روايت كند كه در پاسخ سؤال مأمون و علماء از آن حضرت در فرق بين آل رسول اللَه و بين امّت، فرمودند:

فَكَانَ الْوِراثَةُ لِلْعِتْرَةِ الطّاهِرَةِ لا لِغَيْرِهِمْ، فَقَالَ الْمَأمُونُ: مَنِ الْعِتْرَةُ الطّاهِرةُ؟ فَقَالَ الرِّضا عليه‌السّلام: **اَلَّذينَ وَصَفَهُمُ اللهُ فِى كِتَابِهِ فَقَالَ جَلَّ وَ عَزَّ:** ﴿إِنَّما يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾

---

[1] «لهوف» ص ١٤٦ و «جلاء العيون» شبّر ص ٢٤٢.

ـ الحديث[1].

«وراثت رسول خدا اختصاص به عترت طاهره دارد و دیگران را در آن سهمی نیست. مأمون گفت: عترت طاهره چه کسانند؟ حضرت رضا علیه السّلام فرمود: آن کسانی که پروردگار آنها را در کتابش وصف کرده و فرموده است: خداوند فقط اراده کرده است که از شما خاندان رسالت هرگونه پلیدی و زشتی را زدوده و به مقام قدس و طهارت برساند».

یازدهم ـ استشهاد سَعد وقاص به آیهٔ تطهیر در مقابل معاویه

شیخ طوسی در «امالی» با سند متّصل خود از ابن عبّاس روایت می‌کند که معاویه در ذی طوی بود و من نزد او بودم که سعد وقّاص آمد و بر او سلام کرد.

معاویه گفت: ای اهل شام این سعد است و این دوست علی است. مردم شام سر خود را تکان داده و شروع کردند به سبّ امیرالمؤمنین علیه

---

[1] «غایة المرام» ص ۲۹۳ حدیث هشتم.

السّلام. سعد گریه

کرد. معاویه گفت: چرا گریه می‌کنی؟ سعد گفت: چرا گریه نکنم برای مردی از اصحاب رسول خدا که مردم او را در نزد تو سبّ می‌کنند و من قدرت بر تغییر این سنّت ندارم.

در علی مزایائی بود که اگر یکی از آنها در من بود از دنیا و ما فیها برای من بهتر بود.

یکی از آنها اینکه: یک مرد از اهالی یمن که مدّعی بود علی به او جفا کرده است به علی گفت: شکایت تو را نزد رسول خدا خواهم برد. آن مرد بر پیغمبر وارد شد و نزد حضرت رسول اکرم راجع به امیرالمؤمنین صحبت کرد، حضرت فرمودند: تو را به خدائی که کتاب را به حقّ بر من فرستاد و اختصاص به رسالت داده است آیا از روی غضب این مطالب را دربارهٔ علی می‌گوئی؟ عرض کرد: بلی، حضرت فرمودند: آیا نمی‌دانی که من نسبت به مؤمنین صاحب اختیار هستم و بر آنها نسبت به خود آنها اولویّت دارم؟ عرض کرد: بلی، حضرت فرمودند: کسی که من مولا و صاحب اختیار او هستم علی مولا و صاحب اختیار اوست.

و دیگر آنکه: در روز خیبر عمر بن الخطّاب

را برای جنگ فرمان داد، او و تمام لشگریانش فرار کردند، حضرت رسول اللَه فرمودند: هر آینه رایت جنگ را به انسانی خواهم سپرد که خدا و رسول را دوست داشته باشد، و خدا و رسول او را دوست داشته باشند، مسلمانان همه دست از جنگ برداشته و منتظر فرمان آن حضرت بودند، و علی علیه السّلام مبتلا به درد چشم بود، حضرت رسول او را طلبیدند و گفتند: رایت را بگیر. امیرالمؤمنین عرض کرد: یا رسول اللَه می‌بینی چشمان من چگونه درد می‌کند، حضرت رسول اکرم با آب دهان خود به چشمهای او مالیدند. علی برخاست و علم جنگ را به دست گرفت و رفت، و خداوند فتح را به دست او قرار داد.

سوّم آنکه: در بعضی از جنگها که پیغمبر رفت علی را به جای خود گذاشت، علی عرض کرد: یا رسول اللَه مرا با زنان و طفلان گذاردی؟ حضرت رسول فرمودند: آیا راضی نیستی که نسبت تو با من به منزله نسبت هارون برادر موسی باشد با موسی، با این تفاوت که بعد از من پیغمبری نیست؟

و چهارم آنکه: پیغمبر همهٔ درهای اصحاب

را به مسجد بستند مگر در خانهٔ علی را.

پنجم آنکه: آیهٔ تطهیر نازل شد ﴿إِنَّما يُرِيدُ اللهَ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾.

پس رسول خدا علی را طلبیدند و حسن و حسین و فاطمه علیهم السّلام را طلبیدند فَقَالَ: **اللّٰهُمَّ هَؤُلاَءِ اَهْلی فَاَذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً**[1].

و نسائی در «خصائص» از سعد دربارهٔ مناقب امیرالمؤمنین سه خصلت نقل می‌کند: یکی اعطاء رایت در روز خیبر؛ و دیگری حدیث منزلت، و سوم آیهٔ تطهیر، و می‌گوید که: معاویه به سعد بن وقّاص امر کرد که علی را سبّ کند و سعد امتناع کرد و به این سه فضیلت علی را ستود[2].

و حاکم[3] در «مستدرك» و طحاوی[4] و ابن جریر طبری[5] و ابن کثیر[6] در تفسیر آیهٔ تطهیر از سعد وقّاص روایت کرده‌اند که قَالَ رَسُولُ اللهِ صلّی اللهَ علیه و آله و

---

[1] «غایة المرام» ص ۲۹۸ حدیث بیست و نهم.

[2] «خصائص» نسائی ص ٤، «شواهد التنزیل» ج ۲ ص ۲۰ و ص ۲۱ سه خصلت را از سعد روایت می‌کند.

[3] «مستدرک» ج ۳ ص ١٤٧.

[4] «مشکل الآثار» ج ۱ ص ٣٣٦.

[5] «تفسیر طبری» ج ۲۲ ص ۷.

[6] «تفسیر ابن کثیر» ج ۳ ص ٤٨٥.

سلّم حِينَ نَزَلَ عَلَيْهِ الْوَحْىُ، فَاَخَذَ عَلِيّاً وَ ابْنَيْهِ وَ فَاطِمَةَ وَ اَدْخَلَهُمْ تَحْتَ ثَوْبِهِ ثُمَّ قَالَ: **هَؤُلاَءِ اَهْلى وَ اَهْلُ بَيْتِى.**

«چون آیهٔ تطهیر بر پیغمبر اکرم فرود آمد دست علی و دو فرزندش حسنین و فاطمه را گرفت و در زیر لباس خود داخل نموده عرض کرد: اینان اهل من و اهل بیت من هستند».

دوازدهم ـ استشهاد ابن عبّاس به آیهٔ تطهیر در نزد نه نفر وارد شونده

احمد حنبل با اسناد خود از ابن میمون نقل می‌کند که می‌گوید: من در نزد ابن عبّاس نشسته بودم که نه نفر بر او وارد شدند. (و چون این خبر بسیار مفصّل است مرحوم سیّد بحرانی می‌فرماید: ما همهٔ آن را در باب غدیر خم نقل کرده‌ایم، و ده خصلتی را که ابن عبّاس در این حدیث برای امیرالمؤمنین نقل می‌کند در باب حدیث رایت ذکر کرده‌ایم، و لذا در این باب که باب آیهٔ تطهیر است به همان فقره از حدیث که راجع به آیهٔ تطهیر است اکتفا می‌شود).

قَالَ ابْنُ عَبّاسٍ: وَ اَخَذَ رَسُولُ اللهِ ثَوْبَهُ فَوَضَعَهُ عَلَى عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ و الْحُسَيْنِ وَ قَالَ: ﴿إِنَّما يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾[1].

ابن عبّاس گويد: «رسول خدا لباسش را برداشت و بر سر على و فاطمه و حسن و حسين افكند و فرمود: خدا فقط اراده كرده است كه هرگونه رجسى را از شما بزدايد و شما را منزّه و مقدّس از جميع عيوب قرار دهد».

و طبرى در «تاريخ» خود بحث ابن عبّاس را با عمر راجع به نبوّت و خلافت كه بيان مى‌كند و عمر مى‌گويد: قريش امتناع داشت از اينكه نبوّت و خلافت در يك خاندان جمع شود و جواب محكم و متين ابن عبّاس را به او، عمر به ابن عبّاس مى‌گويد: بَلَغَنِى اَنَّكَ تَقُولُ: اِنَّمَا صَرَفُوهَا عَنّا حَسَداً وَ ظُلْماً، فَقُلْتُ: اَمّا قَوْلُكُ يَا اَميرَالْمُؤْمِنينَ ظُلْماً فَقَدْ تَبَيَّنَ لِلْجاهِلِ وَ الْحَليمِ، وَ اَمّا قَوْلُكَ حَسَداً فَاِنَّ اِبْليسَ حَسَدَ آدَمَ فَنَحْنُ وُلْدُهُ

---

[1] «غاية المرام» ص ۲۸۷ حديث هفتم.

الْمَحْسُودُونَ، فَقَالَ عُمَرُ: هَيْهاتَ اَبَتْ وَ اللهِ قُلُوبُكُمْ يا بَنِى هاشِمٍ اِلاّ حَسَداً ما يَحُولُ، وَ ضِغْناً وَغِشّاً مَايَزُولُ، فَقُلْتُ: مَهْلاً يَا اَميرَالْمُؤْمِنِينَ لاتُصِبْ قُلُوبَ قَوْمٍ اَذْهَبْ اللهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهيراً، فَقَالَ عُمَرُ: اِلَيْكَ عَنّى يَابْنَ عَبّاسٍ، فَقُلْتُ: اَفْعَلُ، فَلمّا ذَهَبْتُ لاَقُومَ اسْتَحْيَى مِنّى فَقَالَ: يَابْنَ عَبّاسٍ مَكانَكَ فَوَاللهِ اِنّى لَرَاعٍ لِحَقِّكَ مُحِبٌّ لِما سَرَّكَ، فَقُلْتُ: يا اَميرَالْمُؤْمِنِينَ اِنَّ لِى عَلَيْكَ حَقّاً وَ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ فَمَنْ حَفِظَهُ فَحَظَّهُ اَصَابَ، وَ مَنْ اَضاعَهُ فَحَظَّهُ اَخْطَأَ، ثُمَّ قَامَ فَمَضَى[1].

عمر می‌گوید: «ای ابن عبّاس به من رسیده است که تو گفتی: خلافت را از ما خاندان بنی هاشم از روی ظلم و حسد ربودند. ابن عبّاس در جواب گفت: امّا اینکه گفتی: از روی ظلم، صحیح و مطلبی واضح است که هر جاهل و شخص با تجربه و کارکرده‌ای می‌فهمد. و امّا اینکه گفتی: از روی حسد، بدرستی که ابلیس به آدم حسد کرد و ما فرزندان آدم نیز مورد حسد واقع شده‌ایم. عمر گفت:

---

[1] «تاریخ طبری» ج ۳ ص ۲۸۹ و «البدایة و النهایة».

هیهات سوگند به خدا ای بنی هاشم در دلهای شما حسدی است که برنمی‌گردد و کینه و غشّی است که از بین نمی‌رود.

ابن عبّاس گفت: آرام باش ای عمر به دلهای مردمی که خداوند هرگونه

آلودگی و عیبی را از آنان زدوده و پاک و مطهر و مقدّس نموده است چنین نسبت ناروائی مده. عمر گفت: ای ابن عبّاس از نزد من برخیز و دور شو، ابن عبّاس گفت: برمی‌خیزم، و همین که برخاست عمر از او خجالت کشید و گفت: ای ابن عبّاس بر جایت بنشین، سوگند به خدا من مراعات حال تو را می‌کنم و دوستدار خرسندی تو هستم. ابن عبّاس گفت: ای امیرالمؤمنین (ای عمر) من بر تو حقّی دارم و بر هر مسلمان حقّی دارم، اگر کسی حرف مرا شنید و به کار بست و اندرز من در او اثر کرد خودش بهره و حظّ خود را دریافت کرده است، و اگر نشنید و به نظر بی‌اهمیّتی تلقّی کرد خودش حظّ و بهرهٔ خود را ضایع کرده است».

و همچنین از احمد حنبل روایت است با سند خود از عمرو بن میمون: قَالَ: اِنِّی لَجَالِسٌ اِلَی ابْنِ عبّاسٍ اِذا اَتاهُ تِسْعَةُ رَهْطٍ فَقَالُوا: یَابْنَ عَبّاسٍ: اِمّا اَنْ تَقومَ مَعَنا وَ اِمّا اَن یُخَلُّونا هَؤُلاَءِ، قَالَ: بَلْ اَقومُ مَعَکُمْ، قَالَ: وَ هُوَ یَوْمَئِذٍ صَحیحٌ قَبْلَ اَنْ یَعْمَی، قَالَ: فَابْتَدَؤُا فَتَحَدَّثُوا فَلانَدْری ما قالُوا، قَالَ: فَجَاءَ یَنْفُضُ ثَوْبَهُ وَ یَقُولُ: اُفٍّ

تُفٍّ وَقَعُوا فِی رَجُلٍ لَهُ عَشْرُ خِصالٍ ـ اِلَی قَوله ـ وَ اَخَذَ رَسُولُ اللَهِ صلّی اللَه علیه و آله و سلّم ثَوْبَهُ فَوَضَعَهُ عَلَی عَلیٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ حَسَنٍ وحُسَیْنٍ وَ قَالَ: ﴿إِنَّما یُرِیدُ اللَه لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً﴾[1].

عمرو بن میمون می‌گوید: «من در نزد ابن عبّاس نشسته بودم، ناگهان جماعتی که نه نفر بودند وارد شدند و گفتند: ای ابن عبّاس یا با ما بیا در مکانی خلوت و یا افرادی که در اینجا هستند بگو بروند و ما تنها با تو مذاکره داریم، ابن عبّاس گفت: بلکه من با شما در جای خلوت می‌آیم. و در آن وقت ابن عبّاس نابینا نشده و چشمش صحیح بود، می‌گوید: ابن عبّاس رفت و آنها با ابن عبّاس به صحبت و حدیث مبادرت نموده مطالبی گفتند که ما ندانستیم چه بود؛ امّا همین که ابن عبّاس نزد ما آمد دیدیم جامهٔ خود را میتکاند (کنایه از برائت و بیزاری گفتار آنان است) و می‌گوید: اُفّ و تُف، اینها عیب مردی را می‌گویند که ده خصلت بی‌نظیر خدا به او

---

[1] «مسند» احمد حنبل ج ۱ ص ۳۲۱ الطبع الاوّل، و «الریاض النضرة» للمحبّ الطبری ج ۲ ص ۲۶۹ و «مجمع الزوائد» ج ۹ ص ۱۱۹.

عنایت نموده است (آنگاه ابن عبّاس یکایک از آن صفات و مزایا را می‌شمرد) تا آنکه می‌گوید: و رسول خدا لباس خود را برداشته و بر سر او و فاطمه و حسن و

حسین انداخته و گفت: خداوند فقط اراده کرده است که از شما خاندان رسالت هرگونه عیب و رجسی را برطرف گرداند و شما را پاک و منزّه و مبرّی از جمیع عیوب قرار دهد».

سیزدهم ـ استشهاد امّ سلمه به آیهٔ تطهیر

اوّل ـ استشهاد اوست به این آیه در عصمت امیرالمؤمنین علیه السّلام وقتی که عُمرهٔ همدانیّه نزد او آمده و از حال امیرالمؤمنین بعد از شهادت آن حضرت سؤال کرد. طحاوی در کتاب «مشکل الآثار» گفته است: قَالَتْ عُمْرَةُ الْهَمْدانيَّةُ: اَتَيْتُ اُمَّ سَلَمَةَ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهَا فَقَالَتْ: مَنْ اَنْتِ؟ فَقُلْتُ: عُمْرَةُ الْهَمْدانيَّةُ. فَقَالَتْ عُمْرَةُ: يا اُمَّ الْمُؤْمِنِينَ اَخْبِرِينِى عَنْ هَذَا الرَّجُلِ الَّذى قُتِلَ بَيْنَ اَظْهُرِنَا فَمُحِبٌّ وَ مُبْغِضٌ ـ تُريدُ عَلِىَّ بْن اَبيطالبِ ـ قَالَتْ اُمُّ سَلَمَةَ: اَتُحِبِّينَهُ اَمْ تُبْغِضينَهُ؟ قَالَتْ: مَا اُحِبُّهُ وَ لاَ اُبْغِضُهُ... قَالَتْ: فَاَنْزَلَ اللهُ هَذِهِ الْاَية ﴿إِنَّما يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ وَما فِى الْبَيْتِ اِلاّ جِبْريلُ وَ رَسُولُ اللهِ صلّى اللهُ عليه و آله و سلّم وَ عَلىٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عليه السّلام، فَقُلْتُ: يا رَسُولَ اللهِ اَنَا مِنْ اَهْلِ الْبَيْتِ؟ فَقالَ: **اِنَّ لَكِ**

عِنْدَ اللهِ خَيْراً، فَوَدِدْتُ اَنَّهُ قَالَ: نَعَمْ، فَكَانَ اَحَبَّ اِلَيَّ مِمّا تَطْلُعُ الشَّمْسُ وَ تَغْرُبُ[1].

عمرهٔ همدانیّه گوید: «من بر امّ سلمه وارد شدم و سلام کردم. گفت: که هستی؟ گفتم: من عمرهٔ همدانیّه هستم ای امّ المؤمنین، مرا از حالات این مردی که در میان ما او را کشتند (مقصود علیّ بن أبی‌طالب است) آگاه کن چون بعضی از مردم دوستدار او هستند و بعضی دشمن او هستند و بغض او را در دل دارند.

امّ سلمه گفت: تو آیا او را دوست می‌داری یا دشمن؟ گفتم: نه دوست دارم و نه دشمن. (امّ سلمه در اینجا مطالبی را بیان کرد که در کتاب نوشته شده و جایش را خالی گذارده‌اند) گفت: پس در آن وقت خدا این آیه را فرستاد که: خدا فقط اراده کرده است شما خانوادهٔ رسالت را از هر زشتی و پلیدی پاک نموده و از هر عیب و علّتی مصون دارد. من عرض کردم: یا رسول اللَه من هم از اهل بیت هستم؟ حضرت فرمود: تو در نزد خدا صاحب درجه‌ای

---

[1] «مشکل الآثار» ج ۱ ص ۳۳٦.

هستی. سوگند به خدا دوست داشتم که پیغمبر

جواب مرا بله بدهد و مرا از اهل بیت قرار دهد، اگر چنین می‌گفت برای من از تمام روی زمین و جاهائی که آفتاب بر آن می‌تابد بهتر بود».

دوّم ـ استشهاد اوست به این آیه در عصمت امام حسین در وقتی که خبر شهادت آن حضرت را آوردند.

در «مسند» احمد حنبل با سلسله سند خود روایت می‌کند از عبد الحمید بن مهران از سهل قَالَ: قَالَتْ اُمُّ سَلَمَةَ زَوْجَةُ النَّبِیِّ صلّی اللَه علیه و آله و سلّم حِینَ جاءَ نَعْیُ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ علیهماالسّلام لَعَنَتْ اَهْلَ الْعِراقِ فَقَالَتْ: قَتَلُوهُ قَتَلَهُمُ اللَهُ، غَرُّوهُ وَ اَذَلُّوهُ لَعَنَهُمُ اللَهُ، فَاِنّی رَأَیْتُ رَسُولُ اللَهِ صلّی اللَه علیه و آله و سلّم وَ قَدْ جَاءَتهُ فَاطِمَةُ غُدَیَّةً بِبُرْمَةٍ قَدْ صَنَعَتْ فیها عَصیدَةً تَحْمِلُها فِی طَبَقٍ لَهَا حَتّی وَضَعَتْها بَیْنَ یَدَیْهِ ـ اِلَی اَنْ قالَتْ ـ فَاجْتَذَبَ کِساءً مِنْ تَحْتِی خَیْبَرِیّاً کانَ بِساطاً لَنا عَلَی مَنَامَةٍ فِی الْمَدینَةِ فَلَفَّهُ رَسُولُ اللَهِ وَ أَخَذَ طَرَفِی الْکِساءِ وَ اَلْوَی بِیَدِهِ اِلَی رَبَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ قَالَ: **اللّهُمَّ هَؤُلاَءِ اَهْلُ بَیْتِی، اَذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهِّرَهُمْ تَطْهیراً**[1].

---

[1] «غایة المرام» ص ۲۸۸ حدیث هشتم، و در «مسند» احمد ص ۲۹۸ جلد

سهل می‌گوید: «چون خبر شهادت حضرت سیّد الشهداء علیه السّلام به مدینه رسید، امّ سلمه مردم عراق را لعنت کرد و گفت: کشتند فرزند پیغمبر را خدا بکشد آنها را، او را فریفتند و ذلیل کردند خدا آنها را لعنت کند.

من در وقتی که فاطمه علیها السّلام حریره در دیگ سنگی پخته و در طبقی نهاده صبحانه برای پیغمبر آورده بود و در مقابل آن حضرت نهاد، دیدم که رسول خدا پنج تن را با هم مجتمع نموده ـ و داستان کساء را بیان می‌کند و بعد می‌گوید ـ کسائی که فراش من بود و خیبری بود از زیر پای من کشید همان کسائی که فراش ما در مدینه در وقت خوابیدن بود، آنگاه آن را پیچید و دو طرف آن را گرفت و بر سر آنان قرار داد و با دست خود به سوی خدا اشاره‌ای نمود و در دعا گفت: بار پروردگارا ایشان اهل بیت من هستند آنها را از هر عیبی مصون بدار و هر قذارت و کدورتی را از آنان برطرف گردان».

ششم به مسند امّ سلمه از شهر بن حوشب روایت کرده است، و نیز در «تفسیر طبری» ج ۲۲ ص ٦ و «مشکل الآثار» ج ۱ ص ۳۳۵.

چهاردهم ـ استشهاد واثلة بن اسقع است به آیهٔ تطهیر

وقتی که سر حضرت سیّد الشّهداء علیه السّلام را به شام آوردند.

احمد حنبل با سند متّصل خود از شدّاد بن عبد اللَه روایت می‌کند که او می‌گوید: سَمِعْتُ واثِلَةَ بْنَ اْلاَسْقَعِ وَ قَدْ جِیءَ بِرَأسِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلیٍّ علیهما السّلام، قَالَ: فَلَقِیَهُ رَجُلٌ مِنْ اَهْلِ الشّامِ فَاَظْهَرَ سُروراً فَغَضِبَ وَاثِلَةُ وَ قَالَ: وَ اللَهِ لاَ اَزالُ اُحِبُّ عَلِیّاً وَ حَسَناً وَ حُسَیْناً اَبَداً بَعْدَ اِذْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَهِ صلّی اللَه علیه و آله و سلّم فِی مَنْزِلِ اُمَّ سَلَمَةَ یَقُولُ فِیهِمْ مَا قَالَ. قَالَ واثِلَةُ: رَأیْتُنِی ذاتَ یَوْمٍ وَ قَدْ جِئْتُ رَسُولَ اللَهِ صلّی اللَه علیه و آله و سلّم وَ هُوَ فِی مَنْزِلِ اُمَّ سَلَمَةَ قَدْ جَاءَ الْحَسَنُ فَأجْلَسَهُ عَلَی فَخِذِهِ الْیُمْنَی وَ قَبَّلَهُ، وَ جاءَالْحُسَیْنُ فَاَجْلَسَهُ عَلَی فَخِذِه الْیُسْرَی وَ قَبَّلَهُ، ثُمَّ جَاءَتْ فَاطِمَةُ فَاَجْلَسَها بَیْنَ یَدَیْهِ ثُمَّ دَعا بِعَلِیٍّ فَجَاءَ ثُمَّ اَرْدَفَ عَلَیْهِمْ کِساءً خَیْبَرِیّاً کَأنّی اَنْظُرُ اِلَیْهِ، ثُمَّ قَالَ: ﴿إِنَّما یُرِیدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً﴾، قُلْتُ لِواثِلَةَ: مَا الرِّجْسُ؟ فَقَالَ: الشَّکُّ فِی اللَهِ عَزَّوَجَلَّ[1].

قَالَ أبوأحْمَدَ الْعَسْکَرِیُّ: یُقالُ: اِنَّ اْلاَوزاعِیَّ لَمْ یَرْوِ

---

[1] «غایة المرام» ص ۲۸۷ حدیث ششم، «شواهد التنزیل» ج ۲ ص ٤۳ و ص ٤٤.

فِی الْفَضائل حَدیثاً غَیْرَ هَذَا، وَ اللَهُ اَعْلَمُ[1].

شدّاد بن عبد اللَه گوید: «در وقتی که سر حضرت امام حسین علیه السّلام را آوردند، مردی از اهل شام واثلة بن اسقع را ملاقات کرد و از شهادت حضرت اظهار سرور کرد، واثله به غضب درآمد و گفت: سوگند به خدا از زمانی که شنیدم رسول خدا در منزل امّ سلمه دربارهٔ آل عبا چه گفت، پیوسته محبّت علی و حسن و حسین در دل من است. آنگاه واثلة تمام خصوصیّات آن مجلس اصحاب کساء را بیان می‌کند و می‌گوید: مثل اینکه آن منظره هم الآن در مقابل نظر من است، و برای عبد الله بن شدّاد ایهٔ تطهیر را از زبان رسول خدا در شأن پنج تن می‌خواند. عبد اللَه می‌گوید: به واثله گفتم: مراد از رجس چیست؟ گفت: شکّ در خداوند عزّوجلّ». ابو احمد عسکری می‌گوید: دربارهٔ اوزاعی گفته شده است که در فضائل غیر از این حدیث چیز دیگری نقل نکرده است،[2] و خدا داناتر است.

---

[1] «اسد الغابة» ج ۲ ص ۲۰.

[2] در جمله لَمْ یَرْوِ فی الْفَضَآئِلِ حَدیثًا غَیْرَ هَذا، ظاهراً مقصود تنها فضائل أهل بیت نیست؛ معمولاً در کتب حدیث اهل تسنّن بابی در فضائل صحابه

اِنَّ النَّبِیَّ مُحَمَّداً وَ وَصِیَّهُ ❊❊❊ وَ ابْنَیهُ وَ ابْنَتَهُ الْبَتُولَ

الطّاهِرَة

دارند که فضائل اهل بیت هم در آن ذکر می‌شود؛ علیهذا مقصود اینست که در فضائل اشخاص چیزی غیر از این حدیث روایت نکرده است.

اَهْلُ الْعَباءِ فَاِنَنّی بِوِلائِهِمْ *** اَرْجُو السّلاَمَةَ وَ النَّجافِی الْاَخِرَةَ[1]

یعقوب بن حمید گوید: و در این قضیّه شاعر سروده است:

بِأبِی خَمْسَةٌ هُمْ جُنِّبُوا الرِّجْسَ *** کِراماً وَ طُهِّرُوا تَطْهیراً

أحْمَدُ الْمُصْطَفَی وَ فاطِمُ أعْنَی *** وَ عَلِیًّا وَ شُبَّراً وَ شُبَیْراً

مَنْ تَوَلاّهُمْ تَوَلاّهُ ذُو الْعَرْشِ *** وَ لَقّاهُ نَضْرَةٌ وَ سُرُوراً

وَ عَلَی مُبْغِضِیهِمْ لَعْنَةُ اللهِ *** وَ اَصْلاَهُمُ الْمَلیكُ سَعیراً[2]

و محمّد بن طلحه شافعی بعد از ذکر روایات نزول آیهٔ تطهیر در شأن خمسهٔ طیّبه اشعار زیر را ذکر نموده است:

هُمُ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَی لِمُعْتَصِمٍ بِهَا *** مَناقِبُهُمْ جاءَتْ

---

[1] «فصول المهمّه» ابن صبّاغ ص ۸، گوید: این شعر را بعضی در طهارت اهل بیت سروده‌اند.

[2] «مناقب» ابن المغازلی ص ۳۰۷.

بِوَحّيٍ وَ اِنْزالٍ

مَناقِبُ فِی الشُّوری وَ سُورَةِ هَلْ اَتیَ *** فِی سُوَرةِ

اْلاَحْزابِ یَعْرِفُهَا التّالِی

وَ هُمْ اَهْلُ بَیْتِ الْمُصْطَفَی فَوِدَادُهُمْ *** عَلَی النّاسِ

مَفْرُوضٌ بِحُکْمٍ وَ اِسْجَالٍ

فَضَائِلُهُمْ تَعْلُو طَرِیقَةَ مُنْتَهی *** رَوَاهُ عَلَوْا فیها بِشَدٍّ

وَ تَرْحالٍ[1]

تواتر احادیث در نزول آیهٔ تطهیر دربارهٔ پنج تن از معصومین علیهم السّلام

باری از مجموع این احادیثی که بیان شد چه از طریق عامّه و چه از طریق شیعه و چه احادیثی که ابتداءً این قضیّه را بیان کرده است و شأن نزول آیهٔ تطهیر را منحصراً در پنج تن علیهم السّلام دانسته است و چه احادیثی که به عنوان استشهاد و احتجاج بیان شده و رسول خدا و امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه و حسنین و حضرت سجّاد و زینب و فاطمه صغری و حضرت امام رضا و سعد بن ابی وقّاص و

[1] «مطالب السئول» ص ۸.

ابن عبّاس و امّ سلمه و واثلة بن اسقع به آن استشهاد نموده و هیچ کس منکر نشده و مخالفت ننموده است استفاده می‌شود که حدیث کساء از مسلّمات و متواترات است که بیش از هفتاد روایت که بیشتر آنها از طریق عامّه است و نزدیک به چهل سند

متّصل دارد در این قضیّه در کتب بزرگان[1] و مهرهٔ فنّ حدیث و تفسیر و تاریخ و کتب فضائل و مناقب با بسیاری از سندهای صحیح و حسن و موثّق ضبط و ثبت شده است. و برای هر کس که فی‌الجمله اطّلاع بر کتب اخبار داشته باشد جای تردید و شبهه نمی‌ماند که این مزیّت و شرافت که مقام عصمت است طبق این روایات قطعیّه انحصار به حضرت رسول خدا و امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام دارد، زیرا شواهد و قرائن قولیّه و عملیّه از رسول اکرم صلّی اللَه علیه و آله و سلّم به قدری است که هر خبیر و بصیری را بر این امر واقف و از مرحله شکّ و ظنّ و احتمال بیرون برده او را به سر حدّ قطع و علم الیقین می‌رساند.

زنان پیامبر مصداق اهل بیت نیستند

اوّلاً ـ رسول خدا پنج تن را با هم جمع نموده و پهلوی هم نشانیده و دعا برای عصمت آنها نموده است نه آنکه در اطاق متفرّق باشند تا شبههٔ آن رود

---

[1] بالأخصّ در کتاب «غایة المرام» بحرانی و «عبقات الأنوار» میر حامد حسین هندی و «شواهد التنزیل» حاکم حسکانی.

که اختصاصی به آنان ندارد بلکه فرضاً اگر دیگری هم در آنجا بود مشمول این فضیلت می‌شد.

ثانیاً ـ آنکه عبا و کسای خیبری بر سر آنها کشیده و بدین قسم آنها را در یک مرتبه متّصل به هم که جامع آنها همان بودن در زیر کسا باشد قرار داده است.

و ثالثاً ـ این انحصار به قدری قوی و غیر قابل تردید است که در مکان خلوت در اطاق امّ سلمه این کساء را انداخته که بفهماند منحصراً این عصمت راجع به اینهاست زیرا که چون در مکان خلوت آن حضرت این کسا را انداختند فهمیده می‌شود که مراد، حصر حقیقی است نسبت به تمام افراد حاضرین و غائبین، امّا اگر مکان پرجمعیّتی بود چنین محتمل بود که در میان جماعت حاضرین این عدّه مخصوص گشته‌اند و نسبت به دیگران این حصر فهمیده نمی‌شد.

رابعاً ـ آنکه می‌فرماید: **اَللّهُمَّ اِنَّ هَؤُلاَءِ اَهْلُ بَیْتِی** «خدایا اینان اهل بیت من‌اند» یعنی این افراد فقط اهل بیت مرا تشکیل می‌دهند، و اگر احیاناً افراد دیگری مانند زنهای پیغمبر یا اقوام و عشیرهٔ آن

حضرت نیز جزء اهل بیت بودند باید بفرماید: **هَؤُلاَءِ مِنْ اَهْلِ بَیْتِی** «خدایا این افراد زیر کساء از جمله اهل بیت من هستند» نه اینکه

بگوید: اهل بیت من هستند.

خامساً ـ آنکه به امّ سلمه فرمودند: **تَنَحیّ عَنْ اَهْلِ بَیْتی** «از اهل بیت من دور شو»، اگر زن پیغمبر جزء اهل بیت بود چگونه این جمله صحیح بود؟ بلکه خود این عبارت می‌رساند که به زوجهٔ آن حضرت عنوان اهل بیت بار نمی‌گردد، اهل بیت افرادی هستند جدا، و زوجه فردی است جدا غیر از آنها.

سادساً ـ در آن مکان خلوت که جز این پنج تن و امّ سلمه کسی نبود امّ سلمه تقاضای ورود در زیر کسا را نمود و گفت: یا رسول اللَه من هم از اهل بیت هستم؟ حضرت فرمودند: در همان جائی که هستی بایست **قِفی بِمکانِكِ**، راه و روش تو خوب است، عاقبت تو به خیر است و لیکن از جملهٔ این افراد نیستی و حقّ ورود در زیر کساء خیبری که متعلّق به خود توست و فرش اطاق خود توست در اطاقی که محلّ سکونت اختصاصی خود توست نداری، و او می‌گوید: اگر رسول خدا به سؤال من جواب مثبت می‌داد برای من از تمام نقاطی که بر آن آفتاب بتابد بهتر بود، و حتّی

آنکه می‌گوید: چون گوشۀ کسا را بالا زدم که اجازۀ دخول از رسول خدا بگیرم حضرت رسول به شدّت کسا را از دست من کشید فَاجْتَذَبَهُ مِنْ یَدی، و فرمود: در جای خود باش، من از تو راضی هستم و خشنودم لیکن این مقام مقام دگری است.

سابعاً ـ آنکه رسول خدا یک دست خود را از زیر کساء بیرون آورده و به طرف آسمان بلند فرموده و عرض می‌کند که: بار پروردگارا هر پیغمبری اهلی دارد و اینان اهل من هستند، تا خوب نشان دهد انحصار اهل را در آنان کما آنکه در بعضی از روایات وارد شده که یک دست خود را روی سر آنان گذاشت و دست دیگر را از کساء بیرون آورده و دعا نمود.

ثامناً ـ آنکه رسول خدا این عمل را چند مرتبه تکرار نمود؛ و آنچه از روایات استفاده می‌شود دو مرتبه در خانۀ امّ سلمه بوده و یک بار در خانۀ حضرت فاطمه علیها السّلام بوده است گرچه ظاهراً آیۀ تطهیر فقط یک بار آن هم فقط در خانۀ امّ سلمه نازل شده است تا به واسطۀ تکرار این عمل حصر

اهل بیت را در افراد زیر کساء بیشتر بفهماند.

تاسعاً ـ آنکه پیوسته در مواقع نماز در خانهٔ فاطمه و علی آمده و صدا می‌زد: **الصَّلاةَ** «نماز» خدا شما را رحمت کند، سلام خدا بر شما اهل بیت، و آنگاه این آیهٔ

تطهیر را بر آنان قرائت می‌نمود. این عمل را چهل روز یا شش ماه و یا هشت ماه و یا نه ماه و در نماز صبح تا آخر عمر خود انجام می‌دهد برای چه؟ منظور و مقصود آن حضرت از این عمل چه بود؟ مگر یک مرتبه آیهٔ تطهیر را در شأن آنها قرائت کردن کافی نبود؟ برای آنکه تمام مردم و تمام مسلمانان چه افرادی که در مدینه هستند و چه افرادی که در طول این مدّت از خارج به مدینه می‌آیند همه مطّلع شوند و برای دیگران نیز این عمل آن حضرت را نقل کنند.

و عجیب است که آن حضرت به این ندا تنها اکتفا نمی‌فرمود بلکه با دو دست دو طرف در خانه را می‌گرفت و آنگاه ندا می‌فرمود: **الصَّلاَةَ یَرْحَمَکُمُ اللهُ، السَّلاَمُ عَلَیْکُمْ یَا اَهْلَ الْبَیْتِ وَ رَحْمَةُاللهِ** ﴿إِنَّما یُرِیدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً﴾.

در صورتی که اگر زنهای پیغمبر جزء اهل بیت بودند لا اقلّ یک مرتبه باید پیغمبر این ندا را در خانهٔ خود برای زنهای خود بنماید، و هیچ کس ادّعا ننموده حتّی بعضی از زنهای پیغمبر که خیلی دوست داشتند که محترم و معزّز باشند چنین دعوائی ننموده‌اند و در

هیچ روایت نیامده و در هیچ کتابی دیده نشده است، بلکه خود عائشه که یکی از راویان این حدیث است خود معترف است که این آیه در شأن رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام است، و بعد از رحلت حضرت رسول اکرم نیز هیچ دیده نشده که یکی از زنهای آن حضرت خود را جزء اهل بیت بداند و یا به آیه تطهیر در شأن خود استشهاد کند، و نیز دیده نشده است که یکی از صحابه یا تابعین زنهای رسول خدا را جزء اهل بیت بدانند و به آیهٔ تطهیر در شأن آنها استشهاد کنند.

حتّی آنکه عائشه وقتی که برای جنگ با امیرالمؤمنین به بصره حرکت کرد با معیّت طلحه و زبیر و محمّد بن طلحه و عبد اللَه بن زبیر و مروان حکم، و دوازده هزار نفر از اصحاب رسول خدا و غیره را با خود به بصره برد، کاغذها به بزرگان بلاد از اصحاب رسول خدا و غیر اصحاب نوشت و آنها را به یاری خود دعوت کرد و در آن نامه‌ها القاب خاصّی برای خود می‌نویسد مانند حَبیبةُ رَسولِ اللَه یا امّ الُمؤمنِین، ولی ابداً اسمی و رسمی از عنوان اهل بیت بر خود

نمی‌گذارد و نمی‌تواند بگذارد، و هیچ دیده نشده که به آیهٔ تطهیر در شأن خود استدلال کند با آنکه در آن مواقف عجیب و مواقع خطیر لازم بلکه ضروری بود برای جلب مردم و دفاع از جرم خود به کوچك‌ترین

چیزی که در او شائبهٔ فضیلت و مزیّتی است متشبّث گردد.

از همهٔ اینها گذشته می‌بینیم در حضور معاندین مانند معاویه و امثال او چون شأن نزول آیهٔ تطهیر را فقط دربارهٔ پنج تن حکایت می‌کنند انکار ننموده‌اند[1].

باری تا به حال آنچه گفته شد، راجع به شأن نزول آیه و بیان روایات وارده در این باب بود، اینک باید به تفسیر آیهٔ شریفه و مفاد و مفهوم آن عطف توجّه کنیم:

تفسیر آیهٔ شریفهٔ تطهیر

﴿اِنَّما یرید اللهَ...﴾ انّما ﴿اِنَّما﴾ از حروف حصر

---

[1] راجع به آیهٔ تطهیر یک مطلب باید بحث و تدقیق گردد و روشن شود که لغت اهل البیت به چه عنایتی ذکر شده است، آیا عنایت این است که آنها ساکنان همیشگی بیت رسول اللَه هستند و با آن حضرت در یک خانه زندگی می‌کنند؟ که البتّه موجب اشکال است، یا مقصود نسل آن حضرت است؟ یا اساساً از اوّل از لغت بیت یک مفهوم معنوی انسانی در نظر گرفته شده است. بنابر بعضی از معانی، رسول خدا خود از اهل البیت و فردی از اهل البیت است، و بنا بر بعضی از معانی دگر ایشان خودشان از اهل البیت خارجند و معمولاً معصومین دیگر را اهل بیت رسول اللَه می‌خوانند و خود ایشان اهل بیت رسول اللَه خوانده نمی‌شوند، علاوه چگونه است که گاهی ابن عبّاس و محمّد ابن الحنفیّه تا رسد به زید بن علی بن الحسین خود را از اهل البیت می‌خوانند؟ و چون از نقطه نظر روایات وارده، اهل البیت اختصاص به پنج تن و نه امام از ذرّیّهٔ حضرت سیّد الشّهداء دارد استفادهٔ این معنی از اهل البیت به عنایت خاصّهٔ لغویّه و استعمالیّه شایان دقّت است.

است بلکه در نزد اهل ادب از عربیّت از سایر ادوات حصر قوی‌تر است، و مفادش حصر ارادهٔ خدا در عصمت اهل بیت است. چون اوّلاً حصر ارادهٔ خدا را در ضمیر ﴿کُم﴾ می‌نماید ﴿لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ﴾ لیکن ﴿أَهْلَ الْبَیْت﴾ که منصوب است چه بنابر باب اختصاص بوده باشد یا از باب مدح یا از باب ندا یعنی أَخُصُّ اَهْلَ الْبَیْتِ یا أَمْدحُ أهلَ الْبَیْتِ یا یا أَهْلَ الْبَیْتِ در هر صورت مفسّر و مبیّن ضمیر ﴿عَنْکُمُ﴾ است و در نتیجه حصر اراده خدا در عصمت اهل بیت خواهد شد.

و این حصر در واقع به دو حصر تجزیه و قسمت می‌شود: اوّل ـ حصر ارادهٔ خدا در عصمت، که همان از بین بردن رجس و طاهر کردن بوده باشد و مفادش این می‌شود که خدا غیر از ارادهٔ عصمت ارادهٔ دیگری دربارهٔ اهل بیت ندارد.

دوّم ـ حصر ارادهٔ خدا در عصمت خصوص اهل بیت و مفادش این می‌شود که خدا ارادهٔ عصمت در غیر اهل بیت ندارد، مثل آنکه کسی بگوید: من به خانهٔ شما نیامدم مگر برای زیارت شما که اوّلاً می‌فهماند برای زیارت آمده و مقصودی دیگر نداشته

است و ثانیاً می‌فهماند که فقط برای زیارت شما آمده نه زیارت شما و افراد دیگر. و البتّه استفاده دو حصر مستقلاً از یکی از ادات حصر مشکل است لیکن بدین

قسم که بیان شد یک حصر است که به دو حصر تجزیه و تقسیم می‌گردد. و این ارادهٔ خدا اراده تکوینی اوست نه ارادهٔ تشریعی که عبارت از حکم و قانون و امر و نهی بوده باشد، چون معلوم است که اینها اختصاص به اهل بیت ندارد بلکه جمیع امّت بلکه جمیع بشر در این اراده مساوی هستند، و چون ارادهٔ پروردگار بلکه هر اراده‌ای خواه تکوینی و خواه تشریعی از مراد تخلّف نمی‌کند؛ منتهی در تشریع، مراد جعل حکم است و در تکوین مراد، عین وقوع در عالم کون و خارج است، بنابراین ارادهٔ عصمت خدا عین تحقق عصمت و واقعیّت عصمت دربارهٔ آنهاست، ﴿إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾[1].

و به بیان دیگر ارادهٔ خدا علّت پیدایش موجودات است و علّت از معلول تخلّف نمی‌پذیرد، بنابر این ارادهٔ عصمت مستلزم تحقّق عصمت است. و مراد از رجس[2] قذارت است و چیز قذر چیزی را

---

[1] سورهٔ یس: ٣٦ ـ آیه ٨٣.

[2] در «نهایة» ابن اثیر ج ٢ ص ٢٠٠ گوید: الرجس: القذر و قد یعبّر عن الحرام

گویند که طبع از آن متنفّر و نفس از آن مشمئزّ می‌گردد، و در فارسی کثافت و آلودگی و پلیدی را گویند. گاهی از اوقات این پلیدی به حسب

و الفعل القبیح و العذاب و اللعنة و الکفر. و در «لسان العرب» ج ٦ گوید: الرجس: القذر... و الرجس: العذاب کالرجز و امّا الرجز فالعذاب و العمل الذی یؤدّی الی العذاب، و الرجس فی القرآن: العذاب کالرجز، و قال ابن الکلبی فی قوله تعالی: فانّه رجس، الرجس: المأثم، و قال مجاهد: کذلك یجعل اللَه الرجس قال: ما لا خیر فیه، و قال ابو جعفر: ﴿إِنَّما یُرِیدُ اللَه لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً﴾ قال: الرجس الشّك. انّما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه، قال الزّجّاج: الرجس فی اللغة اسم لکلّ ما استقذر من عمل فبالغ اللَه فی اسم هذه الأشیاء و سمّاها رجسا، و یقال: رجسُ الرجل رَجَسًا و رجس یرجس: اذا عمل عملاً قبیحاً، و قال ابن الکلبی: رجس من عمل الشیطان ای مأثم، و فی الحدیث: اذا کان احدکم فی الصلاة فوجد رجسًا أو رجزًا فلا ینصرف حتّی یسمع صوتًا أو یجد ریحًا، و رجس الشیطان: وَسوستُه.

و در «تاج العروس» ج ٤ ص ١٥٩ گوید: والرجس بالکسر: القَذَرأ والشئ القَذِر، و قال ابن الکلبی فی قوله تعالی: ﴿فانه رجسٌ أو فسقاً﴾، و کذا فی قوله تعالی: ﴿رجس من عمل الشیطان﴾. قال الرِجس: المأثم و الرجس: العذاب و العمل المؤدّی الی العذاب. و فی التهذیب: و اما الرجز فالعذاب والعمل الذّی یؤدّی الی العذاب، و الرجس العذاب کالرجز قلبت الزای سیناً کما قیل: الأسد و الأزَد. و قال ابوجعفر فی قوله تعالی: ﴿انما یرید اللَه لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا﴾ ای الشک. و رجس(کفرح و کرم) رَجَساً و رَجاسةً ککرامةً عمل عملاً قبیحاً. و قال فی «مجمع البحرین» قوله تعالی: ﴿کذلک یجعل اللَه الرجس علی الذین لا یؤمنون﴾: ای اللعنة فی الدنیا و العذاب فی الآخره. قوله: ﴿فزادتهم رجساً الی رجسهم﴾: ای نتناً الی نتنهم، والنتن عبارة عن الکفر أی کفراً الی کفرهم. قوله: ﴿انّما یرید اللَه لیذهب عنکم الرجس اهل البیت﴾: ای الاعمال القبیحة و المآثم، و الرجس لطخ الشیطان و وسوسته. و در «شرح قاموس اللغة» گوید: رجس: پلیدی.

ظاهر است مانند پلیدی خوک در قول خداوند عزّوجلّ که می‌فرماید: ﴿أَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ﴾ (سورهٔ انعام ٦ ـ آیهٔ ١٤٥)، و گاهی از اوقات به حسب باطن است و آن همان کثافات معنوی است مانند کفر و شرک و شکّ به خداوند عزّوجلّ و کردار ناشایسته و اخلاق ناپسندیده چنانکه فرماید: ﴿وَ أَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَتْهُمْ رِجْساً إِلَي رِجْسِهِمْ وَ ماتُوا وَ هُمْ كافِرُونَ﴾ (سورهٔ توبه ٩ ـ آیه ١٢٥).

«و امّا آن کسانی که در دلهای آنان مرض است نزول سورهٔ قرآن موجب زیادی کثافت نفس و پلیدی روان آنها می‌گردد و پلیدی تازه بر روی پلیدی سابق نفس آنان وارد می‌کند و در حال کفر جان می‌دهند».

عصمت اهل بیت عالیترین درجهٔ عصمت است

و علی ایّ حال این پلیدی معنوی یک نوع اثر شعوری و ادراک نفسانی از تعلّق قلب است به اعتقاد باطل و یا عمل زشت و قبیح، چون اصل معنی رجس و حقیقت ریشه و مادّهٔ آن همان تزلزل و اضطراب و حرکت و نوسان است و تمام اعتقادهای باطل و یا اعمال قبیحه از اضطراب نفس و عدم اطمینان

سرچشمه می‌گیرد، بنابر این از بین بردن رجس، از بین بردن اضطراب و نوسان روحی و شکّ و تردید و در نتیجه از بین بردن اعتقادات باطل و اخلاق زشت و ملکات رذیّه و پست و بالأخره اعمال ناپسند و ناشایسته خواهد بود. و چون طهارت در مقابل قذارت، و تطهیر اهل بیت ملازم با زدوده شدن کثافات روحی و اخلاقی و گناه است، بنابر این با جمله ﴿وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ می‌رساند که هر صفت نیک و هر ملکهٔ نیکو و هر عقیدهٔ پاک و هر کردار پسندیده جایگزین آن مراتب از قذارت خواهد شد؛ یعنی به جای شکّ، ملکهٔ یقین و اطمینان، و به جای بخل و حسد و حقد و کینه و شخصیّت‌طلبی و جاه‌پرستی و مال اندوزی و ریاست طلبی، ملکهٔ انفاق و ایثار و گذشت و عفو و اغماض و خداپرستی و خدا دوستی و ذُلّ عبودیّت در مقابل عظمت حضرت ربّ الارباب خواهد نشست، و آن همان ملکهٔ عصمت است که از آیه استفاده می‌شود.

بنابراین چون به ارادهٔ الهیّه نفس اهل بیت منزّه و مبرّای از هرگونه عیب و کدورت معنوی شده است ملکات و اخلاق آنها که قوای نفس محسوب

می‌شوند به دنبال طهارت نفس نیز پاک و منزّه خواهد بود و به دنبال ملکات و اخلاق، اعمال آنها که زائیده شدهٔ اخلاق و ملکات و نیّات آنهاست صالح و پسندیده خواهد بود، بنابراین

از اهل بیت معصیت سر نمی‌زند به علّت آنکه نیّت معصیت نمی‌کنند، و نیّت معصیت نمی‌کنند چون میل و اشتهای به گناه را ندارند، و میل و اشتهای به گناه را ندارند چون در نفس آنان نقطهٔ تاریک و سیاهی یا خطّ آلوده و کثیفی نیست تا به پیرو آن، این میل و اشتهائی که حکم طفل متولّد از قوای نفسانیّه را دارد پیدا شود.

و چون این آیهٔ مبارکه ذهاب رجس را از نفوس آنان می‌رساند، بنابراین از همهٔ مراتب وجودی آنان که تابع و پیرو نفس آنان است ذهاب رجس خواهد شد.

و این عالی‌ترین درجهٔ عصمت است، یعنی عصمت در سرّ و عصمت در نفس و عصمت در قوای خیالیّه و وهمیّه و عصمت در افعال خارجیّه، **عَصَمَکُمُ اللهُ مِنَ الزَّلَلِ وَ آمَنَکُمْ مِنَ الْفِتَنِ وَ طَهَّرَکُمْ مِنَ الدَّنَسِ وَ اَذْهَبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَکُمْ تَطْهیراً**[1].

و از همین جا می‌توان استدلال بر امامت امیرالمؤمنین علیه السّلام نمود چون خود آن

---

[1] یک فقره از زیارت جامعهٔ کبیره.

حضرت مدّعی خلافت بعد از رسول اکرم بودند و حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السّلام نیز مدّعی خلافت آن حضرت بودند و نیز حضرت زهراء علیها السّلام به امامت آنها قائل بودند و چون این چهار نفر از اهل بیت هستند و به مقتضای آیهٔ کریمه، معصوم‌اند و معصوم دروغ نمی‌گوید چون دروغ رجس است، بنابر این بالاستلزام امامت آن حضرت ثابت است، و از این استدلال برای عامّه که منکر امامت آن حضرت‌اند راه گریزی نیست.

و می‌توان استدلال بر غصب فدک نمود چون حضرت صدّیقه علیها السّلام به مقتضای این آیه معصوم است و معصوم دروغ نمی‌گوید و مال مردم را نمی‌برد، اگر فدک مال مسلمانان بود چگونه معصوم ادّعای ملکیّت آن را برای خود می‌نماید؟!

مرحوم سیّد شرف الدّین (ره) گوید: نبهانی در اوّل کتاب خود بنام «الشّرف المؤبّد» آیهٔ تطهیر را ذکر کرده و سپس گوید: جماعتی از اعلام (عامّه) از این آیه استفادهٔ عصمت برای اهل بیت علیهم السّلام نموده‌اند، و اینک ما عین الفاظ او را بیان می‌کنیم.

امام ابو جعفر محمّد بن جرير طبرى در «تفسير» خود گويد: خدا مى‌گويد: ﴿إِنَّما يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ السُّوءِ وَ الْفَحْشاءَ يا اَهْلَ مُحَمَّدٍ ﴿وَ يُطَهِّرَكُمْ﴾ مِنَ الدَّنَسِ الَّذى

يَكُونُ فِی مَعاصِی اللَه ﴿تَطْهِيراً﴾.

«خدا اراده کرده است که هرگونه زشتی و بدی و عمل شنیعی را از شما ای اهل محمّد از بین ببرد و شما را از چرک و کثافت روحی که نتیجه معاصی و گناه در مقابل عظمت حریم درگاه قدس کبریائی است پاک و پاکیزه گرداند».

مراد از رجس در آیهٔ تطهیر

و از ابو زید روایت شده است که: اِنَّ الرِّجْسَ هَاهُنَا الشَّيْطانُ «مراد از رجس در آیهٔ تطهیر شیطان است».

و نیز طبری به سند متّصل خود از سعید بن قتاده روایت کرده است که او در قول خداوند تعالی: ﴿إِنَّما يُرِيدُ اللَه لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ گفته است مراد: اَهْلُ بَيْتٍ طَهَّرَهُمُ اللَهُ مِنَ السُّوءِ وَ خَصَّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ. «معنی آیه این است که خدا شما اهل بیت را از هر سوء و بدی پاك گردانیده و به رحمت خاصّهٔ خود اختصاص داده است».

و ابن عطیّه گوید: مراد از رجس، گناه و عذاب است، و بر نجاسات و نقصان‌ها نیز گفته

می‌شود، و همه این مراتب را خدا از اهل بیت زدوده است.

و امام نووی گفته است: مراد از رجس، شکّ است و بعضی گفته‌اند: عذاب است و بعضی گفته‌اند: گناه است.

و ازهری گفته است: رجس اسمی است برای هر چیز بد و کثیف خواه عمل انسان باشد خواه غیر آن.

و شیخ محیی الدّین عربی رجس را در باب ۲۹ از «فتوحات مکّیّه» به معنای تمام زشتی‌ها معنی نموده است و عبارت او به هنگام ذکر پیامبر چنین است: قَدْ طَهَّرَهُ اللهُ وَ اَهْلَ بَیْتِهِ تَطْهیراً وَ اَذْهَبَ عَنْهُمُ الرِّجْسَ، وَ هُوَ کُلُّ مایَشْینُهُمْ فَاِنَّ الرِّجِسَ هُوَ الْقَذَرُ عِنْدَ الْعَرَبِ، هَکَذا حَکَی الْفَرَآءُ.[1] «خداوند پیغمبر و اهل بیتش را از هر زشتی و هر عیب معنوی پاك نموده است چون معنی رجس قَذَر است در نزد اعراب و قَذَرْ هر چیز بد و زشت و قبیح را گویند خواه ظاهر باشد خواه باطن».

---

[1] «الکلمة الغرّاء» پاورقی ص ۲۱۷ و ص ۲۱۸.

صدوق با سند متّصل خود از عبد الغفّار الجازی از حضرت صادق علیه السّلام

روایت کرده است فِی قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ ﴿إِنَّما يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ قَالَ: **الرِّجْسُ هُوَ الشَّكُّ**[1].

حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: «مراد از رجس در آیهٔ تطهیر شکّ است».

و محمّد بن حسن صفار در «بصائر الدّرجات» با سند خود از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام روایت کرده است که آن حضرت فرمودند: **اَلرِّجْسُ هُوَ الشَّكُّ وَ لاَ نَشُكُّ فِی رَبَّنا اَبَداً**[2]. «مراد از رجس، شکّ است و ما هیچ‌گاه در خدای خود شکّ نمی‌نمائیم».

و نظیر این تفسیر را محمّد بن یعقوب کلینی با دو سند متّصل خود از ابو بصیر از حضرت صادق علیه السّلام در ذیل روایت مفصّلی نقل می‌کند،[3] و ما در پاورقی صفحات قبل از «تاج العروس» و «لسان العرب» نقل کردیم که آنها از حضرت ابی جعفر امام محمّد باقر علیه السّلام رجس را به معنی شکّ حکایت کرده‌اند.

---

[1] «غایة المرام» ص ۲۹۳ حدیث پنجم.

[2] «غایة المرام» ص ۲۹۳ حدیث چهارم.

[3] «غایة المرام» ص ۲۹۲ حدیث دوّم و ص ۲۹۳ حدیث سوّم.

و از محمّد بن عبّاس ابن ماهيار با سند متّصل خود از حضرت صادق، از حضرت باقر، از حضرت اميرالمؤمنين علىّ بن أبى‌طالب عليهم السّلام روايت شده است كه قَالَ عَلِيُّ بْنُ أبيطالبٍ فِى قولِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ:

فَضْلُ أهْلِ الْبَيْتِ لايَكُونُ كَذَلِكَ، وَاللهُ عَزَّوَ جَلَّ يَقُولُ: ﴿إِنَّما يُرِيدُ الله لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾، **فَقَدْ طَهَّرَنَا اللهُ مِنَ الْفَواحِشِ ما ظَهَرَ مِنْها وَ مَا بَطَنَ عَلَى مِنْهاجِ الْحَقِّ**[1].

«حضرت اميرالمؤمنين عليه السّلام مى‌فرمايد: فضل و شرف اهل بيت كه در گفتار خداوند در قرآن مجيد آمده است اين طور نيست كه مى‌پندارند؛ خداوند در آيهٔ تطهير مى‌فرمايد: ما رجس را از آل محمّد برداشتيم و به آنها طهارت داديم. پس خداوند تبارک و تعالى ما را از هر عمل قبيحى چه ظاهر و چه باطن بر اساس و منهاج حقّ و صراط مستقيم پاک و مبرّا داشته است».

و در تفسير «الدّر المنثور» ج ۵ ص ۱۹۹

---

[1] «غاية المرام» ص ۲۹۵ حديث پانزدهم.

گوید:

اخرج ابن جریر و ابن ابی حاتم عن قتاده ـ رضی اللَه عنه ـ فی قوله: ﴿إِنَّما

يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ قَالَ: **هُمْ اَهْلُ بَيْتٍ طَهَّرَهُمُ اللهُ مِنَ السُّوءِ وَ اَخْتَصَّهُمْ بِرَحْمَتِهِ.** قَالَ: وَ حدَّث الضّحاكُ بنُ مُزاحم: اَنَّ النَّبِيَّ صلّى اللهَ عليه و آله و سلّم كَانَ يَقُولُ: **نَحْنُ اَهْلُ بَيْتٍ طَهَّرَهُمُ اللهُ مِنْ شَجَرَةِ النُّبُوَّةِ وَ مَوْضِعِ الرِّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفِ الْمَلاَئِكَةِ وَ بَيْتِ الرَّحْمَةِ وَ مَعْدِنِ الْعِلْمِ.** وَ أخرجِ الّترمذيُّ وَ الطّبْرانِي وَ ابْن مردويه و أبونعيم و البيهقيُّ مَعاً فِي الدَّلائل عن ابن عبّاسٍ ـ رضى اللهَ عنهما ـ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلّى اللهَ عليه و آله و سلّم: **اِنَّ اللهَ قَسَمَ الْخَلْقَ قِسْمَيْنِ فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِهِمَا قِسْماً، فَذَلِكَ قَوْلُهُ:** ﴿وَ اَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا اَصْحَابُ الْيَمِينِ﴾، **فَاَنَا مِنْ اَصْحَاب الْيَمِينِ** (ثُمَّ ساق الحديث اِلى أن قال:) **فَاَنَا وَ أَهْلُ بَيْتِي مُطَهَّرُونَ مِنَ الذُّنُوبِ.**

در خطبهٔ ٨٦ از «نهج البلاغه» اميرالمؤمنين عليه السّلام می‌فرمايد: **فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ وَ اَنَّى تُؤْفَكُونَ وَ اْلاَعْلاَمُ قَائِمَةٌ وَ اْلآيَاتُ واضِحَةٌ وَ الْمَنارُ مَنْصُوبَةٌ، فَاَيْنَ يُتاهُ بِكُمْ وَ كَيْفَ تَعْمَهُونَ وَ بَيْنَكُمْ عِتْرَةُ نَبِيِّكُمْ وَ هُمْ اَزِمَّةُ الْحَقِّ وَ اَعْلامُ الدِّينِ وَ أَلْسِنَةُ الصِّدْقِ فَاَنْزِلُوهُمْ بِاَحْسَنِ**

مَنازِلِ الْقُرْآنِ، وَ رِدُوهُمْ وُرُودَ الْهِيمِ الْعِطاشِ[1].

ابن ابی الحدید در شرح این فقرات گوید: و رسول خدا بیان فرموده است که مراد از عترت کیست آنجا که گفته است: **اِنِّی تارِكٌ فَیكُمُ الثَّقَلَیْنِ** گفته است **عِتْرَتِی اَهْلُ بَیْتِی**، و در جائی دیگر وقتی که کساء بر سر اهل خود انداخت و آیة ﴿اِنَّما یُرِیدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ﴾ نازل شد خودش بیان فرمود که: **اَللّٰهُمَّ هَؤُلاَءِ اَهْلُ بَیْتِی فَاَذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ**[2]. اگر بگوئی این عترتی که امیرالمؤمنین در این جمله از خطبه قصد فرموده کیست؟ می گویم: مقصود اوست و دو فرزندش، و اصل در حقیقت خود اوست چون دو فرزندش تابع او هستند و نسبت آن دو به امیرالمؤمنین با وجود خود آن حضرت مثل نسبت ستارگان درخشان در مقابل طلوع خورشید تابنده

---

[1] «نهج البلاغة» طبع مصر با حواشی عبده ص ١٥٤.

[2] مستشار عبدالحلیم جندی که از أرکان مجلس أعلای شؤون اسلامیّهٔ مصر است، در کتاب ارزشمند خود: «الإمام جعفرٌ الصّادق» از ص ٧١ تا ص ٧٤ بحثی دربارهٔ اهل بیت و معنی آن از جهت قرآن و سنّت آورده است. و پس از بیان هفت احتمال و قول دربارهٔ آن، در تتمّهٔ آن نتیجه گیری کرده است که: اهل بیت از روی شواهد قرآنی و أخباری، همانست که شیعه بر آن اعتقاد دارند.

است، و پیغمبر به این رمز اشاره فرموده است که **وَ اَبُوکُما خَیْرٌ مِنْکُما.** و اینکه فرمود: **وَ هُمْ اَزِمَّةُ الْحَقِّ** جمع زِمام است مثل آنکه حقّ را دائر مَدار آنها فرموده است که هر جا دور زنند حقّ نیز با آنها دور زند و هر جا بروند حقّ با آنها به همان جا برود، همچنانکه ناقه پیرو زمام خود است و تابع آن، و پیغمبر بر این حقیقت اشاره فرموده که **وَ اَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَیْثُ دَارَ.** و اینکه فرمود: **وَ اَلْسِنَةُ الصِّدْقِ** این از الفاظ شریفهٔ قرآن است، قال اللَه تعالی: ﴿وَ اجْعَلْ لِي لِسانَ صِدْقٍ فِي الآخِرِينَ﴾ چون از آنها نه حکمی و نه گفتاری صادر نمی‌شود مگر آنکه موافق حقّ است، و صواب آن است که آنها را خدا مانند زبانهای صدق قرار داده که ابداً از آنجا دروغ بر نمی‌خیزد و مثل آنکه بر راستی مُهر شده است.

و اینکه فرمود: **فَاَنْزَلُوهُمْ مَنازِلَ الْقُرْآنِ** در این جمله سرّ بزرگی پنهان است و آن اینکه امیرالمؤمنین مکلّفین را امر فرموده به اینکه عترت را در بزرگداشت و تعظیم و انقیاد و اطاعت از اوامر مانند قرآن قرار دهند.

اگر بگوئی: از این سخن امیرالمؤمنین استفاده می‌شود که عترت معصوم‌اند پس رأی اصحاب شما در این مطلب چیست؟ می‌گویم: ابو محمّد بن متوّیه در کتاب «کفایه» تصریح کرده بر آنکه علی علیه السّلام معصوم بوده است و اگر چه واجب العصمة نبوده و عصمت نیز شرط امامت نیست لیکن ادلّه و نصوص دلالت بر عصمت او دارند، و یقین بر صفای باطن و مغیبات او قائم است؛ و این عصمت از اختصاصات اوست که احدی از اصحاب رسول خدا حائز این مقام نیستند، و فرق آشکاری است بین گفتار ما که بگوئیم: زید معصوم است و بین گفتار ما که بگوئیم: زید واجب العصمة است چون امام است و شرط امام این است که معصوم بوده باشد. آن سخن اوّل مذهب ماست و سخن دوّم مذهب امامیّه[1].

بالجمله ما در معنای رجس کلام مؤالف و مخالف را بیان کردیم تا دانسته شود همه بر این معنی متّفق‌اند که مراد از آن در این آیه هر گونه آلودگی و

---

[1] «شرح نهج البلاغة» ابن ابی الحدید ۲۰ جلدی ج ٦ ص ۳۷۵ الی ص ۳۷۷ و عین این مطلب را نیز از ابن ابی الحدید محدّث بحرانی در «غایة المرام» ص ۲۹۱ تحت عنوان حدیث سی و ششم نقل کرده است.

پلیدی ظاهری از اعمال قبیحه و کردار ناپسندیده، و پلیدیهای باطنی از شکّ و شرک و کفر و ملکات سیّئهٔ و اخلاق ناستوده و نیّات و خاطرات نکوهیده است، و اهل بیت از همهٔ مراتب آنها معصوم هستند. و این معنی از عصمت منافات با اختیار آنان در اعمال و انتخاب آنان در کیفیّت عمل ندارد چه این ارادهٔ خدا خارج از مرحلهٔ اختیار نیست بلکه از راه اختیار است و در این صورت محقّقِ اختیار و مُثبتِ انتخاب است. خدا که هُویّت و ذات آنها را پاک نموده است، همهٔ مراحل وجودی آنان را پاک نموده، و یکی از

مراحل، اختیار است. بنابراین افعالی که از آنها سر می‌زند همه بر پایهٔ اختیار بوده است و چون اختیار متولّد از نفس شریف و پاک و مبرّا است لذا با اختیار، افعال و اعمال پسندیده را می‌نمایند نه به اضطرار و جبر، و در مقابل آنان افرادی که ذاتشان شقی است و نقطهٔ خیری در آن مشهود نیست به پیرو نفس آلوده و کثیف، ملکات و اخلاق، و به پیرو آن نیّات و خاطرات، و به پیرو آن اعمال آنها قبیح و زشت می‌باشد، و افراد دیگر که بین این دو دسته واقع‌اند آنها قدری طهارت نفس دارند و قدری آلودگی، و به هر مقدار که آلودگی کمتر باشد و طهارت بیشتر، افعالشان در خارج بهتر و خالص‌تر و پسندیده‌تر است، و به هر درجه که طهارت کمتر و آلودگی بیشتر، نیّات و کردارشان در خارج تاریک‌تر و از اخلاص دورتر و کثیف‌تر است. و بین این دو مرحله مردمانی **لا تُعَدُّ وَ لا تُحْصَ** در درجات مختلف قرار گرفته‌اند و اعمال هر یک زائیدهٔ نیّت، و نیّت هر یک زائیده ملکات نفسانی، و ملکات نفسانی بر اثر اختلاف درجات آلودگی و طهارت نفوس آنها متفاوت است، از کوزه همان برون تراود که در

اوست.

مَلَکْنا فَکانَ الْعَفْوُ مِنّا سَجِیَّةً *** فَلَمّا مَلَکْتُمْ سالَ بالدَّمِ اَبْطَحُ

وَ حَلَلْتُمْ قَتْلَ الْاُسارَی فَطالَ ما *** غَدَوْنَا عَلَی الْاَسْرَی فَنَعْفُو وَ نَصْفَحُ

وَ حَسْبُکُمْ هَذَا التَّفاوُتُ بَیْنَنَا *** وَکُلَّ اِنَاءٍ بِالَّذی فِیه یَرْشَحُ

عفو و اغماضی که امیرالمؤمنین علیه السّلام با دشمنان خود مانند مروان حَکَم و عائشة بعد از واقعهٔ جمل نمود عقل را مبهوت می‌کند، اینها بر پایهٔ عصمت است چون تا نفس بدین پایه پاک و منزّه نباشد عمل خارجی به این حدّ پاک و مبرّیٰ نخواهد بود.

وَ اِنَّ اَرْواحَکُمْ وَ نُورَکُمْ وَ طِینَتَکُمْ واحِدَةٌ طابَتْ وَ طَهُرَتْ بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ، خَلَقَکُمُ اللهُ اَنْواراً فَجَعَلَکُمْ بِعَرْشِهِ مُحْدِقِینَ[1].

إلَی أهْلِ بَیْتٍ اُذْهِبَ الرِّجْسُ عَنْهُمُ *** وَ صُفُّوا مِنَ

---

[1] یک فقره از زیارت جامعهٔ کبیره.

ٱلأدْناسِ طُرًّا وَ طَيِّبُوا

إلَى أهْلِ بَيْتٍ ما لِمَنْ كانَ مُؤْمِناً *** مِنَ النّاسِ عَنهُمْ

فِى الْوِلاَيَةِ مَذْهَبُ

وَ حُبُّهُمْ مِثْلُ الصَّلاةِ وَ اِنَّهُ *** عَلَى النّاسِ مِنْ بَعْضِ

الصَّلاَةِ لأوْجَبُ[1]

شبهات وارده پیرامون آیهٔ تطهیر و پاسخ آنها

امّا شبهاتی که در پیرامون این آیه وارد شده است:

اوّل ـ آنکه مراد از اراده، ارادهٔ تشریعیّهٔ خداست یعنی خدا اراده کرده است که به وسیلهٔ امر و نهی و وعد و وعید و تشریع احکام و سنن شما را به مقام طهارت برساند و بنابراین طهارت مستند به افعال آنها خواهد بود در اثر پیروی از احکام خدا؛ مثل آنکه می‌فرماید: ﴿ما يُرِيدُ اللهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَ لكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَ لِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ﴾[2].

«خدا نخواسته است که به واسطهٔ احکام دینی شما را در مضیقه و تنگی بیفکند بلکه اراده کرده

---

[1] «دیوان السیّد الحمیری» ص ٦٦.

[2] سوره مائده: ٥ ـ آیه ٦.

است که شما را پاک و منزّه کند و نعمتش را بر شما تمام کند»، و بنابراین از آیهٔ تطهیر استفادهٔ عصمت نخواهد شد.

این شبهه صحیح نیست چون اگر مراد از ارادهٔ تطهیر، ارادهٔ تشریعیّه بود این اختصاص به اهل بیت نداشت بلکه ارادهٔ تشریعیّهٔ او شامل تمام مسلمین بلکه تمام افراد بشر می‌شود. حکم و قانون و امر و نهی برای همهٔ آنهاست و اراده طهارت و رفع قذارت به وسیلهٔ جعل قانون نسبت به همه عمومیّت دارد، و سابقاً ذکر کردیم که آیه با اِنّما شروع شده و از آن حصر استفاده می‌شود یعنی منحصراً خدا دربارهٔ اهل بیت ارادهٔ تطهیر کرده است و البتّه این اراده تکوینیّه خواهد بود و آن مستلزم عصمت است، مانند آنکه دربارهٔ مریم می‌فرماید: ﴿وَ إِذْ قالَتِ الْمَلائِكَةُ يا مَرْيَمُ إِنَّ اللهَ اصْطَفاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفاكِ عَلي نِساءِ الْعالَمِينَ﴾.[1]

«و زمانی که فرشتگان گفتند: ای مریم خدا تو را برگزیده و پاک و منزّه قرار داده و برگزیده از میان

[1] سوره آل عمران ۳ ـ آیه ٤٢.

زن‌های جهان».

معلوم است که این پاکی در این آیه پاکی ذاتی قبل از عمل است نه پاکی مسبّب و معلول از عمل و بعد از عمل، بلکه میتوان گفت: آیهٔ تطهیر ﴿انّما یرید اللّه﴾ در ارادهٔ تکوینیّه و استفادهٔ عصمت از این آیه صریح‌تر است چون ممکن است احتمال داده شود که طهارت مریم طهارت حاصل از امر و نهی و تشریع بوده است گر چه این احتمال خلاف ظاهر است، لکن خلاف نصّ و خلاف صراحت نیست؛ امّا در

آیه تطهیر چون ﴿انّما﴾ نصّ در حصر است و حصر، منافات با عمومیّت تکلیف نسبت به همه افراد دارد، لذا آیهٔ تطهیر در ایفای معنی عصمت برای اهل بیت قوی‌تر است از آن آیه در ایفای معنی عصمت برای مریم.

و اگر گفته شود که: مراد از اذهاب رجس و تطهیر، همان ارادهٔ تقوای شدید است که خدا آن را فقط از اهل بیت خواسته است و تکلیف آنها را سخت‌تر قرار داده مانند آنکه بر رسول اکرم نماز شب واجب بوده است و روزهٔ وصال جایز بوده است و نظایر اینها از تکالیف سخت و صعب، و بنابراین مراد از ارادهٔ خدا در این آیه همان ارادهٔ تشریعیّه و جعل حکم می‌باشد و این منافات با حصر این اراده در اهل بیت ندارد.

جواب آن است که: اهل بیت مجموع پنج تن هستند بدون شکّ و خود حضرت رسول هم از اهل بیت‌اند و عصمت آن حضرت بلا شکّ مسبّب از عمل نبوده بلکه موهبت الهیّه بوده، بنابراین معنی ندارد شدّت تکلیف نسبت به آن حضرت مقدّمه

برای طهارت شود؛ خلاصه آنکه این آیه در مقام امتنان و موهبت امر فوق‌العاده‌ای است و در حصول طهارت به وسیلهٔ تکلیف سخت چه منّتی خواهد بود. و چون ارادهٔ اذهاب رجس و تطهیر در آیهٔ مبارکه نسبت به همهٔ اهل بیت به سیاق واحد و کیفیّت واحدی است بنابراین مراد از اراده، ارادهٔ تشریعیّه و جعل حکم نخواهد بود.

دوّم ـ آنکه مراد از اهل بیت خصوص زن‌های پیغمبر بوده باشند و مراد از ارادهٔ اِذهاب رجس و تطهیر، ملازمت تقوای شدید و مراعات احکام شرعیّه است بیش از سایر مسلمانان، بقرینهٔ آنکه در آیات قبل تصریح می‌کند بر آنکه ثواب آنها در صورت اطاعت امر خدا دو برابر، و عقاب آنها نیز در صورت مخالفت امر خدا و بجا آوردن کار قبیح دو برابر است، و نیز تصریح می‌کند که شما مانند سایر زنها نیستند. و علاوه بر آن آیهٔ تطهیر در میان آیات راجعه به زوجات رسول خدا واقع شده، قبل از این آیه و بعد از این آیه از احکام و تکالیف آنها بیان شده است و چگونه می‌شود یک نیمه از یک آیه راجع به غیر آنها باشد و صدر آن آیه راجع به زوجات و ذیل

آن راجع به خمسهٔ اصحاب کساء؟ و شاهد بر این گفتار روایاتی است که آیهٔ تطهیر را اختصاص به زن‌های رسول خدا داده است.

امّا آیات قبل و بعد این است: ﴿یا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لِأَزْواجِكَ إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ

الْحَياةَ الدُّنْيا وَ زِينَتَها فَتَعالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَ أُسَرِّحْكُنَّ سَراحاً جَمِيلًا* وَ إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ الدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِناتِ مِنْكُنَّ أَجْراً عَظِيماً* يا نِساءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ يُضاعَفْ لَهَا الْعَذابُ ضِعْفَيْنِ وَ كانَ ذلِكَ عَلَي اللهِ يَسِيراً* وَ مَنْ يَقْنُتْ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تَعْمَلْ صالِحاً نُؤْتِها أَجْرَها مَرَّتَيْنِ وَ أَعْتَدْنا لَها رِزْقاً كَرِيماً* يا نِساءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّساءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَ قُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفاً* وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَ لا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِيَّةِ الْأُولي وَ أَقِمْنَ الصَّلاةَ وَ آتِينَ الزَّكاةَ وَ أَطِعْنَ اللهَ وَ رَسُولَهُ إِنَّما يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً وَ اذْكُرْنَ ما يُتْلي فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آياتِ اللهِ وَ الْحِكْمَةِ إِنَّ اللهَ كانَ لَطِيفاً خَبِيراً﴾[1].

امّا روايات آنكه، سيوطى در تفسير خود و ابن حجر هيتمى گفته‌اند كه: اين قول به ابن عبّاس نسبت داده شده است[2].

سيوطى گويد: ابن ابى حاتم و ابن عساكر از عِكْرَمَة از ابن عبّاس روايت كرده‌اند كه او گفته است: ﴿إِنَّما يُرِيد اللهُ لِيُذهِبَ عَنكُم الرِّجسَ أهلَ البَيْتِ﴾ دربارهٔ زنان پيغمبر صلّى اللَه عليه و آله و سلّم نازل شده است. و عِكْرَمَه گفته است: مَن شاء باهَلْتُهُ، إنَّها نَزَلَتْ فى

---

[1] سوره احزاب ٣٣ ـ آيه ٢٨ تا ٣٤.

[2] «الدرّ المنثور» ج ٥ ص ١٩٨ و «الصواعق المحرقة» ص ٨٥.

أزْواجِ النَّبیِّ صلّی اللَه علیه و آله و سلّم: «هر کس بخواهد من حاضر هستم با او مباهله کنم که این آیه دربارۀ زنان پیغمبر وارد شده است».

و دیگر آنکه ابن مردویه از طریق سعید بن جبیر از عکرمة از ابن عبّاس روایت کرده است که او گفته: «دربارۀ زنان پیغمبر وارد شده است».

روایت سوّم آنکه ابن جریر و ابن مردویه از عکرمة روایت کرده‌اند که او در قول خداوند: ﴿إِنَّما یُرِیدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ﴾ قالَ: لَیْسَ بِالَّذی تَذْهَبُونَ، إِنَّما هُوَ نِساءُ النَّبِیِّ صلّی اللَه علیه و آله و سلّم».

عکرمه در این آیۀ تطهیر گفته: «مراد از اهل بیت آن نیست که شما عقیده دارید، مراد زنان پیغمبرند».

روایت چهارم آنکه ابن سعد از عُروَه دربارۀ آیۀ تطهیر روایت کرده است که او گفته: این آیه در اطاق عائشه وارد شده و مراد از اهل بیت، زنهای

پیغمبرند[1].

باری این چند حدیث را دشمنان اهل بیت و مبلّغین خوارج و دست‌پروردگان بنی امیّه حربهٔ دست خود قرار داده و تا توانسته‌اند کوشیده‌اند که به وسیلهٔ آن مدلول آیه را از اهل بیت عصمت برگردانند و اذهان بعضی از غیر مطّلعین از تفاسیر و اخبار را مشوّش نمایند. و ما به حول و قوّهٔ خدا چنان دروغ و افترای آنان را روشن می‌کنیم که برای احدی جای تردید نماند.

راویان روایات فوق از دو طریق این گفتار را ذکر کرده‌اند، یکی از طریق عکرمه، و دیگری از طریق مُقاتل بن سلیمان، و هر دو نفر آنها از دروغگویان معروف و روایت‌سازان مشهورند؛ و در نزد عامّه روایتشان دارای ارج و قیمت نیست و بر اساس عقیدهٔ مذهبی خود که از دشمنان اهل بیت عصمت بوده‌اند خواسته‌اند مسیر مدلول آیه را از آنها منحرف کنند.

امّا عِکْرَمَة، غلام ابن عبّاس دارای مذهب

---

[1] «الدرّ المنثور» ج ۵ ص ۱۹۸.

خوارج بوده و بالأخصّ از پیروان نجد حَروری است که عداوتشان با امیرالمؤمنین علیه السّلام به درجهٔ نهایت است، و عِکرمه از مبلّغین آنها بوده و به اطراف مسافرت می‌کرده و مردم را به مذهب خوارج و عداوت با امیرالمؤمنین علیه السّلام دعوت می‌کرده است، و چون غلام ابن عبّاس بوده و ابن عبّاس از مشاهیر و معاریف اسلام است و رابطه‌اش با پیغمبر، معلوم و سوابقش مشهود است لذا هر دروغی را که به پیغمبر نسبت می‌داده به وسیلهٔ ابن عبّاس بوده و می‌گفته است ابن عبّاس مولای من از رسول خدا چنین و چنان روایت کرد، و لذا در این آیهٔ تطهیر نیز از قول ابن عبّاس نقل می‌کند که مراد زن‌های پیغمبر بوده‌اند.

ذَهَبی در «میزان الاعتدال»[1] احوال او را مفصّلاً ذکر کرده و مرحوم سیّد شرف الدّین ملخّص آن را در بحث آیهٔ تطهیر آورده است[2]. محصّل مطلب آنکه: عِکرَمه از غُلاة خوارج بوده و در تبلیغ این مرام

---

[1] «میزان الاعتدال» ج ۳ از ص ۹۳ تا ص ۹۷.

[2] «الکلمة الغرّاء» ص ۲۰۹ تا ص ۲۱۳.

دریغ نمی‌نموده است.

از ابن مداینی نقل است که او گفته: عِکرمه تابع نجد حَروری است (و حروریّه از شدیدترین دشمنان امیرالمؤمنین هستند).

و یعقوب حَضرمی گوید: چون عکرمه از طایفهٔ اِباضیّه بود (و آنها از غُلات

خوارج‌اند) لذا همهٔ مسلمین را غیر از خوارج کافر می‌دانست. و عِکرمه دَرِ مسجد می‌ایستاد و می‌گفت: در این مسجد یک نفر مسلمان نیست و همه کافرند.

مصعب زبیری گوید: عکرمه خارجی مذهب بوده است، و عطاء، عکرمه را از اباضیّه می‌دانست.

و احمد حنبل گوید: عکرمه از صُفریّه بوده است (و آنها نیز از غُلات خوارج بوده‌اند).

یحیی بن بُکَیْر گوید: عکرمه به مصر رفت و از آنجا اراده داشت به مغرب برود، و تمام خوارجی که در مغرب هستند دین خود را از عکرمه گرفته‌اند.

و خالد بن عمران گوید: ما در مغرب زمین بودیم موسم حجّ رسید، عکرمه در مغرب بود و می‌گفت: من دوست داشتم که در دست خود حربه‌ای داشتم و در راه حاجیان که حجّ کرده می‌ایستادم و همه را گردن می‌زدم (چون قائل به کفر همهٔ اهل قبله بود غیر از طایفهٔ خوارج). و راجع به قرآن نیز بدبین بوده و نظر سوء داشته است.

ایّوب از عکرمه حکایت کرده که او می‌گفت:

خداوند آیات متشابه را در قرآن آورده تا مردم را گمراه کند.

این راجع به مذهب و عقیدهٔ او. امّا دربارهٔ کذب و دروغ او داستان‌ها گفته‌اند. ابن ابی شعیب گوید: از حالات عکرمه از محمّد بن سیرین پرسیدم، در پاسخ گفت... کذّاب و دروغگوست.

عَفّان گوید که: وَهَیْب گفت: من در نزد یحیی بن سعید انصاری و ایّوب بودم که سخن از عکرمه به میان آمد، یحیی بن سعید گفت: مردی کذّاب است، ابراهیم بن مَیسّره گوید: طاوس یَمانی می‌گفت: اگر غلام ابن عبّاس عِکرمه دروغگو نبود مردم از نواحی دور برای اخذ علم از او کاروان‌ها حرکت می‌دادند.

ابراهیم بن مُنذِر گوید: هِشام بن عبد اللَه مخزومی گفت: شنیدم که ابن ابی‌ذِئْب می‌گفت: من عکرمه را ملاقات کردم، در گفتارش موثّق نبود.

محمّد بن سعد گوید: عکرمه مردی دانشمند و کثیر العلم بود و لکن به حدیث او اهل روایات اعتنا نمی‌کنند و مردم دربارهٔ او سخن‌ها می‌گویند. داستان جعل احادیث دروغ او جای تردید نیست.

عبد اللَه بن حارث گوید: روزی در منزل علی پسر عبد اللَه بن عبّاس رفتم دیدم عکرمه را با طناب یا زنجیر در گوشهٔ حیات دَرِ بیت الخلاء بسته است. به علی گفتم: از خدا شرم نمی‌کنی که غلام پدر خود را دَرِ مستراح بسته‌ای؟ علیّ بن عبد اللَه گفت: این مرد خبیث، دروغ بر پدر من می‌بندد (و از زبان او دروغ از رسول خدا می‌گوید).

و یاقوت رومی در کتاب «مُعْجَم» در احوالات عکرمه این داستان را نقل می‌کند و سپس از یزید بن زیاد نقل کرده که او گفته است: من روزی بر علی پسر عبد اللَه بن مسعود وارد شدم و عکرمه را در قید و طناب دَرِ مستراح بسته بود. گفتم: چرا این طور کردی؟ علیّ بن عبد اللَه گفت: این مرد بر پدر من عبداللَه بن مسعود دروغ می‌بندد.

بنابراین دو حکایت گاهی علیّ بن عبد اللَه بن عبّاس به علّت دروغ‌هائی که بر پدرش عبد اللَه بن عبّاس بسته بود او را در زنجیر نموده بود و گاهی علیّ بن عبداللَه بن مسعود به علّت دروغهائی که بر پدرش عبد اللَه بن مسعود بسته او را کنار بیت التّخلیه محبوس و مقیّد نموده بود.

و چون معروف شده بود که عکرمه به مولای خود ابن عبّاس خیانت کرده و از قول او دروغ می‌گوید لذا ابن مُسیّب روزی به غلام خود که نامش بُرْد بود می‌گفت: بر من دروغ نبندی همان طور که عکرمه بر آقای خود عبد اللَه بن عبّاس دروغ می‌بست. و نظیر این گفتار نیز از عبد اللَه بن عمر روایت شده که او نیز به غلام خود که نامش نافع بود می‌گفت: بر من دروغ نبندی چنانکه عِکرمه بر مولای خود دروغ می‌بست.

و بر همین اصل بزرگان حدیث از عامّه روایات او را نپذیرفتند و جز بخاری دیگران اعتماد بر روایت او نکردند. مُسْلم بن حجّاج از روایت او اجتناب می‌نمود و جز یکی دو مورد روایتی را از او که مؤیّد و مقرون به روایات دیگر بود روایتی از او نقل نکرد.

مطرف بن عبد اللَه گوید: شنیدم از مالک که بدش می‌آمد در حضور او نام عِکرمه را برند و از او حتّی یک روایت نقل نکرد.

و احمد حنبل گوید: یاد ندارم که مالک از

عکرمه روایتی نقل کرده باشد مگر در یک موضوع.

و امّا دربارهٔ سایر افعال و کردار عکرمه:

از کتاب علیّ بن المدینی نقل شده است که او گفته است: شنیدم از یحیی بن سعید که می‌گفت: از ایّوب نقل کرده‌اند برای من در وقتی که نام عِکرمه در نزد او برده شده است به اینکه نماز را خوب نمی‌خواند، ایّوب در جواب گفته است: آیا نماز می‌خواند؟

و فضل سَیْنانی گوید: دیدم عکرمه را ایستاده و مشغول بازی با نَرد بود.

یزید بن هارون گوید: عکرمه در بصره آمد، ایّوب و یونس و سلیمان تَیْمی به دیدن او آمدند در آن حال عکرمه صدای غِناء و موسیقی شنید، به واردین گفت: ساکت شوید و سپس گفت: خدا بکشد او را چقدر خوب می‌نوازد. یونس و سلیمان که این عمل را از عکرمه دیدند دیگر نزد او نیامدند و بر همین اساس بود که مردم در جنازهٔ عکرمه که در سنهٔ ۱۰۵ یا ۱۰۶ یا ۱۰۷ فوت کرد حاضر نشدند.

سلیمان بن مَعْبد رسنجی گوید: عکرمه و کثیر عزّه هر دو در یک روز فوت کردند، همهٔ مردم برای تشییع جنازهٔ کثیر حاضر شدند و جنازهٔ عکرمه را

ترک کردند و کسی در آن شرکت نکرد مگر سیاه‌پوستان مدینه.

و مصعب زبیری گوید: چون عکرمه رأی خوارج داشت حاکم مدینه در جستجوی او بود، عکرمه نزد داود بن حَصین مختفی شد تا از دنیا رفت و در مدّت حیات خود برای تبلیغ مذهب خوارج به نقاط مختلف دنیا سفر کرد.

ابو طالب گوید که: از احمد حنبل شنیدم که می‌گفت: عکرمه از داناترین مردم بود و لیکن مذهب صفریّهٔ از خوارج را داشت؛ و جائی را وانگذاشت مگر آنکه بدانجا سفر کرد، به خراسان و شام و یمن و مصر و افریقا رفت، و نزد اُمرا و سلاطین می‌رفت و از آنها طلب جایزه می‌کرد، و به نجد نزد طاوس یَمانی رفت و یک ناقه از او گرفت.

باری این مختصر از احوالات او بود که ما از «میزان الاعتدال» نقل کردیم. با ملاحظهٔ اینکه مذهب خوارج را داشت و با ملاحظهٔ دروغگو بودن او بالأخصّ که جایز می‌دانست در راه عقیده دروغ گوید، روشن می‌شود که سرّ این روایات مجعولهٔ او چه بوده و به چه علّت مراد از اهل بیت را در آیهٔ

تطهیر به زنان پیغمبر تفسیر کرده است.

خوارج دشمن امیرالمؤمنین علیه السّلام هستند بالأخصّ عکرمه که از غُلات آنها و بالأخصّ که از مبلّغین این مذهب بوده و برای تبلیغ به کشورهای دوردست سفر

می‌کرده و عقیدهٔ خود را در بین مردم منتشر می‌نموده است. و آیا در این صورت می‌توانسته است شأن نزول آیه تطهیر را که دربارهٔ امیرالمؤمنین علیه السّلام است بیان کند و او را در بین مردمی که می‌خواهد آنها را از او برگرداند امام معصوم و مفترض الطّاعه قلمداد کند؟ ابداً!

او که مردی دانشمند بوده و خود می‌گوید: چهل سال در خانهٔ ابن عبّاس بودم و برای مردم بیان حدیث و علم می‌کردم و طرق و فنون علم را آشناست، و چون مردی گناه کار و اهل معصیت و دروغ است لذا بهترین وسیله را برای اِغوای مردم و دعوت آنها به مذهب خوارج این می‌بیند که مدلول آیه را از اهل بیت عصمت منحرف کند و به زنهای پیغمبر که با آنها عداوتی ندارد نسبت دهد؛ و چون خود در زمان پیغمبر نبوده، لذا بهترین وسیلهٔ استخدام، مولایش عبد اللَه بن عبّاس است که به این مرد وجیه و مورد احترام مسلمین نسبت دروغ دهد و بگوید: من که خانه‌زاد او هستم و چهل سال در خانهٔ او تعلیم علم به مردم نمودم چنین می‌گویم که او گفته است، شأن نزول آیه دربارهٔ زنهای رسول اللَه

است. و لذا برای اثبات این مطلب، خود را تا سر حدّ مباهله حاضر کرده است، چرا در سائر مسائل خلافی ادّعای مباهله ننموده و فقط در این مسئله که با عقیدهٔ او تماس داشته است ادّعای مباهله می‌کند؟

و از همین که خود او می‌گوید: لَیْسَ بالَّذی تَذْهَبُونَ «مراد از اهل بیت آنچه که شما مردم می‌پندارید نیست» خوب معلوم می‌شود که در جوّ فکری مردم، مراد از اهل بیت، آل عصمت بوده‌اند و عکرمه برای تحریف این فکر در بازارها ندا می‌کرده که ای مردم مراد، اهل بیت عصمت نیستند، تا سرحدّی که علیّ بن عبد اللَه بن عبّاس با تهدید و وعد و وعید نتواند او را از عملش باز دارد و مجبور شود در خانه با طناب یا زنجیر محبوسش کند که نتواند در میان مردم برود و از زبان پدرش دروغ بگوید، و یا به رسول خدا نسبت دهد.

این راجع به روایت عکرمه که هویّت و سندش معلوم شد و دروغش آشکار. گرچه در «اسباب النّزول» واحدی روایتی در این باره از سعید بن جبیر از ابن عبّاس بدون واسطهٔ عکرمه نقل

می‌کند[1]. لکن همان‌طور که از سیوطی روایتی را از ابن

مردویه از سعید بن جبیر از ابن عبّاس به واسطهٔ عکرمه ذکر کردیم به نظر می‌رسد که این دو روایت، روایت واحدی بوده و در روایت واحدی تدلیس شده و برای تعمیهٔ افکار، عکرمهٔ کذّاب را از او ساقط کرده‌اند.

و امّا مُقاتل بن سلیمان که او نیز راوی این حدیث است، او نیز از دروغگویان معروف و حدیث‌سازان مشهور است و در دروغگوئی از رفیقش عِکرمه دست کمی ندارد، و نسائی او را از جملهٔ کذّابین و حدیث‌سازان قرار داده است[2]. و جوزجانی همان طور که در ترجمهٔ مقاتل از «میزان الاعتدال» به دست می‌آید گفته است که: او کذّاب و جسور است[3] و به منصور دوانیقی می‌گفته است: ببین چه حدیثی را میل داری من دربارهٔ تو روایت کنم تا من آن را بسازم. و به خلیفه مهدی عبّاسی

---

[1] «اسباب النزول» ص ٢٦٧.

[2] «دلائل الصدق» مظفّر ج ٢ ص ٩٥.

[3] «الکلمة الغرّاء» ص ٢١٣.

می‌گفته است: اگر بخواهی من برای شما احادیثی در شأن و فضیلت جدّ شما عبّاس بسازم! مهدی در جواب گفته است که ما احتیاج نداریم[1].

سیّد شرف الدّین گوید: او از دشمنان سرسخت امیرالمؤمنین بوده و دَأب او این بود که روایاتی که در فضیلت و منقبت آن حضرت از رسول خدا وارد شده است از آن حضرت برمی‌گردانده و به دیگران نسبت می‌داده است تا جائی که دروغش آشکار و در بین مردم مفتضح و رسوا شد.

در «وَفَیات الأعْیان» ابن خَلّکان است که ابراهیم حربی گوید: مقاتل بن سلیمان (برای خاموش کردن نور امیرالمؤمنین و مبارزهٔ علمی با آن حضرت) می‌گفت: سَلُونی عَمَّا دُونَ الْعَرْشِ «از عرش خدا گذشته، از آنچه پائین عرش است از من سؤال کنید». مردی گفت: وقتی که آدم ابو البشر حجّ کرد سر او را که تراشید؟ مقاتل در جواب او مبهوت شد.

---

[1] در «الغدیر» ج ۵ ص ۲٦٦ این مطلب را از بعضی از معتمدین نقل کرده است.

جوزجانی گوید: شنیدم از اَبا الیَمان که می گفت: مقاتل اینجا آمد و پشت خود را به قبله نموده، به دیوار تکیه کرده گفت: سَلُونی عَمّا دُونَ العَرْشِ، و نظیر این ادّعا را در مکّه کرد، مردی برخاست و گفت: بگو ببینم اَمعاء و روده‌های مورچه کجای اوست؟ مقاتل ساکت شد. و این حکایت را نیز ابن خَلّکان در شرح احوال مقاتل

بیان کرده و گفته است: علاوه بر دروغگوئی که داشته نزد علماء یهود و نصاری می‌رفته، و قرآن را طبق کتابهای آنها تفسیر می‌نموده است.

ابو حاتم بُستی گوید: كَانَ مُقاتِلٌ يَأخُذُ عَنِ الْيَهُودِ وَ النَّصَارى عِلْمَ القُرْآنِ الَّذى يُوافِقُ كُتُبُهُمْ. و لذا خداوند را به مخلوقات تشبیه می‌نموده است و برای خدا دست و پا و چشم و گوش و غیر ذلك قائل بوده است.

ابن خَلّكان گوید: مقاتل از مُرجِئه بوده است و از غُلات مُشبّهه. و جماعتی از اعلام مانند ابن حزم ظاهری در ص ۲۰۵ از جزء چهارم کتاب «فِصَل» و شهرستانی در کتاب «مِلَل و نِحَل» به این مطلب تصریح کرده‌اند.

در «میزان الاعتدال» در ترجمهٔ مقاتل از ابو حنیفه نقل می‌کند که می‌گفت: جَهْم در نفی تشبیه آن قدر افراط کرده تا سر حدّی که گوید: إنَّهُ تَعالى لَيْسَ بِشيءٍ «خدا اصلاً چیزی نیست». و مقاتل در اثبات آن قدر افراط کرده که خدا را مانند مخلوقات دانسته است.

و بالجمله حال مردی که چنین باشد روایت

او معلوم است که از درجهٔ اعتبار ساقط و در نزد صاحبان دانش و معاریف جَرح و تعدیل، محتاج به بحث و اطالهٔ کلام نیست و بالأخصّ در مثل آیهٔ تطهیر و شأن نزول آن که تماسّ شدید عقیدتی با آنان داشته است. لیکن چون این حقایق بر بعضی از اعلام عامّه مخفی بوده برای رأی و روایت آنها وزنی قائل شده‌اند.

در اینجا صرف نظر از همه این مطالب در متن و مُفاد روایات آنها با صرف‌نظر از شخصیّت آنان بحث می‌کنیم تا قدر و قیمت این روایات مجعوله مسلّم گردد.

از آنچه با دقّت و تأمّل در روایات وارده به دست می‌آید آن است که: در زبان عرب لفظ اهل را بر زنان استعمال نمی‌کنند مگر از باب توسعهٔ در لغت و به نحو مَجاز.

در «صحیح مسلم» وارد است که از زید بن اَرقم سؤال کردند که مراد از اهل بیت در آیهٔ تطهیر چیست، آیا زنان رسول خدا هستند؟ در پاسخ گفت: نه، سوگند به خدا زن با شوهرش زمانی زیست می‌کند و سپس مرد او را طلاق می‌دهد

(و رابطه‌اش قطع می‌شود) و زن به سوی پدرش و اقوامش بر می‌گردد[1].

و سابقاً گفتیم که: چون امّ سلمه خواست در زیر کساء داخل شود حضرت فرمودند: از اهل من دور شو. معلوم می‌شود که عنوان اهل بر امّ سلمه صدق نمی‌کرده است و حضرت با این عنوان او را دور کرده‌اند، با آنکه امّ سلمه زوجهٔ حضرت بوده است. و از روایتی که سیوطی نقل می‌کند پس از آنکه امّ سلمه می‌گوید: اَلَسْتُ مِنْ أَهْلِكَ! قالَ: **إِنَّكِ إِلى خَيرٍ إِنَّكِ مِنْ أَزْواجِ النَّبِيِّ**[2]. «آیا من اهل شما نیستم؟ حضرت فرمودند: عاقبت تو به خیر است، تو از زنان پیغمبر هستی». از اینکه حضرت عنوان اهل را از او برداشته و عنوان زوجه را در مقابل به جای آن گذاشته‌اند استفاده می‌شود که زن‌ها اهل مَرد نیستند و شاید مراد از اهل مرد افرادی باشند که با او پیوند غیر قابل زوال داشته باشند مانند دختر و پسر و نواده، و زن گرچه در مدّتی

---

[1] «صحیح مسلم» باب فضائل علی علیه السّلام.

[2] «الدرّ المنثور» ج ۵ ص ۱۹۸.

با عقد زِواج رابطه با مرد پیدا می‌کند لکن این پیوند قابل زوال بوده به طلاق و غیره از بین می‌رود.

علاوه اگر مراد از اهل بیت، زن‌های رسول خدا بودند این شرفی بود برای آنها که در مواقع حسّاس به آن مباهات و افتخار می‌نمودند، و دیده نشده است که یکی از زن‌های رسول خدا این ادّعا را بکند و این لقب را به خود نسبت دهد تا دیگران از اقربا و بستگان زن‌های رسول اکرم از این شرف استفاده نموده و نسبت اهل البیت را به زن‌های رسول خدا داده باشند، و حتّی معاویه که از لقب امّ المؤمنین خواهرش امّ حبیبه دختر ابو سفیان سوء استفاده نموده بر فراز منبر شام به خود لقب و عنوان خٰالُ المؤمنین می‌دهد، اگر بر خواهرش عنوان اهل بیت صادق بود مسلّماً کوس أنَا اَخُو اَهْلِ الْبیت را به صدای بلند می‌نواخت، و نیز ابو بکر و عمر کوس أنَا أبُو أهْلِ البَیْتِ شان بلند بود.

لیکن همه مقرّ و معترف‌اند بر آنکه این آیه در شأن پیغمبر و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام نازل شده است.

و علاوه در آیهٔ مبارکه خطاب اهل البیت با ضمیر جمع مذکّر آمده است: ﴿لِيُذْهِبَ عَنْكُمْ﴾ ﴿وَيُطَهِّرَكُمْ﴾ و در صورتی که آیه دربارهٔ زنان رسول خدا بود باید ضمیر

جمع مؤنث بیاورد و بگوید: لِیُذْهِبَ عَنکُنَّ، وَ یُطهَّرَکُنّ و این جهت بدیهی است[1].

و امّا جواب از آنکه آیهٔ تطهیر در بین آیات راجعه به زنان رسول خداست و به وحدت سیاق باید راجع به زنان آن حضرت بوده باشد به چند وجه است:

اوّل ـ آنکه وحدت سیاق ظهوری بیش نیست و در مقابل نصّ، قابل اعتماد نیست؛ تمسّک به سیاق در مقابل نصّ، اجتهاد در مقابل نصّ است، و با وجود آن همه نصوص صریحهٔ قطعیّه از شیعه و سنّی قریب به چهل طریق متفاوت از سنت و شیعه و بیش از هفتاد سَنَد که همگی متّفق بوده‌اند بر آنکه شأن نزول آیه پنج تن هستند و با این نصوص یقینیّه دیگر برای

---

[1] در «غایة المرام» ص ۲۸۹ حدیث سی و یکم از علی بن ابراهیم در تفسیر خود از ابی الجارود از حضرت باقر علیه السّلام در آیهٔ تطهیر روایت اجتماع اهل بیت را در زیر کساء نقل می‌کند و پس از آن می‌گوید: قال ابو الجارود: و قال زید بن علیّ بن الحسین: انّ ذلك جهل من الناس الذین یزعمون انّما اراد بهذه الآیة ازواج النبیّ و قد کذبوا و أثموا، و ایم اللَه لو عنی بها ازواج النبیّ لقال: لیذهب عنکنّ الرجس و یطهّرکنّ تطهیرا و لکان الکلام مؤنّثا کما قال: و اذکرن ما یتلی فی بیوتکنّ و لستنّ کأحد من النّساء.

وحدت سیاق چه ظهور و اعتباری خواهد بود؟!

دوّم ـ آنکه اگر مراد زن‌های رسول خدا باشند باید ضمیر مخاطب مؤنّث باشد نه مذکّر، و این شاهد قوی و برهان ساطعی است بر آنکه مراد، زن‌های رسول خدا نیستند.

سوّم ـ در کلام بُلَغاء و فُصَحاء جمله‌های استطرادیّه زیاد استعمال می‌گردد یعنی در عین حالی که در سخن گفتن با شخص یا جماعت خاصّی مواجه‌اند، ناگهان روی خطاب را از آنها برگردانده جملهٔ دیگری را برای افادهٔ مقصود دیگری ذکر می‌کنند و دوباره دنبال مطلب اوّل را گرفته و با همان شخص یا همان جماعت به سخن می‌پردازند؛ مانند کسی که مشغول خطابه خواندن در حضور جماعتی است ناگهان در بین خطابه به خادم رو کرده و می‌گوید: چراغ را نزدیک بیاور، یا بلندگو را روشن کن، و نظیر این جمله‌های استطرادیّه در قرآن کریم بسیار است. مثل قول خداوند تعالی در وقتی که سخن عزیز مصر را دربارهٔ زلیخا بیان می‌کند که: ﴿إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ﴾، ﴿وَاسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ﴾، عزیز مصر در بین این دو کلام متّصل به یکدیگر که هر دو

خطاب با زلیخاست (این قضیه از مکر شما زنان است و مکر شما بزرگ است، ای زلیخا از این گناه خود توبه و استغفار کن) خطاب به یوسف نموده

می‌گوید: ﴿يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا﴾ «ای یوسف از این مطلب درگذر».

و دربارهٔ ملکهٔ سبا بلقیس می‌فرماید که: او به اهل مملکت و اعیان خویش گفت: ﴿إِنَّ الْمُلُوكَ إِذا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوها وَ جَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِها أَذِلَّةً وَ كَذلِكَ يَفْعَلُونَ. وَ إِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَناظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ﴾[1].

چون حضرت سلیمان برای بلقیس پیغام می‌فرستد و او را دعوت به اسلام می‌کند یا هشدار به عذاب سخت می‌دهد، بلقیس به نزدیکان خود می‌گوید: «پادشاهان چون در شهری وارد شوند فساد می‌کنند و عزیزان آن شهر را ذلیل می‌کنند ـ و بدان ای پیغمبر که رویّهٔ پادشاهان چنین است ـ و من به سوی سلیمان هدیّه‌ای خواهم فرستاد و سپس مترصّدم که فرستادگان من از نزد سلیمان چگونه برمی‌گردند». در این جا ملاحظه می‌شود که جملهٔ بدان ای پیغمبر که رویّهٔ پادشاهان چنین است خطاب خداست به پیغمبر اکرم در ضمن بیان و حکایت گفتار بلقیس به اعیان شهر سَبا.

---

[1] سوره نمل ۲۷ ـ آیه ۳٤ و ۳۵.

و در سوره واقعه خداوند می‌فرماید: ﴿فَلا أُقْسِمُ بِمَواقِعِ النُّجُومِ* وَ إِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ* إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ﴾.

«سوگند به موقعیّت و محلّ ستارگان ـ و این سوگند اگر بدانند سوگند بزرگی است ـ که این کتاب، قرآن کریمی است». در این جا نیز جملهٔ و این سوگند اگر بدانند سوگند بزرگی است در میان دو جملهٔ قسم و جواب قسم فاصله واقع شده است.

آیهٔ تطهیر از همین قبیل است که جملهٔ استطراديّه در بین آیات راجعه به زنان رسول خدا وارد شده است، چون در آیات راجعه به زنان امر و نهی و وعد و وعید و تشدید و نصایح و ادب است و احیاناً ممکن بود بعضی اهل بیت عصمت را مانند آنان پندارند، یا از جهت قرابت سببی سرزنش و ملامتی که بر زن‌ها در بعضی از مواقع وارد می‌کردند بر اهل بیت وارد کنند، و یا منقصت و عیبی که احیاناً در زن‌ها دیده می‌شد به واسطهٔ قرابت سببی با اهل بیت موجب سرشکستگی و زبونی آنها گردد لذا در بین آن آیات با جملهٔ استطراديّهٔ، وجههٔ خطاب ناگهان عوض شده و با استعمال ضمیر جمع مذکّر،

خدا بیان می‌کند که اهل بیت عصمت از این تشدیدها و وعیدها دورند و

خداوند آنها را پاک و معصوم قرار داده است. و اگر این جمله استطراديّهٔ در این موقع حسّاس نمی‌آمد این نکته معلوم نمی‌شد گرچه در جای دیگر خدا عصمت اهل بیت را بیان کرده باشد.

چهارم ـ آنکه ترتیب قرآن در هنگام نزول آیات بدین ترتیبی که جمع‌آوری شده و تدوین گشته نبوده است، و در این مطلب تمام مسلمانان عالم اتّفاق دارند؛ چون آیات و سُوَر آخر قرآن غالباً مکّی است و سُوَر اوائل قرآن مَدَنی است و اگر ترتیب جمع‌آوری قرآن به ترتیب نزول بود باید طبعاً سور کوچک در اوّل و سور بزرگ در آخر قرار گیرد، و سوره ﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ﴾ که اوّلین سوره‌ای است که بر رسول اکرم نازل شده است باید در اوّل قرآن واقع شود در حالی که می‌بینیم چنین نیست. در بسیاری از سوره‌های مَدَنی چند آیه مکّی است یا در بعضی از سوره‌های مکّی یکی یا دو آیهٔ مدنی آمده است. بنابراین چه بُعدی دارد که آیهٔ تطهیر مستقلاً وارد شده و بعداً در هنگام جمع قرآن در بین آیات راجعه به زنان رسول اکرم قرار گرفته باشد و

هیچکس از اصحاب یا زنان رسول خدا و علماء و مفسّرین و محدّثین و مورّخین از مخالف و موافق ادّعا نکرده است که آیهٔ تطهیر در ضمن آیات راجعه به زنان رسول خدا وارد شده است و این معنی نیز در خبری یا روایتی حتّی در یک روایت ضعیف السّند نیامده است. و با وجود آنکه می‌دانیم که ترتیب نزول غیر از ترتیب تدوین است به کدام حجّت قاطعه می‌توانیم حکم به حجّیّت وحدت سیاق نموده و بدان اتّکا کنیم. و همهٔ علماء شیعه و سنّی اتّفاق دارند بر آنکه وقتی قرینهٔ قطعیّه بر خلاف سیاق قائم گردد دیگر سیاق، ظهور و دلالتی نخواهد داشت؛ و تمام رُوات و محدّثین شأن نزول آیهٔ تطهیر را مستقلاً و جداگانه دانسته و گفته‌اند: در خانهٔ اُمّ سلمه با آن کیفیّت مخصوص که همهٔ اصحاب کساء در زیر کساء مجتمع بودند بر رسول اکرم نازل شده است.

و المُحصّل ممّا ذَکَرْنا آنکه: ادّعای نزول آیهٔ تطهیر در شأن زن‌های رسول دروغ و افترای محض است و ساخته و پرداختهٔ دستهای بنی امیّه و غُلات خوارج و تابعین آنها از دشمنان اهل بیت علیهم السّلام می‌باشد، و همان طور که مرحوم سیّد شرف

الدّین از امام ابی بکر بن شهاب الدّین در کتاب «رشفة الصّادی» نقل کرده است:

دَعُوا كُلَّ قَولٍ غَيْرَ قَوْلِ مُحَمَّدٍ *** فَعِنْدَ بُرُوغِ الشَّمْس يَنْطَمِسُ النَّجْمُ[1]

«واگذارید هر سخنی را غیر از سخن محمّد، چون در وقت تابش خورشید ستاره محو می‌گردد».

و ما در استدلالات اخیر خود از خوان علم و سفرهٔ دانش آن مرحوم: سیّد شرف الدّین عاملی ـ رضوان اللَه علیه ـ استفاده‌ها نمودیم.

سوم ـ از شبهاتی که به آیهٔ تطهیر وارد شده است آن که: مراد از اهل بیت ارحام و اقارب رسول خدا مانند اولاد عبّاس و اولاد جعفر و اولاد عقیل و تمام اولاد علی، و بالأخره جمیع اولاد هاشم که صدقه بر آنان حرام است می‌باشد بنابر روایتی که مُسلِم در «صحیح» خود در باب فضائل علی علیه السّلام از زید بن ارقم روایت کرده است در وقتی که از او سؤال کردند: اَهل بیت پیغمبر کیانند؟ آیا زن‌های پیغمبر اهل بیت او هستند؟ در جواب گفت: نه، سوگند به خدا که زن با شوهرش زمانی زندگی می‌کنند و سپس مرد او را

---

[1] «الکلمة الغرّاء» ص ۲۱۷.

طلاق می‌دهد و او به اقوام و عشیرهٔ خود و به پدرش می‌پیوندد؛ اهل بیت پیغمبر آن کسانی هستند که بعد از پیغمبر صدقه بر آنان حرام است. در «الصواعق المحرقة» ص ٨٦ وارد است که ثعلبی در «تفسیر» خود آورده که مراد از اهل بیت جمیع بنی هاشم هستند و سپس گفته: وَ يُؤَيِّدُهُ الْحَدِيثُ الْحَسَنُ إِنَّهُ صلّى اللَه عليه و آله و سلّم اشْتَمَلَ عَلَى العَباس وَ بنيه بِمَلاءةٍ ثُمَّ قال: **يَا رَبِّ هَذَا عَمِّى وَ صِنْو اَبى وَ هُؤُلاء أَهْلُ بَيْتِى فَاسْتُرْهُمْ مِنَ النّارِ كَسَترى إِيَّاهُمْ بِمَلاءتى هَذِهِ، فَأَمَّنَتْ اُسْكُفَّةُ الْباب و حَوائطُ الْبَيْتِ،** فقالَ: **آمينَ وَ هِيَ ثَلاثاً.**

این استدلال از چند جهت باطل است: اوّل آنکه سؤالی که از زید بن ارقم شده. دربارهٔ معنی اهل بیتی است که رسول خدا در کلام خود **إِنّى تَارِكٌ فيكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتابَ اللَهِ وَ عِترَتى أَهْلَ بَيْتِى** فرموده است و زید بن ارقم جواب به آن داده است. و هر کس به «صحیح» مسلم مراجعه کند می‌بیند که سؤال از اهل بیت واقع در این حدیث است نه اهل بیت واقع در آیهٔ تطهیر. از زید بن ارقم دربارهٔ معنای اهل بیت در

آیهٔ تطهیر روایتی نقل نشده است، پس چگونه ما آن معنائی از

اهل بیت را که در حدیث ثقلین کرده است به آیهٔ تطهیر گسترش داده و در اینجا بیاوریم؟ و این آیا شبیه به مغالطه نیست؟ و اگر از زید بن ارقم از اهل بیت واقع در آیه سؤال می‌شد مسلّماً اصحاب کساء را بیان می‌کرد چون این معنی واضح و قابل شکّ و تردید نیست؛ و چگونه تصوّر می‌شود که با وجود تنصیص رسول اکرم بر حصر اهل بیت به اصحاب کساء، زید که خود نیز صحابی است مخالفت نموده و به غیر آن از جمیع بنی هاشم تفسیر نماید؟! و امّا آنچه از معنی اهل بیت را که در حدیث شریف[1] کرده

---

[1] در «غایة المرام» ص ۲۸۹ حدیث بیست و ششم از مسلم در «صحیح» خود از زید بن ارقم روایت کرده است که قال: قام رسول اللَه خطیباً بما یُدعی خُمّاً بین مکّة و المدینة محمد اللَه و أثنی علیه و وعظ و ذکّر ثمّ قال: **امّا بعد أیها الناس انّما انا بشر یوشك أن یأتینی رسول ربّی و أُجیب و أنا تارکٌ فیکم ثقلین اوّلهما کتاب اللَه فیه الهدی و النور فخذوا بکتاب اللَه و استمسکوا به، فحثّ علی کتاب اللَه و رغَّب فیه** ثمّ قال: **و اهل بیتی، أُذکّرکم اللَه فی اهل بیتی، أُذکّرکم اللَه فی اهل بیتی، أُذکّرکماللَه فی اهل بیتی، أُذکّرکم اللَه فِی اهل بیتی.** فقال حصینٌ: من اهل بیته یا زیدُ؟ ألیس نساؤه من اهل بیته قال: لا، و لکن اهل بیته من حرم الصدقة بعده. و در صفحه ۲۹۰ حدیث بیست و هفتم از مسلم در «صحیح» خود با سند دیگر

است ممکن است مرادش مجموع من حیث المجموع بوده باشد به اعتبار دخول ائمّهٔ اهل بیت در بنی هاشم و رهط رسول خدا، نه به اعتبار کلّ فردٍ فردٍ از بنی هاشم به عنوان عموم استیعابی، و قرینهٔ بر این آن که خداوند عترت و اهل بیت را قرین با کتاب خود قرار داده که باطل در آن راه ندارد و این افراد قرین کتاب، که متحقّق به حقّ‌اند فقط ائمّهٔ معصومین‌اند، و اگر احیاناً مراد او جمیع بنی هاشم به عنوان عموم استیعابی باشد چنانکه در یکی از روایات وارده از او تصریح به آل علی و آل عبّاس و آل جعفر و آل عقیل شده است[1]، این

از زید بن ارقم روایت کند قال: قال رسول اللَه: **إنّی تَارِكٌ فیكُم الثَّقلین أحدهما كتابَ اللَه، هو حبلُ اللَه من اتَّبعه كان على الهدى و من تركه كان على ضلالةٍ،** فقلنا: مَن أهل بیته، نساؤه؟ قال: **لا، أیم اللَه انّ المرأة تكون مع الرّجل العصر ثمّ الدّهر یطلقّها فترجع إلى اهلها و قومها، اهل بیته اصله وَ عَصَبته الّذین حرّموا الصدّقة بعده.**

[1] «غایة المرام» ص ۲۹۱ حدیث سی و چهارم، حموینی با سند خود از زید بن ارقم روایت کرده است که: خطبنا رسول اللَه فقال: ألا أنّی ترکت فیکم

تفسیر تفسیر به رأی است، چون به نظر و رأی خود شأن نزول آیه و مراد از اهل بیت را جمیع رَهْط و اقوام رسول خدا دانسته است، نه آنکه از رسول خدا روایت کرده باشد؛ و هر کس که این حدیث را در «صحیح مسلم» یا در «فرائد السّمطین» حموینی ببیند می‌داند که روایت از رسول اکرم نیست؛ و بنابر این هیچ حجّت نیست و در برابر آن ادلّهٔ قطعیّه و براهین ساطعه و نصوص صریحه و احادیث متواترهٔ صحیحه این تفسیر به رأی چه قدرتی دارد؟! و علاوه بر همهٔ اینها اگر مراد از اهل‌بیت جمیع بنی هاشم باشند مسلماً مراد از اِذهاب رجس و تطهیر در آیه، عصمت نیست بلکه باید مراد همان تقوا و

الثّقلین احدهما کتاب اللَه عزّوجلّ، من معه کان علی الهدی، و من ترکه کان علی ضلالةٍ، ثم اهل بیتی، اُذکّرکم اللَه فی اهل بیتی ـ ثلاث مرآت ـ فقلنا: مَن أهل بیته، نساؤه؟ قال: لا. اهل بیته عصبته الّذین حرموا الصدقة بعده: آل علیّ و آل آل عبّاس و آل جعفر و آل عقیل.

ملازمت طاعات باشد و این معنی منافات با حصر اِذهاب رجس در اهل بیت دارد زیرا که تقوا و ملازمت طاعت مرغوبٌ الیه نسبت به جمیع مسلمانان است. و امّا جواب از روایت مَلاءَة و جمع عبّاس و فرزندانش، ظاهر است که روایت مجعول است چون علاوه بر ضعف سند، معارض با مدلول روایات دیگر است و بهتر آن است که از غور و غوص در آن خودداری کرد، و هر کس بخواهد بر کیفیّت ضعف سند و سایر جهات ضعف آنها مطّلع گردد به «دلائل الصّدق» مظفّر ج ۲ ص ۷۳ مراجعه کند.

شبهۀ چهارم ـ آنکه مراد از اهل بیت زنان رسول خدا و اصحاب کساء بوده باشد، جمعاً بین الأدلّة، و این معنی از فخر رازی در تفسیر آیه و از زمخشری در «کشّاف» در تفسیر آیه ظاهر است، و این نیز باطل و مردود است.

اوّلاً ـ دلیل دخول زنان، روایات عِکرمه و مقاتل بود که حالش معلوم شد و دیگر سیاق آیات است که آن هم روشن شد، بنابر این نوبت به جمع نمی‌رسد. جمع بین دلیل قطعی و شبهۀ مردود، اَخذ

دلیل و ردّ شبهه است.

و ثانیاً ـ منع امّ سلمه از دخول در زیر کساء اَقویٰ دلیل است بر عدم دخول زنان رسول خدا در مدلول آیه.

ثالثاً ـ اگر غیر از علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام شخص دیگری هم در مدلول اهل بیت داخل بود باید رسول خدا در هنگام دعا در زیر کساء عرض کند: اَللّهُمَّ هؤُلاءِ مِنْ أهْلِ بَیْتی «اینان از جملهٔ اهل بیت من هستند»، لیکن عرض کرد: **اَللّهُمَّ هؤُلاءِ أهْلُ بَیْتی و خَاصَّتی فَأذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهیراً**. «بار پروردگارا اینان اهل بیت من هستند».

و ابن حجر در «صواعق» گفته در بعضی از روایات است که رسول خدا فرمود: **أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَهُمْ وَ سِلْمٌ لِمَنْ سَالَمَهُمْ وَ عَدُوٌّ لِمَنْ عَادَاهُمْ**[1].

و رابعاً ـ اگر مدلول آیه شامل زنان و اصحاب کساء جمیعاً شود مسلّما مراد از تطهیر و اِذهاب رجس عصمت نخواهد بود بلکه پاکی در اثر تقوا و طاعت و طهارت در اثر پیروی شرع و امر و نهی خواهد بود و این معنی نسبت به همهٔ مسلمانان است و منافات با حصر مدلول آیه به لفظ انّما دارد.

باری بحمد اللَه وَ الْمِنّة بحث ما در پیرامون آیهٔ تطهیر به پایان رسید و ثابت شد که احتمال دلالت آن بر غیر اهل عصمت مُجازف است، لیکن باید دانست که منافات ندارد شامل سایر ائمّهٔ معصومین گردد کما آنکه روایات وارده از طریق خاصّه که سابقاً نقل کردیم بر آن دلالت دارد، زیرا این شمول نه از باب شأن نزول است بلکه از باب تطبیق و پیدا شدن مصداق است در آن زمانی که حضرت رسول

---

[1] «الصواعق المحرقة» ص ۸۵.

اهل بیت را در زیر کساء بردند غیر از آن پنج نفر در زیر آسمان کبود اهل بیتی نبود و لیکن در باطن حضرت سیّد الشّهداء علیه السّلام نه نفر دیگر بودند که بعداً یکی پس از دیگری مصداقیّت برای عنوان اهل بیت را پیدا کردند مانند آیهٔ اولوالأمر که در زمان حضرت رسول اللَه منحصراً شامل حضرت امیرالمؤمنین می‌شد لیکن بعداً هر مصداقی از آن از اولاد آن حضرت که به دنیا آمدند تا قائم آل محمّد عَجّلَ اللَهُ تعالی فرجه الشّریف مصداق این عنوان بوده و وجوب طاعت، طبق آیهٔ کریمه مترتّب خواهد شد. و نظیر این مسئله از شأن نزول و تطبیق مدلول آیه به مَصادیق بعدی، در قرآن مجید بسیار است.

وَالحَمْدُلِلَّهِ وَ سَلاَمٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذينَ اصْطَفَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطّاهِرينَ، وَ لَعْنَةُ اللَهِ عَلَى أعْدائِهِمْ أجْمَعِينَ مِنَ الآنِ إلَى يَوْمِ الدّينِ.

و قد فرغت من تحریر هذه الأوراق لیلة الأربعاء من السّابع عشر من شهر رمضان المبارك سنة ١٣٩٥ من الهجرة.